

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حوالت تاریخی عقل تکنیکی

و

جایگاه انقلاب اسلامی

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰-

حوالت تاریخی عقل تکنیکی و جایگاه انقلاب اسلامی / طاهرزاده، اصغر.

اصفهان: لب‌المیزان، ۱۳۹۹.

ص: ۳۸۸؛ ۱۴/۵*۲۱/۵ س م

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴- ۲۶۰۹- ۶۴ -۲

کتابنامه:ص {۳۸۷}- ۳۸۸

عقل‌گرایی Rationalism

عقل عملی Practical reason

تفکر(فلسفه) Reflection(Philosophy)

اندیشه و تفکر - - فلسفه Philosophy - - Thought and thinking

تکنولوژی - - فلسفه Technology - - Philosophy

ایران - تاریخ - انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ - ۱۹۷۹، Iran—History—Islamic Revolution,

B۸۳۳

۱۴۹/۷

۷۳۷۸۱۷۰

کتابخانه ملی ایران

حوالت تاریخی عقل تکنیکی و جایگاه انقلاب اسلامی

اصغر طاهرزاده

چاپ: ونوس / معنوی

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی: شکیبا

تاریخ انتشار: ۱۳۹۹

صحافی: دی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

ویراستار و طرح جلد و حق چاپ: گروه فرهنگی المیزان

مرکز پخش: انتشارات لب‌المیزان : ۰۹۱۳۶۰۳۲۳۴۲ - ۰۳۱۳۷۸۵۴۸۱۴

فهرست مطالب

مقدمه	۷
مقدمه‌ی مؤلف	۹
گفتگوی اول نظر به عقل تکنیکی در دو ساحت	۱۷
نحوه‌ی ورود به تفکر در نسبت با انقلاب اسلامی	۲۲
چگونگی یافتن عقل تکنیکی	۲۳
سجایای اخلاقی و عقل تکنیکی	۲۸
توجه به مقتضیات زمانه و نظر به افق متعالی	۳۹
عقل تکنیکی و روحیه‌ی حججی‌ها	۴۱
گفتگوی دوم عقل تکنیکی یا تکنیک‌زدگی؟	۴۵
اقتصاد دانش‌بنیان و آینده‌ی جهان	۶۴
فهم تکنیک چگونه حاصل می‌شود؟	۷۷
گفتگوی سوم دعوت بشر در عصر تکنولوژی به چه چیز است؟	۸۳
انقلاب اسلامی و انتظارات جدید	۸۸

گفتگوی چهارم تکنیک؛ یک روح یا یک ابزار؟ ۱۱۵

ما و فیزیک جدید ۱۲۰

در این تاریخ، در کجا قرار داریم؟ ۱۲۴

ما و جامعه‌ای دیگر ۱۲۹

تاریخ، ظهور عینی تقدیر ملت ۱۳۸

گفتگوی پنجم معنای عبور از جبر تاریخی ۱۵۱

گفتگوی ششم تکنولوژی؛ حجاب حقیقت یا آینه‌ی ظهور آن؟ ۱۹۷

آزادی از جبر تحمیل‌کننده ۲۰۲

امکانی که امکانات دیگر را از بین می‌برد ۲۰۷

خطر تبدیل پدیده به یک چیز ۲۱۸

عدول از رؤیت حقیقت ۲۲۷

تواضع ذاتی برای حضور تاریخی ۲۳۹

گفتگوی هفتم تذکر به عقل تکنیکی ۲۴۳

گفتگوی هشتم ماهیت عقل تکنیکی ۲۸۱

نکاتی درباره علم ۳۰۸

گفتگوی نهم ماهیت عقل تکنیکی ۳۲۳

برقراری نسبتی آزاد با تکنولوژی ۳۲۶

انقلاب اسلامی و مأواگزیدن در تقدیر ۳۳۴

منشأ علم جدید ۳۴۶

پانزده نکته در نظر به عقل تکنیکی و جایگاه انقلاب اسلامی ۳۷۷

مقدمه

باسمه تعالی

۱- کتاب پیش‌رو، حاصل نه جلسه نشست بین استاد طاهرزاده و رفقای است که نام آن‌ها در حین مطالعه‌ی کتاب به میان آمده‌است. شکل کار این طور بود که استاد طاهرزاده از قبل، یادداشت‌هایی را در رابطه با «ماهیت تکنیک» و «عقل تکنیکی» در اختیار رفقای حاضر در جلسه قرار می‌دادند و سپس بر روی آن متن بحث می‌شد تا موضوعات مربوط به عقل تکنیکی به صورتی جدی و آزاد از نگاه‌های سیاسی مورد مذاقه قرار گیرند.

۲- متنی که استاد طاهرزاده تهیه کرده‌اند، شامل چهار قسمت است: قسمت اول، مقدمه‌ای است در هفت بخش؛ شامل رابطه‌ی جهان امروز و تاریخی که ما در آن قرار داریم و توجه به نسبت آن با فلسفه‌ی اسلامی. قسمت دوم، گزینش ایشان از مقاله‌ی «پرسش از تکنولوژی» هایدگر با ترجمه‌ی آقای شاپور اعتماد. در این گزینش و خلاصه نویسی، سعی شده

نکاتی مدّ نظر قرار گیرد که در این شرایط باید به آن فکر کنیم و از حواشی که علی القاعده مربوط به تاریخی بود که هایدگر در آن قرار داشت، پرهیز شود. قسمت سوم، یادداشت‌هایی از کتاب «در باره‌ی علم» تألیف آقای دکتر رضا داوری است، با توجه به نسبتی که مطالب آن کتاب با روح تکنیک به میان آورده است. قسمت چهارم، خلاصه و گزینشی از مقاله‌ی «فلسفه‌ی پدیدار شناختی هایدگر در باب تکنولوژی» از آقای دُن‌آیدی با ترجمه آقای شاپور اعتماد است. این مقاله شامل دقت‌هایی است که آقای دُن‌آیدی با نظر به مقاله‌ی پرسش از تکنولوژی هایدگر دارد و در این کتاب بر روی آن بحث می‌شود.

۳- آنچه ما را بر آن داشت تا گفتار این نشست را به صورت نوشتار در اختیار خوانندگان قرار دهیم نکات دقیقی بود که گمان می‌کنیم متفکران این عصر به خصوص عزیزانی که بنا دارند به نحوه‌ی تحقق تمدن نوین اسلامی در مواجهه‌ی با تمدن غربی فکر کنند، به آن نیاز دارند تا اولاً: از سطحی دیدنِ عقلی که در غرب در هویت تکنولوژی به ظهور آمده پرهیز شود و ثانیاً: ماهیت تکنولوژی را امری تاریخی، ماوراء آنچه در غرب به ظهور آمده در نظر داشته‌باشند و آن را مربوط به روح بشر امروز بدانند تا با شناخت جایگاه آن متوجه‌ی سوء استفاده از آن عطای تاریخی باشند و از بهترین نحوه‌ی برخورد با تکنولوژی که ماهیت تاریخی دارد غفلت نشود.

گروه فرهنگی المیزان

مقدمه‌ی مؤلف

باسمه تعالی

۱- آنچه به عنوان مقدمه باید عرض شود در ابتدای جلسه‌ی اول تا حدّی عرض شده است تا روشن شود جایگاه این کتاب در این تاریخ با نظر به مقاله‌ی «پرسش از تکنولوژی» که جناب مارتین هیدگر تدوین کرده‌اند، کجا است و چرا ما نسبتی را بین آن مقاله و طلوع انقلاب اسلامی در این کتاب در نظر داریم.

۲- عمده نوع برخوردی است که باید با این کتاب داشته باشیم و چشم‌اندازی که این کتاب بنا دارد در مقابل مخاطبان خود بگشاید، تا خود را در جهانی احساس کنند که روحی دارد و در حال شکل دادن تاریخی است. در آن صورت حسّی در ما زنده می‌شود که در واقع مربوط به روح و روان خودمان می‌باشد.

۳- نکته‌ای که در کتاب پیش رو با آن روبه‌رو می‌شوید، گفتگو محو‌بودن موضوعات است. هرچند ممکن است در ابتدای امر مایل باشید

موضوعات مورد بحث با صراحت بیشتر مطرح شود، ولی از آن جایی که موضوعات مطرح شده در کتاب دارای ابعاد مختلفی است، هر یک از شرکت کنندگان سعی می کنند وجهی از آن ابعاد را مطرح کنند و خواننده‌ی محترم کتاب اگر کمی حوصله به خرج دهد پس از مدتی متوجه می شود با این روش با میدانی گسترده تر از تفکر روبه رو می شود، در عین حضور در سنتی واحد و نه با یک فکر و یک نظر.

۴- حساسیت موضوع آن جایی است که خواننده‌ی محترم کتاب پیش رو بتواند بین روح و روحیه‌ی غربی و «عقل تکنیکی» تفکیک کند و عقل تکنیکی را امری ماورای روحیه‌ی غربی بداند و متوجه باشد در دل غرب زدگی و عقل غربی با امری به نام «عقل تکنیکی» مواجه می شود و گرنه اگر نتواند بین آن دو تفکیک کند، به جای تلاش برای حضور «عقل تکنیکی» در جهانی که انقلاب اسلامی به دنبال آن است، به اسم «عقل تکنیکی»، همان غرب ادامه می یابد و حاصل آن این می شود که نمی توانیم آن عقل را با خرد قومی خود درک کنیم.

۵- مشخصه‌ی این کتاب جمع بین «عقل تکنیکی» و «انقلاب اسلامی» است، از آن جهت که در تاریخ حضور جهانی بشر و حساسیت آن نسبت به طبیعت، نوع نگاهی که باید به طبیعت داشته باشد نباید از پایگاه قدس عالم و آدم بیرون باشد و لذا با تأکید بر عقل تکنیکی، این انسان است که وسعت می یابد و جایگاه خود را در همه‌ی ابعاد عالم تجربه می کند.

۶- شاید بتوان گفت حرکت انقلاب اسلامی در مراحل گوناگون خود به این مرحله رسیده است که در حضور جهانی خود می تواند به جایگاه

عقل تکنیکی از زاویه‌ی تاریخی و هستی‌شناسانه نظر کند و در این حالت است که نه مقلدوار شیفته‌ی آن می‌شود و نه متحجرانه از آن فرار می‌کند و این حکایت از آن دارد که انقلاب اسلامی با حفظ هویت خود قدمی به جلو گذاشته است.

۷- نظر به مبانی تاریخی تکنیک یکی از نکات مهمی است که باید تلاش کرد با آن در حوالتی تاریخی روبه‌رو شد و در این راستا است که به جای شیفتگی نسبت به تکنیک، فهم جامعه متوجه‌ی جایگاه تاریخی تکنیک می‌گردد و در بستر چنین تاریخی، جایگاه انقلاب اسلامی معنای خاصی پیدا می‌کند، به عنوان «جهانی بین دو جهان» جهانی بین جهانی که تکنیک در آن به عنوان حوالت تاریخی به ظهور آمده و جهانی که نظر به هویت قدسی انسان دارد و می‌تواند این دو را در جهانی که بین آن دو جهان است، جمع کند.

۸- باز تأکید می‌شود لازم است ابهام‌های چند گفتار اول کتاب را تحمل بفرمایید تا آرام‌آرام موضوع مورد بحث یعنی «عقل تکنیکی» و حوالت تاریخی آن، خود را بنمایاند و آن نوع تفکری که تفکر این دوران است به سراغ شما آید و فهمی که حاصل رجوع به «وجود» است، به جای تنگناهای نگاه متافیزیکی نسبت به عالم و آدم ظهور کند.

۹- حضور در آینده منوط به جمع بین درست‌دیدن شرایط تاریخی خود و فهم درست عقل تکنیکی است و هر اندازه متوجه‌ی آینده‌ی تاریخی خود باشیم، به همان اندازه نوع برخوردی که باید با عقل تکنیکی داشته باشیم، جدّی‌تر خواهد بود.

۱۰- نکته‌ای که هیدگر بر آن تأکید دارد و شما در این کتاب می‌توانید در مورد آن فکر کنید، ماهیت تکنولوژی است و این که چگونه آن ماهیت به صورت گشتل در می‌آید و عملاً عالمی که می‌توانستیم در آن عالم در اُنس با طبیعت قرار گیریم، از ما ربوده می‌شود و دیگر چیزی به نام انتظار در نسبت با طبیعت در ما به ظهور نمی‌آید. مگر آن که نسبت به حوادث تاریخی گشتل به خودآگاهی برسیم. کاری که این کتاب در صدد تذکر به آن است.

۱۱- نکته‌ی بسیار مهمی که این کتاب با خوانندگان در میان می‌گذارد، توجه به این امر است که «تکنولوژی» یک ابزار نیست، بلکه تکنیک، روحی است تا انسان به صورتی پدیدارشناسانه با طبیعت مواجه شود و این نوعی از هویت تاریخی انسان در این تاریخ است، ولی اگر به تکنیک به عنوان ابزار نظر شود دیگر انسان در صحنه نمی‌ماند، بلکه تکنولوژی است که انسان را در اختیار می‌گیرد.

۱۲- مشکل بشر امروز این است که از تکنیک، به دنبال برآورده شدن امورات زندگی معمولی‌اش می‌باشد و نه درک هویت وجودی و حضوری خود در این عالم. و هیدگر در مقاله‌ی «پرسش از تکنولوژی» سعی کرده است متذکر این امر مهم باشد که می‌توان از طریق خردی که تکنیک را دنبال می‌کند، متوجه‌ی حضوری خاص در عالم شد و در بستر طبیعت با حقیقت روبه‌رو شد.

۱۳- هیدگر خطر بزرگ را آن می‌داند که آدمی به ماهیت انکشاف توجه نکند و گمان کند جز نظم بخش منبع انرژی، چیز دیگری نیست.

این حالت را رسیدن به لبه‌ی پرتگاه می‌داند، زیرا از یک طرف انسان به عنوان منبع انرژی تلقی می‌شود و در سیطره‌ی گشتل است و از طرف دیگر خود را متکبرانه در مقام خداوند زمین می‌ستاید.

۱۴- در ادامه‌ی مطالعه‌ی کتاب در گفتگوی هفتم، خود را بین سیطره‌ی گشتل، به عنوان خطر به مفهوم دقیق آن و بین سخن هولدرلین می‌یابد که متذکر می‌شود: «هرجا خطر هست، نیروی منجی در همان جا می‌بالد.» یعنی انسان در دل طبیعت متوجه‌ی اصل و ماهیت تکنیک که نظر به حقیقت است، می‌شود و این چیزی است که می‌توان گفت انقلاب اسلامی متذکر آن است از آن جهت که از یک طرف توانسته است خطر گشتل را با نوعی از خودآگاهی تاریخی درک کند و از طرف دیگر متوجه‌ی ماهیت و اصل تکنیک شود که همان نظر به حقیقت است در دل طبیعت و از این طریق نوعی همسخی با هیدگر پیش می‌آید که در انتظار ظهور منجی در دل فاجعه است، وقتی آمادگی لازم و خودآگاهی نسبت به خطر گشتل پیش آید.

۱۵- موضوع فهم تقدیر تاریخی از یک طرف و اختیار انسان از طرف دیگر، از نکات دقیقی است که جناب هیدگر به‌خوبی در مقاله‌ی «پرسش از تکنولوژی» بدان پرداخته است، تا در عین فهم تقدیرات، آزادی انسان در میدان به ظهور آوردن آن چیزی که در تقدیرات عطا می‌شود، حفظ گردد و روحیه‌ی شاعرانه‌زیستن که با فراوری نسبت به آنچه در طبیعت نهفته است، همچنان باقی باشد.

۱۶- عصری دیدنِ «وجود» از نکات مهمی است که در گفتگوی نهم کتاب پیش رو، آقای «دُن آیدی» مطرح می‌کند تا ما بحث عدم استتار یا انکشاف را در دل فضایی باز مدّ نظر قرار دهیم، فضایی که در عین انکشاف دارای نسبت استتار است و از این جهت متوجه می‌شویم موجودات به نحو معینی ظهور و حضور می‌یابند که مربوط به میدان انکشافی است که در آن قرار دارند و معنای عصری دیدنِ «وجود» را باید در این رابطه مدّ نظر قرار داد و بر این اساس به انقلاب اسلامی به عنوان یکی از مظاهر «وجود» در این تاریخ و در این عصر نظر کرد و در آن مأوا گزید تا در خانه‌ی «وجود» مأوا گزیده باشیم.

۱۷- آیا می‌توان در مجموع به این نکته فکر کرد که گویا برای شروع تاریخ مدرن ابتدا باید طبیعت به عنوان منبع ذخیره نگریسته شود، تا شرایط امکان علمی فراهم شود که علم محاسباتی است؟ و آدمیان با چنین هویتی در جهان پرتاب شدند و نسبتی که با طبیعت برقرار کردند، نسبت محاسباتی بود و سپس نسبتی ماورای نسبتی که ابتدا با طبیعت برقرار شد ظاهر می‌شود؟

۱۸- در غرب زدگی، «امر صحیح»، به اشتباه «حقیقت» پنداشته می‌شود و از گشایشی که در تکنولوژی پیش می‌آید، به استتاری که به همراه دارد توجه نمی‌شود. «صحیح»، آن تکنولوژی است که به کمک علوم دقیقه‌ای مانند علم فیزیک، با سیطره‌ی گشتل، از طبیعت برگرفته می‌شود و «حقیقت» استعدادی وجودی است که در دل طبیعت هست و طبیعت آینده‌ی ظهور «وجود» است در آن موطن که با نگاه هنرمندانه با چنین

ظهوری از وجود روبه‌رو خواهیم بود، زیرا انکشاف مادامی ارزش دارد که از پس آن انکشاف، به «حقیقت» نظر شود.

۱۹- شاید بتوان این طور ادعا کرد که ما آرام‌آرام در اواخر کتاب می‌رسیم به این که هایدگر ما را متوجهی امری می‌کند که به زبان آیات و روایات در این تاریخ بهتر آشنا شویم و بفهمیم چگونه باید اشارات آن سخنان را فهمید، از آن جهت که در شرایطی هستیم که قرآن مهجور است و نتوانسته‌ایم با زبان قرآن ارتباط برقرار کنیم. در اواخر کتاب حتی جایگاه شهید و شهادت در تاریخ خود را بهتر می‌توانیم درک کنیم و به همین جهت باز از خوانندگان محترم کتاب پیش رو درخواست دارم با حوصله سعی بفرمایند مطالب کتاب را تا آخر دنبال کنند.

۲۰- به گفته‌ی آقای دکتر داوری: «ما هنوز طرح تمدنی که در آن قدرت تکنولوژی غالب نباشد را نمی‌شناسیم.» در آغاز دوره‌ی جدید، فرانسس بیکن و گالیله و دکارت، فرارسیدن دوره‌ی جدید و علم تکنولوژیک را دیدند و آن را بشارت دادند، نه این که به صرف میل و علاقه‌ی آنان علم جدید به وجود آمده باشد. تغییر نسبت آدمی با علم در حقیقت فرع تغییر نسبت او با «وجود» است و اشخاص و مردمان به میل و هوس نمی‌توانند نسبت خود را با علم تغییر دهند و طرح علم نو دراندازند.^۱ در این رابطه باید اولاً: به تمدنی فکر کرد که تکنولوژی یعنی سیطره‌ی گشتل در آن غالب نباشد. ثانیاً: به تغییر نسبتی که آدمی در این دوران با «وجود» پیدا کرد.

۱- به کتاب «در باره‌ی علم» از آقای دکتر داوری رجوع شود.

حال با توجه به آنچه آقای دکتر داوری متذکر آن است، آیا با انقلاب اسلامی نسبت ما با «وجود» در دل تاریخ دوره‌ی جدید، در افقی آغازین‌تر به میان نیامده تا در عین توجه به نظم علمی، متوجه‌ی نیازها و مقاصد خود باشیم؟ امید است جواب این سؤال را در دل کتاب باید بتوانیم بیایم.

طاهرزاده

گفتگوی اول

نظر به عقل تکنیکی در دو ساحت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استاد طاهرزاده: در موضوع بحث از مقاله «پرسش از تکنولوژی» که هایدگر نوشته، بحث مشخص بنده مربوط به انقلاب اسلامی است و اینکه چه نوع ورود و خروجی نسبت به آن باید داشته باشیم. و چرا باید تفکر امروز ما تفکر، نسبت به انقلاب اسلامی باشد؟ برهان‌های فراوانی نیاز است که چرا تأکید می‌شود تفکر امروز ما با نظر به انقلاب اسلامی به ظهور می‌آید؟ در این تاریخ به تعبیر هایدگر: «چه باشد آن‌چه خوانندش تفکر؟» این دغدغه خوبی است که بدانیم موضوع امروزمین تفکر ما چه باید باشد تا تفکر ما، تفکر به حساب آید. هر اندازه در زمانه خود بیشتر حاضر باشیم، موضوع تفکر را بهتر می‌یابیم. مثلاً جناب سلمان فارسی، حضرت محمد ﷺ را خوب می‌فهمد، همچنان که اباذر غفاری مطالب و حای محمدی را به خوبی متوجه می‌شود. ولی بسیاری از قریشی‌ها اصلاً نمی‌فهمند پیامبر خدا ﷺ چه می‌خواهد بگوید تا در راستای آن متوجه مسائل زمانه خود شوند. سلمان و اباذر، درگیر تاریخی هستند که در بستر نگاه تاریخی خود، متوجه می‌شوند گویا پیامبر خدا ﷺ برای آن‌ها نسبت به مسائل‌شان حرف دارند و لذا حاضر می‌شوند تا تمام زندگی‌شان را بر روی آن سخن‌ها بگذارند.

فکر می‌کنم چون ما در دنیای مدرن درگیر تاریخ انقلاب اسلامی هستیم، آن‌هایی که مسائل دنیای مدرن را می‌شناسند مثل هایدگر، بهتر درک می‌کنیم و متوجه می‌شویم که این افراد برای ما حرف دارند. البته بعضی‌ها صرفاً به عنوان استاد دانشگاه به هایدگر می‌نگرند، آن‌ها مطالب خود را از هایدگر به دست می‌آورند ولی ما چیز دیگری از هایدگر خواهیم گرفت.

این عرض بنده است در نسبت با نوع برخوردی که باید با مقاله «پرسش از تکنولوژی» که هایدگر نوشته است، داشته باشیم. حال رفقاً بفرمایند چه کار باید کرد؟ بنده در خدمت شما هستم. البته اجازه دهید در ابتدا نکته‌ای را متذکر شوم.

تفکر، یعنی احساس آن‌چه امروز به نام انقلاب اسلامی ما را در برگرفته و باید تلاش کنیم «گفت» آن را بشنویم؛ همین امر موجب می‌شود تا هیچ کدام از ما در این گفت‌وگو محور نباشیم و عملاً بحث با گفت‌وگوهای طرفینی یا دیالوگ جلو برود، گفتگویی بر این مبنا که پدیده انقلاب اسلامی را چگونه باید نگاه کرد؟ کاری که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» با آیت‌الله مدرس و آیت‌الله کاشانی شروع کردند. حضرت امام در سال‌های اول انقلاب از آن دو بزرگوار و از آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری بسیار سخن می‌گفتند به این معنا که در آن شرایط، با آن‌ها فکر می‌کردند و در تاریخی که آن‌ها در آن قرار داشتند حاضر می‌شدند. شما چنان‌چه خود را به جای شیخ فضل‌الله نوری و جایگاه تاریخی او بگذارید، متوجه خواهید شد جایگاه تاریخی آن شیخ شهید با

مرحوم مدرس و کاشانی متفاوت بود. او به یک معنا مؤسس انقلاب مشروطه است، جایی قرار گرفته که نمی داند با آیت الله بهبهانی و طباطبایی که اصرار بر مشروطه داشتند؛ باید همراهی بکند یا نه؛ بعداً هم که پذیرفت با آن‌ها کار کند، چیزی نگذشت که متوجه شد جهت‌گیری انقلاب تغییر کرده و کار به دست روشنفکران غرب زده افتاده و عملاً چاره‌ای جز این نداشت که اعلان کند پیروی از مشروطه حرام است، حتی اگر به قیمت جانش تمام شود، بر پای مخالفت خود ایستاد تا این که او را شهید کردند. اگر آیت الله شیخ فضل الله نوری موضعی غیر از این داشت، کار خراب در خراب می شد. حضرت امام در ابتدای انقلاب با شیخ فضل الله و مدرس فکر می کردند. زمانه مدرس، زمانه‌ای است که به یک معنا انقلاب مشروطه شکل گرفته ولی با رضاخان روبه رو شده اند که بنا دارد تماماً آثار نهضت مشروطه را زیر پا بگذارد و مرحوم مدرس در مقابل چنین جریانی ایستاد، حتی به قیمت جانش. بعد از مرحوم مدرس، حضرت امام با مرحوم آیت الله کاشانی فکر می کردند. این‌ها کسانی بودند که به جهت شرایط تاریخی خاصی که داشتند و نوع موضعی که مطابق مراحل مختلف انقلاب می گرفتند، می شد با آن‌ها فکر کرد. همان‌طور که در ارتباط با غرب، می شود با هگل فکر کرد، از آن جهت که هگل در مرحله‌ای از تاریخ غرب، شبیه اکنون ماست - از آن طرف، مدرنیته در میدان آمده است و از این طرف، مسیحیت - با هگل می توان فکر کرد از آن جهت که حرف‌های او در نسبت بین مدرنیته و مسیحیت، نوعی همسخنی با ما دارد.

ممکن است بفرمایید با آیات و روایات می توانیم بسیاری از مباحث را جلو ببریم؛ به نظر بنده اگر با متفکران دنیای امروزین مرتبط باشیم و زمانه خود را بهتر بشناسیم، آیات و روایات برای ما معنای بهتری پیدا می کند.

نحوه ی ورود به تفکر در نسبت با انقلاب اسلامی

اولین چیزی که ما از طریق نظر به فیلسوفان غربی می توانیم با مخاطبان خود در میان بگذاریم این است که چگونه هایدگر می گوید ما در نسبت با «وجود» می توانیم وارد تفکر بشویم و ما در همین بستر، در نسبتی که با انقلاب اسلامی به عنوان یک حقیقت تاریخی، می توانیم برقرار کنیم، وارد تفکر شویم؟ نمی آیم حقانیت انقلاب اسلامی را اثبات کنیم بلکه تلاش می کنیم آن را برای صاحبان فکر تبیین نماییم تا نگاه ها بتوانند آن را بنگرند. مثل روش قرآن از آن جهت که می فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» یعنی این کتاب، مسائل خود را با اهل تقوا در میان می گذارد، اهل تقوایی که خصوصیت شان چنین است «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ».

وظیفه ی ما در رابطه با انقلاب اسلامی این است که تعریف مان را از انقلاب مشخص کنیم تا روشن شود ما این گونه می توانیم فکر کنیم، حال، شما می توانید با این نوع فکر کردن، ارتباط برقرار کنید. پیامبر خدا ﷺ از ابتدا روشن می کنند با چه نوع آدم هایی می خواهند سخن بگویند، بقیه باید خود را ارزیابی کنند ببینند با برداشتی که از خود دارند می توانند کنار

پیامبر خدا ﷺ باشند یا نه. رفقا از ما انتظار استدلال نسبت به انقلاب اسلامی نباید داشته باشند، از ما نسبت به آن رخداد تاریخی انتظار تبیین داشته باشند زیرا موضوع مورد نظر، حقیقتی است وجودی. همان طور که در مورد «وجود»، باید به قول علامه طباطبایی تنها سوفسطایی نباشیم تا به خودی خود با آن رابطه برقرار کنیم. در مورد انقلاب اسلامی به عنوان حقیقت وجودی این تاریخ، باید روش «تبیین» را پیشه کرد تا مخاطب ما بتواند آن را بنگرد. هایدگر می گوید اگر مادری به فرزندش گفت صبر کن می خواهم شنیدن را به تو بفهمانم، آیا او شنیدن را تعریف می کند، یا شنوایی اش را به او متذکر می گردد؟

چگونگی یافتِ عقل تکنیکی

در این مباحث بنا نداریم عقل تکنیکی را تعریف کنیم، می خواهیم بگوییم چه افقی باید گشوده شود تا عقل تکنیکی، ما را در بر بگیرد. باید حسی در طرف مقابل ما زنده شود که به کمک آن بتوانیم عقل تکنیکی را در او زنده کنیم. در این مورد نیز نوعی تفکر در میان است ولی نه تفکر انتزاعی، بلکه «یافتِ روحی» که منجر به عملی می شود مطابق آن درک و آن دریافت.

با تذکر به عقل تکنیکی، یافتی را باید متذکر شویم مثل یافتی که از آزادی داریم؛ به گفته مقام معظم رهبری «حفظه الله» آزادی که ما می گوییم مربوط به روح و روان و تاریخ خودمان است. مسئله عقل تکنیکی هم همین گونه است. ما باید در مواجهه با غرب، تفکری را در مقابل خود

بگشاییم که از جنس یافتِ روحی خودمان باشد. سوابق ما خبر از آن می‌دهد آن نوع عقل تکنیکی از جنس ما بوده و در تاریخ ما نقش آفریده است ولی با مرعوب شدن نسبت به عقل غربی و با وجود حاکمانِ خودفروخته، از آن عقل که سال‌ها صنعت بومی ما را جلو می‌برد، غفلت شده، مثل آزادی که از آن غفلت شد و یا همانند روح و حقیقتِ انقلاب اسلامی که نسبت به آن غفلت داشتیم. عملاً ما در غیاب انقلاب اسلامی از انقلاب اسلامی سخن می‌گوییم، هرچند در افق تاریخی خود به آن نظر داریم. به همین جهت در غیابِ آن، یأسی ما را فرا نمی‌گیرد. انقلاب اسلامی آن غایبی است که از همه چیز به ما نزدیک تر است، همان‌طور که وقتی گناهی می‌کنیم، خداوند آن غایبی است که به صورت «توَّاب» از همه به ما نزدیک تر می‌باشد. این نگاه ما است به انقلاب اسلامی.

آقای متقی: اگر اجازه دهید بخشی از سخنان دکتر داوری را بخوانم تا راهی در این رابطه برای گفت و گو باز شود. ایشان اشاره‌ای به قدرت غرب کرده‌اند و می‌گویند:

«توهمی که باید از آن پرهیز کرد این است که قدرت غرب در این و آن مؤسسه و سازمان سیاسی و صنعتی و تجاری متمرکز و نهفته است. این قدرت به دست هیچ شخص و سازمانی نیست. بلکه قدرت منتشر در نظام علم و تکنولوژی است. برای مقابله با این قدرت دو راه وجود دارد: یکی شریک شدن در قدرت علم و تکنولوژی که فراهم آوردن شرایط آن آسان نیست و دیگر رخنه کردن در این قدرت از طریق درک ماهیت آن و خودآگاهی به وضع خاص دورانی که از تجدد جدا نیست اما می‌تواند مقدمه‌ی جدایی باشد. من در پنجاه سال اخیر

همواره فکر می کرده‌ام که در پرتو معارف دینی و قدسی - به شرط این که به صرف علم احکام و آداب تحویل نشود - شاید طریق تفکری گشوده شود که راهی به عمق جهان موجود ببرد و چشم اندازی تازه در برابر بشر قرار دهد ولی این تفکر چنان که باید روی نگشوده است و اقوام آسیایی و آفریقایی در مقابله فکری و فرهنگی با غرب به جایی نرسیده‌اند.^۱

به نظرم جایی که ما قرار گرفته‌ایم و توجهی هم که رفقا به عقل تکنیک می دهند، راه دومی است که آقای دکتر داوری طرح می کنند و موضوع بحث ماست. این رخنه کردن در این قدرت از طریق درک ماهیت آن و خود آگاهی به وضع خاص دورانی که از تجدد جدا نیست، میسر است.

استاد طاهرزاده: خوب است بر روی واژه‌ی «تفکر» در سخنان آقای دکتر داوری متمرکز شویم. ایشان می‌فرمایند ما ندیده‌ایم در اقوام آسیایی و آفریقایی تفکری برای گشودن چشم اندازی در برابر بشر به میان آید. آیا ما می‌توانیم بر روی این تفکر که راه بردن به عمق جهان غرب است برای عبور از آن دست بیابیم؟ تا این جا ما بخواهیم و نخواهیم هیچ راهی جز رخنه کردن در این قدرت نداریم، نه شریک شدن معنا می‌دهد و نه بیگانه گشتن. بیگانه شدن با نظام علم و تکنولوژی، عین ارتجاع و عقب افتادگی است. رخنه کردن در راستای درک ماهیت نظام علم و تکنولوژی، اگر چه جدای از تجدد نیست، ولی می‌تواند مقدمه جدایی

باشد. ما چگونه باید برخورد کنیم که به معنی واقعی، در نظام علم و تکنولوژی رخنه کرده باشیم؟ این جاست که باید «تفکر» به میان آید. اگر نتوانیم بر روی موضوع تکنیک و عقل تکنیکی درست فکر کنیم، نمی‌توانیم جدای از آن اردوگاه تنفس نماییم و این، یعنی ادامه وابستگی حتی از نظر سیاسی.

با این رویکرد که بتوانیم ماهیت علم و تکنیک را درست درک کنیم، می‌گوییم «تفکر مناسب این تاریخ». به جمله دکتر داوری توجه کنید که می‌گوید: «شاید طریق تفکری گشوده شود که راهی به عمق جهان موجود ببرد و ...» بحث بر سر این است که ما نسبت به تکنولوژی چگونه تفکر کنیم که عقل تکنولوژی برای ما به نحوی آشنا ظهور کند؟ نظر بنده همین است که می‌توانیم باب بحث را از همین جا که نظر به عقل تکنیکی است، باز کنیم.

آقای متقی: به این سخن دکتر داوری نیز باید توجه کرد که می‌گوید:

«نکته اساسی این است که حکومت دینی اگر اهتمام اصلی به امر توسعه ندارد باید از حیث صلاح و اخلاق و حسن روابط اجتماعی، ممتاز و نمونه و اسوه باشد. اگر این حکومت بتواند نظامی ترتیب دهد که در آن مردم با قناعت و صفا و اعتماد به یکدیگر و با راستی و درستی و حق پرستی زندگی کنند، خاری در چشم نظام استیلا خواهد بود اما راه این مقصود هموار نیست و مخصوصاً در آمیختن سیاست با فرهنگ دشواری راه را بیشتر می‌کند.»

گویا دکتر داوری در این قسمت از سخن خود، ما را به چیز دیگری حوالت می‌دهد.

استاد ظاهرزاده: همین طور است که می فرمایید، ولی به هر حال باید از خود پرسید ما فعلاً در کجا قرار داریم؟ یک راه، راهی است که به سمت آرمان های حضرت امام باید حرکت کنیم و خود را به هیچ وجه به جهان غربی و عقل غربی ربط ندهیم؛ که به نظر بنده کاری است بس متعالی و در ابتدای انقلاب سخت همه به این راه فکر می کردیم. اما چیزی نگذشت که واقعیت زمانه ما را متذکر امر دیگری کرد، بدین معنا که علم و تکنیک غربی را نتوانستیم نادیده بگیریم، و گرنه بنده و امثال بنده چه نیازی داشتیم به دنبال کردن مطالب کتاب «خرد سیاسی در زمان توسعه نیافتگی»؟ گمان می کردیم چهاراسبه در حال حرکت به سوی آرمان های انقلاب می باشیم. ولی به هر دلیلی راه برای آن کار، هموار نبود- که فعلاً کاری به علت آن نداریم- بعد از آن که با واقعیات دیگری روبه رو شدیم بدون آن که خود را ببازیم به سراغ کتاب «خرد سیاسی در زمان توسعه نیافتگی» رفتیم که آقای دکتر داوری در سال های اخیر تدوین کردند. اگر این کتاب ۵ سال قبل نوشته می شد فکر نمی کنم از طرف امثال بنده توجهی به آن می شد، زیرا نیازی نسبت به آن در خود احساس نمی کردیم. با حضرت امام و تغذیه ای که از طریق دفاع مقدس می شدیم، فکر می کردیم، همان طور که هنوز هم در آن فضا فکر می کنیم و باید هم فکر کنیم، ما می توانستیم مدینه مورد نظر خود را بسازیم اما در هر صورت و به هر دلیلی نشد، هرچند که تجربه ای برای ما به وجود آمد. بالأخره کوتاهی های ما گریبان ما را گرفت. سیاسیون که ادعایی در حفظ انقلاب نداشتند، آمده بودند از این مزرعه بهره خود را بچینند و هر کجا که می شد

بروند. جریان های معتقد به انقلاب اسلامی با هویت مقابله با استکبار بودند که باید این مزرعه را حفظ می کردند و جلو می بردند. تا این جاها هم جریان های معتقد به انقلاب اجازه می دادند که جبهه ی سیاسی مقابل، میوه ی خود را بچیند، ولی مزرعه را خراب نکند.

سجایای اخلاقی و عقل تکنیکی

آیا ما نباید در هر دو سطح کار کنیم؟ در سطح تفکر نسبت به تکنولوژی و در سطح رشد سجایای اخلاقی که دکتر داوری در رابطه با آن بحث قناعت و صفا و اعتماد به یکدیگر و راستی و درستی و حق پرستی را مطرح می کند؟ ما چاره ای نداریم که از نظر تفکر در این تاریخ، در حدّ تاریخ دوران صفویه متوقف نباشیم، در حالی که هنوز در حدّ اخلاق دوره صفویه فکر می کنیم و در محدوده مقابله با دولت عثمانی هستیم تا به عنوان یک کشور شیعه محفوظ بمانیم. به گفته آقای دکتر علی اصغر مصلح؛ در این زمانه باید فرهنگ بقیه ملل را درک کنیم تا بتوانیم در کنار آن ها خود را ادامه دهیم.^۲ آیاتی که ما را از دوست داشتن کفار منع می کند نباید رهن ما شود، زیرا باید بین یهودیت و مسیحیت را که سعی دارند قبیله ای فکر کنند، با سیره حضرت عیسی و حضرت موسی «علیهما السلام» تفکیک کرد. قرآن می فرماید: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (آل عمران/ ۶۷) می گوید بیاید به سیره حضرت ابراهیم علیه السلام رجوع کنید که حضرت

۲ - به کتاب «با دیگری» از آقای دکتر علی اصغر مصلح رجوع شود.

عیسی و موسی «علیهما السلام» در همان سیره و سنت کار خود را جلو بردند. نظر بنده این است که آقای دکتر مصلح متوجه است ما نیاز به فهم یکدیگر داریم تا گرفتار روحیه‌ای نشویم که خیلی‌ها را بد می‌بیند تا آن جایی که اگر کسی ملبس به لباس روحانیت نیست و از قرآن بگوید بعضی از آن‌ها به جای آن که خوشحال شوند، ناراحت می‌شوند. بالأخره مسئله‌ی درک «دیگری» در این زمانه مسئله‌ای است جدی. بنده بنا ندارم روی آن بمانم اما اگر شما واقعاً بخواهید عقل تکنیکی را به میان آورید، باید روی فهم «دیگری» نیز وقت بگذارید تا آن عقل را نیز درک کنید.

واژه‌ی اخلاق که دکتر داوری به میان آورد، مهم است. اخلاقی که با تفسیر دوره‌ی صفویه برای ما مانده که می‌خواسته‌ایم در مقابل دولت عثمانی انعطاف به خرج ندهیم و عملاً غیر خود را به حساب نمی‌آورد همه‌ی ابعاد اخلاق که متن روایات متذکر آن است، نیست. مسلم باید اخلاق را به جامعه برگردانیم، ولی کدام اخلاق را؟

آقای نجات‌بخش: بنده نکته‌ای بگویم. ببینید چیزی که همین جا باید به آن توجه کرد این است که وقتی از عقل تکنیک می‌خواهیم صحبت کنیم متوجه باشیم که تکنیک فقط همین موبایل و امثال آن نیست. بالأخره جهان ما، جهان تکنیک است. می‌خواهم بگویم خیلی اوقات اتفاقاً همین توسعه‌نیافتگی ما و عدم توجه به عقل تکنیک است که دارد این کدورت‌ها و این بی‌اخلاقی‌ها را ایجاد می‌کند. بنده احساسم این است که ما حتی توجه مان به عقل تکنیک نه به معنای روشنفکری - که امکان وقوع ندارد - بلکه در افق انقلاب اسلامی است که احتمالاً این نوع رویکرد،

روحیه‌ی لطیفی را به میان می‌آورد. به همان معنایی که دکتر چمران عقل تکنیکی را در خود سامان داده و جایگاه آن را در وجود خودش مشخص کرده است.

استاد ظاهرزاده: این سخن درستی است. آقای دکتر داوری هم دو نکته را در سخن خود به میان آورده‌اند. یک وقت ما می‌توانیم آزاد از عقل تکنیکی با آن سجایای اخلاقی به‌سر ببریم و پای قناعت و صفا و اعتماد به یکدیگر را به میان آوریم و خاری در چشم نظام استیلا باشیم، ولی اگر بخواهیم در فضای بین توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی از خرد جهان توسعه‌نیافتگی راحت بشویم، عقل تکنیکی چیزی است که به کمک ما می‌آید. سخن آقای دکتر داوری این است که ما مشکلاتی تحت عنوان خرد توسعه‌نیافتگی داریم و باید از خود پرسیم، چگونه می‌توانیم از آن مشکلات عبور کنیم؟ بالأخره ما باید برای خودمان نوعی از زندگی را تعریف کنیم که در آن زندگی نسبت به دنیای مدرن احساس عقب ماندگی نکنیم و به خردی برسیم که از این تنگناهای اخلاقی رها شویم. آیا می‌توان آزاد از سبک زندگی غربی، یک نوع زندگی دیگری را مدّ نظر داشت؟ اگر هم می‌فرمایید آری می‌توانیم و بنده هم چنین اعتقادی دارم، بفرمایید در حال حاضر نسبت خود را با این نوع زندگی که تحت تأثیر غرب ما را فراگرفته، چه باید کرد. با توجه به این که نمی‌توانیم یک شبه از آن راحت شویم. بنده علم پزشکی را مثال می‌زنم. در این که باید این وضع پزشکی را اصلاح کنیم حرفی نیست ولی آیا می‌توانید از فردا نوع دیگری از علم پزشکی را جایگزین پزشکی موجود

کنید، یا این که باید در دو مسیر کار را جلو برد؟ یک مسیر رجوع به نوعی از درمان طبیعی است که در دسرهای این نوع پزشکی را نداشته باشد و مسیر دیگر این است که مشکلات همین پزشکی را هم به حداقل برسانیم. با توجه به این نکته آیا می‌توانیم به نحوی عمل کنیم که اصلاً در گیر این نوع عقل تکنیک نباشیم و نسبت دیگری با طبیعت برقرار کنیم که اساساً بحران‌های موجود را نداشته باشد؟ یا باید در عین نظر به عالمی که عالم قناعت و صفا و اعتماد به یکدیگر است، در حال حاضر با رجوع به عقل تکنیکی در بستر تاریخی که ما را فرا گرفته لاقلاً از خرد توسعه‌نیافتگی با آن همه ضعف‌ها، به خرد توسعه‌یافتگی فکر کرد؟ این نکته مهمی است که باید واقع‌بینانه به آن فکر کنیم و در این رابطه عقل تکنیکی را جدی بگیریم.

آقای نجات‌بخش: بنده به نحوی این دو را قابل جمع می‌دانم. احساس می‌کنم اینکه ما می‌خواهیم از بند تکنیک رها شویم یعنی عقل تکنیک را به دست آوریم. بنده می‌گویم در عقل تکنیک ما از گرفتاری نسبت به تکنیک رها می‌شویم و می‌توانیم تصمیم خود را بگیریم. این آن نقطه‌ای است که می‌توانیم تصمیم بگیریم.

استاد طاهرزاده: یعنی این نقطه‌ای است که باید برای عقل تکنیک تصمیم بگیریم؟

آقای نجات‌بخش: آیا این که می‌توانیم آن دو مسیری را که شما می‌گویید، جمع کنیم غیر از آن چیزی است که شما در نظر دارید؟ من

می‌گوییم ما اگر این دو را مقابل هم بگذاریم، احتمالاً آن عقل تکنیک هم به دست نمی‌آید.

استاد طاهرزاده: عرض بنده این نیست که آن دو مسیر را روبه‌روی هم بگذاریم. فکر می‌کردم بیایم در دو ساحت حاضر شویم. ولی فکر می‌کنم نکته‌ای که شما می‌فرمایید و در عمل همین‌طور است که می‌فرمایید یعنی به جمع کردن آن دو فکر کنیم و با همان قناعت و صفا و اعتماد به یکدیگر با عقل تکنیکی مواجه شویم و به جهانی بین آن دو جهان فکر کنیم که جمع آن دو می‌باشد.

آقای نجات‌بخش: بنده می‌گویم اگر در ساحت دوم یعنی عقل تکنیکی وارد نشویم، عملاً به آن سجایای اخلاقی هم وارد نمی‌شویم.

استاد طاهرزاده: قبول. اما جمع آن دو که می‌فرمایید جای تفکر دارد، زیرا بالأخره ما باید عقل تکنیکی را در فرهنگ بومی خودمان که همان قناعت و صفاست، به میان آوریم. ولی در آموزه‌های دینی ما نحوه دیگری از حضور هست که نباید آن را نادیده گرفت و آن نظر به نقش عوامل ماوراء طبیعی است. مثل آن که در مورد یاران حضرت عیسی علیه السلام داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: اگر یقین آن‌ها بیشتر بود نه تنها بر روی آب که در هوا راه می‌رفتند. در رابطه با نقش این عوامل و مدهای غیبی که به صورت‌های مختلف تا حال به ما شده است نباید غافل بود و نسبت به آن ساحت فکر نکرد. شما گاهی مسائلتان را با توسل حل کرده‌اید و این نوع حضور در تاریخ را نیز باید مد نظر داشت. کتاب «آتش و خشم» که علیه ترامپ نوشته شده است. آقای بیست‌ماه در کاخ

سفید به قول خودش مثل یک مگس آن گوشه نشسته بوده و آن چه را در آن جا می گذشته است، گزارش کرده و عملاً کمکی است به ما در راستای شکستن ابهت دشمن. اینجاست که می خواهم عرض کنم یقیناً ما در این عالم در رابطه با عبور از خرد توسعه نیافتگی در کنار عقل تکنیکی بی حساب نیست. ما روی این موضوع هم در رابطه با مقابله با نظام سلطه می توانیم حساب باز کنیم و انقلاب اسلامی و حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» و رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» روی این امور مثل صدر اسلام حساب باز کرده اند ولی صوفی بازی درنیاورده اند و از واقعیت های خارجی چشم پوشیده اند.^۳ نمونه اش جنگ بدر است که پیامبر خدا ﷺ کلاه خود بر سر گذاشتند ولی یک مشت خاک هم برداشتند و به سوی دشمن پاشیدند. این خاک ها طبق صحبت کسانی که بعداً مسلمان شدند، مؤثر افتاده همان طور که در جنگ ۳۳ روزه حزب الله با رژیم اسرائیل، مددهای غیبی بی تأثیر نبود. برای این مطلب باید جا باز کنید ولی نه به این معنا که شما در بین عقل تکنیکی و یا سجایای اخلاقی یکی را انتخاب کنید. ما باید سجایایی را به صحنه آوریم که از بحران های احتمالی در دل عقل تکنیکی خودبه خود نجات یابیم زیرا نمی توان از این نکته غفلت کرد که عقل تکنیکی در بستر و سبک فرهنگ غرب به ظهور آمده و اگر نسبت به آن خود آگاهی لازم را نداشته باشیم، رجوع به تکنیک، فرهنگ غربی را با

۳ - رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای مجلس خبرگان در تاریخ ۹۸/۷/۴ می فرمایند: توکل امام «رضوان الله تعالی علیه» به خداوند متعال در آغاز جنگ و در طول هشت سال دفاع مقدس به رغم همه ی مشکلات و کمبودها و فشارها، یک موضوع شگفت آور بود که باید این توکل، امروز نیز در همه ی عرصه ها وجود داشته باشد.

خود می آورد. فوقش جامعه، پست مدرن می شود. پست مدرنیسم هم باز در بستر فرهنگ غربی ما رانگه می دارد و جهانی ماوراء دو جهان نیست. فکر می کنید آیا لازم است در این بستر بحث را ادامه دهیم و یا پیردازیم به موضوع عقل تکنیکی و چگونگی به حضور آوردن آن؟

آقای نجات بخش: به نظر من این مسئله ی ماست و باید بر روی آن تأمل کرد.

استاد طاهرزاده: با آن عقل تکنیکی که شما مدّ نظر دارید، می توانیم با شما همراه باشیم از آن جهت که معتقدید عقل تکنیکی باید در کنار اخلاقی متعالی خود را به ظهور آورد و این عملاً با نوعی سلوک همراه است تا قناعت از دست نرود و مصرف زدگی با آن به میان نیاید. عرض بنده در عین فهم و قبول این نکات این است که آیا می توان به عقل دیگری ماورای این عقل ها فکر کرد. بنده حضرت امام را در حضور تاریخی دیگری می بینم، هر چند که او منکر آنچه ما عقل تکنیکی با آن سجایای اخلاقی می دانیم، نیست.

آقای متقی: اینجا شما حضرت امام و شهید چمران را از یکدیگر جدا کردید؟

استاد طاهرزاده: نه، فکر می کنم شهید چمران را می توان درست تر دید. یعنی شهید چمران را یک مهندس همراه با سلوکی ناب و بصیرتی تاریخی بنگریم که متوجه اراده خاص الهی در این تاریخ شده است. هنگامی که پاهایش تیر خوردند گفتگویی با پاهایش می کند که نشان می دهد حضور او در تاریخ، وجوه دیگری هم دارد.

آقای نجات بخش: بنده می‌خواهم بر همین ساحت دومی که شما به آن اشاره می‌کنید، تأکید کنم. معتقدم اگر این ساحت دوم را نداشته باشیم، ساحت اولی که عقل تکنیکی با آن سجایای اخلاقی است، محقق نمی‌شود.

استاد طاهرزاده: بنده این را می‌پذیرم که آن دو در کنار هم می‌توانند برای ما مفید باشند. آیا بحث حضور تاریخی را هم به آن نحوه که متوجه اراده خاص الهی در این تاریخ باشیم، در همین جا جای می‌دهید و امیدوار به نقش تاریخی عقل تکنیکی هستید؟

آقای نجات بخش: بنده عکس این حرف را می‌زنم. می‌گویم شما در تبیین تان وقتی این را دو گانه مطرح می‌کنید نوعی بدفهمی نسبت به حالت دوم ایجاد می‌شود. بنده می‌گویم اگر در آن افق قرار نگیریم، عقل تکنیکی حاصل نمی‌شود. یعنی تنها در آن افق متعالی که امام خمینی متذکر آن هستند، عقل تکنیک به معنای واقعی آن محقق می‌شود و در این رابطه امیدوار به نقش تاریخی عقل تکنیکی هستم و نمونه‌هایی در این رابطه مد نظر دارم که در متن کار متوجه شده‌ام. گویا اراده‌ای ماوراء آنچه آن‌ها تصور می‌کردند کار را به فعلیت رسانده است.

استاد طاهرزاده: برداشتم از سخن شما این است که در نظام توحیدی، بدون عدول از ابزارهای طبیعی و با به کارگیری قوای طبیعی، باید نظرمان به قوای ماوراء طبیعی نیز باشد. مثل کاری که در دفاع مقدس انجام گرفت، از آن جهت که جبهه‌ها گاهی واقعاً با مدد‌های الهی اداره شد. با این همه بچه‌هایمان زحمت کشیدند و دست از کار نکشیدند، موشک و

تانک ساختند و از آن‌ها در حد توان استفاده کردند. گاهی مددهای الهی بود که به کمک می‌آمد و روی آن‌ها هم حساب می‌کردیم و گرنه نمی‌توانستیم هیچ اقدامی بکنیم. اگر صرفاً روی آن مددها حساب باز می‌کردیم و دست به اقدامات لازم طبیعی نمی‌زدیم، شکست می‌خوردیم. ولی اگر آن مددها را هم در کنار خود نداشتیم نتیجه‌ای حاصل نمی‌شد و لازمه نظام توحیدی این است. نمونه دیگر مددها آن چیزی بود که در طبس اتفاق افتاد. به هر حال آیا نظر شما چنین ترکیبی است؟

آقای نجات بخش: بنده به این دلیل روی این مطلب تأکید کردم که شما بحثی در رابطه با حضور حضرت داوود در مقابل جالوت داشتید. و حضرت داوود به عنوان یک نیروی نظامی در مقابل جالوت ایستادند. از آن طرف به جهت شخصیت قدسی و الهی آن حضرت تمام ذرات عالم وجود در اختیار او بود. در این جلسه هم فکر می‌کنم همین تذکر را می‌خواستید بدهید که عقل تکنیکی را در آن راستا می‌توان دنبال کرد که هُوَ الاول و الآخری هست و اگر آن را در کنار عقل تکنیکی قرار ندهیم آن عقل هم ناکارآمد می‌شود.

استاد ظاهرزاده: نکته مهمی است از آن جهت که حضرت داوود علیه السلام آمده‌اند سنتی را محقق کنند. آن سنت با هیبه الهی در حال تحقق است تا تماماً خدا را به میان آورد، در راستای آن که خدا باید در میان باشد با جالوت می‌جنگند و به عنوان یک قهرمان چه غوغایی به پا می‌کنند. علاوه بر این که آن حضرت به عنوان یک سردار جنگ فعال‌اند در کنار فعالیت او آن سنت را مددهای الهی پشتیبانی می‌کند تا آن فرهنگ در آن تاریخ

نهادینه شود. از این جهت می‌توان گفت عقل تکنیکی، در کنار حضور سنت الهی که انقلاب اسلامی را بناست در این تاریخ معنا کند، به کار می‌آید. آری جمع این دو ممکن است به واسطه حضور در تاریخی که انقلاب اسلامی خود را در آن تثبیت کرده است و می‌تواند عقل تکنیکی را از آن خود کند و دیگر خطر آن نیست که با حضور عقل تکنیکی با عقبه‌ی فرهنگ غربی، فرهنگ غربی بر روان مهندسین ما غلبه کند. گویا در کنار عقل الهی که سنت تاریخی ما را تغذیه می‌کند می‌توان آن عقل تکنیکی را جای داد. با این دید نباید به جمله دکتر داوری این‌طور نگاه کرد که با دو ساحت روبه‌رویم یا ساحت قناعت و صفا و اعتماد به یکدیگر و یا ساحت توسعه‌یافتگی. گویا به گفته‌ی شما آن ساحت قدسی را هم در همین ساحت تکنیکی می‌توانیم به‌صورت کامل تعریف کنیم. بحث ما بر روی قسمت اخیر است که آیا می‌توان آن دو ساحت را در کنار هم به‌صورت کامل و یگانه تعریف کرد به‌طوری که در بستر تمدن اسلامی با تعهد نسبت به عقل تکنیکی، همان سجایای اخلاقی در میان باشد؟

لطفاً جمله‌ی آقای داوری را یک بار دیگر بخوانید.

آقای متقی: آقای دکتر داوری می‌فرمایند: «حکومت دینی اگر اهتمام اصلی به امر توسعه ندارد باید از حیث صلاح و اخلاق و حسن روابط اجتماعی، ممتاز و نمونه و اسوه باشد. اگر این حکومت بتواند نظامی ترتیب بدهد که مردم با قناعت و صفا و اعتماد به یکدیگر و با راستی و درستی و حق‌پرستی زندگی کنند، خواری در چشم نظام استیلا خواهند

بود، اما راه این مقصود هموار نیست و مخصوصاً در آمیختن سیاست با فرهنگ، دشواری راه را بیشتر می‌کند»^۴.

استاد طاهرزاده: این جمله این مطلب را می‌رساند که اگر حکومت دینی اهتمام به توسعه ندارد باید در سجایای اخلاقی طوری اسوه گردد که خوار در چشم نظام استیلا شود. حال بحث در این جاست، آیا حکومت دینی نمی‌تواند به امر توسعه اهتمام بورزد ولی با سجایای اخلاقی که در پیش می‌گیرد آن عقل تکنیکی را از آن خود کند تا تبعات روح غربی آن همراه آن به میان نیاید؟ نمی‌گوییم کار ساده‌ای است ولی آیا انقلاب اسلامی در این شرایط تاریخی چنین ظرفیتی می‌تواند داشته باشد؟

آقای متقی: رفقا توجه داشته باشند که دکتر داوری این نکته را با ما در میان می‌گذارد که «چنانچه قبلاً اشاره شد در این بحث دو مطلب را نباید با هم خلط کرد. من در سال‌های ۵۶ تا ۶۰ فکر می‌کردم می‌توان از وابستگی به تکنیک جدید آزاد شد و سر سفره خود نشست و به آنچه داریم اکتفا کرد، اما راهی نو در راستی و درستی و مهر و معرفت و صلاح عمومی گشود و جهان را به آن دعوت کرد. این نظر از دو جهت خوشبینانه بود»^۵.

استاد طاهرزاده: همین‌طور است که دکتر داوری می‌گویند. اکثراً همان‌طور فکر می‌کردیم که از طریق انقلاب اسلامی بدون توجه به جهان

۴ - خرد سیاسی در زمان توسعه‌نیافتگی، فصل دهم، ص. ۱۹۶.

۵ - خرد سیاسی در زمان توسعه‌نیافتگی، فصل دهم، ص. ۲۰۲.

مدرن می‌توانیم به نتایج دلخواه خود برسیم و خوش‌بینی ما مطابق واقعیت تاریخی ما نبود. ولی بحث در امروز است.

آقای نجات‌بخش: آیا حضرت امام هم آن‌طور فکر می‌کردند یا از همان ابتدا توانایی‌های انقلاب اسلامی را در هماهنگی آن دو ساحت می‌شناختند؟

توجه به مقتضیات زمانه و نظر به افق متعالی

استاد طاهرزاده: آنچه می‌توانم عرض کنم این است که ما از امام این‌طور حس می‌کردیم که می‌دانستند همه چیز دارد جلو می‌رود. هرچند ظاهراً در زیر پوست انقلاب خبرهای دیگری در حال شکل‌گیری بود و گویا تلاش کردند امام را به این نتیجه برسانند که نمی‌شود بدون دنیای مدرن به جایی رسید. بالأخره وقتی آقای هاشمی برگه‌ی صلح‌نامه را جلوی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» گذاشت، امام به راهی فکر کردند که گویا قبلاً در نظر نداشتند، و معنای نوشیدن جام زهر بی‌حساب نیست. بنده می‌توانم با یقین عرض کنم حضرت امام تا سی، چهل روز قبل از این قضیه، ابداً بنای پذیرش قطعنامه را به آن صورت نداشتند زیرا روی اراده مردم و اراده الهی در آن تاریخ حساب کرده بودند ولی مسئولان چنین درکی نداشتند و امام هم بالأخره باید با این مسئولان کار را جلو می‌بردند. سی، چهل روز قبل از پذیرفتن قطعنامه حرف امام این بود که ما تا آخر ایستاده‌ایم. چه روحیه‌ای در بعضی پیش آمد که آقای داوری نتیجه می‌گیرند که گمان آزاد شدن از تکنیک جدید در آن شرایط خوش‌بینانه

بود؟ چون بعضی‌ها به مردم آن‌طور که حضرت امام باور داشتند، باور نداشتند. آن‌طور که مردم در عملیات مرصاد نشان دادند چه مردمی هستند. آقای محسن رضایی می‌گوید وقتی بعد از قبول قطعنامه دشمن حمله کرد، آن‌چنان مردم به جبهه‌ها هجوم آوردند که می‌توانستیم به خوبی دشمن را شکست دهیم، ولی دیگر ما قطعنامه را پذیرفته بودیم. از آن جایی که ما مسائل را با مردم در میان نمی‌گذاشتیم فکر می‌کردیم مردم خسته شده‌اند. ما کاری کردیم که آن فکر خوش‌بینانه تلقی شد، در حالی که واقع‌بینانه بود. بالأخره باید با آقای هاشمی کار کرد. ولی می‌توان گفت حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» همچنان بر عهدی که بر اساس آن عهد باید حیات قدسی را به جامعه برگردانند پابرجا بودند «وَلَوْ بَلَغَ مَا بَلَغَ». هر طور می‌خواهد بشود. مگر آن وقتی که رسول خدا ﷺ می‌فرماید کاغذ و قلمی بیاورید تا چیزی بگویم و شما بنویسید تا بعد از آن گمراه نشوید و در جواب گفته شد طرف، هذیان می‌گوید، پیامبر ﷺ چه کار کردند؟ رفتار پیامبر ﷺ چون مقابله نبود اصرار نکردند، زیرا بناست اسلام با همین‌ها بماند. در آن شرایط، ایستادن در مقابل آن طرف، کار حکیمانه‌ای نبود. ولی در جواب بی‌تابی‌های حضرت زهرا (علیها السلام) که می‌دانستند دارد چه می‌شود، فرمودند: مهدی امت، از آن ماست. یعنی این حرکت عقیم نمی‌ماند و با نظر به فرهنگ مهدویت راه همچنان ادامه می‌یابد و در این فکر و فرهنگ است که شیعه هر روز با امام زمان خود زندگی می‌کند و در همین راستا انقلاب اسلامی وارد تاریخ شد و فردا حضور تاریخی بیشتری به میان می‌آورد. اگر رسول خدا ﷺ فرمودند مهدی امت، از آن ماست، می‌خواستند شیعه و

پیروان ولایت علی علیه السلام خود را درگیر مقابله‌های بی‌جا نکنند و کار را در افق فرهنگ مهدوی ادامه دهند. عقیده و باور بنده آن است که ما می‌توانیم در دو بستر کار را ادامه دهیم. یکی در بستر به میدان آوردن عقل تکنیکی که نیاز به کار جدّی و حوصله و خون دل خوردن دارد و در همین فضا دائماً نظر به انقلاب اسلامی و افق متعالی آن داشته باشیم و با نحوه زندگی حججی گونه‌ی شهید محسن حججی، به عقل تکنیکی نظر کنیم این یعنی شهید شهریار.

عقل تکنیکی و روحیه‌ی حججی‌ها

آقای نجات‌بخش: بنده تصورم این است و تأکید می‌کنم جز با حججی گونه‌شدن نمی‌شود نحوه‌ی رجوع به عقل تکنیکی را به‌درستی به دست آورد.

استاد طاهرزاده: این نکته مهمی است، تاریخ ما ظرفیت چنین چیزی را دارد به همین جهت نباید بگوییم چنین چیزی خوش‌بینانه و آرمانی است، هرچند در ابتدای امر ممکن است باور نکنیم اکثر جوانان ما در هر رشته‌ای که هستند چه طلاب جوان و چه مهندسان جوان، روحیه‌ای حججی‌گونه دارند. به قول معروف اگر آب باشد هر کدام شناگر قابل هستند. هنوز زیرساخت‌های ظهور حججی‌ها را در عرصه‌های مختلف فراهم نکرده‌ایم.^۶

۶- رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» تأکید دارند: «نیروی جوانی باید به کمک مجموعه‌ی این حرکت بیاید. غفلت از این نیرو خسارت است، ما نباید غفلت کنیم؛ گاهی انسان می‌پندد که

آقای نجات بخش: بنده نکته‌ای دارم و احساسم این است که در حال حاضر در موقعیتی هستیم که باید تکلیفمان را با توسعه معلوم کنیم. مثل زمان آقای هاشمی نیست که هنوز نوعی سرمستی وجود داشت که گویا راه‌های دیگری هم متصور بود. چیزی که ما امروز در جمهوری اسلامی در راستای تحقق دولت اسلامی با آن روبه‌رویم و از آن گریزی نداریم، معلوم کردن تکلیفمان با توسعه است و باید مانند زمان جنگ اساسی‌ترین انرژی خود را بر روی آن بگذاریم. در دفاع مقدس یک مرتبه اساسی‌ترین انرژی به میان آمد و با امثال شهید چمران‌ها که در افق امام خمینی قرار داشتند، مسأله جنگ حل شد. احساس بنده این است که در حال حاضر در نقطه‌ی خاص تاریخی خود در جمع بین روحیه‌ی حججی گونه‌ای و در عین حال عقل تکنیکی، مسأله‌مان را با قضیه‌ی توسعه فیصله دهیم. در این حالت نه گرفتار سیطره عقل تکنیکی با روحیه غربی شده‌ایم و نه بیرون از جهان توسعه، صرفاً به قناعت و صفا و اعتماد به یکدیگر پرداخته‌ایم.

استاد طاهرزاده: فکر می‌کنم تا اینجا در تبیین موضوع و هدفی که در پیش است، بحث خوبی پیش آمد. می‌ماند در عمل چگونه باید کار را جلو برد. آیا می‌توان به مراحل آن فکر کرد. عده‌ای هنوز از عهد غربی به کلی آزاد نشده‌اند ولی هرچند با چنین حضوری در این تاریخ مخالف نیستند نمی‌توانند تصور درستی از جمع بین روحیه‌ی حججی گونه و عقل تکنیکی داشته باشند. اگر با آن‌ها تعامل شود جهت کلی آن‌ها همانی

می‌شود که شما به دنبال آن هستید هرچند تکلیف خود را از ابتدا می‌دانید. نمی‌دانم بر روی شخصیت شهید مطهری و علت به شهادت رساندن ایشان فکر کرده‌اید؟ روش شهید مطهری برای دشمنان اصلی که به گروه فرقان خط می‌دادند خیلی مهم بود. منحنی شخصیت آقای مطهری را ملاحظه کنید که چگونه زمانی با ملی مذهبی‌ها، در عین نزدیکی با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تعامل دارند. دشمن می‌داند این مرد با آن توانایی و این استعداد و روش خاصی که دارد به وقتش سخت در مقابل جریان‌های انحرافی به هر عنوانی که باشد، می‌ایستد و حضرت امام خمینی را تبیین می‌کند. در ابتدا تصورشان از شهید مطهری چیز دیگری بود ولی در بستری که انقلاب و حضرت امام فراهم کردند گوهر شهید مطهری به ظهور آمد. با توجه به این امر عرض می‌شود اگر افق را همواره مدّ نظر داشته باشید و با توجه به وضع موجود، در سطح دیگری خود را حاضر کنید، در دراز مدت نتایج خوبی به دست می‌آورید. در حالی که اگر از همان ابتدا بحث به میان آوردن عقل تکنیکی همراه با روحیه‌ی حججی گونه مطرح شود، عده‌ای که هنوز در عهد غربی به سر می‌برند و آمادگی عبور از آن را ندارند شما را نمی‌فهمند، چون فطرت تاریخی آن‌ها هنوز ظهور نکرده است. بنده موافق این نکته هستم که اگر شما آرام آرام آن افق را به میان آورید عده‌ی زیادی همراهی می‌کنند. البته هنوز جای ادامه‌ی بحث در این موضوع خالی است. امید است صحبت‌هایی که شد مقدمه‌ای باشد تا انضمامی‌تر بحث کنیم؛ إن شاء الله.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

گفتگوی دوم

عقل تکنیکی یا تکنیک زدگی؟

بسم الله الرحمن الرحيم

آقای توکلی: با توجه به بحث‌های جلسه‌ی قبل لازم شد بحثی تحت عنوان «عقل تکنیکی» مطابق متنی که شما تهیه کرده‌اید، طرح شود تا از جهتی ناظر به بحث اقتصاد مقاومتی هم باشد. دوستان فرمودند خودتان بر آن مبنا بحث را شروع کنید. ان شاء الله هر جایی که لازم شد دوستان ورود می‌کنند.

استاد طاهرزاده: اجازه دهید یک فراز از متن را بخوانم و بعد روی آن بحث کنیم.

«عقل تکنیکی مثل آزادی، روحیه‌ای است که بشر امروز را فراگرفته است.»

البته این حسّ آزادی که بشر بعد از رنسانس در خود احساس می‌کند چیزی نیست که قبلاً آن را احساس می‌کرد و بدین لحاظ است که نمی‌تواند بدون آن آزادی، زندگی امروزی خود را ادامه دهد. امروز بشر متذکر چیزی شده که مربوط به همه‌ی مردم است و همه آن را مسأله‌ی خود می‌دانند. ادعای ما آن است که موضوعی مثل آزادی یا عقل تکنیکی مربوط به انسان غربی نیست. شرایطی پیش آمده که بشریت متذکر این امر گشته که آزادی به صورتی که از غرب و بعد از رنسانس به ظهور آمد،

موضوع او هم هست. غرب در تقابل با قرون وسطی بهتر توانست آن را تبیین کند، به معنای «تُعَرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا». به همین جهت عرض بنده این است که آزادی، روحیه‌ای است که بشر امروز را فراگرفته است و متوجه است در شرایطی قرار دارد که این معنا از آزادی نیاز اوست. ما در شرایط دینی و حیات قدسی خود، باقی ماندن ذیل امام معصوم را عین آزادی خودمان می‌دانستیم. وقتی می‌خواهید بروید و از چشمه‌ای آب بخورید، اگر کسی شرایط را فراهم نکند، در واقع او آنچه را که ما به دنبال آن هستیم، در اختیار ما می‌گذارد. پس امام معصوم دستوری در برابر اراده ما ندارد بلکه متذکر چیزی است که ما باید آن را اراده کنیم.

ابتدا خوب است متوجه این نکته باشیم که «عقل» و «تعقل»، تاریخی است و هر ملتی در مسیر حرکت تاریخی‌اش می‌تواند به‌نوعی از آگاهی تاریخی برسد که در گذشته‌ی خود آن آگاهی برایش مطرح نبود. به‌عنوان مثال آیا می‌توانست معنای «زن» در این تاریخ آن‌طور که در دوران صفویه یا قبل از صفویه تعریف شده بود، همچنان ادامه یابد؟ آیا با تعریفی که در آن زمان از «زن» کرده بودیم که فقط بچه‌داری بکند و در جریان‌های اجتماعی هیچ نقشی نداشته باشد، می‌توانست برای امروز معنا داشته باشد؟ همان تعریفی که امروزه هم بعضی از مذهبی‌ها هنوز در آن قرار دارند، درحالی‌که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» معنای دیگری از «زن» را به میان آوردند و تاریخ دیگری را ظهور دادند. آیا آن خودی که در دوران صفویه برای خود معنا کردیم و به‌خصوص با آن تعریفی که مثلاً از «زن» داشتیم، می‌توانیم در این دوران و در مواجهه با مدرنیته آن خود را ادامه

دهیم؟ سؤال شما هنوز باقی می ماند که آیا اگر در مدرنیته معنای آزادی شروع نشده بود، ما در مسیر طبیعی خود به معنایی از آزادی که امروز در بستر آموزه های دینی می شناسیم می رسیدیم؟

در تکنیک هم سؤال های مان همین است. باید هوشیار باشیم و به آزادی پشت نکنیم اما آن را در تعریفی که خودمان از آن داریم، درک کنیم. نمونه اش هم این که شما ملاحظه کردید حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: «ما مفتخریم که زنان ما پیشاپیش مردان در صحنه اند.» چرا حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» این بحث را مطرح کردند؟ آیا جز این است که متوجه بودند در این زمانه معنای دیگری از زندگی را باید طرح کنند، در آن حد که آزادی برای زن و مرد به صورت امروزی آن غذای روح آن هاست؟ آیا ما با تعریف رنسانس از آزادی، متذکر آزادی به معنای امروزین آن شدیم؟ آیا ما باید با تعریف لیبرالی از آزادی، آن را ادامه بدهیم؟ به نظر بنده نه. آزادی را نفی نمی کنیم بلکه تعریفی مطابق خرد قومی خود از آن به میان می آوریم.

در نگاه پدیدارشناسانه می توان گفت: آن آزادی که در غرب در ابتدای امر طلوع کرد نیاز همه ی بشر در این تاریخ بود که بعضاً از آن غفلت شده بود و در این رابطه عرض می شود:

«عقل تکنیکی مثل آزادی، روحیه ای است که بشر امروز را فرا گرفته و آن عقلی است که در هر سنتی می تواند خود را به ظهور برساند. هر چند مثل آزادی در سنت غربی به ظهور آمده است ولی عقلی است جدای از سنت غربی، بلکه عقلی است برای ساختن جهانی نو».

عقل تکنیکی روحیه‌ای است جهت ساختن جهانی نو. اگر تا دیروز سعی می‌کردیم با جهان در عین خفته نگه داشتن آن هماهنگ شویم، در این زمانه عزم دیگری داریم. با این عقلی که در این تاریخ به میان آمده به دو صورت می‌توانیم برخورد کنیم: یا این که در مواجهه با آن به جهانی میان جهان مدرن و جهان گذشته فکر کنیم، یا این که فکر کنیم این عقل از آن ما نیست؛ که لازمه‌ی آن این می‌شود که نوع زندگی ما به همان صورت قبل از تاریخ مدرن، ادامه یابد با شهرهای محدود. حال سؤال آن است، آیا شما می‌توانید در این تاریخ به مردم خودمان بگویید شما نمی‌خواهد وارد زندگی مدرن شوید؟ واقعیت این است که با بشری روبرو هستیم که نمی‌تواند زندگی گذشته را تصور کند، چه برسد بخواهد در آن تاریخ و در آن فضا زندگی کند. این یعنی به ظهور آمدن عقلی که می‌خواهد جهانی نو بسازد و شما نمی‌توانید تماشاگر صحنه باشید. ما قبلاً با همان قنات و چاه‌هایی که حفر می‌کردیم تقریباً مسائلمان حل بود، زیرا نیازهای مان مطابق آن امکانات بود. اصلاً چیزی مثل وجود میوه در زمستان معنا نداشت. استفاده از سبزی خوردن از عید نوروز شروع می‌شد. در زمستان چغندر و پیاز و امثال آن بود و در حال حاضر در شرایطی هستیم که در آن چیزهای دیگری در میان است و باید برای این زندگی رابطه دیگری با طبیعت برقرار کرد. این جاست که عرض می‌شود: «عقلی به میان آمده است که جدای از سنت غربی، بنا دارد جهانی نو بسازد». خوب است قدری بر روی این جمله تأمل شود که آیا این امکان هست تا ما وارد

جهان جدید نشویم؟ اگر بنا باشد وارد ساختن جهان جدید نشویم هرگز نیاز به عقل تکنیکی هم نداریم.

آقای موسویان: حتی برای زندگی عادی اولیه هم نیاز به عقل تکنیکی نداشتیم؟ درحالی که بالاخره از گذشته هم بشر برای خود از آهن وسایلی را ساخت و تکنیکی را شکل داد. از این جهت گویا می‌توان گفت: بشر در هیچ دوره از تاریخ بدون استفاده از عقل تکنیکی نبوده است.

آقای نجات‌بخش: این یک تاریخ دیگر است به نام تاریخ عقل تکنیکی.

استاد طاهرزاده: شما این عقل تکنیکی را چیز دیگری بدانید که در آن اراده کرده‌اید جهان را مناسب شخصیت جدیدی که تصور کرده‌اید بسازید، این خصوصیات برای شما چیز دیگری را پیش می‌آورد.

آقای توکلی: شاید اینجا باید دو موضوع را از هم مجزا کنیم. یکی اینکه اکنون در چه فضای تاریخی هستیم؟ دیگر این که آیا این فضای تاریخی با توجه به مقدمه‌ای که در رابطه با آزادی فرمودید ضرورت ذاتی بشر است یا نه. موضوعی که در حال حاضر دارید در رابطه با تکنیک و عقل تکنیکی می‌فرمایید قبلاً اصلاً این معنا نبوده و آزادی هم یک معنای دیگری داشته. یعنی بشر بدون نیاز به آزادی که تمدن مدرنیته آورده و تکنیکی که آورده، واقعاً بشری بوده با تمدن‌هایی که آزاد از این عقل می‌بودند و در دستگاه خودشان هیچ کدام این نقص‌ها که امروز مطرح است هم نبوده. از زمانی که مدرنیته جهانی شد، ملاحظه می‌شود بقیه‌ی ملت‌ها خود را در این فضا ارزیابی می‌کنند، یعنی در فضای تاریخی

جدید. حال ناچاریم به این موضوع تفکر کنیم و جای خودمان را پیدا کنیم.

استاد طاهرزاده: بر روی هر دو موضوع که فرمودید می‌مانیم. اگر ما که در بستر فرهنگ قومی و دینی خود درست حرکت می‌کردیم، وقتی خبردار می‌شدیم غرب به آزادی خاص رسیده است، تلاش نمی‌کردیم آن را داشته باشیم. ولی یادمان باشد ما در مناسبات خود مثل نظر به جایگاه زنان آن‌طور که شایسته یک فرهنگ دینی ایرانی است، تعامل نکردیم. یعنی واقعاً ما از دین خود مطابق حریتی که آموزه‌های دینی در مقابل ما قرار داد، استفاده نکردیم. فضای دولت صفویه، یعنی درست در همان زمانی که غرب جدید در حال شکل‌گیری است، با همه عظمتی که علمای ما در آن زمان داشتند، فضای تحکُّم فقه بود و باید‌ها و نبایدهای آن. بنده مثال «زن» را می‌زنم در بقیه‌ی موضوعات هم باید فکر کنیم- چرا آن‌طور که باید مزه‌ی آزادی دینی به مردم چشانده نشد- اگر ما در آن زمان احساس آزادی می‌کردیم وقتی خبر از آزادی در غرب به گوش ما می‌رسید، می‌گفتیم آن‌ها مشکل خودشان را حل کردند و آن مشکل ما نیست ولی چرا آن آزادی برای رفع مشکل ما هم به حساب آمد؟ یعنی ما حس کردیم که ما هم به آن آزادی نیاز داریم. حتی همین امروز هم آن‌طور که شایسته است آزادی مردم را پاس نمی‌داریم. به آن مسئول قدرت می‌دهید تا امور مردم را حل کند، از قدرت خود جهت تحکُّم بر مردم استفاده می‌کند. مگر یکی از مشکلات ما این نیست که بعضی جوان‌ها صداهایی را از طریق فضای مجازی، صدای خود می‌دانند که صدای آن‌ها نیست؟ ولی چون در

این طرف، ما آن گشودگی لازم را نشان نداده ایم، غیر خودی را خودی گرفته اند و گمان می کنند آن ها هم باید خود را در آن فکر و فرهنگ جستجو کنند. ضربه ای که خوردیم از آن جایی بود که اهل فکر نیامدند با نوعی گشودگی، آزادی مناسب فرهنگ بومی خودمان را به میان آورند؛ این کار را نکردند. نتیجه اش این شده که آزادی غربی برجسته شد و در نتیجه بعد از چهل سال که از انقلاب گذشته، هنوز که هنوز است ما گرفتار لیبرالیت هستیم و فضا طوری است که گویا در مقابل لیبرالیت به معنای بی بندوباری آن، تحجر قرار دارد. چیز نابی که در حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» و مقام معظم رهبری «حفظه الله» به چشم می خورد زندگی قدسی است که در آن آزادی قربانی نشده است.

همین نحوه برخورد را می توانید با تکنیک داشته باشید که نه فرار و پشت کردن به آن باشد، و نه غلبه ی گشتل و در اسارت تکنیک قرار گرفتن، که إن شاء الله باید بر روی آن به طور مستوفی بحث شود. اگر ما بخواهیم این تکنیک را نداشته باشیم، آیا می توانیم بدون عقلی که مناسب این دوران است زندگی را اداره کرد؟ مسلّم نه. پس بحث ما پشت کردن به تکنیک نیست، بحث در آن است که ما نیاز به خودآگاهی خاصی داریم تا این تکنیک را درست بفهمیم. به گفته هایدگر؛ ماشین را باید بفهمیم که چه ذاتی دارد.

«عمده نظر به تاریخی است که بشر در آن عزم ساختن جهان را دارد و ساختن جهان، تنها منحصر در سنت غربی نیست. مهم عزم ساختن است که نمی توان نسبت به آن بی تفاوت بود و فکر نکرد. حاصل فکر نکردن به این موضوع، همان خرد جهان توسعه نیافته است.»

«عزم ساختن جهانی نو در سنت انقلاب اسلامی، ما را از خرد توسعه نیافتگی و ضعف هایی که دارد، نجات می دهد، بدون آن که بخواهیم عقل تکنیکی خود را در سنت غربی جستجو کنیم، درحالی که سنت انقلاب اسلامی ظرفیت به ظهور آمدن عقل تکنیکی را داراست.»

به گفته بعضی از رفقا اساساً این ضعف در تفکر و این خودخواهی ها با ورود در ساختن جهان نو در بستر انقلاب اسلامی از بین می رود.

آقای توکلی: منظور از خرد توسعه نیافتگی همان بی خردی نیست؟ بهتر است بگوییم؛ «بی خردی توسعه نیافتگی.»

استاد طاهرزاده: همین طور است، ولی آقای دکتر داوری در کتاب «خرد سیاسی در زمان توسعه نیافتگی» با این عنوان موضوع را مطرح کرده اند. این که عرض شد: بدون آن که بخواهیم عقل تکنیکی خود را در سنت غربی جستجو کنیم، به آن جهت است که عقل تکنیکی ما به نحوی گرفتار غرب است و برای بومی کردن عقل تکنیکی باید هوشیاری تاریخی داشته باشیم و گر نه همچنان به محرومیت دوپست ساله گرفتار خواهیم بود درحالی که سنت انقلاب اسلامی ظرفیت به ظهور آمدن عقل تکنیکی را داراست. و البته در این رابطه نیاز به نوعی هوشیاری خاصی داریم.

آقای نجات بخش: آن هوشیاری نقد روشنفکری است.

استاد طاهرزاده: به نظر بنده این سخن درست و دقیقی است. این آن هوشیاری لازمی است که در این زمانه به آن نیازمندیم. اساساً این حرکت، حرکتی است ماورای اصلاح طلبی آرزومند غرب و یا اصول گرایی فراری از عقل تکنیکی و بی تفاوت نسبت به آن. عده ای از مذهبی ها معتقدند ما

کاری به این کارها که در غرب به میان آمده نداریم. عده‌ای هم می‌خواهند همان عقل تکنیکی غربی را با همان آرمان‌هایی که آن‌ها جستجو می‌کنند، ادامه بدهند. که البته به همان دلایلی که آقای دکتر داوری مطرح می‌کنند شدنی نیست، در عین آن که باید متوجه آن بود:

«عقل تکنیکی عقل روزگار ماست، چه در سنت غرب باشیم و چه در سنت انقلاب اسلامی. و در این رابطه هر متفکری باید از نو به این موضوع بیندیشد و گرنه در تاریخ خود زندگی نمی‌کند و از آنچه فراروی او نهاده شده چشم خود را بسته است.»

به این معنا که دیگر نمی‌توانیم بگوییم ما تکنیک نمی‌خواهیم. البته روحیه بنده و امثال بنده طوری است که می‌خواهیم اگر بشود اصلاً وارد آن نوع ساختن‌ها نشویم و به آنچه خدا در اختیارمان گذاشته است اکتفا کنیم ولی بخواهیم و نخواهیم امکان تحقق چنین آرزویی فعلاً نیست. به هر دلیلی و فعلاً نمی‌شود ولی عنایت داشته باشید:

«با نظر به دو پهلویی بودن عقل تکنیکی نباید آن دو پهلویی، ما را به این فکر بیندازد که یا برای نزدیکی به آن باید غربی شد و یا هرگز به آن دست نمی‌یابیم.»

واژه‌ی دو پهلویی دارای پیام است، زیرا تکنیک یک پهلوی پهلوی غربی آن است و یک پهلوی هم این است که شما می‌توانید از آن در سنت خودتان استفاده کنید یعنی به تعبیر هایدگر در تاریخی ماورای دوگانگی سوژه و ابژه و تبدیل کردن همه چیز به ابژه و برابر ایستا. توجیه امثال هایدگر آن است که می‌گوید باید کاری کرد دوگانگی «وجود» و

«موجود» در یک قالب احساس شود و در این صورت است که از تکنیکی که غرب در فرهنگ خود آن را ادامه داده است خود را آزاد کرده‌اید.

«عقل تکنیکی آزادی ما را از ما نمی‌گیرد ولی می‌تواند در عین حضور تاریخی خودمان با انقلاب اسلامی، به ما مربوط شود».

این جواب آن سؤال است که آیا عقل تکنیکی به ما مربوط هست یا نه؟ می‌گوییم می‌تواند مربوط بشود.

آقای نجات‌بخش: بنا بر چیزی که هایدگر به آن توجه می‌کند، آن عقل تکنیکی در غرب هم از بین رفته است. یعنی به تعبیری شاید نباید گفت دو نوع عقل تکنیک داریم، گویا یک عقل تکنیکی بیشتر نیست که از بین رفته است و منشأ آن هم تکنیک‌زدگی است. یعنی شیفته‌ی تکنیک شدن و به دنبال تکنیک راه افتادن. همان چیزی که شاید مثلاً هایدگر در توجه به عهد قدسی، راه برون‌رفت در آن می‌بیند. یعنی معتقد است می‌توان از چیزی که دیگر تکنیک و ابزار نیست بلکه غایت شده، در توجه به عهد قدسی در واقع تکنیک دوباره ابزار بشود و به این معنا؛ یعنی عقل تکنیک دوباره برگردد. با توجه به این امر می‌خواهم بگویم این که بگوییم سنت غرب و سنت انقلاب اسلامی، یک مقدار این واژه بیشتر محدودیت به نوعی نگرش سیاسی اجتماعی پیدا می‌کند تا فلسفی، از آن جهت که دیگر عقل تکنیکی در سنت غربی هم نیست.

استاد طاهرزاده: به اعتبار این که آن عقل در سنت غربی ظهور کرده است، یک بحث است و یک بحث هم آن است که چگونه بر روی سخن شما فکر کنیم. با این همه این قسمت را فعلاً از دست ندهید؛ که ما در هر

حال عقل تکنیکی را در سنت غربی برای خود تعریف کرده ایم ولی آیا می توان آن را در سنت اسلامی تعریف کرد؟

آقای نجات بخش: با نظر به همان مطلبی که مرحوم فردید می گوید: صورت تمدن گذشته می شود ماده تمدن جدید. به این معنا می خواهم بگویم یک موقع ما می گوئیم سنت اسلامی و یک موقع می گوئیم یک تاریخ و یک عهد جدید. وقتی عهدی جدید ظهور می کند می شود در واقع همان چیزی که در سنت گذشته معنا داشت، مورد بازخوانی قرار گیرد. اینجاست که مثلاً با ژاپن یک تفاوتی پیدا می کنیم. چون ژاپن در امتداد سنت خودش عقل تکنیکی را پیدا کرده حال آن که ما می گوئیم تاریخ تکنیک پایان پذیرفته و پایان پذیرفتن تاریخ تکنیک ما را وارد بلای تکنیک زدگی کرده است. با توجه به این امر یعنی وقتی انقلاب اسلامی می آید، می آید تا در مقابل بلای تکنیک زدگی، عقل تکنیک را به صحنه ی روح ها و عقل ها بیاورد.

استاد طاهرزاده: با توجه به سخنان جنابعالی ما با انقلاب اسلامی به عهد عقل تکنیک نظر داریم نه به تکنیک زدگی که فعلاً موجود است.

آقای نجات بخش: با طرح سنت غربی بیشتر وجه سیاسی اجتماعی موضوع فهمیده می شود. اما اگر انقلاب اسلامی را یک عهد در نظر بگیریم دیگر عقل تکنیکی در سنت غربی و عقل تکنیکی در سنت انقلاب اسلامی مطرح نخواهد بود بلکه اساساً عقل تکنیکی در جهان غربی از میان رفته است.

استاد طاهرزاده: یعنی سعی کنیم شرایط جدید را عهدی بدانیم که نمی‌تواند نسبت به ساختن جهانی نو چشم خود را ببندد و عقل تکنیکی به این معناست و باید با جدیت تمام با آن ارتباط برقرار کرد.

آقای نجات بخش: همین طور است، گذشته‌ی این تمدن در واقع تمدن تکنیکی است.

استاد طاهرزاده: ما نمی‌توانیم برای ساختن، به عقل تکنیکی فکر نکنیم. اگر عقلی مدّ نظرها آمده که ساختن جهان را با خود دارد، می‌توان گفت: «عقل تکنیکی آزادی ما را از ما نمی‌گیرد، بلکه می‌تواند در عین حفظ حضور تاریخی خودمان با انقلاب اسلامی، به ما مربوط شود». آیا این ممکن است که در عین حفظ حضور تاریخی خودمان که همان بازگشت به عهد قدسی است، با عقل تکنیکی مرتبط شد؟ عده‌ای معتقدند محال است.

آقای نجات بخش: انقلاب اسلامی در نظر این افراد یک تاریخ جدید نیست.

استاد طاهرزاده: باید تفکر این افراد را که خود را با عنوان اصلاح طلبی تعریف کرده‌اند بشناسیم. این موضوع مسأله‌ای است جدی که جایگاهی برای انقلاب اسلامی، به عنوان تاریخی جدید قائل نیستند و در عین حال معتقد به استقلال کشور از نظام استکباری می‌باشند و در عین استفاده از تکنیک در همان فضا و فرهنگ غرب به سر می‌برند که البته به نظر بنده سابقه‌ی دویست ساله‌ی ما نشان می‌دهد در آن صورت باز ما از نظر تکنیکی وابسته به غرب خواهیم ماند و هیچ وقت آن تکنیک، مربوط

به خودمان نمی‌شود و دست‌های استعمارگران همواره به سوی ما گشوده است تا هرطور خواستند نظرات خود را بر ما تحمیل کنند و همین امر موجب می‌شود تا نسبت به این نوع تفکر نگران باشیم و وابستگی به عقل غربی را ساده نگیریم.

نتیجه‌ی نظر به عقل تکنیکی که به تعبیر آقای نجات‌بخش عقل تکنیکیِ اصیل و واقعی است و غرب دیگر در آن قرار ندارد، عقلی است که آزادی ما را از ما نمی‌گیرد و ما خودمان خواهیم بود و نیاز نیست ذیل غرب باشیم. ولی در عین حضور تاریخیِ خودمان با انقلاب اسلامی، آن تکنیک می‌تواند به ما مربوط شود و ما را با اقتصاد مقاومتی از اسارت عقل تکنیکی غربی برهاند. زیرا محال است بدون اقتصاد مقاومتی، عقل تکنیکی مناسب خود را داشته باشیم. از آن جهت جریان اصلاح‌طلبی سیاسی نمی‌تواند با اقتصاد مقاومتی هماهنگ شود. زیرا در بستر تکنیک‌زدگی فکر می‌کند و تکنیک را در هر حال حلال مشکلات می‌داند و نمی‌تواند جایی برای اقتصاد مقاومتی قائل باشد زیرا در آن فکر، اقتصاد مقاومتی معنا ندارد، از آن جهت که بشر گرفتار روزمره‌گی، برای خود در این عصر و زمان طوری زندگی را تعریف کرده است که در آن فضا اقتصاد مقاومتی جایی ندارد و باید همان تاریخ را ادامه داد. نه آن که به تاریخ جدیدی فکر کرد که انقلاب اسلامی مدّ نظر دارد.

ما باید در دو شاخه کار کنیم: یکی تعریفی از بشر که ادامه خود را در اقتصاد مقاومتی بداند که البته چنین نگاهی به انسان، در دولت‌های اصلاح طلب پذیرفته نیست. اساساً در آن فضا، چنین سلوکی که بپذیرد

باید نفس اماره خود را در جایی کنترل کند، در میان نیست بلکه جای دیانت در حد عبادات فردی و در کنار اشرافیت مباح قرار دارد. با توجه به این امر نه اصلاح طلبی و نه اصول گرایی، هیچ کدام نمی توانند آن اقتصاد مقاومتی که با عقل تکنیکی انقلاب اسلامی می تواند ظهور کند را درک کنند و همان طور که دوستان می فرمایند در این جا نیاز به فتوت هست. یعنی ایثاری که ملت را نجات بدهد و درست در مقابل روحیه ای باشد که امروزه به جای دست زدن به ایثاری که از منافع خود چشم پوشد، به هر نوع قاچاقی دست می زند. چون این افراد این کارها را برای خود به عنوان منافع تعریف کرده اند و به طور جدی به آن معتقدند تا آن جایی که ثروت های بادآورده را حق خود می دانند. اصولگرایی هم عموماً ثروت را اصل می داند ولی به صورتی دیگر. عرض بنده آن بود که اصلاح طلب ها به فکر منافع خودشان هستند به جای آن ایثاری که انقلاب به آن نیاز دارد. شخصیت های دیگری باید به میان آیند به همان تعبیری که مقام معظم رهبری فرمودند، عملاً نسل سومی ها را بیشتر از نسل اولی ها می توان قبول کرد.

عرض شد ما باید در دو شاخه فعالیت کنیم یکی تعریفی از انسان ارائه دهیم که ادامه خود را در اقتصاد مقاومتی بداند و دیگر آن که روشن کنیم بدون عقل تکنیکی واقعی که تکنیک زده نیست، امکان حضور در این تاریخ محال است. باید در نسبت عقل تکنیکی و انقلاب اسلامی و فهمی که می تواند این دو را درک کند، فکر کنیم و بگذاریم آن عقل در بستر انقلاب اسلامی به ظهور آید. این است ندای امروزین انقلاب اسلامی و

این است رخصت دادن به انقلاب اسلامی تا بتواند خود را در آینده ادامه دهد. انقلاب اسلامی از نظر ما یک اشارت تاریخی است. باید بگذاریم این اشارت خود را ادامه دهد.

آقای متقی: آن چیزی که به نظر بنده آقای نجات بخش تذکر می دهند آن است که ما با سه عقل مواجه هستیم. یکی عقل تکنیکی که غرب را ساخته است. دیگر عقل تکنیکی که به بحران رسیده و در حال حاضر تکنیک زده است و سوم عقل تکنیکی که ما می خواهیم به آن نظر کنیم. شما الآن دارید به دوتا عقل نگاه می کنید. عقل تکنیکی که غرب را ساخته و عقل تکنیکی که ما باید به آن برسیم. جای خالی اشاره ایشان به نظرم این است، خودشان باید این را بهتر توضیح بدهند و فکر می کنم بحث مهمی است. به گفته دکتر فردید خود غرب اولین غرب زده است و ما غرب زده مضاعفیم. حال آقای نجات بخش باید تبیین کنند غفلت از عقل سوم که عقل تکنیک زده است، چه خلأیی در این فکر به وجود می آورد؟

آقای نجات بخش: بحث بنده این است، آنجایی که استاد اشاره می کنند به عقل تکنیکی که باید آن را در سنت خود جستجو کنیم، عقل دوم نیست. یعنی عقلی که در جهان غرب شایع و رایج است، یعنی تولید برای مصرف که مسئله اش ساختن نیست. ما نباید با آن عقلی که برای ساختن است، اشتباه کنیم که عقل تکنیکی است، عقلی که می توان گفت در خود غرب هم به ظهور تام خود نرسیده است و دچار نوعی مصرف زدگی شده است. نگرانم احساس شود که این عقل روزگار

ماست، چه در سنت غرب باشیم چه در سنت انقلاب اسلامی و تصور شود که آن عقل در سنت غربی زنده است، در حالی که از نظر هایدگر پشتوانه فلسفی اش تمام شده است و آن سنت پایان یافته است و دیگر در خودش امکان بازخوانی نیست و همین است که هایدگر در واقع توجه به عهد قدسی دارد.

آقای توکلی: منظور تان از این که آن عقل پایان یافته است، چیست؟
آقای نجات بخش: یعنی همه امکان هایش را به ظهور رسانده و دیگر سنت غربی چیزی ندارد فوق عقل تکنیک تا بتواند بشر را از آن وابستگی و سیطره و شیفتگی رها سازد.

استاد طاهرزاده: اساساً متفکران غربی پیش بینی نکرده بودند که تکنیک در آن فرهنگ سیطره پیدا می کند و به گشتل تبدیل می شود.

آقای توکلی: ولی به هر حال آن تکنیک و آن عقل، فعال است.
آقای نجات بخش: فعال است ولی با تلاش مذبوحانه. فعالیتش همین مصرف زدگی است که به فروپاشی می انجامد.

آقای توکلی: این فروپاشی احتمالاً ۵۰۰ سال طول می کشد.
آقای متقی: ممکن است، آنچه مهم است توجهی است که ما باید نسبت به آن داشته باشیم تا شیفته ی آن نشویم و آن را درست بفهمیم.

آقای نجات بخش: دیگر آن خرد که در ابتدا غرب را به میان آورد در صحنه نیست، این نحوه چیزی که دارد بروز می کند در خود توسعه هم نوعی بی خردی است که ظهور کرده. یعنی آمریکا، به آن معنا دیگر آمریکا هم نیست.

آقای توکلی: ولی بنده نگرانم با این جمله که آمریکا «به تمامیت رسیده» این تصور پیش بیاید که دیگر تمام است و ما کار دیگری نداریم.

آقای متقی: در این شرایط و در این جلسه موضع ما نگرانی از آنچه می‌فرمایید، نیست. ما نشسته‌ایم تا بگوییم اتفاقاً کار داریم.

آقای نجات‌بخش: نشسته‌ایم تا بگوییم راه نجات در عهد دینی است. یعنی اتفاقاً راه نجاتی که در این زمانه برای بشر وجود دارد، مواجهه‌ی عهد دینی با تکنیک است.

استاد طاهرزاده: و به نظر بنده این نکته مهم و بستر تعقل همه‌جانبه در این زمانه است، تا عهد دینی و عقل تکنیکی دو راه جداگانه‌ای را طی نکنند که حاصل آن علم سکولار شود.

آقای نجات‌بخش: این مواجهه که می‌فرمایید مواجهه مهمی است و اگر بخواهیم بحرانی که همه به آن اذعان دارند پایان یابد، چیزی است که در عهد دینی و انقلاب اسلامی می‌تواند از آن جلوگیری بشود یا به ساحلی برسد.

آقای متقی: بله و آن هم مواجهه با عقلی است که غرب را ساخته است.

آقای نجات‌بخش: بله. اصلاً من این‌طوری بگویم، این عقل دومی که ما داریم از آن حرف می‌زنیم عقل نیست.

آقای متقی: به یک معنا تکنیک و تکنیک‌زدگی است.

آقای نجات‌بخش: تکنیک‌زدگی است، همان چیزی که دکتر داوری دائماً به آن اشاره می‌کنند و دائماً مانع از این است تا ما عقل را به دست

بیاوریم. یک نحوه، شبیه ساختن است که مدام دارد برای ما تشدید می‌شود. یعنی ما احساس می‌کنیم داریم چیزهایی می‌سازیم در حالی که واقعاً هیچ چیزی نمی‌سازیم. دائماً داریم خودمان را و در واقع آن سرمایه‌هایمان را نابود می‌کنیم.

آقای متقی: سختی کار اینجاست که ما بتوانیم از این حجاب عبور کنیم.

اقتصاد دانش‌بنیان و آینده‌ی جهان

آقای نجات‌بخش: این همان موضوع مطرح در مباحث دانش‌بنیان‌ها است، مقصود شما از اقتصاد مقاومتی همان روحیه‌ای است که باید در موردش حرف بزنیم. اروپایی‌ها خودشان یک تنظیمی راجع به دانش‌بنیان کرده‌اند. یکی از نکاتش این است که ما تا حال دو نحوه اقتصاد داشته‌ایم: یکی همان اقتصاد مارکسیستی که در آن اصالت به ابزار است. یکی هم اقتصاد کاپیتالیستی است که اقتصاد سرمایه‌سالار می‌باشد و بعد می‌گویند که اقتصاد سوم، اقتصاد بر پایه دانش است و اصالتش بر دانایی است. معتقدند این آن چیزی است که امروز می‌تواند ما را نجات بدهد. نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که این یک گفتمان زنده در خود اروپا است و از این جهت عرض کردم عقل تکنیک در آن جا هم دچار بحران شده ولی این یک حرف جدی است و می‌شود از آن دفاع کرد که این اقتصاد دانش‌بنیان در نسبت با آن دو اقتصاد، چه اقتصادی را برای ما به میان می‌آورد. چیزی که رهبر انقلاب هم روی آن تأکید دارند. این قدر

که بعضی بر روی نظام بانکی تأکید می کنند رهبری بر اقتصاد مقاومتی بر پایه دانش بنیان تأکید دارند. تصور بنده از حرکت رهبری این است که اساسی در اقتصاد گذاشته ایم که ماورای بانک و پول عمل می کند. به نظر من جای آن اصطلاح اینجا خالی است. البته فضای بحث شما بیشتر آن روحیه است که می خواهید از آن حرف بزنید. یعنی یک روحیه ای باید حتی خود دانش بنیان را هم فرا بگیرد، آن روحیه ای مقاومت است.

استاد ظاهرزاده: ما تا یک عهده نسبت به عقل تکنیکی پیدا نکنیم، هیچ وقت عقل تکنیکی به این معنا که از آن ما باشد ظهور پیدا نمی کند. شاید این جلسه متذکر همین مطلب بشویم، حالا که عقل تکنیکی را مدّ نظر قرار دادیم، چه عهده ای باید با آن ببندیم؟ شهید شهریارها تکلیف شان مشخص است. عهده ای که آن ها نسبت به آن تکنیک داشتند، کاملاً در راستای تحقق اهداف انقلاب اسلامی بود. نسبت به این تکنیک عهده ای را شکل دادند و روی آن کار کردند و موفق شدند، برادران ما در همین مؤسسه ای «رویان» عهده ای نسبت به انقلاب دارند و بر اساس آن عهد به تکنیک نظر می کنند و عملاً عقل تکنیکی برای آن ها ظهور می کند. در چنین فضایی چه آقای تهرانی مقدم ها در صحنه باشند و چه احمدی روشن ها، در فضای روحی آن ها عقل تکنیکی ظهور می کند و از آن ما می شود؛ همه ی حرفمان این است.

عرض شد آقای دکتر داوری تا این جا را خوب آمده است که نباید از عقل تکنیکی چشم پوشید. انتظار داشتیم به همان خوبی که در کتاب «خرد سیاسی در زمان توسعه نیافتگی»، خرد سیاسی را تبیین کردند، عقل

تکنیکی را هم که در کتاب به آن اشاره فرمودند، تبیین کنند. زیرا عقل تکنیکی به اندازه خرد سیاسی لازم بود تبیین بشود، از آن جهت که عهد و روحی است که باید در تاریخ به ظهور آید، حال این عهد را ما چگونه متذکر بشویم؟ البته نیاز به بحث دارد، زیرا وقتی که تحت عنوان عهد مطرح شود در هویت فرهنگی و فکری قرار می گیرد، نه در هویت تکنیکی. عقل تکنیکی یک نوع تفکر است. این تفکر دست‌ها و دل‌ها را در اختیار خود می گیرد. آن مهندسی که شروع کرد مثلاً آن تکنیک را بسازد هویت اولیه‌اش روحیه‌ای است که بر او سیطره دارد. همان‌طور که فکر کانت، مقدمه‌اش همان تفکری است که دکارت مطرح کرد و بالأخره کانت نگاهی را با بشر غربی در میان گذاشت که نتیجه‌اش غرب دوران جدید شد. در حدّی که شوپنهاور می گوید: جهان، اراده‌ی من است. اگر انسان این‌طور تصور کند که اراده او همه جهان است، می‌خواهد بر اساس اراده‌اش جهان را بسازد، نه آن‌که بخواهد جهان را بشناسد و مطابق آن عمل کند. این نوع نگاه به جهان و به میان آوردن عقلی برای ساختن جهانی به صرف اراده‌ی انسان، با افول روبه‌رو شد ولی این بدین معنا نیست که ما از عقل تکنیکی چشم‌پوشی کنیم. زیرا شما در تاریخی هستید که می‌توانید به عقل تکنیکی توجه کنید ولی نه به آن صورتی که در غرب شکل گرفت. به این معنا عرض می‌کنم می‌توانید با عقل عهدی بندید تکنیکی. اگر ما بتوانیم این عهد را مطابق این زمان احیا کنیم، امکان ادامه خود را در این زمانه یافته باشیم. همان‌طور که زمانی

تلاش کردیم تفکر لیبرالیده و اومانیسیم را نقد کنیم، بدون آن که آزادی و حقوق بشر را زیر پا بگذاریم.

ما در حال حاضر در منزل و جایگاهی هستیم که می‌توانیم در عین باقی ماندن بر عهد دینی، از یک طرف با آزادی و رعایت حقوق بشر مواجه شویم و خود باشیم و از طرف دیگر با احیای روحیه‌ی عقل تکنیکی در ساختن جهان نو وارد شویم، بدون آن که گرفتار تکنیک‌زدگی شویم. در موقعیتی قرار داریم که تا حدی عهد دینی ما شکل گرفته است. یکی از منازلی که باید طی می‌کردیم این بود که باید از فرهنگ غرب و تجدد عبور می‌کردیم، که روی هم رفته فرایند عبور از فرهنگ غرب شکل گرفت. ولی یکی از منازلی که در مواجهه با غرب باید مورد توجه و تفکر قرار گیرد موضوع عقل تکنیکی، به معنای درست آن است. عهدی که باید با عقل تکنیکی داشته باشیم، هویت دیگری از انقلاب اسلامی است. درست است که در مواجهه با غرب وارد این تاریخ شدیم ولی نه با تصویری که جناب شوپنهاور از عالم دارد بلکه ما جهان را در عین اعتقاد به حکیمانه بودن عالم، مطابق همان فرهنگ الهی که یافته‌ایم می‌سازیم.

عنایت دارید که انسان مدرن تحت تأثیر تصورات خود زندگی‌اش را شکل می‌دهد و تصورات اوست که او را جلو می‌برد. اهل تفکر می‌فرمایند: «تکنولوژی مقدم بر علم است». زیرا در انسان مدرن سودای تصرف در همه‌چیز سیطره دارد و تاریخی پیش آمده که تکنولوژی‌های مدرن را تصور می‌کند و علم را به کار می‌گیرد جهت تحقق تصویری که

از تکنولوژی مدرن دارد. با توجه به این امر ما در این تاریخ روحیه احیای عقل تکنیکی را مطرح می‌کنیم.

آقای موسویان: اولاً: رسولان برای اثبات رسالت خود در تاریخ‌شان، معجزه‌های متناسب با تاریخ خود را می‌آوردند. آن‌جا هم که بناست جناب بلقیس تسلیم حضرت سلیمان علیه السلام بشود باید یک «این همانی» برایش بیاید. یعنی آن تخت هم همان است و هم همان نیست. هم باید یک عقل تکنیکی برایش آورد که این هم همان است و هم همان نیست. یعنی بتوان برایش تختی ایجاد کرد تا به تعبیری تاریخی باشد برای زندگی جدید. ولی گرفتار تکنیک به معنایی که گرفتار تصورات بشر دوران بشود، نباشد. نگاه می‌کردم به سوره احزاب آنجا که می‌فرماید: «وَمِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ» آیه بعدی می‌فرماید بدون جنگ پیروز شدید، خصوصاً این آیه که می‌فرماید: «وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَافِيَتِهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا» در برخورد با غرب باید به این‌جا برسیم که اولاً: آن‌چه مال ماست، و آن‌چه از آن خودمان است و «تأسرون» است را؛ در اختیار بگیریم و ثانیاً: آن‌چه از ما نیست و مزاحم حیات بشر است، «تقتلون» است و باید از بین برود. یک چنین نسبتی را ما باید با عقل تکنیکی در پیش بگیریم، یعنی درست است که عقل تکنیکی گم شده اما آن روحی که در صدق است و در عهد الهی است، به بینشی ماورای عقل مدرن راه پیدا می‌کند. یعنی آن چیزهایی که تحت عنوان بحث‌های مربوط به حضور تاریخی انقلاب اسلامی بوده است. بنده یک

دسته بندی دارم، در این دسته بندی می گویم وظیفه ی ما در پیش رو چیست؟ اولاً: همان طور که نسبت به اهل بیت علیهم السلام دو کار باید انجام دهیم؛ یکی شناخت است و دومی ارادت. نسبت به انقلاب اسلامی نیز اولاً: شناخت است و ثانیاً ارادت. شناخت هم سه مرتبه دارد، باید اول برای فرد حل کنیم تا این عقل تکنیکی ظهور کند، مرتبه ی دیگر هدف مان است که ایجاد تمدن نوین اسلامی است. سوم به چه صورتی این راه محقق می شود که تبیین آن را شما از این جهت وارد شدید. مقام معظم رهبری «حفظه الله» هم تذکر دادند مکتب امام عقلانیت و معنویت است، بنده عقلانیت را واقع گرایی می گویم که بر اساس تاریخی که در آن هستیم بر روی معنویت فکر کنیم. احساسم این است که عرفان ما مقدمات خوبی را در دست ما قرار داد. شاید عهده ی را هم که باید به آن برگردیم، آن است که باید متون را دوباره بازخوانی کنیم، دوباره از نو پیش روی ما قرار بگیرد، اما مطابق این تاریخ. کتاب «مفاتیح الحیات» در این رابطه متون روایی خوبی را در مقابل ما قرار می دهد.

استاد طاهرزاده: روایت های کتاب «مفاتیح الحیات» درباره احیای حیات اجتماعی دین خیلی خوب است. می ماند که اشارات آن روایات را چگونه بینیم و در چه احساس تاریخی با آن ها نسبت برقرار کنیم؟

آقای موسویان: وقتی ما متوجه شدیم هیچ تمدنی بدون پشتوانه ی فکری و فلسفی محقق نمی شود و تا به مرحله ابزارسازی و به تعبیری به جهان سازی نرسد، به تمدن تبدیل نشده است، جایگاه عقل تکنیک معلوم می شود. بدین لحاظ دو بعد عقلانیت و معنویت باید دیده شود. معنویت

اشاره به عرفان دارد و عقلانیت یعنی نظر به واقعیات زمانه و متناسب با آن واقعیات زندگی امروز را شکل دادن. آن چه حضرت سلیمان علیه السلام آوردند با آن چه جناب «عاصف بن برخیا» ظهور دادند رابطه مستقیم دارد. با این تفاوت که آن چه عاصف به ظهور آورد مطابق ظرفیت آن شرایط است و به نحوی نازله‌ای از اراده‌ی حضرت سلیمان علیه السلام می‌باشد. شب گذشته آقای یامین‌پور با آقای عراقچی در مورد آب سنگین اراک که چه اتفاقی افتاد صحبت می‌کردند. می‌گفت مقام معظم رهبری فرمودند آب سنگین برای ما اصل کار است و آمریکایی‌ها در جلسات به ما گفتند فلان چیز را برایتان می‌سازیم گفتیم نه، گفتند آب سبک برایتان فراهم می‌کنیم گفتیم نه، آب سنگین خودمان موجود است. چند مرحله مذاکره شد گفتند آب سنگین شما می‌تواند پلوتونیوم درست کند و پلوتونیوم می‌تواند برای بمب استفاده شود. ما گفتیم خودمان آب سنگینی تولید می‌کنیم که دیگر پلوتونیوم تولید نکند. گفتند چنین چیزی امکان ندارد. ما دانشمندان را بردیم و با طرف مقابل صحبت کردیم، دانشمندان آن‌ها حرف دانشمندان ما را پذیرفتند. حرف بنده آن است که این اتفاق در حال روی دادن است و غرب متوجه شده همان چیزی که خودش پدید آورده، توسط انقلاب اسلامی تصرف شده است. حالا اگر قرار است روی عقل تکنیکی صحبت کنیم. باید فتوت و کلمه‌ی عهد مدّ نظر باشد تا وقتی می‌خواهیم از تکنیک استفاده کنیم آن تکنیک در اختیار ما باشد. نه آن که از مسیر استفاده از تکنیک، در اختیار غرب و فرهنگ آن‌ها قرار بگیریم.

استاد طاهرزاده: تأکید بنده بر همین نکته است که مواظب باشیم به بهانه‌ی نظر به عقل تکنیکی، خود را در بستر فرهنگ غربی ادامه ندهیم. طرف می‌گوید من دانشجوی ارشد رشته حقوق هستم. چرا باید حرف‌های بیهوده غرب را بخوانم و عمرم را از بین ببرم؟ عرض شد باید آن مطالب و عقلی را که به کمک آن عقل، آن مطالب تدوین شده است، بفهمید تا بتوانید با اندیشه‌های خودمان در این رابطه مقایسه کنید و به این صورت به میدان بیایید، با این رسالت به تحصیل در آن رشته ادامه بده، اگر با این رسالت بخوانید آنجایی که اندیشمندانه و مطابق این تاریخ به مسائل نگاه کرده‌اند قبول می‌کنید. توصیه من به آن دانشجو این بود که در این کار برای خودت عهد و وظیفه‌ای تعریف کن. به نظر بنده اگر با این دیدگاه جلو بروی نه تنها ضرر نمی‌کند بلکه یک متفکر به میدان می‌آید و اسلام را هم بهتر می‌فهمد. آقای دکتر حمید طالب‌زاده که از اساتید فلسفه هستند می‌گفتند: اگر بخواهید فلسفه اسلامی را خوب بفهمید و جایگاهش را درست درک کنید، باید فلسفه غرب را بخوانید و درک کنید تا فلسفه اسلامی از خمودگی دریابد. می‌گفتند این خمودگی شما به جهت این است که فلسفه غرب نمی‌داند، نه آن فلسفه را درست متوجه می‌شوید و نه این فلسفه را. به نظر می‌آید اگر یک مهندس با این دید بروی و ریزترین مسائل هسته‌ای دنیا را هم مطالعه کند، عهدی با موضوعات هسته‌ای پیدا می‌کند مخصوص به خودش. نمونه‌اش آن‌هایی که کارخانه‌ای را سر پا می‌کنند ولی عهدی بسته‌اند تا تکنیک آن را بیاورند. در این حالت این تکنیک ماورای آنچه در غرب است به ظهور می‌آید. با توجه به این نکات

است که باید پرسید چگونه عقل تکنیکی را بفهمیم و بفهمانیم. نظر بنده آن است که ادبِ فهمِ عقل تکنیکی را نتوانسته‌ایم نهادینه کنیم و گرفتار خرد جهانِ توسعه‌نیافته هستیم. هنوز مهندسان ما می‌خواهند این تکنیک را آن‌طور که غرب به ظهور آورده ادامه دهند و به همین جهت موضوع را دست و پا شکسته مورد مطالعه قرار می‌دهند. نه اینکه مطابق عهدی تاریخی آن را جدی ببابند و خوب بفهند و بعد هم بخواهند ماورای دنیای غرب، حرف برای گفتن داشته باشند و عقل تکنیکی را به عقل قدسی متصل کنند. این حرف‌ها تا عملیاتی نشود در حد شعار است.

آقای نجات‌بخش: عملیاتی شدن آن را در قصه دانش‌بنیان می‌بینم. قصه دانش‌بنیان یک فضا است. بیشتر از این که اقتصاد به معنای رایج باشد، یک فضا است. فضایی است که یک مهندس وقتی می‌خواهد ماشین بسازد یا هر چیز دیگری بسازد به جای این که تکنولوژیِ ساخت را بیاورد تا بتواند بسازد، به دانش خود تکیه می‌کند، یعنی به آن چیزی که آموخته از آن‌جا شروع می‌کند و عجیب است که مسیر دانش‌بنیان در غرب از چیزی به نام فنی و حرفه‌ای شروع می‌شود. یعنی از یک توانایی‌های خیلی ساده‌ای که باید شخص آن‌ها را بالفعل کند و این توانایی تشدید می‌شود تا برسد به آن غایتی که مدنظر است.

استاد طاهرزاده: در همین رابطه می‌توان به این جمله توجه کرد که می‌گوید:

«عقل تکنیکی بدون سخن‌پردازی‌های طولانی و با از خود شروع کردن، ظهور می‌کند. عقل تکنیکی یک نوع شروع است بدون

امید بستن به هیچ کس و بدون تکیه بر مقدماتی که مانع شود کار در

حالت ابتدایی اش شروع شود.»

به این فراز توجه کنید که می گوید: «بدون تکیه بر مقدماتی که مانع شود کار در حالت ابتدایی اش شروع شود.» چون آن قدر مقدمه می چینیم که عملاً کار شروع نمی شود.

«تا به آنچه از خود می توانیم داشته باشیم دل ببندیم. چیزی که در

ابتدای انقلاب به چشم می خورد. و ما آن روحیه را با کاهلی و با توجه

به صورت آرمانی آن که در غرب است، از دست دادیم.»

جهاد سازندگی با همین روحیه که معطل مقدمات نبود، چیزهای غیر قابل تصویری برای جبهه‌ی دفاع مقدس ساخت ولی ما بر روی آن روحیه حساب نکردیم و به این معنا کاهلی نمودیم. عده‌ای گفتند این‌ها چیزهای مهمی نیست، بهترش را اروپایی‌ها ساخته‌اند. مجدداً در نظر به عقل تکنیکی، لازم است آن روحیه، در جریانی آزاد از تفاوت‌های سیاسی و به وسعت انقلاب اسلامی ظهور کند.

با توجه به آنچه عرض شد دو نکته مدّ نظر قرار می گیرد. یکی این که بدانیم از کجا باید شروع کنیم تا برسیم به این که باید از صفر شروع کرد. و ما هنوز نتوانستیم متوجه این امر بشویم، سریعاً با آنچه در غرب هست مقایسه می کنیم. چیزی که در جریان فکری منسوب به کارگزاران بود که به تکنیک غرب امید داشتند. برعکس نگاه رهبر معظم انقلاب که به علم و دانش نظر دارند، نه به آخرین دستاوردهای تکنیک. علم و دانش اگر از صفر هم شروع شود نتیجه‌اش از آن خودمان است. اما اگر با تکنیک

شروع کنید از عالی‌ترین نمونه هم که استفاده کنید بالاخره از آن خودمان نیست.

آقای نجات بخش: یکی از آقایان در مورد اقتصاد نوشته‌اند: «اقتصاد دانش‌بنیان که مطابق با نام خود، اقتصادی است که بر اساس «دانش» بنا شده است، امروز می‌تواند یگانه شرایط مفرّ ما برای احیای حیات اقتصادی باشد. اندیشیدن به «دانش» به‌مثابه زیربنای اقتصاد در سال ۱۹۶۰ در کشورهای اروپایی شروع به باریدن گرفت و مانند تمام ایده‌های دیگر، چونان نوزادی سقط شده در رحم مادر وارد کشور ما شد و مانند تمام حوزه‌های دیگر در این حوزه هم به جای شناختن اصول و مبانی، فقط به ظواهر اکتفا کردیم. اقتصاد دانش‌بنیان که از قرار معلوم در راستای طرح اقتصاد مقاومتی، خواستار بیرون کشیدن اقتصاد ما از چنگال آماده‌فروشی منابع طبیعی حرکت می‌کند، امروز به بنگاه تجاری برای کاسب‌کارانی مبدل شده که پس از تسخیر و به نابودی کشیدن واحدهای تولیدی، عزم خویش را بیش از پیش جزم کرده تا این حرکت نو را نیز به اضمحلال بکشند. باری با وجود وضعیت نه چندان مطلوب این حرکت، هنوز امیدی وجود دارد که بتوان این حرکت اقتصادی را از نابودی نجات داد و بنابراین دوباره می‌پرسیم دانش‌بنیان چیست؟ مبانی آن کدام است؟ می‌توان طرح اقتصاد دانش‌بنیان را در راستای اقتصاد مقاومتی دید که هر دو بر درون‌زایی و برون‌بودگی تأکید می‌کنند. درون‌زایی اقتصادی یعنی چشمان خیره‌ی اقتصاد ایرانی از آماده‌فروشی منابع طبیعی به جانب نیروی انسانی متخصص برگردد و برون‌بودگی یعنی استفاده از فرصت‌های

خارجی به بهترین شکل و به دور از تسلیم‌پیشگی برای تحقق اهداف فوق. اقتصاد دانش‌بنیان می‌بایست تولید و بهره‌برداری از دانش را اساس تولید ثروت قرار دهد. این ایده هم راستا با سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی است که در بهمن ۹۲ ابلاغ شد. دو محور کلیدی مد نظر این سیاست‌ها بوده است. محور اول که در بند دوم سیاست‌ها به آن اشاره شده اتکای اقتصاد ایران به اقتصاد دانش‌بنیان است. محور دیگر نقش اقتصادی درون‌زا در کنار اقتصاد برون‌نگر است.

رهبر معظم انقلاب در حوزه اقتصاد مقاومتی همان نکاتی را متذکر شده‌اند که اقتصاد دانش‌بنیان باید بر آن‌ها تکیه داشته باشد. یعنی مردم‌بنیانی، عدالت‌محوری، درون‌زایی، برون‌گرایی و دانش‌بنیان بودن. مقام معظم رهبری در این رابطه تأکید دارند: یکی از مهمترین الزامات اقتصاد مقاومتی کاهش وابستگی به نفت است. این وابستگی میراث شوم صد ساله ماست و ما اگر بتوانیم از همین فرصت که امروز وجود دارد استفاده کنیم و تلاش کنیم نفت را با فعالیت‌های اقتصادی درآمدهای دیگر جایگزین کنیم، بزرگترین حرکت مهم را در زمینه اقتصاد انجام داده‌ایم. امروز صنایع دانش‌بنیان از جمله کارهایی است که می‌تواند این خلأ را تا میزان زیادی پر کند. بنابراین اقتصاد دانش‌بنیان باید با تکیه بر نیروی متخصص، زمینه‌ای را فراهم کند تا کشور از وابستگی خارج و زمینه‌های شکوفایی اقتصادی فراهم شود این اقتصاد یک اقتصاد مردمی است. یعنی اقتصادی است که از اقتصاد پول‌مبنا گذر کرده و به اقتصاد دانش‌مبنا می‌رود. این اقتصاد، اقتصادی سالم و شفاف است به‌طوری‌که

شفافیت گردش اطلاعات مالی و اقتصادی، حذف رانت و حذف ویژه‌خواری، زمینه را برای یک اقتصاد سالم شفاف مهیا می‌کند. و می‌توان گفت اقتصادی با دیپلماسی فعال است که با توسعه‌ی تعاملات دوجانبه، ارتباطات منطقه‌ای و جهانی را در راستای حداکثری بهره‌وری اقتصادی تنظیم می‌کند. حال پرسش اساسی این است که اقتصاد دانش‌بنیان متناسب با زیست‌بوم ایرانی چیست و چه خصوصیتی دارد؟

ملاحظه کردید وقتی گفته می‌شود آن اقتصاد از پول گذر می‌کند یکی از مواردش همین است که یک قطعه‌ای که ۸۰۰ هزار دلار است درمی‌آید به ۲۰۰ هزار تومان. چون اصلاً مواد دیگر نقش اصلی را ندارد. مسأله می‌شود تدبیر. وقتی آن تدبیر به میان می‌آید آن حجم از سرمایه‌گذاری یک دفعه منتفی می‌شود. تکیه بر دانش به همین معنا موجب می‌شود تا ما از اقتصاد سرمایه‌داری و بانکی عبور کنیم.

استاد طاهرزاده: دغدغه‌ی کتاب اقتصاد آقای مطهری را هم می‌شود اینجا جواب داد. شهید مطهری در آنجا با این مسأله روبرو هستند که بالأخره دانش را باید دولتی کرد یا مردمی؟ اقتصاد دانش‌بنیان این را حل می‌کند. زیرا در آن صورت آن‌چنان دانش در سیطره پول نیست که مجبور بشویم امور را در دست دولت‌ها بدهیم تا نکند سرمایه‌داران به میدان بیایند. با توجه به این امر بد نیست بر روی اقتصاد دانش‌بنیان مبتنی بر عقل تکنیکی فکر کنیم زیرا در این رابطه عقل تکنیکی به خوبی جای خود را باز می‌کند.

فهم تکنیک چگونه حاصل می‌شود؟

آقای نجات بخش: در این جا نکاتی شایان ذکر است. در اقتصاد دانش‌بنیان نه تولید به قصد تولید بلکه اساس تولید است. به عبارت دیگر دانش‌بنیان را می‌توان به اتمسفری تشبیه کرد که در عین ناپیدا بودن، حیات‌بخش است. مدت‌هاست در کشورهای غربی از دانش‌بنیان نه یک واحد تولیدی بلکه همین اتمسفر را مراد می‌کنند. به طوری که دانش‌بنیان در غرب بیش از هر چیز یک پروژه نجات و رهایی‌بخشی است که بشر را از دام تکنیک‌زدگی به فهم تکنیک برساند. بنابراین شمای کلی دانش‌بنیان عقلانیتی است حاکم بر عقل موجود. عقلانیتی که از یک طرف مانع فرو غلتیدن جامعه به عقب‌ماندگی و جهل می‌شود و از طرف دیگر مانع مصرفی‌شدن آدمی در یک جامعه‌ی مصرف‌زده می‌گردد. مصرف‌زدگی ویژگی جوامع توسعه‌نیافته است که به جای گشودن راه به سمت نوآوری، با فروش منابع طبیعی هر روز دامنه‌ی نیازمندی به کشورهای دیگر را وسیع‌تر می‌کند. مصرف در ذات خود، بیشتر مصرف‌کردن است. مصرف در ذات خود، زیر پا گذاشتن استقلال برای برطرف کردن حوائج آنی نیست. دانش‌بنیان به این معنا، بهینه کردن مصرف است. مصرفی متناسب که دهانش را به اندازه احتیاج باز می‌کند. شاید بتوان مهم‌ترین مسئله دانش‌بنیان در ایران را از آن خویش‌سازی تکنیک دانست. امری که نگاه خیره‌ای را بیش از دو قرن است به خود معطوف داشته است. بی‌آن‌که این نگاه منتظرانه، به این امر توجه کند که از آن خویش‌سازی تکنیک، خود امری وابسته به تکنیک نیست بلکه محتاج به یک همت و اراده دسته

جمع می دارد که فارغ از دلدادگی به تکنیک، به مبانی آن می اندیشد. پرسش از تکنیک، خود تکنیک است به این معنا که پرسش گری ما را به رسوخ در مبانی تکنیک راهبری می کند. بنابراین پرسش اساسی دانش بنیان متناسب با زیست بوم ایرانی، این است که فهم تکنیک چگونه برای ما حاصل می شود؟ انتقال تکنولوژی از جمله گام هایی است که به این منظور برداشته شده است. تکنیک در ذات خود واگذارن برای رسیدن به افق های دیگر است. انتقال تکنولوژی آن مسیری است که فهم جامعه ایرانی را در مورد ذات تکنیک گسترش می دهد و به ما یاری می رساند که در تکنولوژی افق هایی تازه تر بینیم.

در واقع با توجه به آنچه عرض شد باید به مرحله ای تحت عنوان انتقال تکنولوژی متصور بشویم که در این جا چیزهایی ساخته شده و ما آن چیزها را مهندسی معکوس می کنیم ولی بر اساس دانش خودمان و این، امکان تفکر در ذات تکنیک را برای ما فراهم می آورد. اگر ما بخواهیم مرحله به مرحله پیش برویم گویا یک چنین چیزهایی می شود متصور بود. در صحبت هایی که با مهندس نجات بخش شد مطلب این بود که یک مرحله، مرحله ای است که ما بیماری سرطان را می بینیم، بیماری سرطان یک کمبودی را ایجاد کرده به نام کمبود شتاب دهنده برای درمان. این یک مرحله است که این جا می رویم وارد مهندسی معکوس می شویم و در این رابطه دستگاه شتاب دهنده می آید وسط. و این شتاب دهنده از آن ما می شود. اما یک مرحله دیگری هست که آن جا درمان سرطان مطرح می شود، نه مسئله شتاب دهنده. یعنی یک صورت مسئله دیگری هست به نام درمان

سرطان که فقط راهش لزوماً شتاب دهنده نیست. آن جا در واقع جمع یک مجموعه دانش های دیگر است. یعنی علوم پایه هم در کنار فنی مهندسی جای خودش را باز می کند. در این مرحله ممکن است ما به راهی برسیم غیر از شتاب دهنده. مرحله ی سومی هم می شود متصور بود که اساساً خود این سرطان دارد از کجا می آید، که در این حالت صورت مسئله عمیق تر می شود. ولی این چیزی که در این سطح می شود گفت آن مرحله اولش را می شود انتقال تکنولوژی به این معنا گرفت و این مرحله ی دوم همان چیزی است که مقام معظم رهبری بر آن تأکید دارند تحت عنوان «عبور از مرزهای دانش.»

استاد طاهرزاده: واژه ی شکستن قالب ها و عبور از مرزهای دانش واژه های عجیبی هستند. روی این ها فکر نکردیم که بعد از این که تکنیک را شناختید معلوم نیست در آن قالب بخواهید ادامه دهید. همه ی این ها نشان می دهد ما مسئول هستیم به این قضیه فکر کنیم.

آقای موسویان: بحثی را قبلاً داشتید که وظیفه ی ما نسبت به فضای موجود، شکستن قالب ها است. بحث تان این بود که ما از یونان فلسفه را گرفتیم اما به واسطه ی برخورد علمی که با آن داشتیم، فلسفه ی یونان به صورت یک دانش وارد مرز و بوم ما شد یعنی دانش به وجود آمد و دانش هم خصوصیت نرم خود را دارد و در کشور ما انعطاف خود را پیدا کرد و در نتیجه فلسفه ی ملاصدرا طلوع کرد که با فلسفه یونانی متفاوت است و ما وارد تاریخ جدیدی شدیم. امروز هم احساسم این است که باید همان مسیر را طی کرد، به خصوص شواهد زیادی در میان هست که عقل

رهبری عقل جامعی است، در کتاب «روشنایی علم» که رهبر انقلاب مرتب پیرامون علم و جایگاه علم و دستاوردهای علم سخن به میان می‌آورند، نشان می‌دهد که متوجه هستند خصوصیت علم انعطاف‌پذیری است و اگر بر آن حاکم شدید هر جا بخواهید آن را می‌برید و فضا را مطابق روحیه و فرهنگ خود عوض می‌کنید.

استاد طاهرزاده: به نظرم آقای موسویان به نکته خوبی اشاره کردند. آری اگر همین برخوردی را که فیلسوفان ما با فلسفه یونان کردند ما با تکنیک بکنیم از تکنیک‌زدگی آزاد می‌شویم و عقل تکنیکی جای خود را در فرهنگ ما باز می‌کند. دکتر داوری در پیامی که به «همایش بین‌المللی فلسفه، دین و علم در زیست‌جهان اسلامی» به دانشگاه وین اتریش دادند می‌فرمایند:

«فلسفه‌ی اسلامی با دستکاری در آرای افلاطون و ارسطو و نوافلاطونیان پدید نیامده است. بلکه اولین تلاقی بزرگ و مهم میان فرهنگ و فلسفه است که با روح جهان ایرانی-اسلامی پیوند دارد... فیلسوفان جهان اسلام، فلسفه‌ی یونانی را با نظر به افقی که با اسلام گشوده بود، تفسیر کردند و البته در این تفسیر به حکمت نیاکان خود در ایران قبل از اسلام نیز بی‌اعتنا نبود».

در این جلسه نیز باید به این سؤال پردازیم که ما چه نسبتی باید با عقل تکنیکی که بالأخره از غرب شروع شده است، پیدا کنیم تا آن عقل از آن خودمان شود؟ آن‌جا جناب فارابی حرف‌ها و مسأله‌هایی دارد، می‌رود ببیند ارسطو چه می‌گوید. فارابی با محفل خودش بیگانه نیست. متوجه می‌شود در راستای مسائل خود می‌تواند با فلسفه‌ی یونانی مواجه شود و

رابطه برقرار کند. ما دقیقاً همین جا حرف داریم که اگر ما انقلاب اسلامی را و هویت تاریخی‌اش را درک کنیم، می‌فهمیم چه چیزی هستیم و چه کارهایی باید بکنیم و در این بستر به غرب رجوع می‌کنیم. این که بعضاً به محافل و سخنان افراد مذهبی توجهی نمی‌شود، باور ندارند در این محافل نیز چنین انگیزه‌هایی هست. باور ندارند بنابراین است تا از طریق روایات کتاب «مفاتیح الحیات» در این تاریخ نسبت خود با دنیای غرب را پیدا کنیم و متوجه شویم در بستر فرهنگ دینی خود چه مواجهه‌ای باید با غرب پیدا نماییم؟ جناب فارابی از یونان بهره برده اما آن مطالب را در دل فرهنگ خود هضم کرد و به همین جهت کارش با صدرا ادامه یافت تا آنجا که به قول علامه طباطبایی فلسفه صدرا انعکاس همان هویت کلامی ماست ولی با ادبیات فلسفی. این افتخار یک ملت است که کلامش با مبانی فلسفی ارائه بشود. یعنی عقاید دینی‌اش مبتنی بر بدیهیات باشد و با بدیهیات بتواند دین را ارائه بدهد.

تأمل بر این موضوع لازم است که ما در نسبت با عقل تکنیکی چگونه باید عقل تکنیکی را وسعت بدهیم که با یک مهندسی معکوس از آن خودمان بشود؟ چه نسبتی باید با تکنیک برقرار کنیم تا همان نتیجه‌ای را در تکنیک بگیریم که فارابی در فلسفه گرفت؟ در حالی که یقیناً روشنفکران ما نمی‌توانند این کار را بکنند، مذهبی‌های عادی هم که نمی‌توانند این کار را بکنند، یک شخصیت جدیدی باید به میان آید. همان‌طور که در علوم انسانی شخصیت‌هایی را کم داریم که هم فلسفه‌ی غرب را درست بفهمند و هم فلسفه‌ی اسلامی را، تا بتوانند تفکر مناسب

این تاریخ را به میان آورند، در مورد عقل تکنیکی هم موقعیتمان همین طور است. ما هنوز تصویری تفصیلی در رابطه با عقل تکنیکی نداریم. عنایت دارید که همیشه «تصور» است که انسان را جلو می برد. شاید وظیفه‌ی این جلسات باشد که به کمک یکدیگر آن «تصور» را پیدا کنیم و بعد با مخاطبانمان در میان بگذاریم. مسائل مهمی برایمان مانده تا بتوانیم آنها را از اجمال به تفصیل دریاوریم تا کاربردی شوند. إن شاء الله

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

گفتگوی سوم

دعوت بشر در عصر تکنولوژی به چه چیز

است؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استاد طاهرزاده: اجازه دهید بحث را با این متن که متأثر از سخنان هایدگر است شروع کنم که به بحث اقتصاد مقاومتی و بحث دانش بنیان نزدیک است.

«با توجه به مبانی اقتصاد مقاومتی و درون‌زایی و برون‌نگری آن مبتنی بر دانش بنیان بودنش که بناست بشریت را از دام تکنیک‌زدگی به فهم تکنیک برساند. لازم است در راستای فهم تکنیک، از ماهیت تکنیک پرسش شود و عقلانیتی حاکم بر عقل موجود که به وسیله آن تکنیک جلو می‌رود، به میان آید که آن عقل، مسلم باید عقلی باشد که در سنت حضور تاریخی انقلاب اسلامی، به ظهور رسیده است، تا آن تکنیک از آن‌ها باشد. اندیشیدن به مبانی تکنیک و پرسش از اینکه فهم تکنیک چگونه برای ما حاصل خواهد شد، افق را برای اقتصاد دانش بنیان می‌گشاید و آن عهد و فتوتی را که برای تحقق اقتصاد مقاومتی نیاز است به میان می‌آورد تا به جای آنکه فعالیت اقتصادی برای ثروت‌اندوزی باشد، فعالیتی در راستای خدمت به خلق گردد و در راستای احساس وظیفه نسبت به جامعه، تمدنی مناسب رویکردهای انقلاب اسلامی شکل گیرد.»

آنچه فکر می‌کنم می‌تواند به ما کمک کند، فهم ماهیت تکنیک است. چیزی که هایدگر نیز بر آن تأکید دارد و در رابطه با هر چه دقیق‌تر یافتن عقل تکنیکی خوب است مقاله پرسش از تکنولوژی هایدگر را مدنظر قرار دهیم. بالأخره وجود بنده در این سنّ و سال شاید این فایده را داشته باشد که بتوانم روشن کنم مسائل ما کدام است و به تعبیر دیگر، هر چند هایدگر حرف‌های مهمی دارد ولی باید پرسید کدام یک از مسائلی که او مطرح می‌کند، مسئله ماست؟ در همین رابطه باید روشن شود هایدگر چه نسبتی با ما دارد؟ درحالی که او برای خودش هایدگری کرده است و نه برای ما، ولی بنده احساس می‌کنم در عین آن که هایدگر حقیقتاً نسبت به تاریخ خودش خوب تفکر کرده، ما می‌توانیم بعضی از آن نکاتی را که او نسبت به مدرنیته متوجه شده است، مسئله خودمان بدانیم. هر چند کسی که به عنوان فیلسوف یا استاد فلسفه غرب، مسأله‌اش انقلاب اسلامی نیست و انقلاب اسلامی را حضور تاریخ خود نمی‌داند، هرگز آنچه را ما از هایدگر مسأله خودمان می‌دانیم مسأله‌ی خود نمی‌داند.

آقای موسویان: آیا در بحث از انقلاب اسلامی و نظر به ماهیت تکنیک در این بستر، نیاز می‌دانید متذکر این نکته بشویم که هایدگر این نکته را در مقابل ما قرار داده و در ادامه‌ی آن با طیفی از روشنفکرها به بحث پردازیم که آیا هایدگر همین حرفی را که ما گفتیم زده، یا نه ما حرف خودمان را داریم در آن فضا می‌زنیم؟ می‌خواهم بگویم اگر یک مقدار خودمان را آزاد بکنیم، راحت‌تر حرف خودمان را از آن خودمان کرده‌ایم.

استاد طاهرزاده: همین طور است که می فرمایید زیرا ما فهم خودمان از هایدگر را در فضای تاریخ انقلاب اسلامی به میان می آوریم. به همین جهت بنده در کتاب «زن؛ آن گونه که باید باشد» از آقای داوری استفاده کردم ولی نتوانستم مطالب را پای ایشان بگذارم. چون برداشت خودم بود از سخنان ایشان و شاید ایشان راضی نبودند آن برداشت به ایشان منسوب شود. در همین رابطه داریم که ملاصدرا در اسفار یک پاراگراف می آورد که عیناً جملات غزالی است و می گوید تا حالا این مطلب را کسی نگفته است. اگر کسی متوجه سخن صدرا نشود ممکن است او را دروغگو بداند درحالی که ملاصدرا حق دارد آن طور سخن بگوید، زیرا به نحوی که او آن نکته را در آن فضا مطرح می کند، هیچ ربطی به آنچه غزالی گفته ندارد.

یکی از مقدمات سخن بنده همین است که در این نوشتار بنده واقعاً بحث های هایدگر را به هم زده ام در حدّی که وقتی می خواستم آدرس مطالب را بدهم دیدم نمی شود آدرس صفحه مربوطه را داد. چون گاهی این سطر با نکته ای که به آن اضافه شده دیگر سخن هایدگر و یا سخن دکتر داوری نیست بلکه برداشت ما از آن سخنان است. بنده این را انکار نمی کنم ولی تأکید می کنم ما در این تاریخ برای درک موقعیت خودمان از آقای دکتر داوری و هایدگر نمی توانیم استفاده نکنیم. فکر می کنم انقلاب در دهه چهارم طوری خود را به میان آورده است که با اندیشه هایدگر بهتر می توان اندیشید. ما می خواهیم انقلاب اسلامی را بینیم ولی در اینجا هگل هم می تواند کمک کند با اینکه ما در مبنا با هگل متفاوت

هستیم. او روح را طوری در تاریخ می بیند که به سوپرکتیویته ختم می شود ولی ما حقیقت را مدّ نظر داریم. به گفته آقای دکتر مصلح ریشه های انقلاب رجوع به حقیقت است. می توانیم به کسانی که به ما اشکال می کنند بفهمانیم گمشده ای در مقابلتان هست که هایدگر می تواند آن را متذکر شود.

آقای متقی: عرض من شاید ناظر به همین قسمت اخیر فرمایش شماست که گویا تغییراتی در داوری احساس می شود که در آقای طاهرزاده هم در حال ظهور است. به این معنا که اگر در حال حاضر شما می خواستید کتاب گزینش تکنولوژی را بنویسید آیا به همان صورت می نوشتید یا طور دیگری می نوشتید؟

انقلاب اسلامی و انتظارات جدید

استاد طاهرزاده: حتماً طور دیگری می نوشتم ولی این انقلاب اسلامی است که مدام جلو می آید و انتظار دارد تعامل ما با آن متفاوت از قبل باشد یا ما از گذشته ی خود پشیمان هستیم و می خواهیم مافات را جبران کنیم؟ شما این جمله را ساده نگیرید که می فرماید: «یقین، تاریخی است». لازم است روی این جمله فکر کرد. چرا گفته شده یقین تاریخی است؟ بنده زمانی که مسئله جبر و اختیار برایم حل شد فکر کردم به یقین کامل رسیده ام. همه مسئله بنده این بود که بالأخره جبر است یا اختیار؟ و فکر می کردم اگر این مسئله حل شود دیگر همه چیز برایم حل است. ولی این نبود و صدها مسئله دیگر در مقابل بنده قرار گرفت و هر کدام از آنها

در تاریخ زندگی ام مرا به یقینی می‌رساند برای ورود به یقینی دیگر و در تاریخی دیگر و در هر مرحله حس می‌کردم عالم از آن من شده است. آن آغازینِ آغازها طوری به میان می‌آمد که گفتیم اگر برهان امکان و وجوب به قرائت جناب ابن سینا خوب مطرح شود به یقینی که باید برسیم، می‌رسیم. آری، برهان امکان و وجوب، حضور حق است که در آن تاریخ ابن سینا را گرفته است و گفت خدا بود به آن زبان و در آن تاریخ او یعنی ابن سینا با این دید می‌تواند سخن بگوید. درست است که بعضاً تاریخمان تاریخ ابن سینا است ولی نمی‌توانیم در آن تاریخ متوقف شویم. یک زمانی شما با معرفت نفس چقدر مسائل تان حل می‌شد و هنوز هم با معرفت نفس آن مسائل قابل حل است و ما نمی‌خواهیم آن را زیر پا بگذاریم ولی امروز در جایگاهی و با مسائلی روبه‌رو هستید که با معرفت نفس احساس یقین در این تاریخ نمی‌کنید. درست است که همین حالا هم گاهی مسائل تان را با برهان امکان و وجوب حل می‌کنید. اما هیچ وقت نمی‌توان روح بشر این تاریخ را با واجب الوجود برهان امکان و وجوب تغذیه کرد. ما در ابتدا نیاز داشتیم از غرب به اعتبار اینکه یک هویت متافیزیکی دارد، فاصله بگیریم. ولی در ادامه تاریخ خود باید به غرب بازگشت، زیرا نحوه حضور انقلاب اسلامی حالت جهانی به خود گرفته، در صورتی که یک زمانی باید انقلاب اسلامی را در مقابل غرب حفظ می‌کردید تا انقلاب از دستتان نرود و حالا می‌خواهید در مواجهه با غرب داشته‌های خود را به عنوان یک تمدن به ظهور آورید.

آقای متقی: اگر دوباره کتاب گزینش تکنولوژی نوشته شود فقط همین یک ملاحظه در آن اضافه می شود.

استاد طاهرزاده: یعنی می توانیم در مواجهه با فکر غربی متوجهی نحوه ای از حضور خود در جهان امروز شویم که «جهانی است بین دو جهان»، جهان دینی گذشته و جهان تمدنی امروز با آموزه های دینی. بنده همیشه صفویه را مثال می زنم که شما در دوران صفویه باید برای حفظ هویت تشیع خود، خود را از اهل سنت جدا نگاه می داشتید، و فاصله می گرفتید. ولی در حال حاضر انقلاب اسلامی جهان اسلام را به یک معنا از آن خود کرده است. آقای اسماعیل هنیه کاملاً به ما نزدیک شده است. یعنی یک روحانی اهل سنت و امام جمعه ای غزه، خود را در بستر انقلاب اسلامی تعریف کرده است. نامه فوق العاده ایشان به رهبر انقلاب را ملاحظه کنید.^۱ این جا است که نگاه هگل به تاریخ کمکتان می کند از آن جهت که متذکر می شود روح در طول تاریخ دائماً خود را بازخوانی می کند و با این بازخوانی می فهمد کجای تاریخ قرار دارد. هگل به ما هیچ

۱ - اسماعیل هنیه رئیس دفتر سیاسی جنبش مقاومت اسلامی فلسطین (حماس) در نامه ای به حضرت آیت الله خامنه ای، با ابراز تشکر و قدردانی از حمایت صریح رهبر معظم انقلاب اسلامی از مقاومت فلسطین در دیدار هیئت اعزامی حماس و اعلام آمادگی ایران برای تجهیز مقاومت به آن چه برای انجام وظیفه به آن نیاز دارد، تأکید کرد: «بار دیگر رویکرد تجدیدناپذیر خود را برای حضور در سنگر مقاومت پایدار در کنار همه ی قوای حق و عدالت و آزادی و پیشران همه ی آن ها جمهوری اسلامی ایران، تا پیروزی نهایی اعلام می کنیم.» هنیه در این نامه خطاب به رهبر انقلاب اسلامی گفته است: «خدای بزرگ را سپاسگزارم که وجود شما را به ما ارزانی داشت و از او می طلبیم که نعمت هایش را بر شما عنایت فرموده و بلاهایش را از شما دور بدارد و شما را از حيله و مکر دشمنان ظالم و مستبد در امان بدارد.» (۱۳۹۸/۰۶/۱۰)

ربطی ندارد اما ما می‌توانیم با آنچه او مطرح می‌کند معنای حضور تاریخی خود را بفهمیم.

بحث آن جلسه این بود که روحی در تاریخ در میان آمده است که منحصر به اروپا نیست، هرچند اروپا تفسیر خودش را از آن روح کرده است.

آقای موسویان: همین که حقیقت، مدام در شدنی جدید است. حتی در تاریخ پیامبران هم انسان این را احساس می‌کند. به‌طوری‌که در یک مرحله حضرت موسی علیه السلام عصا را می‌اندازد و ازدها می‌شود و مرحله‌ی بعد همان عصا، دریای نیل را می‌گشاید. یعنی یک «حقیقت» به صورت‌های مختلف ظهور می‌کند. یک جا ابطال سحر می‌کند و در مقابل تمدن فرعون‌ی وارد تمدن جدید در یک ارض جدید می‌شود، به همان معنا که فرمود: «وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلٰى». به تعبیری راه و طریقه مثلی حقیقی را می‌خواهد وارد کند. اگر به موضوع این شکلی نگاه کنیم باید بگوییم حضرت موسی علیه السلام از آن روش قبلی خود بیرون آمده، درحالی‌که همواره آن حضرت، حضرت موسی علیه السلام است که در هر مرحله از وجه تمدنی‌اش به صورتی مطابق شرایطی که پیش می‌آید، طلوع کرده و لذا معجزه‌اش طور دیگری به ظهور می‌آید.

آقای نجات‌بخش: نکته‌ای که در مقاله‌ی «خرد پیشرفت و توسعه» آقای دکتر داوری به آن اشاره می‌کنند، یک جایی چالشی دارند که اروپایی‌ها، حتی پست مدرن‌ها، علاقه دارند بگویند خرد توسعه، نماینده آسیایی و آفریقایی ندارد ولی این حرف در واقع قابل چون و چراست و خودشان

بحث می کنند. می خواهم بگویم این چیزی که فرمودید مسئله آقای داوری هم هست. یعنی آقای داوری را هم باید دوباره شناخت. شاید این برای خیلی ها نیاز باشد. آقای داوری هم خودش را در عرض پست مدرن ها نمی داند، گویا در همین قضیه خرد توسعه به فهمی رسیده که می گوید این امکان برای ما هم هست تا این خرد توسعه را به دست آوریم و فکر می کنم ریشه اش همین بحث ها می شود. چگونه می شود تکنیک را فهم کرد؟ آیا واقعاً فهم تکنیک برای غیر اروپا امکان ندارد؟ بنده فکر می کنم این کاری که آقای دکتر داوری دارند انجام می دهند و مسیری که شما هم دارید وارد می شوید، یک جنگ تمام عیار است یعنی یک فضا است که از آن طرف فضای خود پست مدرن ها است که جریان های داخلی مدام تأکید می کنند که پست مدرن ها این را نمی گویند. بسیار خوب فرض می کنیم آن ها نگفته باشند، مسئله این است که ما اهل فلسفه ایم. اهل فلسفه باید وارد دیالوگ شوند. ممکن است به چیزی دست پیدا کنند و باب حرفی را باز کنند که خود پست مدرن ها هم به آن نرسیده باشند. البته بنده فکر می کنم آقای دکتر داوری، هایدگر را از پست مدرن ها جدا می کنند. با این همه می خواهم بگویم این جنگی است که باید برایش آماده شد و این همان غرب زدگی ماست به یک معنا که اصالت را به حرف های اروپایی می دهد نه به فهم و نه به فلسفه.

استاد طاهرزاده: احتمالاً در دل این ورود چیزهای خوبی روشن می شود. دو شکل می توانیم ورود پیدا کنیم ولی فعلاً اجازه دهید با سخن

هایدگر در مقاله پرسش از تکنولوژی بحث را شروع کنیم که به طور خلاصه می‌فرماید:

«اگر تقدیر ما تکنیک است و نمی‌توان از عقل تکنیکی بیرون بود، چگونه باید با این تقدیر کنار آمد که نظم‌بخشی به طبیعت و گشودن آن ما را از نظر به حقایق مستورِ عالم محروم نکند؟»

این نکته‌ی مهمی است و منظور هایدگر از «تقدیر» واژه‌ای دینی نیست. منظور او تقدیر تاریخی است. این سخن دقیقی است که تکنیک یعنی نظم بخشیدن به طبیعت و گشودن آن. فعلاً نمی‌خواهد روی این مطلب بمانیم که تکنیک چکار می‌کند. بحث بر سر این نکته است که عقل تکنیکی مدعی است می‌تواند حرکات طبیعت را به نظمی درآورد که در اثر آن نظم، حقایق مستورِ عالم به ظهور آیند و همچنان مستور نمانند. مثل کاری که علم فیزیک می‌کند، با آزمایش‌های طولانی و مکرر، روشن می‌کند که مثلاً ذغال سنگ چنین خصوصیتی دارد. به این نحوه برخورد با طبیعت، نظم بخشیدن می‌گویند که همان گشودن طبیعت است. پس روشن شد در نگاه هایدگر یکی از خصوصیات تکنیک نظم بخشیدن به طبیعت است و پیرو آن گشودن آن است تا ما نسبت به حقایقِ عالم و نظر به آن‌ها محروم نمانیم و دعوت به گشودگی را اجابت کنیم و انسان در عمل با تحقیق و بررسی و مشاهده، در واقع طبیعت را به‌عنوان موضوع یا محدوده‌ای از ادراکات، می‌شناسد و در ادامه می‌گوید:

«از این جهت تکنولوژی جدید به‌عنوان انکشافی که نظام‌بخش است،

نتیجه صرف کار و فعالیت انسانی نیست. مگر آن‌که در رویارویی با

تعرضِ نظام بخشی به واقعیت، به گونه‌ای عهده‌دار فهم گشتل باشیم که ماهیت تکنولوژی نوین است.»

خطر در همین جا در کمین ما خواهد بود که در نظام بخشی به واقعیت، نوعی تعرض به عالم خارج در میان آید و واقعیت را به صورت منبع ذخیره‌ی انرژی مدّ نظر قرار می‌دهیم. می‌گوید:

«چگونه باید با این تقدیر کنار آمد که ما را از نظر به حقایق مستور عالم محروم نکند ولی به انحراف هم نیفتیم.»

طبیعت اگر صرفاً یک پدیده منظمی دیده شود که تنها می‌توان از آن انرژی گرفت، هیچ وقت آن را به عنوان حقیقتی که برای شما ظاهر می‌شود، نمی‌بینید.

«زیرا بالاخره انسان یک طرف این نظم بخشی و گشودگی قرار دارد و خودش در این تقدیر است. هر چند ذات ناپوشیدگی در قلمروی که نظم بخشی در آن قلمرو آشکار می‌شود، دست پرورده‌ی بشر نیست.»

درست است که بشر یک طرف این قضیه است ولی این ناپوشیدگی حتی در قلمرویی که نظم بخشی در آن آشکار می‌شود، مربوط به بشر به طور مستقیم نمی‌باشد و آنچه در مقابل ما برای تحقیق، وجود دارد دست پرورده‌ی ما نیست. روحی است که می‌خواهد از این طبیعت چیزهایی را کشف کند. وقتی در قلمرو گشودن آنچه حاضر است قرار می‌گیری، در دل روحیه‌ای که می‌خواهی بررسی و تحقیق کنی عملاً دعوت به گشودگی و ناپوشیدگی را اجابت کرده‌ای. پس آن طور هم نیست که فکر کنی می‌توانی در انکشاف نقش اصلی را داشته باشی و تقدیری را در آن امر به حساب نیاوری.

«به همان معنا ابژه‌ای که در مقابل ما قرار دارد، دست پرورده ما نیست و امر ناپوشیده از پیش واقع شده و در واقع انسان دعوت به گشودگی و ناپوشیدگی را اجابت کرده»

لذا همین که انسان ناخودآگاه می‌خواهد در امری تحقیق و بررسی کند، عملاً پذیرفته است که باید آن امر پوشیده را از پوشیدگی خارج نماید. بخواهد یا نخواهد در دل این تقدیر قرار دارد.

«حتی وقتی کار انسان نافه‌ی انکشاف باشد، زیرا وقتی کسی تحقیق و بررسی و مشاهده و تجربه می‌کند در واقع طبیعت را به‌عنوان موضوع یا محدوده‌ای که از ادراکات و تصورات خودش تعقیب کرده است، می‌شناسد.»

این انسان ناخودآگاه تصوراتی از طبیعت دارد و می‌خواهد آن را به ظهور آورد. پیش‌فرض او آن است که طبیعت چنین خصوصیتی دارد. حتی وقتی کار او نافه‌ی انکشاف باشد و ادعا کند قصدش انکشاف چیزی نیست ولی وقتی کسی تحقیق و بررسی و مشاهده و تجربه می‌کند در واقع طبیعت را به‌عنوان موضوع یا محدوده‌ای از ادراکات و تصورات خودش تعقیب کرده است و طبیعت را تعقیب می‌کند بر اساس ادراکات خودش. و این یعنی عملاً چیزی بر او حاکم است، هرچند که آن را انکار کند. از این جهت هایدگر معتقد است:

«تکنولوژی جدید به عنوان انکشافی که نظام‌بخش است نتیجه صرف کار و فعالیت انسانی نیست، امری است که تقدیر بشر امروز است، مگر آن‌که در رویارویی با تعرض نظام‌بخشی واقعیت، به گونه‌ای عهده‌دار فهم گشتل باشیم که ماهیت تکنولوژی نوین است.»

یعنی مگر این که متوجه باشیم تمام طبیعت را در قابی از فهم خود که همان قابِ نظم بخشی است، قرار می دهیم. آری! وقتی بفهمیم گشتل در میان است و نه صرف انکشاف، نقش بشر نیز به ظهور می آید.

آقای متقی: این یعنی طاهرزاده و داوری به این تقدیر تن داده اند.

استاد طاهرزاده: همه بحث این است که متوجه این تقدیر بشویم و با آگاهی نسبت به آن خود را با آن هماهنگ کنیم و در مواجهه با امر ناپوشیده، دعوت به گشودگی و ناپوشیدگی را اجابت نماییم، ولی با آگاهی از آن چه امروز تقدیر بشر است.

آقای متقی: گویا قبلاً در این تاریخ و با این رویکرد قرار نداشتیم.

استاد طاهرزاده: همین طور است. زیرا انقلاب اسلامی در این مرحله آمده خود را نشان دهد که برای ادامه انقلاب باید از این امر در مواجهه با جهان مدرن غفلت نکرد. شما در مواجهه با صدام واقعاً ایستادید زیرا متوجه تقدیر تاریخی تان شدید ولی بنی صدر و امثال او به این خود آگاهی تاریخی نرسیدند تا در تقدیر مقابل با صدام خود را معنا کنند. امثال حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» متوجه شدند که این جنگ، تقدیری است برای شکوفایی ابعاد پنهان انقلاب. آیا ما در این دوران در حال فهمیدن ندایی از انقلاب اسلامی هستیم، درحالی که امثال آقای محمد شبستری و دکتر عبدالکریم سروش منکر چنین ندایی هستند و ابداً چیزی به نام تقدیر انقلاب اسلامی را قبول ندارند؟

آقای نجات بخش: حتی می شود نشان داد که این آقایان چیزی به نام تقدیر تکنیک را آن طور که هایدگر متذکر آن است قبول ندارند.

استاد طاهرزاده: به نظر بنده هم موضوع از همین قرار است، زیرا درک تکنیک به عنوان تقدیری تاریخی نیاز به فهمی دارد که هایدگر داشت.

آقای نجات‌بخش: می‌خواهم بگویم چون نمی‌فهمند در واقع در تشخیص مصداق هم به خطا می‌روند.

استاد طاهرزاده: به نظرم اگر سخن هایدگر را مثل دکتر فردید درست می‌فهمیدند، مصداق تقدیر تاریخی خود را پیدا می‌کردند. پیشنهاد بنده آن است که کمی بر روی متن سخنان هایدگر متمرکز شویم و بعداً به نتایج آن و مصداق‌های آنپردازیم. گفت: «صد انداختی تیر و یک صد خطاست/ اگر هوشمندی یک انداز و راست.» لازم است متن را جدی بگیریم و با آن جدی برخورد کنیم. بعداً آرام‌آرام خود متن به ما می‌گوید که چه کنیم.

آقای توکلی: آیا بحث جای آن را دارد که واژه‌ی تقدیر بیشتر توضیح داده شود؟

استاد طاهرزاده: بله. جا دارد ولی نه به معنای متافیزیکی آن بلکه به عنوان چیزی که روح و روان ما را در بر گرفته و احساس خاصی به ما داده که در راستای نظم‌بخشی به طبیعت و گشودن آن، متوجه باشیم آنچه انجام می‌شود دست‌پرورده بشر نیست بلکه انسان دعوت به گشودگی و ناپوشیدگی را اجابت کرده است. تقدیری که بر شما جاری است همین حال و هواست. یکی از بهترین بحث‌های هایدگر تذکر به رابطه بین تقدیر و آزادی است که باید بحث شود.

آقای متقی: آقای داوری یک تغییری دارند که من بعد از انقلاب خوش بین بودم. آیا خوش بینی به معنای غفلت از چیزی است که با خوش بینی از آن غفلت کردیم یا نه، یک مسیری بود که نشد طی کنیم. شما الآن تغییر استراتژی دارید می دهید مقابل این تقدیر یا نه، می گوید تاریخ جدیدی شروع شده؟ یعنی چون نتوانستیم خودمان را ادامه دهیم می گوید تقدیر است و کوتاه می آییم. آن موقع غفلت داشتید از این معنا؟

استاد طاهرزاده: این بحث خوبی است. نگذارید سؤالتان از دست برود. بنده با توجه به دفاع مقدس مثال می زنم. آیا جنگ به عنوان یک اتفاق ناخواسته برای ما پیش آمد یا نیاز انقلاب اسلامی بود؟ از بیرون که نگاه بکنید می گوید این جنگ چرا پیش آمد و بسیاری از کارهای ما را عقب انداخت، ما می خواستیم کشورمان را آباد کنیم. ولی بعد از مدتی متوجه شدیم جنس انقلاب اسلامی این است که باید با آن جنگ روبه رو می شد تا باطن خود را در این تاریخ به ظهور آورد. بنده فرمایش آقای دکتر داوری که می فرمایید، فرمایش اصلی ایشان نمی بینم. ایشان می گویند که ما امروز نمی توانیم مثل آن خوش بینی ها را داشته باشیم که جدا از دستاوردهای دنیای مدرن زندگی کنیم زیرا به گفته ایشان یزد ما امروز اصلاً آبی ندارد که بخواهیم آن طور باشیم که می خواستیم باشیم. عرض بنده آن است که انقلاب اسلامی آمده است بگوید من آمده ام تا در تاریخی که یزد آرام آرام بی آب می شود، برای شما زندگی را معنا کنم، تا امکان ادامه آن را داشته باشید زیرا دیگر نمی توانید مثل قبل زندگی کنید. عرض بنده این است که اتفاقاً انقلاب اسلامی آمده تا بگوید من

می‌توانم در همین بحرانی که دارد برای شما پیش می‌آید، زندگی شما را حفظ کنم. یک وقت بحران را آمریکا درست می‌کند و یک وقت طبیعت. انقلاب اسلامی حاصل به ظهور آوردن هویتی است برای مردم برای زندگی در این جهان با همین بحران‌ها. نمونه‌اش مقاومت یمن است، از آن جهت که شما با انقلاب اسلامی نشان دادید که می‌توان در چنان شرایطی که جهان استکباری برایمان پیش آورد، همچنان مقاومت کرد تا پیروز شد. مگر شما را محاصره نکردند؟ ولی توانستید از آن محاصره به درآیید. به نظرم بهتر است صحبت دوپهلوی آقای دکتر داوری را طوری فهمید که فکر می‌کردند با بحران‌هایی روبه‌رو نمی‌شدند ولی آن بحران‌ها موجب به ظهور آمدن استعدادهای انقلاب اسلامی در مقابل استکبار شد. در این تاریخ همه این بحران‌ها بر خلاف خوش‌بینی اولیه‌ی ما پیش می‌آید و انقلاب اسلامی آمده بگوید من در آن افقِ اولیه همه‌ی این‌ها را دیدم و به میدان آمدم و آمدم تا اتفاقاً شما را در همین شرایط حفظ کنم و معنا بخشم.

آقای موسویان: در آیات ۹۴ تا ۹۶ سوره اعراف داریم: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ» به این معنا که سختی‌ها را به ما می‌دهند تا شاید به خود آییم. در سوره‌ی «یس» آیه‌ی ۱۹ روشن می‌کند بحران‌ها مربوط به خودشان بود می‌فرماید: «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ». به پیامبر خدا ﷺ گفتند: «إِنَّا نَطِيرُنَا بِكُمْ» (آیه‌ی ۱۸) ما به شما بدبین هستیم. به واسطه‌ی خودبنیادی بشر است که بحران‌ها درست شده است، پیغمبران آمده‌اند تا سیئه را به

حسنة و سختی‌ها را به خوبی و آسانی تبدیل کنند. می‌خواهم بگویم سیر جریانِ مقابله‌ی حق و باطل است که دارد رشد می‌کند و سیر تاریخی ما در همین راستاست و آنچه بشر در سیر تاریخی‌اش دارد، به هر صورت که بخواهد، یک حقیقتی است که به ظهور می‌آید. مثل حقیقت انقلاب اسلامی که به عنوان حقیقت این دوران دارد بشر را جلو می‌برد و بشری هم هست که در هر زمانه دارد یک وجهی را به صحنه می‌آورد تا آن حقیقتِ نهایی طلوع حقیقی خودش را پیدا کند.

استاد طاهرزاده: اگر شعب ابی طالب‌ها نبود و اگر جنگ بدر و به‌خصوص جنگ احزاب نبود چگونه ما به خود می‌آمدیم که چه اندازه امکان حضور در آن تاریخ را داریم. دیدید که در جنگ اُحد چگونه شکست خوردیم و شهید و زخمی دادیم. تازه آیه آمد باید مشرکین را که رفته‌اند تعقیب کنید و تنها زخمی‌ها این کار را به عهده بگیرند. از آن طرف مشرکینی که رفته بودند می‌خواستند برگردند و به گمان خود کار مسلمانان را یکسره کنند. وقتی با تعقیب مسلمانان روبرو شدند، آن هم با آن وضع و زخم‌هایی که برداشته بودند، فهمیدند چیز دیگری در میان است مافوق شکست و پیروزی نظامی که مشرکین به آن دل بسته بودند. اینجا ممکن است ما حتی با آقای دکتر داوری بتوانیم به یک تحلیل برسیم. ما چیزی از انقلاب اسلامی می‌توانیم بینیم که جا دارد پای آن ایستاد. اینکه آقای متقی می‌فرمایند که ما واقعاً تجدید نظر می‌کنیم یا ادامه می‌دهیم نکته مهمی است. به نظر بنده این نوعی ادامه دادن است و نه تجدید نظر. چیزهایی را در این سال‌ها همه ما دیده‌ایم که نمی‌توانیم

گفتگوی سوم، دعوت بشر در عصر تکنولوژی به چه چیز است؟..... ۱۰۱

انقلاب اسلامی را یک اتفاق سیاسی بدانیم. بنده عهدم با انقلاب اسلامی عهدی نیست که مبتنی بر یک تحلیل سیاسی باشد و در همین رابطه معتقدم آمدن این دولت و آن دولت هم در اصل موضوع تغییری ایجاد نمی‌کند. ما تا آخر می‌ایستیم با همان روحیه انقلاب اسلامی. جنس ما جنسی نیست که با تحلیل‌های عادی گرفتار نتایجی شویم که سیاسیون طرح می‌کنند.

آقای متقی: به نظر بنده در تاریخ انقلاب اسلامی در این زمان این نکته نهفته است که تقدیر ما رجوع به تکنیک به صورت صحیح آن است، و باید بر روی آن فکر کرد.

استاد طاهرزاده: اگر در دل انقلاب اسلامی در این زمان قرار گرفته‌ایم، وقتی جلو می‌آییم و «وجود» در شرایط مختلف، تجلیات و ظهورات متفاوت خود را اظهار می‌کند، ما با مرحله‌ای روبه‌رو می‌گردیم که آن توجه به عقل تکنیکی است. زیرا «وجود» در هر مرحله از تجلیات خود در انقلاب اسلامی، اقتضائات خود را داراست. در دل سنت انقلاب اسلامی «وجود»، صورت تکنیکی خودش را ظاهر کرده، ما در نسبت با این صورت از «وجود»، می‌توانیم به ماهیت تکنیک فکر کنیم و این غیر از شیفستگی نسبت به ابزارهای تکنیکی و ماندن در فضای مدرنیته است، بحث ما آن است، حال که «وجود» با این هویت به ظهور آمده، ما چه نسبتی باید با آن برقرار کنیم؟

انقلاب اسلامی به عنوان حقیقت این دوران و به عنوان مظهر «وجود»، همواره در حال به ظهور آمدن است یعنی حضرت حق به جلوه‌ی «وجود»،

همواره در حال تجلی است. به همان معنا که فرمود: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ». یکی از شئونی که حضرت حق در این عالم به ظهور آورده، در به خود آمدن ما نسبت به عقل تکنیکی است، چیزی که ماورای فرهنگ غربی است. شما اگر این مطلب را با نظر به حضور تاریخی انقلاب اسلامی نگاه کنید یک چیز است و اگر با توجه به حضور تاریخی مدرنیته نگاه کنید چیز دیگری است، سه نحوه می‌توانید با این پدیده برخورد کنید. یا این که به آن نگاه نکنید و تکنیک را به کلی نادیده بگیرید، مثل بعضی از مذهبی‌ها. یا این که آن را تنها ابزار ببینید. یا متوجه ماهیت تکنیک بشویم، که این سوّمی نکته حساس و مهمی است. ابزار چیز دیگری است. به نظر بنده رهبر انقلاب به ماهیت تکنیک و به وجه علمی بودن آن نظر دارند. اگر نظر به علمی بودن تکنیک داشته باشیم، بحث اقتصاد مقاومتی و موضوع دانش بنیان بودن مسائل پیش می‌آید و احاطه بر تکنیک، نه فرار از تکنیک.

آقای نجات‌بخش: نکته دیگری هم که می‌شود در اینجا گفت که شاید عبور از متافیزیک هم همین معنا را بدهد. عبور از متافیزیک است به این معنا که ما فکر می‌کردیم در اوایل انقلاب اتفاق می‌افتد، ولی اتفاق دیگری افتاد که دقیقاً همین عبور از متافیزیک است. متافیزیک یعنی من دستگاهی ساختم که علی‌القاعده باید در آن این اتفاق بیفتد، درحالی که «وجود»، خودش را ظاهر می‌کند و ما در پی «وجود» می‌رویم نه اینکه بخواهیم از قبل بگوییم پس انقلاب این است، انقلاب یعنی این نحوه حضور در عالم.

گفتگوی سوم، دعوت بشر در عصر تکنولوژی به چه چیز است؟..... ۱۰۳

استاد طاهرزاده: نه آن که در پیش‌بینی و پندار قبلی خود قفل بشویم. متافیزیک یعنی ماهیت‌گرایی و این تفکر را از بین می‌برد.

آقای نجات‌بخش: حتی بنده فکر می‌کنم این که آقای دکتر داوری می‌گویند من خوش‌بین بودم، کمی به این برمی‌گردد که روحیه‌ی رجوع به «وجود» و گشودگی نسبت به وجود به جهت سیطره‌ی متافیزیک، به نوعی ماهیت‌گرایی تبدیل شد. تصویری به وجود آمده بود که علی‌القاعده باید با انقلاب، عبور از متافیزیک اتفاق می‌افتاد ولی چنین نشد و این موجب شد تا خوش‌بینی دکتر داوری باقی نماند.

استاد طاهرزاده: با این همه، دلسوزی ایشان نسبت به انقلاب اسلامی، از زمین تا آسمان با تصویری که روشنفکران نسبت به انقلاب دارند، فرق می‌کند. در همین مقاله اخیرشان تحت عنوان «مسائل و مشکلات ایران» ملاحظه می‌کنید که چه اندازه نسبت به امور جاری کشور احساس مسئولیت می‌کنند و هرگز مانند روشنفکران ما نیستند که از بالا فقط دارند تئوری‌پردازی می‌کنند. اگر به عنوان یک متفکر به دکتر داوری نگاه شود ایشان در همین شرایط برای ما سخن‌ها دارند.

آقای موسویان: چقدر نگاه به تکنیک را نگاه «وَمَكْرُوا مَكْرًا كَبَارًا» (نوح/۲۲) می‌بینید، همان نگاه حضرت نوح علیه السلام نسبت به تاریخ خودشان. به این صورت که در تاریخی هستیم که بشر با تکنیک خودش به ربوبیتی برای خود رسیده است.

استاد طاهرزاده: حتماً همین‌طور است و هایدگر بعداً به آن می‌پردازد. بحث بر سر این است که ما در نسبت با تکنیک چه موضعی باید داشته

باشیم. خدمتی که هایدگر در این رابطه می‌تواند به ما بکند این است که قدرت فکر کردن در این مورد را به ما می‌دهد. یک وقت است که ما نمی‌توانیم به چنین موضوعی فکر کنیم، مثل بسیاری که در ماهیت تکنیک فکر نمی‌کنند. وقتی توانستیم به ماهیت تکنیک فکر کنیم به نظر می‌آید بستر ارتباط با ماهیت تکنیک در تاریخی که انقلاب اسلامی فراهم کرده است، موجود است و لاغیر.

آقای موسویان: به این معنا که ولایت الهی پشت صحنه است و کمک می‌کند تا به جای سیطره تکنیک و تکنیک‌زدگی، عقل تکنیکی به میان آید و فضای دانش‌بنیان حاکم شود.

استاد طاهرزاده: این چیز عجیبی است و نکات خوبی را به همراه دارد. هایدگر می‌گوید:

«در گشتل یا همان چارچوبه، برنامه‌ریزی انسان‌ها و نوعی تعرض به عالم خارج است برای اینکه واقعیت را به‌نحو نظام‌یافته به‌عنوان منبع ذخیره آشکار نماید.»

هایدگر می‌گوید روح این تکنولوژی گشتل است و گشتل نوعی تعرض به عالم خارج است. به آن صورت که طبیعت را برای خود به‌نحو نظام‌یافته و به‌عنوان منبع ذخیره در اختیار می‌گیرد. از طرفی هایدگر متذکر می‌شود این نوع برخورد با طبیعت، تقدیر بشر این دوران است. یعنی ناخودآگاه بشر در این تاریخ طوری شده که می‌خواهد واقعیت را نظام‌یافته نماید، آن هم با رویکردی که آن را به منبع انرژی تبدیل کند. درست است که این کوه همه چیز دارد ولی بشر امروز آن را معدن ذغال سنگ می‌بیند. این همان نگاهی است که طبیعت را گشتل می‌کند و این

گفتگوی سوم، دعوت بشر در عصر تکنولوژی به چه چیز است؟..... ۱۰۵

نوع برخورد با طبیعت فعلاً تقدیر بشر است یعنی ما درون آن هستیم. بعد از آن که آن کوه را منبع ذغال سنگ دید، ذغال سنگ‌ها را آماده می‌کند تا هر وقت خواست آن‌ها را در اختیار داشته باشد. شما در آسیاب بادی هم از انرژی باد استفاده می‌کنید اما نه به آن صورت که انرژی باد را ذخیره کنید. در ادامه در موضوع آشکار کردن می‌فرماید:

«آشکار کردن چیزی که پنهان است، هم در برپا کردن مجسمه‌ای در محوطه‌ی یک معبد محقق می‌شود و هم با نظم و نظام‌بخشی معارضه‌جویانه‌ای که در تکنولوژی هست و واقعیت را به عنوان منبع ذخیره آشکار می‌کند. واقعیت این است که بشر در عصر تکنولوژی به این نوع آشکارسازیِ اخیر دعوت شده و فیزیکِ نوین نیز خود را در چنین فضایی نمایانده است.»

می‌گویند شما وقتی یک مجسمه را می‌سازید آن سنگ را فرآوری می‌کنید. زیرا در بنیاد آن سنگ چیزی هست که آن را آشکار می‌نماید. در به میان آوردن تکنولوژی هم همین کار را با طبیعت می‌کنیم اما فرق این دو بسیار است زیرا در تکنولوژی، در عین آشکار نمودن آن چه در طبیعت نهان است، روح تعرض و نظم‌بخشی خوابیده است. به همین جهت آیا این آشکارشدگی که با تکنولوژی پیش آمد این امکان را فراهم نمی‌کند تا ما را منتقل کند به آن آشکارشدگی که آشکارشدگی حقیقت است؟

آقای موسویان: یعنی ما به عنوان یک مجسمه‌ساز با نظر به سنگ، سریعاً به مجسمه منتقل می‌شویم. اما وقتی به عنوان بشر مدرن با ماده نفتی

رو به رو شدید به انرژی ذخیره شده‌ای که با آن می‌توانید به دست آورید، منتقل می‌شوید و این خطری است که با تکنولوژی پیش آمده است.

استاد طاهرزاده: همین طور است. با این همه معتقد است در اوج این خطر این امکان هست که جهت این آشکارگی که در تکنولوژی پیش آمده و فعلاً تقدیر ما شده، تغییر ایجاد شود و نوع دیگری از گشودن و آشکارشدن پیش آید. در هر حال متوجه باشیم در حال حاضر دو نوع آشکار کردن در میان است و این دو آشکارگی یکی نیستند.

آقای موسویان: آن نوع آشکارگی و گشودگی غیر از گشودگی است که فعلاً در تکنولوژی هست، آیا آن آشکارگی همان عمران الهی است که در آیات قرآن به آن اشاره شده؟

استاد طاهرزاده: عمران به آن معنا که مجسمه را از دل سنگ بیرون می‌آوریم معنای به ظهور آوردن استعدادهای طبیعت است، زیرا «یوسفی در میان این چاه است/ گوهری در میان این سنگ است». با نظم و نظام بخشیِ معارضه جویانه‌ای که در تکنولوژی هست واقعیت به عنوان منبع ذخیره، آشکار می‌شود و نه واقعیت به عنوان استعداد اصلی که در طبیعت هست. در این رابطه می‌فرماید:

«واقعیت این است که بشر در عصر تکنولوژی به این نوع آشکارسازیِ

اخیر دعوت شده و فیزیک نوین نیز خود را در چنین فضایی نمایانده

است.»

آقای متقی: معنای آشکارسازی را نمی‌دانم در ادبیات هایدگر این هست یا نه، اما یک وقتی یادم هست در فرمایش خودتان این بود که اینجا دیگر ما آشکار نمی‌کنیم، صورت جدیدی می‌آوریم یعنی بشر چیزی را

گفتگوی سوم، دعوت بشر در عصر تکنولوژی به چه چیز است؟..... ۱۰۷

آشکار نکرده، صورتی را برای طبیعت بار کرده. طبیعت براساس همان بحث حرکت جوهری این ظرفیت را دارد.

استاد طاهرزاده: فکر می‌کنم هایدگر هر دو نکته را می‌تواند بگوید. از آن جهت می‌گوید طبیعت خواسته‌ی تو را می‌پذیرد که قوه‌ی پذیرش هر صورتی را دارا می‌باشد. همین‌طور که می‌فرماید نه می‌توانیم بگوییم آشکارشدن نیست، نه می‌توانیم بگوییم برخوردی که ما از طریق تکنولوژی انجام می‌دهیم، نوعی تحمیل به طبیعت نمی‌باشد.

آقای متقی: و از همین جاست که تکنولوژی حتماً باید به سینما و فضای مجازی برسد. چیزهایی که نمی‌تواند به طبیعت تحمیل کند و طبیعت دیگر ظرف پذیرش آن اندازه صورت را ندارد.

استاد طاهرزاده: از آن جهت که در تاریخی قرار داریم که بشر را به فضای مجازی برد تا آنچه را که در ذهن دارد و نمی‌تواند در طبیعت بیابد و یا به طبیعت تحمیل کند، در جای دیگری پدید آورد و به ذهنیات خود به یک معنا صورت‌بخشی کرد. ولی بحث هایدگر در این جا این است که چگونه آنچه را می‌خواهیم در طبیعت جستجو کنیم به کمک فیزیک نوین این کار را می‌کنیم. در این رابطه می‌فرماید:

«فیزیک جدید طبیعت را به گونه‌ای مطرح می‌کند که طبیعت خودش را به صورت مجموعه‌ای نظام یافته از نیروهای از پیش قابل محاسبه جلوه می‌دهد و از این جهت روش علم جدید بر تعقیب طبیعت و به دام اندازی آن است، به عنوان مجموعه‌ای منسجم از نیروهای قابل ملاحظه. لذا فیزیک جدید آزمایش‌های خود را دقیقاً بر این سؤال

تنظیم می‌کند که طبیعت خود را با این نگاه که با آن دارد چگونه نشان دهد.»

بنده وقتی این نکته را مطالعه می‌کردم به این فکر افتادم که حقیقتاً این نوع فکر کردن به آنچه واقع شده است، چه اندازه لازم است و متأسفانه محافل سنتی ما در این نوع فکر وارد نشده‌اند و ما در حال حاضر این نوع تفکر را کم داریم. گویا هنوز باور نکرده‌ایم که این نوع ورود به مسائل اطراف خودمان هم فکر به حساب می‌آید. چرا نباید این نقص را جبران کرد. متهم می‌شویم که شما می‌خواهید مردم را هایدگری کنید درحالی که همه همت ما باید این باشد که بتوانیم متوجه شرایطی باشیم که در آن قرار گرفته‌ایم و هایدگر به عنوان یک متفکر، زودتر از ما با آن روبه‌رو شده و آن را تذکر می‌دهد.

بنده سعی می‌کنم متن فوق را کمی شرح دهم برای اینکه علاوه بر فهمیدن آن متن، بتوانیم آن را احساس کنیم. می‌گویند فیزیک جدید اولاً: طبیعت را به گونه‌ای مطرح می‌کند که طبیعت خود را به صورت نیروهای قابل محاسبه جلوه دهد. این کار آسانی نیست که انسان بتواند بر اساس نگاهی که فیزیک به طبیعت دارد، آن نگاه را بر خود تحمیل کند. شما در درس فیزیک باید سعی کنید آن طوری که فیزیک طبیعت را می‌بیند، ببینید. زیرا طبیعت این طور که فیزیک می‌بیند نیست، چیز دیگری است ولی فیزیک جدید است که سعی می‌کند طبیعت را به صورت مجموعه‌ای نظام یافته از نیروهای از پیش قابل محاسبه جلوه دهد یعنی فیزیک عملاً به طبیعت می‌گوید تو باید این گونه خودت را نشان بدهی. پس در واقع در درس فیزیک به طبیعت تحمیل می‌کنید که باید این طور بشوی. و از این

جهت روش علم جدید بر تعقیب طبیعت و به دام اندازی آن است. حتماً دقت کرده‌اید که چگونه مکرراً آزمایش می‌کنید تا وجهی از وجوه پدیده که مطابق میل شماست از پدیده به ظهور آید. طبیعت را تعقیب می‌کنید تا آن‌طور که می‌خواهید یقه‌اش را بگیرید و آن‌چه می‌خواهید را از آن بیرون بیاورید. کسی که در جریان نیست فکر می‌کند طبیعت همین است. درحالی‌که با آزمایش‌های مکرر آن وجه از طبیعت بیرون کشیده شده و این یعنی تعقیب طبیعت و به دام انداختن آن بر اساس نگاهی که علم جدید به طبیعت انداخته است. به نظر می‌آید هایدگر واژه‌ها را خیلی دقیق به کار برده و ما با این واژه‌ها پدیده را تعریف نمی‌کنیم.

آقای متقی: ما می‌توانستیم از فلسفه‌مان به راحتی همین‌ها را به دست بیاوریم.

استاد طاهرزاده: به شرطی که متوجهی موضوع می‌شدیم. مگر با همین برهان حرکت جوهری نمی‌شود متوجه این امر شد، از آن جهت که جوهر عالم ماده عین قوه و قبول است و آمادگی تحمیل هر صورتی را داراست؟ ولی ما نمی‌خواستیم این‌طور ورود کنیم. ما بیشتر می‌خواستیم جوهر را به عنوان قبول فیض دائم ببینیم که لازم بود. ولی این که متوجه باشیم تا کجا می‌شود بر اساس ذهنیات خود بر طبیعت چیزهایی را تحمیل کرد، نکته دیگری است. ما نمی‌خواهیم این گرایش و میل را تأیید کنیم ولی بدانیم این چیزی است که در فیزیک جدید اتفاق افتاده است که طبیعت را به عنوان مجموعه‌ای منسجم از نیروهای قابل محاسبه در دام انداخته است. طبیعت را به دام می‌اندازیم به طوری که بتوانیم آن را تبدیل به چیزی

کنیم که قابل محاسبه است و در اسارت نگاه ریاضیاتی ما قرار گیرد. فیزیک جدید آزمایش‌های خود را دقیقاً بر اساس این سؤال تنظیم می‌کند که طبیعت، خود را با این نگاه که به آن دارد، چگونه نشان می‌دهد. فیزیک جدید این طلب و میل را تنظیم می‌کند که آن‌طور که من طبیعت را نگاه می‌کنم، طبیعت باید خود را نشان بدهد. یعنی ابتدا یک سؤال و طلب را پیش می‌کشد و سپس پدر طبیعت را درمی‌آورد تا طبیعت خود را آن‌طور نشان دهد که فیزیک جدید می‌خواهد و در این رابطه باید بسیاری از وجوه آن نادیده گرفته شود و به حاشیه رود.

آقای متقی: نقش عقل تکنیک در این میان چیست؟

استاد طاهرزاده: بعداً می‌رسیم به این نکته که نقش عقل تکنیک در دو حوزه است. یکی اینکه متوجه استعدادهای طبیعت می‌شود و با روحیه اکتیا و نامستوری که در ذات طبیعت هست با آن برخورد می‌کند مثل به ظهور آوردن یک مجسمه از دل یک سنگ. دیگر این که مواظب است آن نامستوری را به گشتل نکشاند. فیزیک جدید از آن جهت که طبیعت چنین استعدادهایی را دارد، به بیراهه نمی‌رود. آری! این صحیح است اما این حقیقت نیست.

آقای متقی: واقعیت هست اما حقیقت نیست؟

استاد طاهرزاده: واقعیتی است که در متن حقیقت می‌تواند ماهیت خود را داشته باشد. همان‌طور که اگر جزء را در کل نبینید عملاً جزء را درست ندیده‌اید. با توجه به این نکته هایدگر نمی‌گوید نگاه فیزیک جدید به طبیعت دروغ است، می‌گوید صحیح است یعنی واقعاً طبیعت این توان

را دارد اما حقیقت نیست. نه آن که جزئی از حقیقت باشد، زیرا اگر کل قضیه چیز دیگری است و ما نگاه جزء بین داشته باشیم، در این جزء، وجهی از حقیقت را نمی بینیم ولی اگر کل در نزد ما باشد، جزء آن کل اشاره به آن حقیقت دارد. و این حرف اساسی است که می زند. عقل تکنیکی که ما در جمهوری اسلامی باید به دنبال آن باشیم، نظر به حقیقت دارد و استعدادهای طبیعت را متولد می کند، توانایی های تکنیکی اش را برای این که آن حقیقت به ظهور آید، فراهم می کند. بنده نظرم این است که هنوز زود است این سؤال را مطرح کنیم که چگونه می خواهیم از این بحث ها به عقل تکنیکی برسیم. ولی می توان تأکید کرد که اگر عقل تکنیکی را با ماهیت تکنولوژیکی آن درست نفهمیم، ناخودآگاه گرفتار تکنیک زدگی می شویم در حدی که ممکن است از ترس تکنیک زدگی به کلی از تقدیری که تقدیر ظهور آلتیا و نامستوری چیزهایی که مشهودند، بیرون بیفتیم. تفکری که در عقل تکنیکی به دنبال آن هستیم، تفکری است که بستری را فراهم می کند تا شهید شهریارها در آن ساخته می شوند. در واقع این شخصیتی است که همه ی ملت را فرا می گیرد.

آقای موسویان: نمونه اش شهید خرازی، بدون این که در فضای نظامی دوره خاصی دیده باشد، در ۱۹ سالگی فرماندهی لشکر می شود، آن هم با چه نبوغی! به این معنا که گویا ظرفیتی فراهم شده که ره صد ساله در این امور هم یک شبه طی می شود. این حکایت از آن دارد که اولاً: هر کارِ ماورائی حتماً باید یک ولایتی در آن باشد، حال یا ولایت شیطانی یا ولایت الهی. بنده معتقدم نظر دکتر فردید درست است که اسم مضل و

حقیقت شیطانی واقعاً دارد کمک غربی‌ها می‌کند. یک موقع من با طبیعت ارتباط پیدا می‌کنم و آنچه را که خودم به آن فکر می‌کنم از طبیعت کشف می‌کنم. یک موقع حرف آقای «ایان باربر» در کتاب «علم و دین» است که می‌گوید اتم نسبت به تفاوت روحیات تو متفاوت عمل می‌کند. خداوند تکویناً این عالم را مسخر انسان قرار داده است. جمله‌ای ذیل همین سوره‌ی نمل داشتید که محی‌الدین به استادش می‌گوید استاد! چرا شما کرامت‌های شاگردان‌تان را ندارید؟ استاد می‌گوید: «آن‌ها می‌خواهند ربوبیت کنند و من می‌خواهم عبودیت کنم.» حرف بنده این است که ما به طبیعت می‌گوییم ای چشمه! تو به جای این که از این جا بیرون ییایی، از محله‌ی ما بیرون بیا. طبیعت را به انکشاف می‌کشیم و می‌شود قنات. با آن چشمه در عین مدارا با طبیعت روبه‌رو می‌شویم، هیچ تخریبی هم در طبیعتی رخ نمی‌دهد. ما در این جا طبیعت را و استعدادهای آن را به انکشاف کشیدیم و آن را برای خودمان کردیم. اما بشر جدید طوری برخورد می‌کند که واقعیت عالم را نمی‌بیند لذا با طبیعت درگیر شده و طبیعت چهره‌ی خشن خود را به او نشان داد. گویا باز هم باید بعداً روی آن بحث شود. آنچه که در انقلاب اسلامی به دنبالش هستیم همین به ظهور آوردن استعدادهای طبیعت است. یعنی می‌خواهم بگویم آن تکنولوژی هم در انقلاب هست ولی با آن وسعت روحی که ما به صحنه می‌آوریم. به تعبیر رهبری می‌فرمایند یک اسب سرکشی است که رام نشدنی است، شما مجبورید سوارش بشوید برای این که بتوانید رامش کنید و با آن همراهی نمایید، وقتی همراهی کنید سرش را کج می‌کنید، مال

خودتان می‌شود. بنده برداشتم از قرآن این را که همیشه به پیامبران می‌گفتند یا از شهر و سرزمینمان اخراجتان می‌کنیم یا باید برگردید به کیش و دیانت ما «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا» که برگشت به ملت آن‌ها، بازی کردن در دستگاه کفر است. این جاست که باید راه سومی را بنیان‌گذاری کرد؛ نه از زمین آن‌ها خارج شوی، نه آیین آن‌ها را بپذیری. یعنی در عین حالی که از تکنولوژی کوتاه نیایم، در عین حال با آیین آن‌ها با تکنولوژی و طبیعت روبه‌رو نشویم. با روحی که اگر با عالم روبه‌رو شدیم عالم، هستی خود را در اختیار ما می‌گذارد و ما با عالم روبه‌رو می‌شویم. به قول قرآن اگر دنیا بخواهید، دنیا به شما می‌دهیم، مثل این که شهید آوینی هم حرفش همین است، می‌گوید بشر مدرن چون همه وجود خود را صرف کشف این عالم کرد، عالم هم با او همراهی نمود و برای کشف عالم بر اساس طلبی که بشر جدید داشت، عالم کمکش کرد. حال باید پرسید آن طلب و رویکرد چیست که باید در دل انقلاب اسلامی به مهندس‌مان بدهیم تا بداند با این کشف چه می‌خواهد بکند؟ شاید آن اصل مسأله در بحث انقلاب اسلامی باشد که آن طلب و رویکرد چیست که باید با نظر به آن با طبیعت روبه‌رو شویم؟

استاد طاهرزاده: نکته مهمی است ولی به نظر بنده هنوز ما در چنین منزلی قرار نداریم که چنین سؤالی را جواب بدهیم. هنوز می‌خواهیم به تقدیری نظر کنیم که تکنیک را فراگرفته است. به خصوص که می‌خواهیم نسبت به وضع موجود تفکر کنیم. البته باید مواظب باشیم سؤال‌ها طوری

به میان نیاید که حاصلش جواب‌های متافیزیکی باشد. اگر افقی که در مقابل خود قرار می‌دهیم دانایی نسبت به موضوعی نباشد بلکه یافتن آن موضوع باشد تا حدی درست جلو می‌رویم. زیرا اگر در سؤال، سیطره‌ی روح متافیزیکی حکومت کند تصور می‌کنیم اگر این مطلب را بفهمیم مطلب تمام است. ولی اگر پرسش از وجودِ موضوعی به میان آمد دیگر نباید انتظار داشت جواب نهایی داشته باشد. قصه، قصه «ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ معرفتک» می‌شود. می‌خواهم عرض کنم باید مواظب بود سؤال‌ها سؤال تفکر باشد نه سؤال اکتساب و طلبِ یک مفهوم.

بنده تا آنجا که متوجه باشم سعی می‌کنم آن‌طور گرفتار نشوم که به سؤال شما جواب مفهومی داده شود. در هر حال اگر با همین قرائت جلو برویم متوجه می‌شویم هایدگر هنوز بسیاری از زوایایی که باید نسبت به تکنولوژی تفکر کنیم، جلوی ما باز نکرده است. در ضمن کاری کنیم تا با قرائتی که نیاز داریم هایدگر خوانده شود. مثلاً شما این جملات را که بنده از هایدگر آورده‌ام به این مستقیمی در ترجمه نمی‌بینید، به همین جهت نتوانستم آدرس صفحات آن را ذکر کنم ولی فکر می‌کنم بعداً که متن را می‌خوانید راحت می‌توانید با آن متن حرف بزنید.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

گفتگوی چهارم

تکنیک؛ یک روح یا یک ابزار؟

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد ظاهرزاده: عنایت داشتید که در فراز قبلی از مقاله‌ی «پرسش از تکنولوژی» باب خوبی باز شد که چگونه فیزیک جدید در آزمایش خود بر روی طبیعت به دنبال جواب محاسبه‌های خودش است، این که چرا با آزمایش‌های مکرر جواب خود را پیدا می‌کند تا حدّی بحث شد و وجه بالقوه بودن جوهر عالم ماده مدّ نظر قرار گرفت. توجه به این نکته کمک می‌کند تا سخنان هایدگر را بفهمیم که چگونه عقل مدرن چیزی را می‌خواهد که به ظاهر خدا آن را خلق نکرده است ولی با این همه آن‌طور که عقل مدرن می‌خواهد امکان به دست آوردن آن وجود دارد و این همان توهم بزرگ است که موجب می‌گردد بشر جدید فکر کند خالق عالم است و می‌تواند بر عالم سیطره پیدا کند. در حرکت جوهری داریم که فیض وجود به طور دائم از عالم بالا متجلی می‌شود تا عالم را به فعلیت برساند. حال در هر مرحله وقتی شما به عالم ماده رجوع می‌کنید بر اساس بالقوه بودن جوهر عالم ماده، صورتی را که شما می‌خواهید بر آن تحمیل کنید می‌پذیرد. در واقع ملاصدرا این نکته را این‌طور مطرح می‌کند که حرکت، مراحل مختلف آن ذات یا جوهر است. پس شما در هر مرحله از حرکت که ورود کنید مطابق همان مرحله به شما جواب می‌دهد، در عین

این که معلوم نیست آنچه به شما می‌دهد همه‌ی آن چیزی باشد که می‌توانست به ظهور برسد.

چون ذات طبیعت عین حرکت است، ظرفیت‌هایی دارد تا شما از آن بر اساس تصور خود صورت‌هایی را اخذ کنید ولی ممکن است این توهم برای ما پیش آید که گمان کنیم که عالم ماده همین است و ما با واقعیت روبه‌رو شده‌ایم. این نکته‌ی بسیار حساسی است، از آن جهت که متوجه شویم آنچه از ماده بالقوه در مرحله‌ای از حرکت آن به ظهور می‌آید، همه‌ی واقعیت آن نیست.

آقای توکلی: ببخشید جلوه‌ای از واقعیت است، یا اصلاً واقعیت نیست؟

استاد طاهرزاده: هایدگر می‌خواهد روشن کند که هیچ چیز از واقعیت در این برخورد به میان نمی‌آید. در این جا لازم است معنای توهم را نوعی دیگر بفهمید. به این معنا که با آنچه روبه‌رو می‌شوید صورت آن چیزی است که به دنبال آن بودید و این غیر از آن است که اجازه دهید تا پدیده خودش خود را به ظهور آورد. اگر حساس بشوید بین گشودگی یک پدیده که در ذات خود می‌تواند به ظهور آید و بین آن که از گشودگی آن پدیده سوء استفاده می‌شود، باید فرق گذاشت. در حالت اخیر شما پدیده را بر اساس میل خود قالب‌بندی می‌کنید و به یک معنا در سیطره‌ی گشتل قرار می‌دهید، ولی بالاخره همین گشتل می‌تواند از آن جهت که ریشه در نامستوری دارد، محلّ منجی بشود؛ که در جلسات بعد از آن سخن گفته می‌شود. می‌گویند ماهیت تکنیک اگر درست فهمیده شود،

ریشه در نوعی گشودگی دارد اما با سیطره‌ی روحیه‌ای که گشتل به بار می‌آورد، این گشودگی، گشایشی نیست که شما می‌خواستید. در این جا است که بعضی‌ها متوجه سخن هایدگر نمی‌شوند که از یک طرف مدام نفی گشتل می‌کند و از طرف دیگر به اثبات گشتل می‌پردازد، به عنوان تقدیری که بر ما وارد شده، اما نه تقدیری که باید تأیید نمود.

آقای متقی: به نوعی حقیقت است، نه واقعیت.

استاد طاهرزاده: حقیقت نیست، چون حقیقت جامعیتی دارد که به جامعیت‌اش حقیقت است، به همان معنایی که خداوند در ذات خود به‌عنوان حقیقت هستی، جامع همه‌ی کمالات است. این‌طور نیست که بعضی از جاها بعضی از ابعاد خدا باشد. او تماماً با هر چیزی خودش، آنجاست. از این جهت حقیقت اگر جزء جزء شد دیگر حقیقت نیست.

«با توجه به این‌که، وقتی ما از عهده‌ی آینده‌نگری برمی‌آییم که با تاریخ و با آینده‌اُنس داشته باشیم، باید از خود پرسیم چه می‌شود که مردمی در زمانی نسبت به آینده، چشم‌انداز دارند و مقصد را که گاهی دوردست هم هست، می‌بینند و گاهی همان مردم نمی‌توانند به آینده‌ی خاص خود فکر کنند.»

«اگر افق آینده روشن شد، تصمیمات و تلاش‌ها بی‌ثمر نمی‌شود و برای ما روشن شدن افق آینده، درست دیدن انقلاب اسلامی به‌عنوان حقیقت دوران است و در این صورت، عقل تکنیکی مناسب این قوم متولد می‌شود. و اگر بر خلاف ابتدای انقلاب و بر خلاف دوران دفاع مقدس، عقل تکنیکی ظهوری مناسب نداشت، به جهت آن است که آینده‌ی تاریخی مردمان درست پدیدار نیست در حالی که با فهم

تاریخی انقلاب اسلامی چنین آینده‌ای امکان‌پذیر شدن دارد و با توجه به همین امر است که با جدّیت می‌توان به وجود خیرِ عملی و توانایی‌های قدم گذاشتن در آینده امیدوار بود. ما امکان روشن دیدنِ افق آینده را در نسبت با انقلاب اسلامی و رجوع به حقیقت، در خود داریم.»

ما و فیزیک جدید

گشتل، در چهارچوب قرارداد استعدادهای طبیعت است برای آن که طبیعت را به عنوان منبع ذخیره‌ای نظم‌پذیر در نظر بیاورد. با توجه به این امر، ما فیزیک جدید را واژگونه می‌فهمیم و فکر می‌کنیم پشتیبان تکنولوژی است. با توجه به این نکته است که هایدگر می‌گوید ماهیت پوشیده شده تکنولوژی نوین در هر جایی که به حضور آمده، یعنی فیزیک جدید، منادی گشتل است و گشتل با در چهارچوب درآوردن طبیعت جواب می‌دهد. از این جهت می‌گوید:

«فیزیک مدرن به طور روزافزونی عاجز است از تصویر کردن هستی، زیرا طبیعت را به عنوان منبع ذخیره‌ای نظم‌پذیر، پذیرفته است، بدون آن که این موضوع به میان آید که طبیعت می‌تواند خود را به صورت دیگری بگشاید.»

چون فیزیک جدید به دنبال چیزی است که انسان مدرن می‌خواهد و نه به دنبال آن که بخواهد بداند طبیعت چگونه است. با توجه به این نکته، مطلب دقیقی را با ما در میان می‌گذارد وقتی می‌گوید: «فیزیک مدرن به طور روزافزونی عاجز است از تصویر کردن هستی» چون منادی گشتل

است و محدود کردن طبیعت مطابق آنچه انسان مدرن می‌خواهد و نه آنچه به‌عنوان طبیعت، واقعیت دارد. ما فکر می‌کنیم با واقعیت‌های عالم از طریق فیزیک ارتباط برقرار می‌کنیم. به نظر بنده اگر ما در محافل علمی خود بر اساس این نکته ورود بکنیم از مشکل بزرگی رها می‌شویم، مشکل آن است که گمان می‌کنیم در علوم تجربی به دنبال یافتن واقعیت هستیم. غافل از این که در رویکرد علم جدید اصلاً واقعیتی مطرح نیست تا تصور کنیم ما با فیزیک می‌خواهیم با واقعیت روبه‌رو شویم و از آن طریق زندگی‌مان را تکنیکی کنیم. در حالی که به گفته هایدگر: «در رویکردی که فیزیک جدید دارد، طبیعت را به‌عنوان منبع ذخیره‌ی نظم‌پذیر پذیرفته است بدون آن که این موضوع به میان آید که طبیعت می‌تواند خود را به صورت دیگری بگشاید.» بعداً روشن می‌کند که وقتی ماهیت تکنولوژی موجود را که گشتل است یافتیم، می‌فهمیم با ورودی که علم جدید به طبیعت دارد از طبیعت رخی را که می‌خواهد برمی‌گیرد، در حالی که طبیعت ابعاد بسیاری دارد که از منظر فیزیک جدید پنهان ماند. هایدگر می‌گوید: بهترین خدمتی که معرفت به ماهیت تکنولوژی موجود به ما می‌کند این است که می‌فهمیم آنچه فیزیک جدید از طبیعت می‌گشاید بسیار متفاوت است با آن چیزی که خود واقعیت است.

هایدگر می‌گوید وقتی طبیعت به‌عنوان منبع ذخیره انرژی دیده شد دیگر این موضوع به میان نمی‌آید که طبیعت نمی‌تواند خود را به صورت دیگری بگشاید. یک وقت شما می‌گویید ما با وجه مادی طبیعت از طریق علوم جدید و با آزمایشات مکرر ارتباط پیدا می‌کنیم ولی وجوه دیگرش

را باید از طریق دیگری پیدا کرد، هایدگر می‌خواهد بگوید شما نمی‌توانید از طریق رویکردی که فیزیک جدید نسبت به صنعت دارد با طبیعت ارتباط برقرار کنید. می‌گوید:

«از آنجایی که ماهیت تکنولوژی نوین مبنی بر گشتل و قالب‌گذاری

است، آن تکنولوژی می‌بایست علوم فیزیکی دقیق را به کار گیرد.»

علوم فیزیکی دقیق را به کار گیرد چون می‌خواهد قالب‌گیری کند تا آن جزئی را که می‌خواهد پیدا کند. سپس در ادامه می‌گوید:

«معلوم است با چنین عملکردی این پندار باطل مطرح می‌شود که

گمان کنیم تکنولوژی نوین علم فیزیک کاربردی است. کافی است

ما از ماهیت تکنولوژی جدید که همان گشتل است پرسش کنیم تا

معلوم شود چنین نیست.»

علم جدید، فیزیک را به استخدام گرفته تا کار خودش را بکند. مشکل

این است که فکر می‌کنیم فیزیک دارد به ما خصوصیات از طبیعت را

می‌دهد در حالی که انسان مدرن با روحیه‌ی خاصی که دارد به فیزیک

فرمان می‌دهد و در این رابطه از فیزیک به عنوان علمی دقیق استفاده

می‌کند برای به ظهور آوردن آن‌چه در نظر دارد ولی چون فیزیک علم

دقیقی است این گمان پیش می‌آید که تکنولوژی نوین یک دستاورد

علمی است و حاصل علم دقیقی است به نام فیزیک. غافل از آن که این جا

این فیزیک است که در اختیار انسان قرار گرفته تا تکنولوژی مورد نظر را

بسازد. می‌گوید: کافی است ما از ماهیت تکنولوژی جدید که همان گشتل

است پرسش کنیم تا معلوم شود چنین نیست یعنی اگر از ماهیت

تکنولوژی موجود سؤال شود معلوم می‌شود چیزی جز به قالب‌بردن

طبیعت به عنوان ذخیره‌ی انرژی نیست. در نتیجه دیگر نمی‌گوئیم تکنولوژی موجود حاصل کشف علمی دقیقی به نام فیزیک است. اگر ماهیت فیزیک جدید این است که ما می‌خواهیم از این طریق طبیعت را به عنوان ذخیره‌ی محاسبه‌پذیر بباییم، دیگر نگاه‌مان به تکنولوژی موجود و فیزیک تغییر می‌کند. هایدگر می‌گوید کافی است شما متوجه باشید که تکنولوژی موجود یک ماهیت در ذهن بشر جدید دارد و آن ماهیت است که به فیزیک فرمان می‌دهد. در ادامه می‌گوید:

«ماهیت تکنولوژی خودش را در آنچه که گشتل می‌نامیم نمایان می‌کند، در حالی که گشتل امری تکنولوژیک نیست، بلکه راهی است که در آن راه «واقعیت»، خود را به عنوان منبع ذخیره منکشف می‌کند که به برنامه‌ریزی وابسته است.»

تا ماهیت تکنولوژی را مدّ نظر قرار دهیم و بدانیم ماهیت تکنولوژی خود را در گشتل نشان می‌دهد و این‌جا دیگر تکنولوژی در میان نیست بلکه راهی در میان است به نام گشتل و این است که واقعیت چیزی جز منبع ذخیره نیست که باید کشف شود. تمام مقاله‌ی «پرسش از تکنولوژی» برای آن است تا از طریق پدیدارشناسانه، ماهیت تکنولوژی را در آنچه که گشتل می‌نامیم، نمایان کند و این که گشتل یک راه یا رویکرد است و نه یک علم. یک روح و روحیه است که امروز حوالت بشر مدرن شده، به عنوان یک تاریخ، یعنی خود گشتل یک چیز متافیزیکی است که ما را فرا گرفته است.

آقای متقی: آیا پای وجود به میان نمی‌آید؟

استاد طاهرزاده: بله! این هم حرف عجیبی است. بعد می‌رسیم به این که، گشتل از صور وجود در این تاریخ گشته است و وجه اگزستانسیال انسان مدرن را در بر گرفته.

آقای متقی: پس حقیقت است؟

استاد طاهرزاده: از چه جهت حقیقت است؟ از آن جهت که حقیقت به جامعیت خود در گشتل به ظهور آمده و یا به یک معنا، حقیقت در گشتل رخ بر می‌گیرد؟ اگر کل را ببینیم جزء را هم درست می‌بینیم. مولوی قصه دیدن فیل را در تاریکی مطرح می‌کند که هر جزء با نظر به کل معنای درستی از خود نشان می‌دهد. هایدگر هم همین را می‌گوید که شما در صورتی جزء را درست می‌بینید که کل را ببینید و جزء را در کل بنگرید و گرنه حرف‌های صحیحی می‌زنید ولی ربطی به حقیقت ندارد. حرف صحیح می‌زنید اما حقیقت نیست. بین صحیح و حقیقت باید فرق گذاشته شود. آن‌چه به کمک تکنولوژی موجود از طبیعت می‌گیرید می‌تواند آن کار صحیح باشد به اعتبار این که کاربردی است، ولی هیچ گشودگی نسبت به حقیقت برای شما پیش نمی‌آورد. این هم تأکید هایدگر است که گشتل راهی است که در آن راه، واقعیت خود را به عنوان منبع ذخیره منکشف می‌کند.

در این تاریخ، در کجا قرار داریم؟

بنیادی که این فیلسوف در تکنولوژی متوجه می‌شود «گشتل» است. ماهیت تکنولوژی موجود حاصل یک کار علمی نیست، توجه به راهی

است که در مقابل علم قرار داده شده است. این را تأکید می‌کند برای این که ما باید حساس باشیم. عجب! پس گشتل چیزی هست که تکنولوژیک نیست ولی تاریخ را فرا می‌گیرد و تکنولوژی را راه می‌برد. تمام بشر امروز را روحی فرا گرفته که ما اسم آن را گشتل می‌گذاریم. هایدگر می‌گوید:

گشتل، راهی است که در آن، «واقعیت» خود را به‌عنوان منبع ذخیره منکشف می‌کند و آن به برنامه‌ریزی وابسته است و با برنامه‌ریزی، بشر را به تعرض دعوت کرده و او را در موقعیتی قرار می‌دهد که با حالت منظم، واقعیت را به‌عنوان منبع ذخیره آشکار و منکشف می‌کند. و انسان به عنوان کسی که از این طریق به تعرض دعوت شده، در قلمرو گشتل قرار گرفته است. او هرگز نمی‌تواند فقط بعداً یا از خارج با گشتل نسبت برقرار کند و به همین جهت این پرسش که ما چگونه باید نسبتی با ماهیت تکنولوژی برقرار کنیم، همیشه دیر مطرح می‌شود. اما هرگز دیر نیست که پرسیم آیا ما خودمان را واقعاً همچون کسانی تجربه می‌کنیم که فعالیت‌شان در همه جا توسط گشتل برانگیخته شده است؟ چگونه خود را در امری دخالت می‌دهیم که در آن خودِ گشتل وجود دارد؟

ملاحظه می‌کنید زبان ارائه‌ی این نکات زبانی نیست که با الفاظ و عبارات عادی بشود مطرح کرد، بیشتر اشاره است تا انسان از طریق خود به خود آید. البته عموماً زبان هایدگر اشاره است حتی در کتاب «هستی و زمان». در کتاب‌های بعدی که دیگر زبان او بیشتر صورت اشاره دارد. توصیه‌ی بنده این است: زحمتی که مترجمین محترم کشیده‌اند تا واژه‌ها را

طوری انتخاب کنند که روح شاعرانه‌ی هایدگر تا حدی رعایت بشود، مدّ نظر قرار گیرد. اگر عنایت داشته باشید در این جا چند نکته بسیار مهم را مطرح می‌کند اولاً: می‌خواهد بگوید ما باید گشتل را حسّ کنیم. ثانیاً: وجود گشتل ما را متوجه‌ی یک واقعیت در طبیعت می‌کند و طبیعت را به‌عنوان منبع انرژی در مقابل ما قرار می‌دهد. ثالثاً: بخواهیم یا نخواهیم گشتل ما را فرا گرفته است و بر مبنای آن دعوت به تعرّض می‌شویم زیرا در تاریخی قرار گرفته‌ایم که گشتل به عنوان یک روحیه ما را فرا گرفته است. تعرّض چیزی نیست جز همین که می‌خواهیم برنامه‌ریزی کنیم به همان معنایی که هایدگر می‌گوید: برنامه‌ریزی، بشر را به تعرض دعوت می‌کند تا با حالتی منظم واقعیت را منکشف کند. دکتر عبدالکریم سروش کتابی دارد به نام «حکمت و صنعت» در آنجا یک روایت از پیامبر ﷺ می‌آورد که وقتی خیش - یعنی وسیله‌ی شخم‌زنی زمین - در خانه‌ای می‌آید فرشته‌ها می‌روند. حدّاقل اشاره این روایت این است که گویا ما باید طبیعت را تا آنجا که ممکن است با ابزارها بر هم نزنیم. تا خود طبیعت هر چه می‌تواند به ما ببخشد. ممکن است با تاکید بر این روایت حالت افراطی به خود بگیریم ولی آن طرفش را هم می‌توان مورد توجه قرار داد که برای طبیعت برنامه‌ریزی کردن نتیجه‌اش این می‌شود که طبیعت خود را نشان نمی‌دهد. این مسلم است که طبیعت بر اساس استعداد و قوایی که دارد آنچه را که ما از آن طلب کنیم به ما نشان می‌دهد و چنانچه ما با میل و هوس خود با این طبیعت روبرو شویم، از حقیقت دور می‌افتیم. هایدگر می‌گوید وقتی طبیعت به عنوان منبع ذخیره برای ما منکشف شد برایش

برنامه‌ریزی می‌کنیم و برنامه‌ریزی، بشر را به تعرض دعوت کرده و او را در موقعیتی قرار می‌دهد که با حالتی منظم واقعیت را به عنوان منبع ذخیره، آشکار و منکشف می‌کند. با توجه به این امر برنامه‌ریزی، ما را به جایی می‌برد که واقعیت، به عنوان منبع ذخیره، برای ما منکشف می‌شود و انسان به عنوان کسی که از این طریق به تعرض دعوت شده در قلمرو گشتل قرار می‌گیرد.

عرض بنده آن است که اگر این طور در مورد ماهیت تکنولوژی موجود فکر نکنیم به صورت انتزاعی با پدیده‌ی تکنولوژی موجود فکر می‌کنیم و به صورت آرمانی به آن نظر می‌نمائیم، به این معنا که تکنولوژی را در اختیار می‌گیریم. هایدگر متذکر این امر است که ماهیت تکنولوژی موجود آن‌چنان بر ما احاطه دارد که به صورت گشتل ما را می‌کشاند به جایی که عملاً به تعرض بر طبیعت ختم می‌شود. لذا می‌گوید انسان به عنوان کسی که از این طریق - یعنی با برنامه‌ریزی برای کشف واقعیت به عنوان منبع انرژی و ذخیره - طبیعت را برای خود منکشف می‌کند این یعنی به جای این که بگذارید طبیعت خود را به ظهور آورد، آن را به عنوان منبع انرژی حبس می‌کنید، برعکس کاری که آسیاب بادی برای ما انجام می‌دهد. در آسیاب بادی از طبیعت استفاده می‌کنیم بدون ذخیره کردن انرژی، ولی در هواپیما این انرژی ذخیره شده است و از این جهت هواپیما را در اختیار ما قرار می‌دهد. این جاست که باید از خود پرسیم آیا نباید نسبت به تاریخی که فکر می‌کردیم با هر اعتقادی می‌توانیم هر کاری بکنیم، تجدید نظر کنیم؟ نباید به تفکری پردازیم که می‌گوید تو به عنوان

کسی که از این طریق به تعرض دعوت شده، در قلمرو گشتل قرار گرفته‌ای؟ در این تاریخ، در کجا قرار داریم؟

می‌خواهم عرض کنم اگر ما به آن نحوه که در فلسفه‌ی خودمان جلو می‌رویم بسنده کنیم، فکر می‌کنم این را درست تحلیل نمی‌کنیم که بعضی از چیزها در تاریخی که قرار داریم، بر ما احاطه دارند و نمی‌شود آنها را نادیده گرفت. آن وقت متوجه‌ی آموزه‌هایی می‌شویم که تحت عنوان تقدیرات الهی مدّ نظر بوده و دیگر آن آموزه‌ها را محدود به موضوعات اخلاقی و فردی نمی‌کنیم بلکه آنها را در زمانه و تاریخ خود نیز گسترش می‌دهیم و در فهم هویت اجتماعی خود نیز از آنها مدد می‌گیریم.

اجتماع، صورت جدیدی به خود گرفته است که دیگر نمی‌توانیم برای آن اصالتی قائل باشیم، زیرا ما قبلاً به معنای امروزی آن، اجتماعی نداشتیم. اجتماع به معنای هویتی که خودش بر روح و روان افراد فرمان می‌راند، چندان در میان نبود. این که گفته می‌شود اصالت با فرد است یا اجتماع؟ به نظر می‌آید باید گفت اصالت با حق است. در این که بعضاً اصالت با فرد است بحثی نیست ولی چرا متوجّه نمی‌شویم که گاهی اصالت با اجتماع می‌باشد و تقدیرات الهی است که یک تاریخ را جلو می‌برد، از طریق همان انسان‌ها و با همان انتخابی که انسان‌ها می‌کنند و تاریخ را از آن خود می‌نمایند.

ما و جامعه‌ای دیگر

خوب است این حس را ایجاد کنیم که به گفته‌ی هگل «ما من هستیم و من ما» و در فلسفه‌ی اسلامی با او همدل شویم، نمی‌خواهم بگویم هگل فیلسوف اسلامی است ولی این که معتقد است اجتماع چیزی نیست که گمان کنیم فقط مجموع افراد است، حرف قابل تفکری است. البته او از آزادی در این اجتماع غافل نیست ولی آزادی را به معنای شخصیت فردی مدّ نظر ندارد که بحث آن این جا نیست. بنده خواستم عرض کنم ما در نگاه فلسفی خود نباید تقدیرات اجتماعی تاریخی، مثل حضور گشتل را نادیده بگیریم و گمان کنم خودآگاهی ما از گشتل کافی است تا آزاد از گشتل زندگی کنیم. هایدگر معتقد است گشتل تقدیر تاریخ ما است ولی از آن طرف هم می‌گوید اگر گمان کنید انسان در این رابطه نقشی ندارد واقعیت را نادیده گرفته‌اید زیرا انسان می‌تواند با آمادگی لازم، منجی را در افق خود و تاریخ داشته باشد.

آقای نجات‌بخش: این نکته‌ای که راجع به اجتماع گفتید من این طور به آن فکر می‌کنم، وقتی گشتل به ظهور می‌رسد خود انسان‌ها هم می‌شوند منبع ذخیره و در چنین فضایی ما از این وجه به انسان‌ها نگاه می‌کنیم که منبع انرژی‌اند.

آقای طاهرزاده: همین طور است، حتی انسان‌ها هم به خودشان به‌عنوان منبع ذخیره نگاه می‌کنند و در همان راستا عمل می‌کنند.

آقای نجات‌بخش: حتی نه تنها طبیعت را به معنای منبع ذخیره می‌نگریم انسان‌ها هم در این دسته بندی و برنامه‌ریزی قرار می‌گیرند. در شکل‌گیری

علوم انسانی به معنای مهندسی هم همین قضیه اتفاق می افتد. و به آدم‌ها بر این اساس تعرض می شود، به همان شکلی که ما در فیزیک جدید با این نگاه می گوئیم طبیعت منبع ذخیره است، در مورد جامعه نیز چنین تصویری خواهیم داشت و فکر می کنیم با چنین تصویری از جامعه می شود این گونه جامعه را ساخت. فکر می کنم این شکل گیری آن نحوه جدید از اجتماع است که امروز بیشتر به آن جامعه می گویند. ما در این تاریخ با جامعه، بیشتر به این شکل روبه‌رو شدیم.

استاد طاهرزاده: همان‌طور که متوجه هستید ما متأسفانه بر روحی که از طریق تکنیک همه ابعاد یک جامعه را در بر می گیرد، حساس نیستیم. یعنی به طور جدی روی این مسئله که ما یک هویت جدید به نام هویت اجتماعی داریم و قبلاً چنین نبوده است، فکر نکردیم. می شود با توجه به این امر به جامعه فکر کرد و متوجه بود جامعه در امروز به معنای یک قوم که در گذشته مدّ نظر بوده و به نحوی در کنار یکدیگر قرار داشتند، نیست.

معنای جدیدی که جامعه امروزی را در بر گرفته، روحیه‌ای است که هایدگر نام آن را گشتل گذاشته، به عنوان تقدیری که انسان امروز را تحت تأثیر قرار داده است و از این جهت گشتل، تکنولوژیک نیست، حالتی است که بشر را به تعرض دعوت می کند.

حرف این است که دعوت به تعرض شده‌ایم و این یک هویت جدیدی است که ما را به عنوان یک جامعه در معنای واحدی فرا گرفته است. مثل هویتی که قبیله‌ها هر کدام داشته‌اند، آن قدر که افراد قبیله با

رئیسشان فکر می کردند، و نه با فردیت خودشان. حال اگر گشتل به عنوان روحیه ای تاریخی شما را فرا گرفته یعنی اگر این روحیه ی تعرض، شما را فرا گرفته است آیا می توانید به چیزی خارج از گشتل فکر کنید یا هرچه فکر می کنید در فضای گشتل به عالم و آدم می نگرید؟ این جا است که هایدگر می گوید: «انسان که در قلمرو گشتل است هرگز نمی تواند از خارج با گشتل نسبت برقرار کند» چون آن روحیه، روحیه ی شخصیت انسان مدرن است و مسئله ما نیز همین می باشد. بعضاً حواس ما نیست که در دل یک تقدیر تصمیم می گیریم، بیرونی در منظر ما نیست. با توجه به این نکته هایدگر در ادامه می گوید: «و به همین جهت این پرسش که ما چگونه باید نسبتی با ماهیت تکنولوژی برقرار کنیم، همیشه دیر مطرح می شود» چون وقتی سیطره ی گشتل کار خود را کرد تازه به هوش می آییم که چه بود؟ ما در متن آن تقدیر عموماً نتوانستیم سؤال کنیم چه بر ما می گذرد، وقتی به خود می آییم که دیگر دیر شده است. می ماند پس چه باید کرد؟ با توجه به این که گشتل روحیه ها را در برگرفته و دست ها و دل ها بر اساس آن روحیه عمل می کنند، مگر آن که تقدیر دیگری به ظهور آید. با این همه آگاهی به آن چه بر ما می گذرد چیز دیگری است. به همین جهت هایدگر در ادامه می گوید: «اما این هرگز دیر نیست که پرسیم آیا ما خودمان را واقعاً همچون کسانی تجربه می کنیم که فعالیت شان در همه جا توسط گشتل برانگیخته شده؟» آیا به این خودآگاهی نسبت به آن چه بر ما می رود آگاه هستیم؟

این نکته‌ی مهمی است که نسبت به تاریخ خود، خودآگاهی داشته باشیم. در رابطه با انقلاب اسلامی معتقدم که انقلاب اسلامی ما را فرا گرفته است ولی نسبت به آن خودآگاهی لازم را نداریم. در شرایطی که مردم این طور در تقدیر خاصی قرار دارند که با هر هویتی و با نظر به شرایط مختلف، در راهپیمایی ۲۲ بهمن حاضر می‌شوند ولی باز نمی‌آییم با این مردم در میان بگذاریم که آیا می‌دانند چه کار می‌کنند؟ ظاهراً بسیاری از مردم نسبت به کار خود خودآگاهی ندارند. بله! به این معنا نوری بر آنها سیطره دارد و هرچند می‌توانند به آن تقدیر پشت کنند ولی چنین نکردند و برکت کار خود را هم می‌گیرند، اما اگر این با خودآگاهی همراه بود نتیجه بهتر می‌شد.

هایدگر بعد از آنکه متذکر شد هرگز دیر نیست که نسبت به گشتل خودآگاهی پیدا کنیم. می‌گوید آیا نمی‌توانیم پرسیم چگونه خود را در امری دخالت دهیم که در آن خود گشتل وجود دارد؟ آیا حواس‌مان هست که این نکته را از خود پرسیم چطور می‌شود ما در گردونه‌ی نگاه محاسبه‌پذیر به طبیعت نظر می‌کنیم؟ و بر این اساس برنامه‌ریزی می‌کنیم؟ چطور می‌شود که این گونه عمل می‌کنیم؟ این همان خودآگاهی است که هایدگر متوجه آن است. او ما را مشغول به یک آرمان نمی‌کند که مثلاً باید از همین حالا از سیطره‌ی گشتل آزاد شویم؛ می‌گوید آیا ما خودمان را طوری تجربه می‌کنیم که در همه جا توسط گشتل برانگیخته شده‌ایم؟

ما هم در توصیه‌های اخلاقی این مشکل را داریم که مثلاً توصیه به ذکر «لا اله الا الله» می‌کنیم بدون آن که در ابتدا رویکردی را که مناسب این ذکر است فراهم کنیم. هایدگر می‌گوید شما چه بخواهید و چه نخواهید به جهت سیطره گشتل و برنامه‌ریزی در راستای آن، در فضایی هستید که دعوت به تعرض می‌شوید و از این جهت ابتدا باید متوجه بود «انسان به عنوان کسی که از این طریق به تعرض دعوت شده در قلمرو گشتل قرار گرفته، او هرگز نمی‌تواند فقط بعداً یا از خارج با گشتل نسبت برقرار کند» زیرا در سیطره گشتل است و متوجه این امر نمی‌شود تا به خود آگاهی لازم نسبت به آن امر برسد. «و به همین جهت این پرسش که ما چگونه باید نسبتی با ماهیت تکنولوژی برقرار کنیم، همیشه دیر مطرح می‌شود» چرا؟ چون ماهیت تکنولوژی که همان تعرض و برنامه‌ریزی است روح و روحیه‌ی ما را جلو می‌برد، ولی در عین سیطره‌ی گشتل می‌توانیم بپرسیم آیا ما هم مثل بقیه فعالیت‌مان تحت تأثیر گشتل است؟ این پرسش خود به خود ما را از اسارت گشتل آزاد می‌کند و می‌دانیم داریم چه کار می‌کنیم. مثل آن که متوجه انگیزه خود در راهپیمایی ۲۲ بهمن می‌شویم و در عین آن که کنار مردمی هستیم که ممکن است به جایگاه تاریخی خود نسبت به آن راهپیمایی آگاهی نداشته باشند. از خود سؤال می‌کنیم آیا حسی را که داریم، می‌شود فهم کرد؟

آقای نجات بخش: چیزی را که شاید بتوان این‌جا گفت این است که هایدگر این «پرسش از تکنولوژی» را چه زمانی دارد مطرح می‌کند؟ در

زمانی دارد مطرح می کند که بشر در تکنولوژی به بحران افتاده است و به یک معنا دارد این بحران را بازخوانی می کند.

آقای متقی: یعنی امروز دیگر این پرسش مطرح نیست.

آقای نجات بخش: اتفاقاً می خواهم بگویم این پرسش امروزی است و در زمان کانت به این معنا مطرح نبوده است، زیرا در زمانی که تکنولوژی به بحران افتاده، هایدگر دارد این بحران را ارزیابی می کند. این نگاه به تکنولوژی غیر از نگاهی است که سنت گراها دارند. نقدی که آن ها به تکنولوژی دارند شاید در زمان کانت هم بتوان به تکنولوژی داشت که همان روح تعرض به طبیعت است و این که ماشین نمی سازم چون ماشین روح انسان را خراب می کند. اما هایدگر این را در یک زمان دیگری مطرح می کند. در زمانی که تکنولوژی به بحران افتاده است و انسان غربی خدای خود را تکنولوژی می داند و تمام ساحات خود را متعلق به تکنولوژی می پندارد و وقتی به خود رجوع می کند می بیند حقیقت همین است. هر چه به خودش باز می گردد می بیند واقعیت همین است و نتیجه می گیرد: پس من چیزی غیر از این نیستم، تصور می کند حتی آن کسی که از دین داری حرف می زند و از خدا می گوید، خدا همین است. این جا دیگر در واقع انسان با این شیفستگی اش به تکنولوژی و روحیه ای که تحت عنوان گشتل در او جاری است، تکنولوژی خدای او شده است، توصیفی که در قرآن از مشرکین هست همین است که می گویند اگر خدا می خواست ما کاری غیر از این می کردیم، ما همان کار را می کردیم و

چون ما بت می پرستیم، حتماً خدا می خواهد ما بت پرستیم، زیرا چیزی جز آنچه خدا می خواهد در عالم واقع نمی شود.

استاد طاهرزاده: البته می دانید که این خلط بین تکوین و تشریع است و متوجه نیستند که اگر تکویناً آن چه را خدا می خواهد واقع می شود، در مورد موجود مختاری مثل انسان، خداوند تشریعاً خواسته است بت نپرستند تا بُعد عبودیت خود را به فعلیت برسانند.

آقای نجات بخش: بنده چنین تحلیلی در رابطه با هایدگر در این موضوع دارم. می گوید بشری که این قدر توانایی پیدا کرده، هر چه هم به بیرون نگاه می کند دوباره همانی را می بیند که روح او را در بر گرفته و از این جهت رفتاری خاصی پیدا کرده، در این رفتاری احساس می کند همه ی این واقعیت که به ظاهر مطلوب انسان است، در واقع خداست. هایدگر می گوید که حواسات نیست، آن چیزی که تو را احاطه کرده خدا نیست، گشتل است. هایدگر می خواهد راهی باز کند و بشر را به خود آگاهی برساند تا بشر از این شیفتگی نسبت به خدای ذهنی اش و شیفتگی نسبت به توانایی هایش، در بیاید. به نظر بنده این نقطه ای است که هایدگر را از سنت گراها جدا می کند. سنت گراها این را نمی توانند بفهمند که چرا هایدگر بحث پرشش از تکنولوژی را تا سیطره گشتل جلو می برد و راه حل را در خود آگاهی نسبت به این تقدیر می داند. نقد هایدگر در وقت و زمانی است که تکنولوژی به بحران افتاده است و بحران به معنای همین شیفتگی است نسبت به تکنولوژی که روح و روان بشر جدید را فرا گرفته است.

استاد طاهرزاده: به نظر بنده این حرف خوب و درستی است و بر روی شیفتگی مدّ نظر شما باید تأمل کرد. در این شیفتگی که بشر مدرن نسبت به تکنولوژی دارد، بحث بد و خوب در میان نیست. ما در فلسفه هایدگر نمی‌خواهیم بگوییم چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است. می‌خواهیم بگوییم در متن واقعیت این گونه باید ماهیت تکنولوژی موجود را دید.

آقای متقی: ظاهراً سنت گراها عالم شیرینی را جهت عبور از بحران‌های مدرن پیشنهاد می‌کنند.

آقای نجات‌بخش: البته عالمی وجود ندارد تا ما به راحتی بخواهیم از تاریخ سیطره‌ی گشتل رها شویم و به مطلوب خود دست یابیم. هایدگر ما را دعوت می‌کند تا از خود پرسیم آیا ما خودمان را واقعاً همچون کسانی تجربه می‌کنیم که فعالیت‌شان در همه جا توسط گشتل برانگیخته شده است؟

آقای متقی: از سنت گراها هم که بگذریم در فضای اخلاقی شیعی که با انقلاب نسبت پیدا کرده، عالمی را دارد معرفی می‌کند که عالم خوبی است و بعضی از این اساتید اخلاق واقعاً دارند در یک عالم خوشی زندگی می‌کنند ولی گویا بنا ندارند به اموری نظر کنند که امثال هایدگر متذکر آن‌اند. عالمی که تقدیر اجتماعی، بشر را در احاطه خود قرار داده و این توصیه‌های اخلاقی برای عبور از این سیطره‌ها کافی نیست.

استاد طاهرزاده: به نظر بنده هنوز زود است برای ارزیابی مطلب، اگر بحث جلو برود به جایی می‌رسیم که با یکدیگر دقیق‌تر صحبت می‌کنیم.

فعلاً مطلب در حدی است که به اجمال آن را می‌شناسیم. تک‌تک موضوعات باید بحث شود که آیا به گفته‌ی شما باید این‌ها را نفی کنیم و یا اگر بخواهیم هم نمی‌توانیم این‌ها را نفی کنیم. مضافاً این که شاید بتوان گفت جایی برای نفی نیست، باید آن آغازینی را که در انتها ظهور می‌کند شناخت. حداقل نتیجه این مباحث آن است که معلوم شد ما کم‌کاری کرده‌ایم و حواس‌مان نبود که کم‌کاری‌ها گرفتارمان می‌کند. در حال حاضر هم قضیه از این قرار است که اگر روی آنچه در حال حاضر بر ما می‌گذرد تفکر نکنیم، فکر می‌کنیم با یک بخشنامه و یا یک توصیه، سرنوشت دیگری پیدا می‌کنیم. اگر تفکر کنیم از همه این تنگناهای تاریخی به شرطی که متوجه باشیم چه چیزی ما را فرا گرفته، می‌توانیم عبور کنیم.

آقای موسویان: آیا لازمه‌ی زندگی ما در دنیا داشتن گشتل است؟

آقای متقی: به عنوان امر فراگیر دیگر این جا احتمالاً گشتل نیست.

آقای طاهرزاده: کدام مورد بحث است، داشتن گشتل یا آگاهی به

گشتل و یا عبور از آن؟

آقای موسویان: گشتل به این معنا که ما بخواهیم و نخواهیم در دنیا باید صورت‌گری و قالب‌بندی کنیم و باید این را بپذیریم و در افق آن بیندیشیم؟ مثل آن گرسنه‌ای که از او پرسیدند دو ضربدر دو چند می‌شود؟ گفت می‌شود چهار عدد نان. زیرا همه امور را با گرسنگی که او را در بر گرفته، معنا می‌کرد. آیا تقدیری بودن گشتل به این معناست که ما آخر بخواهیم و نخواهیم در این زندگی دنیایی باید برای هر چیزی یک

قالب‌گری داشته باشیم، اگر این قالب‌گری از حقیقت جدا شد می‌شود بحران دنیای مدرن؟

آقای متقی: آیا می‌توانیم بگوییم این امر فراگیر همان مدرنیته است؟

تاریخ، ظهور عینی تقدیر ملت

استاد ظاهرزاده: همچنان که روشن شد گشتل به این اعتبار در میان است که عالم محل ذخیره انرژی دیده شود و این از زاویه‌ای دیگر اشکالی ندارد و رخدادی است تاریخی ولی به این سخن هایدگر نظر کنید که می‌گوید:

«ماهیت تکنولوژی مدرن، بشر را به راهی وارد می‌کند که واقعیت در هرجایی به طور کم و بیش روشن، توسط منبع ذخیره‌شدن منکشف شود. راهی کردن یعنی به امری حواله دادن. ما آن حواله‌گرد هم‌آورنده‌ای را که آدمیان را راهی انکشاف می‌کند، «تقدیر» می‌نامیم. ماهیت کلّ تاریخ از درون همین «تقدیر» تعیین می‌شود. تاریخ، ظهور عینی تقدیر است، به صورت امری خارجی.»

ملاحظه فرمایید که می‌گوید این که گفته می‌شود تکنولوژی مدرن بشر را به راهی وارد می‌کند، یعنی به امری حواله می‌دهد. در ادامه می‌فرماید این حواله دادن که آدمیان را به سوی انکشاف می‌کشاند، «تقدیر» می‌نامیم و ماهیت کلّ تاریخ از درون همین تقدیر تعیین می‌شود. سه نکته در این جمله مدّ نظر قرار می‌گیرد. اولاً: ماهیت تکنولوژی مدرن حوالتی است تاریخی. ثانیاً: این حواله است که بشر مدرن را راهی انکشاف می‌کند و ثالثاً: این انکشاف با سیطره گشتل موجب می‌شود تا

واقعیت را به عنوان منبع ذخیره شده بنگرد. عمده سخن هایدگر در نظر به ماهیت تکنولوژی موجود، توجه به حواله تاریخی بشر مدرن است که روحیه‌ی انکشاف او امری است تاریخی، ولی چرا این انکشاف و نامستوری به گشتل ختم شد، امری است جداگانه.

حواله دادن در این جا یعنی نحوه‌ی حضوری که منجر می شود تا انسان مدرن، طوری عمل کند که هیچ رازی برایش نماند و بخواهد همه چیز را به نحوی از مستوری در آورد. این حواله تاریخی موجب شده تا قومی را گرد هم آورد و راهی انکشاف کند.

ملاحظه کنید معنای واژه تقدیر را نسبت به انسان مدرن حالتی می داند که او احساس می کند نیاز دارد نظم خاصی به عالم بدهد و به همین دلیل به گفته هایدگر «ماهیت کل تاریخ از درون همین تقدیر تعیین می شود» یعنی اگر می خواهید بدانید بشر مدرن در چه تاریخی زندگی می کند و تنفس می نماید، باید متوجه تقدیر تاریخی او بشوید و در دل آگاهی به آن تقدیر باید نقش خود را پیدا کنید و نه در بیرون از آن. مثل آنکه ما در مواجهه با تاریخ سیاسی جهان مدرن، به پارلمان روی آوردیم و در دل آن تاریخ، پارلمان خود را هویت دینی دادیم و بحث مردم سالاری دینی را به میان آورده ایم.

آقای متقی: به نظر می آید این می شود خودآگاهی به حواله تاریخی. **استاد طاهرزاده:** همین طور است. به نظر می آید بحث ظریفی در فهم زمان شناسی در میان است که ما در متون دینی خود نیز به آن اشاره داریم و تأکید بر این که هر زمان ظرفیت و اقتضائات خاص خود را دارد. باید به

این نکته فکر کرد که تاریخ، ظهور عینی تقدیر است و عملاً این تقدیر است که در هر تاریخی به ظهور آمده است.

هایدگر متذکر این نکته است که تاریخ، ظهور آن چیزی است که شما را از درون فرا می گیرد و مردم آن را با حرکات خود عینی می کنند. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را اشراق تحقق انقلاب اسلامی فرا گرفت و ایشان با حرکات و گفتار خود آن را عینی کردند. این می شود تاریخ. پس تاریخ، تعین تقدیری است که در درون ملت جاری می گردد و آن‌ها آن را ظاهر می کنند.

آقای متقی: شما می خواهید بگویید تاریخ یک حقیقت درونی است که در بیرون ظهور می کند، به همان معنای قضا و قدر که ما در آموزه‌های دینی داریم؟

آقای طاهرزاده: به نظر همین طور می آید، به شرطی که واژه‌های قضا و قدر را به صورت روحی فعال در نظر بگیریم و آن‌ها را متافیزیکی نکرده باشیم.

هایدگر در رابطه با عمل مطابق تاریخ می گوید، اگر شما اقدام کنید، شما، شما می شوید یعنی اگر حواله تاریخی خود را به ظهور آورید و آن چیزی را که هنوز به ظهور نیامده است به میدان آورید، تاریخ شما ظهور می کند و اصلاً تاریخ همین است. یعنی شما را روحی فرا گرفته ولی تا این جا هنوز شما نیستید، آن روح در نزد خودش می باشد ولی آن روح در سیر تاریخی خود می آید و دست و زبان شما را در اختیار می گیرد. شما در آن صورت حس می کنید که جزئی از آن هستید و آن را در اجتماع

ظاهر می‌کنید. با این کار شما آن حوالت تاریخی را که برای‌تان مقدر شده بود به ظهور آوردید. از این طریق در واقع شما تاریخ خودتان را ساخته‌اید.

آقای متقی: در واقع با عمل است که حوالت و تقدیر ظهور می‌کند و از آن‌ما می‌شود.

استاد طاهرزاده: آنها حرفشان این است که انسان با عمل، انسان می‌شود، آن‌هم عملی که مطابق روح تاریخ باشد و گرنه بیرون تاریخ خود هستند. آن‌چه در این جا قابل توجه است این نکته می‌باشد که عقل تاریخی یک ملت به داد آن ملت می‌رسد. اما همیشه همه‌ی انسان‌ها در عقل تاریخ خود نیستند. درست است که انسان‌ها با عمل، انسان می‌شوند ولی عملی که موجب به ظهور آوردن حوالت تاریخی انسان بشود. اگر می‌خواهید حس حضور در تاریخ انقلاب اسلامی را داشته باشید باید در صحنه‌هایی که انقلاب اسلامی به آن اشاره دارد حاضر باشید، تا انقلاب اسلامی از آن شما شود.

آقای متقی: بنده بین نظر به حوالت و به تقدیر دو چیز حس می‌کنم.

استاد طاهرزاده: می‌شود به این نکته فکر کرد. فراموش نکنید که هایدگر در بستر اندیشه‌ای که هگل مطرح کرده است فکر می‌کند، به این معنا که شما به جایی حوالت داده می‌شوید ولی ظهور و تعین پیدا نمی‌کنید. اگر توانستید مطابق آن حوالت، ظهور و تعین پیدا کنید آن حوالت، تقدیر شما می‌شود و در چنین شرایطی تاریخ مطرح است و ما در تاریخ خود قرار می‌گیریم. مثل آن‌چه در صدر اسلام حوالت تاریخی بشر

در اسلام بود ولی همه خود را در پرتو آن قرار ندادند تا اسلام تقدیرشان شود و یا بگو آن حواله را از آن خود کنند.

آقای اصفا: به همان معنایی که در روایت داریم نفحاتی می‌وزد و شما سعی کنید «فَتَعَرَّضُوا لَهَا» خود را در معرض آن قرار دهید و اگر تو به سمتش روی کردی از آن تو می‌شود.

استاد طاهرزاده: به نظر من به یک معنا همین طور است که می‌فرمایید. ملاحظه کردید که هایدگر گفت: «ماهیت تکنولوژی مدرن بشر را به راهی وارد می‌کند که واقعیت در هر جایی به طور کم و بیش روشن توسط منبع ذخیره شده منکشف می‌شود.» - این ماهیت تکنولوژی مدرن است - راهی کردن یعنی به امری حواله دادن. بعد می‌گویید ما آن حواله گرد هم آورنده را که آدمیان را راهی انکشاف می‌کند «تقدیر» می‌نامیم. پس به نظر او آن حوالتی که شخصیت آدمیان را به سوی منکشف کردن طبیعت می‌کشاند تقدیر تاریخ مدرن است. در حالی که اگر آن حواله تا این جاها به میان نمی‌آمد و ظهور نمی‌کرد تقدیری که سرنوشت انسان‌ها محسوب شود محقق نمی‌شده است. با توجه به نگاه هگلی‌اش می‌گوید: «ماهیت کل تاریخ از درون همین تقدیر تعیین می‌شود» می‌توان گفت تاریخ در واقع در دل این تقدیر تعین پیدا می‌کند.

آقای موسویان: فکر می‌کنم تفکر در تفاوت بین حواله و تقدیر به خودی خود باب خوبی برای تفکر باز می‌کند. می‌گوییم حواله این تاریخ چنین است، یعنی در این تاریخ انسانی آمده که توانسته است به این فکر کند که چگونه منبع انرژی را کشف کند. در چه شخصی یا شخصیتی

این حواله به ظهور آمد، فرقی نمی‌کند، چه فرانسویس بیکن باشد و چه شخص دیگری. به هر حال آرام آرام همه گرد این مطلب جمع شدند. مثل این که یک فرد می‌آید و در حال حاضر در یک محله‌ای یک تراس برای خانه‌ی خود می‌زند و بقیه مردم نظر به تراسِ خانه‌ی آن شخص می‌اندازند و طلبی نسبت به آن تراس را در خود احساس می‌کنند. این که همه گرد یک مسئله جمع می‌شوند خبر از آن می‌دهد که گویا حواله‌شان تحقق آن مسئله است و از این جهت تقدیر آن‌ها با تحقق این مسئله رقم خورد و به این شکل شما ملاحظه می‌کنید یک دفعه یک تاریخ شروع شد. ما از گشتل به معنای آن تصویری که باید به طبیعت به عنوان منبع انرژی بنگرد، به عنوان روحی که در بشر مدرن موجود بوده می‌توانیم سخن بگوییم که حواله بشر بود که می‌خواست استعدادهای زمین را کشف کند.

با توجه به امر فوق بنای فیزیک این شد؛ آن‌چه را که دنبال می‌کند بر اساس به ظهور آوردن تکنولوژی نوین دنبال می‌کند و طبیعت را قالب‌بندی می‌نماید و آرام آرام همه گرد این مسئله جمع شدند و این گردآمدن، تقدیر یک تاریخ شده و مردم در چنین شرایطی از عقل تکنیکی خود جدا شدند یعنی عقلی که انکشاف را در معنای دیگری جستجو می‌کرد.

استاد طاهرزاده: بفرمایید از ماهیت به نامستوری رساندن عالم و کشف استعدادهای آن و روبه‌رو شدن با حقیقت، به ماهیت تکنیک موجود یعنی گشتل عدول کردند که گویا طبیعت، ابزاری است برای ذخیره کردن انرژی. به همین جهت هایدگر در جایی می‌گوید: بزرگ‌ترین خطر این است که ما تکنیک را ابزار بگیریم در حالی که تکنیک، یک روح است.

چطور است این طور بگوئیم که اگر روح یک ملت - چه وجه شیطانی روح شان و چه وجه یمینی شان - اقتضای کاری را نداشته باشد هرگز نمی توان آن ملت را وارد آن کار کرد. شما سامری را در نظر بگیرید که چگونه با روحی که بنی اسرائیل سطحی شده توسط فرعون را در برگرفته بود، آن ها را تا گوساله پرستی جلو برد. زیرا فراعنه بت پرست بودند و بنی اسرائیل در آن فضا پرورش یافته بودند. بنی اسرائیل سال ها خود را در بت پرستی یافته بودند، حال یک مرتبه حضرت موسی علیه السلام می آیند تا تاریخ دیگری را جلوی آن ها بگذارند. با به میقات رفتن حضرت موسی علیه السلام، بنی اسرائیل دو گروه می شوند گروه اقلیت، در کنار حضرت هارون علیه السلام قرار می گیرند، ولی اکثراً روش سامری را برای خودشان می پذیرند. ولی وقتی دوباره حضرت موسی علیه السلام می آیند و بنی اسرائیل را به خود یمینی شان دعوت می کنند، اکثراً توبه می کنند.

این نشان می دهد که ما می توانیم هر تاریخی را با دو روح تحلیل کنیم: «قدسی» و «غیر قدسی». اگر بخواهید موضوع را با انقلاب اسلامی هم تحلیل کنید و حضور وجه قدسی را با انقلاب اسلامی به فال نیک بگیرید، بی راهه نرفته اید، ولی این طور نیست که وجه غیر قدسی به کلی میدان را برای شما خالی کند. حتماً شنیده اید که خانم دکتر علم الهدی می گویند وقتی پدرم با مقام معظم رهبری ملاقات می کنند از ایشان می خواهند کاری کنید آقای رئیسی کاندیدای ریاست جمهوری نشوند. حضرت آقا می پرسند چرا؟ آقای علم الهدی گفته بودند: زندگی ما تازه، سر و سامان گرفته است. مقام معظم رهبری «حفظه الله» گفته بودند سر و سامان یعنی چه؟ و

آقای علم‌الهدی را یاد آور مشکلاتی می‌کنند که قبل از انقلاب داشتند. می‌فرمایند با هم زندان بودیم و با هم استادگی کردیم. در حال حاضر هم همان است. با این نگاه می‌فهمیم که در هر حرکتی یک «وجه یمینی» داریم و یک «وجه شمالی». یک «مشمه» داریم و یک «میمنه». اگر با این دید نگاه کنیم شما همواره با تقابل وجه غیرقدسی روبه‌روئید و باید همواره بایستید.

در صدر رنسانس، غرب در دو چیز آمادگی حضور داشت. یکی این که در عین آزادی از کلیسا، وجه قدسی انسان بازخوانی و تقویت شود، مثل روحی که انقلاب اسلامی به دنبال آن است و دیگر پشت کردن به امر قدسی و رجوع به سکولاریته. البته غرب روی هم‌رفته وجه دوم را انتخاب کرد، مثل رجوع مسلمانان در صدر اسلام به سقیفه. می‌ماند که در متن همان شرایط، جذب سیره‌ی پیامبر ﷺ هم چنان مدّ نظر بوده و در کربلا در شعارها و سخنان حضرت سیدالشهدا علیه السلام برگشت به سیره‌ی پیامبر ﷺ مطرح شد. هرچند آن شعارها در آن زمان متعین نشد، ولی آن شعارها در انقلاب اسلامی تا حدّی به ظهور آمد و در شخص ولیّ فقیه متعین شد. این رجعت همچنان با شدّت بیشتری ادامه می‌یابد تا در شخصیت امام معصوم به طور کامل به ظهور آید.

آقای موسویان: بنده شواهدی بر عکس دارم. می‌خواهم مقدمه‌ای بگویم تا آن حرف شما را مقداری نقد کنم. چون شما قبلاً حرف‌تان این بود که تمدن غرب داشت درست می‌رفت، راسل هم گویا همین را فهمیده بود. یک دفعه می‌گوید از آن بهشت آسمانی که ما واقعاً احساس

می کردیم می خواست محقق شود، افتادیم در جنگ جهانی و این همه آدم کشته شدند. تعبیر خودتان این بود که یک دفعه نفس اماره غلبه پیدا کرد. اما بعد از جنگ های صلیبی جنگ های سی ساله ی مذهبی که اتفاق می افتد، در آن - که الان به نقش یهود و امثال آن کار نداریم، شواهد تاریخی از این جهت نداریم - اما در این جنگ ها که نقل می کنند نزدیک به یک سوم آلمان در همین جنگ ها کشته شدند، جنگ های بین پروتستان ها و کاتولیک ها. در این فضا بود که بعد از این که یک نسل گذشت، نسلی آمد به صحنه و گفت ما برای زندگی اصلاً دین نمی خواهیم. نه این را می خواهیم و نه آن را. نه کاتولیک را می خواهیم و نه پروتستان را. لوتر از همین فضا و فضاهای خاصی که در این تاریخ شکل گرفته، آمده است و نفی دین می کند و بعد رنسانس پیش آمد. یعنی می خواهم بگویم از همان اول هم یک بنیان شیطانی برایش وجود دارد. یعنی بی بنیان نیست. در نگاه توحیدی که می گوئیم عالم هستی در این جدال باید باشد. یک موقع هست که از این وجه نگاه می کنیم. یک موقع می گوئیم این جدالی که باید در این عالم باشد با خود مردم ظهور پیدا می کند. مردم چگونه این فضا را به صحنه آوردند؟ طلوعش با خود مردم است. یعنی توحید با خود مردم طلوع کرد. این مردماند که این حواله را پذیرفتند، در حالی که شما می گوئید یک روحی وجود داشت و این تقدیر را محقق کرد.

آقای متقی: دو حواله است. مردم آن را به یک تقدیر تبدیل کردند.

استاد طاهرزاده: به هر حال جای آن آغاز را شما در کجا می دانید؟ بنده این طوری می فهمم که اگر مردم آن وجه شیطانی را بخواهند، شیطان

آن را به آن‌ها می‌دهد و اگر وجه الهی را طالب باشند، و آمادگی‌اش را داشته باشند آن وجه الهی آن‌ها را در برمی‌گیرد. بحث بنده اینجاست، بنده قبول می‌کنم که بالاخره جامعه حس کرد با بیکن می‌تواند به نفس اماره‌اش که مطلوب‌اش بود برسد ولی اینطور فکر می‌کنم که شرایط برای وجه یمینی مردم هم در صحنه بود.

آقای متقی: بالاخره در نهایت تقدیرشان غلبه‌ی نفس اماره بود و بیکن آن را متذکر شد.

استاد طاهرزاده: خیر، در حواله تاریخی‌شان، تقدیرشان آن انکشاف بود. در طلب شیطانی‌شان یعنی بر اساس نفس اماره، شیطان به سراغ آن‌ها آمد ولی در همان فضای تاریخی که روح انکشاف حواله اصلی بود اگر در طلب وجه یمینی خود قرار می‌گرفتند کار به چنین تکنولوژی کشیده نمی‌شد. این همانی است که ما به دنبال آن هستیم که در تاریخی که حواله آن انکشاف است با وجه یمینی آن با آن روبه‌رو شویم تا تقدیر ما ظهور عقل تکنیکی شود و آن عقل وقتی با روحیه انکشاف به سراغ طبیعت رفت چیز دیگری را می‌یابد که البته با سیطره‌ی گشتل آن را نخواهد دید.

آقای متقی: یعنی می‌فرمایید در ابتدا نفس اماره تقدیرشان نبود و با نوع برخوردی که با حواله تاریخی‌شان کردند، تقدیرشان شد.

استاد طاهرزاده: به نظرم این طور باشد. از آن جهت که تقدیر را به معنای عامل تعیین تاریخ قلمداد کنیم. مدّ نظر بنده در این رابطه خود انقلاب اسلامی است، به عنوان حواله تاریخی‌مان. با توجه به این امر آیا

شما با نظر به انقلاب اسلامی نمی‌توانید کاری کنید که مردم متذکر تقدیر قدسی‌شان بشوند و طلب محقق کردن آن را در خود شکل دهند و آن را تقدیر خود بگردانند که از طرف خدا برای آن‌ها مقدّر شده است؟^۱ چرا ما صدر رنسانس را هم به همین صورت ندانیم؟ و به هر صورت تاریخ را تعین تقدیری بدانیم که مردم خودشان را در آن می‌یابند.

هایدگر وقتی می‌گوید «انسان به عنوان کسی که از این طریق به تعرض دعوت شده در قلمرو گشتل قرار می‌گیرد» متذکر این امر است که انسان‌ها در هر دوره تاریخی به هر امری نمی‌توانند دست بزنند و به گفته او همیشه دیر می‌فهمیم چگونه با گشتل و خارج از گشتل نسبت برقرار کنیم. انسان فقط می‌تواند متوجه باشد که در این فضا قرار گرفته و به آن خودآگاهی یابد. البته بعداً روشن می‌کند که اگر انسان بفهمد در چه فضایی است، وقتی که منجی در اوج خطر رخ می‌نماید، از فهم آن منجی بیگانه نیست و در همین رابطه است که هایدگر بحث آماده‌گری را به میان می‌آورد.

آقای متقی: با توجه به منجی می‌گویید یا با توجه به تاریخ؟

۱ - - در آموزه‌های دینی بحث قضا و قدر را پیش می‌کشند. در مورد قضا، مثال اصل علیّت را می‌زنند که یک امر کلی است و در همه جا حاضر است و در مورد قدر، استفاده از اصل علیّت در امر خاصی را مثال می‌زنند. مثل آنکه طبق اصل علیّت این سنگ شیشه را شکست. در اینجا عملاً اصل علیّت به تعین خاصی به ظهور آمد. مثل حواله تاریخی که انسان خود را در امر خاصی در آن قرار دهد و در حواله تاریخی حضور انقلاب اسلامی، در جبهه‌ی دفاع از انقلاب حاضر شود و قدر خود را از آن قضا معلوم کند.

استاد طاهرزاده: در مورد منجی نکات قابل تفکری دارد. منظورش از منجی حضرت مهدی علیه السلام نیست، منظور گشودگی حقیقت است. مطلب هنوز ابهام دارد نظرم این است که این صحبت‌ها قدری بحث را روشن می‌کند تا بتوانیم جلو برویم.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

گفتگوی پنجم
معنای عبور از جبر تاریخی

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد طاهرزاده: قصد کلی و انگیزه‌ی این نشست‌ها آن است که بتوانیم موقف تاریخی خودمان را نسبت به آن‌چه در عالم جاری است، بشناسیم. بالاخره ما در موقف تاریخی خاصی هستیم و از این جهت باید بدانیم در دنیا از جهت تفکر که انسان‌ها را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، چه خبر است تا در نسبت تاریخی‌مان با آنچه در دنیا می‌گذرد مرتبط باشیم. ابتدا باید سوال مطرح شود که آیا باید با آنچه در دنیا می‌گذرد مرتبط باشیم و اگر باید مرتبط باشیم، چگونه؟ این نکات هنوز در ابهام مانده است و برخی از رفقا گلایه کرده‌اند چرا برگشته‌ایم به آقای دکتر داوری. اتفاقاً بنده از ابتدا شخصیت جناب آقای دکتر داوری، به عنوان یک متفکر مدّ نظر بوده، به یاد ندارم از اول انقلاب تا حالا از اندیشیدن نسبت به نظرات آقای دکتر داوری جدا بوده باشم، اوایل انقلاب آقای داوری در تلویزیون حاضر شدند و بنده متوجه شدم با انسانی اندیشمند روبه‌رو هستیم که موضوعات را ماورای هویت صرفاً سیاسی‌شان بررسی می‌کنند. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» طوری با ما صحبت کردند که فهمیدیم امثال آقای دکتر رضا داوری برای ما حرف دارند. آن نحوه برخوردی را که حضرت امام با جهان غرب داشتند، به نحوی می‌توانستیم

در سخنان آقای دکتر داوری معنا کنیم یا بهتر بگوییم آقای دکتر داوری زبان آن مطالبی شدند که حضرت امام به آن اشاره می کردند. پس به یک معنا ما در بستر تفکری که نسبت به انقلاب اسلامی داشتیم به جناب آقای داوری نزدیک شدیم و نزدیک هستیم. همان طور که بعضی از فلاسفه غرب مثل هایدگر و گادامر را در آن بستر می نگریم. زیرا نسبت ما با انقلاب اسلامی یک نسبت هویتی است، در راستای هویت شیعه بودن مان از آن جهت که شیعه به دنیا آمده ایم و سپس بر روی آن فکر کرده ایم و در این رابطه، شیعه بودن، همه ی معنای ما شده است و نمی خواهیم از آن عدول کنیم. این فرق می کند با کسی که به عنوان یک غیر شیعی انقلاب اسلامی را مورد مطالعه قرار می دهد.

عرض شد نسبت به موقفی که در رابطه با انقلاب اسلامی داریم می خواهیم بدانیم چگونه باید آنچه در عالم می گذرد را بنگریم، به خصوص نسبت به عقل تکنیکی.

آقای متقی: سؤال بنده آن است که جنس این نوع بحث ها را چه باید بدانیم و چه عنوانی برای آن ها بگذاریم؟

استاد ظاهرزاده: نمی دانم چه عنوانی باید برای این مباحث بگذاریم ولی با خود آگاهی بیشتر نسبت به موقف مان در انقلاب اسلامی، خود به خود جایگاه این مباحث روشن می شود. البته با فرض این که همان طور که عرض شد، انقلاب اسلامی در راستای هویت تشیع برای ما معنا داشته باشد. این نکته ی مهمی است که نسبت ما به فلسفه ی غرب و یا حتی دکتر داوری فرق می کند با دانشجویی که می خواهد فلسفه بداند و یا استادی که

می خواهد فلسفه بگوید. البته نمی توانم بگویم هایدگر می خواهد فلسفه بگوید یا نه، ولی می فهمیم او هویتی برای تفکر خود تعریف کرده است و ما در هویت خودمان با تفکر او روبه رو می شویم که هویت تشیع ایرانی است با قرائتی که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در این تاریخ در مقابل ما گذاشته اند. بنده خود را در همه احوالات به عنوان یک انسان مذهبی معنا کرده ام و با توجه به این هویت به اندیشمندان رجوع می کنم تا جایگاه خودمان را در نگاه اندیشمندان جهان بررسی کنیم و متوجه شویم به یک فهمی در این جهان نیاز داریم که در اندیشمندان جهان مورد بررسی قرار گرفته است. دغدغهی بنده این است که روشن شود ما مذهبی ها در این زمانه نیاز به نحوه ای از تفکر داریم تا جایگاه عالم خیال هرچه بیشتر برایمان روشن شود و نیز نیاز به تفکری داریم که بتوانیم عقل تکنیکی را به عنوان روح این جهان به درستی درک کنیم.

آقای متقی: دوباره بنده همان سوال را تکرار می کنم جنس این نحوه تفکر چیست؟

استاد ظاهرزاده: فکر می کنم نام این نحوه مباحث، خودِ تفکر است. تفکر در تاریخی که هستیم منجر به طرح این مباحث می شود. البته از آن جهت که تفکر تاریخی است. پس به موقف خود که همان انقلاب اسلامی است فکر می کنیم و در نسبت با انقلاب اسلامی به جهان اطراف خود می نگریم. این فرق می کند با این که ما از بیرون و به عنوان یک تماشاگر بخواهیم تاریخ خود را بررسی کنیم و کسب علم نماییم.

آقای متقی: آیا در این جا جنس فکر تان فلسفی است یا عرفانی؟
پدیدارشناسی است یا وحیانی؟

استاد طاهرزاده: در مقایسه با آن چه می فرمایید پدیدارشناسی است، اگر پدیدارشناسی را این طور معنا کنیم که می خواهیم پدیده آن گونه که هست خودش را بنمایاند. با توجه به این امر باید مواظب باشیم این حالت پیش نیاید که پرسش کنیم «به چه دلیل؟» اگر این نحوه پرسش پیش آمد دیگر با پدیده ارتباط پدیدارشناسانه برقرار نمی کنیم. عنوان این بحث را به اعتبار پدیدارشناسانه اش می توانید فلسفه بنامید ولی به اعتبار نگاه وجودی که به میان آورده، به عرفان نزدیک می شود، در شرایطی که آن چه می بینید صورتی از اراده‌ی الهی است. این جاست که فکر می کنیم می توانیم تفکر پدیدارشناسانه را در بستر رجوع به «وجود» مدّ نظر قرار دهیم و از این جهت از هایدگر و هوسرل مقداری فاصله بگیریم. واژه‌ی «کشف» را سعی می کنیم به کار ببریم چون نمی دانیم مخاطبان مان از این واژه چه می فهمند. عموماً به خیال شان «کشف»، چیزی است که در غیاب است و به ظهور نیامده، غافل از این که باید حقیقت را در همین مظاهر و در آینده‌ی مظاهر بنگرند. اگر در میدان عمل آمدیم و اجازه دادیم تا پدیدار خود را بنمایاند کار خود را انجام داده ایم و در این مباحث توانسته ایم عقل تکنیکی را درست بفهمیم.

به نظر بنده در این جلسات موضوع خوبی به میان آمده است مبتنی بر این که بالاخره ما عقل تکنیکی را در جهانی که زندگی می کنیم چگونه باید بشناسیم و نسبتی که باید با آن برقرار کنیم چه نسبتی است؟ از آن

جهت که نمی توانیم نسبت به آن بی تفاوت باشیم. این ما را دعوت می کند که ابتدا عقل مربوط به تکنیک را خوب بشناسیم. اگر توانستیم ذات آن را بشناسیم متوجه می شویم، نه می توانیم نسبت به آنچه پیش آمده بیگانه و بی تفاوت باشیم و نه آن عقل برای ما در سیطره ی گشتل قرار می گیرد تا از ماهیت اصیل آن محروم گردیم.

آقای متقی: شما از واژه ی آن چه «پیش آمده» استفاده کردید، چه اندازه برای تان به کاربردن این واژه حساس است؟

استاد طاهرزاده: خیلی خوب متوجه شده اید که چرا عرض می شود: «نباید نسبت به آن چه پیش آمده بی تفاوت بود.» به گفته آقای دکتر مهدی امامی جمعه؛ سید جمال الدین اسدآبادی در زمان خود متوجه ی واقعهای بود که پیش آمده، به همین جهت نیامد در مدرسه صالحیه بنشیند و فلسفه و حکمتش را بخواند. در آن زمان با آن شرایط به هندوستان و پاکستان و مصر و ترکیه و اروپا سفر کرد. تا آن چه پیش آمده بود را فهمید. این زمان هم موقعیت ما همین طور است که اگر بخواهیم شخصیت شهید حججی را در خود ادامه بدهیم و با چنین عهدی نسبت به انقلاب اسلامی خود را معنا کنیم، باید از خود بپرسیم در موقعیتی که پیش آمده چه کار باید کرد؟ آیا این طور نیست که مجاهده در این زمان، مجاهده در تفکر است. مجاهده به معنای رویارویی با نظام تسلیحاتی جهان به حاشیه رفته است. این امر مهمی است که بدانیم چه پیش آمده است.

آقای متقی: آیا این انفعال شخص متفکر نیست؟

استاد طاهرزاده: انفعال به این معنا است که انسان اسیر یک موضوع شود، بدون آن که آن را بشناسد و نسبت به آن تفکر کند، با آمدن اسلام ما منفعل وجود حضرت محمد ﷺ نمی شویم بلکه با اشارات ایشان می یابیم حقیقتی در میان آمده است و آنچه آن حضرت متذکر می شوند را از آن خود می کنیم. این نوع مسلمان شدن را نمی توانیم انفعال تلقی کنیم زیرا در این نوع مواجهه، تفکر تعطیل نمی شود. هرچند معتقدیم مشکل امروز ما این است که عموماً تفکر تعطیل است و با موضوع مورد بحث رابطه برقرار نمی کنیم، بلکه راحت تحت تاثیر قرار می گیریم و طبق همان احساساتی که برایمان پیش آمده عمل می کنیم، در صورتی که قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، آمِنُوا» (نساء/۱۳۶) یعنی با این که ایمان آورده اید و از سر ترس و تقلید حقایقی را نپذیرفته اید، ولی با این همه باز آن چه یافته اید را بازخوانی کنید و به ایمان خود عمق ببخشید. آن چه را که باور کردید، بازخوانی کنید. این بازخوانی کردن به معنای بهتر ورود کردن است و نه پشیمان شدن.

آقای نجات بخش: آقای یزدان پناه در «کتاب اصول و مبانی عرفان نظری» اشاره ای دارند که وقتی بحث عرفان را می خواهند مطرح کنند یک جایی بحث پدیدارشناسی را مطرح می کنند و این دو را در یک نسبتی با هم در موردشان حرف می زنند آن پدیدارشناسی را هم به عرفان نظری نزدیک می دانند.

استاد طاهرزاده: می توان بر روی این موضوع فکر کرد که آن نحوه برخوردی که ابن عربی با آیات دارد نحوه ای از پدیدارشناسی است. آن

هم پدیدارشناسی به روش هایدگری منظور است که سعی می کند مبانی آن سخن را تا آن جا که ممکن است به ظهور آورد. بعداً در ادامه ی بحث در رابطه با مقاله ی «پرسش از تکنولوژی» تا این جاها خواهیم رسید که ماهیت تکنولوژی یک نوع انکشاف است. می توانیم در این جمله فکر کنیم، بحث ردّ یا قبول نیست، بحث تفکر است. سخنان هایدگر در مورد تکنولوژی کمک می کند تا ما با آن سخنان به تکنولوژی فکر کنیم. عنایت دارید که به چیزی فکر کردن فرق دارد با دانستن آن چیز. وقتی ما به ماهیت تکنولوژی فکر کنیم، بخواهیم یا نخواهیم می رسیم به این که تکنولوژی نوعی انکشاف است. زیرا چیزهایی را انسان در این عالم سراغ دارد که می خواهد آن ها را بیابد. هرچند به دلایل ضعف هایی که برای بشر مدرن پیش آمده آن چیزها را ناقص می یابد، البته ناقص یافتنش را هم باید بشناسیم تا متوجه شویم در انتها تا کجا می رسیم. اگر ما به یافتن و از مستوری در آوردن آن چه هست فکر کردیم، از یافتن عبور نمی کنیم بلکه یافتن خود را تصحیح می کنیم. به نظر می آید می توان با انقلاب اسلامی با ماهیت تکنولوژی همراهی کرد بدون آن که به صورت ناقص با آن برخورد کرد و گرفتار گشتل شد. سخن هایدگر این است:

«در تعریف تکنولوژی به عنوان یک ابزار، تکنولوژی ماهیت خود را

برای ما آشکار نمی کند.»

این نکته ی مهمی است، می خواهد متذکر این امر شود که در مواجهه با تکنولوژی، به نوعی معرفت می رسیم و تکنولوژی ماهیت خود را بر ما آشکار می کند، نه آن که ما با یک ابزار روبه رو باشیم. چون ما می خواهیم انکشافی داشته باشیم و استعدادی از استعدادهای عالم را بیاییم، موضوع

تفکر نسبت به تکنولوژی پیش می‌آید و ما آن را ظهور می‌دهیم. لذا اگر تکنولوژی به عنوان ابزار دیده شود حتماً آن ماهیت در حجاب می‌رود. امروز باید به جوانان متذکر شد تکنیک روحی دارد که آن «کشف کردن» و به ظهور آوردن استعدادهای طبیعت است و این نوعی از هویت تاریخی انسان در این تاریخ است. پس اگر به عنوان ابزار به آن نگاه کردند و فکر کردند هر کاری می‌توانند با تکنولوژی انجام دهند، دیگر انسان در صحنه نیست بلکه تکنولوژی است که انسان را می‌برد به آن جایی که تکنولوژی می‌خواهد، با توجه به این امر گفته می‌شود آن علم که در اختیار تکنولوژی باشد، مستبدترین مستبدهاست. جایی برای انتخاب انسان نمی‌گذارد، مگر آن که انسان متوجه‌ی ماهیت آن بشود. عموماً افراد فکر می‌کنند با هر عملی می‌توانند هر کاری بکنند. به گفته‌ی هایدگر:

«وقتی تکنولوژی به عنوان ابزار تعریف شود، این سوال مطرح است که امر ابزاری چیست. اگر ابزار، علت کارهاست و علل چهارگانه در ره‌آورد آن نقش دارند که همان به انکشاف آوردن است و امکان هرگونه تولید و ابداعی در انکشاف ریشه دارد، باید متوجه شد تکنولوژی یک وسیله‌ی صرف نیست، تکنولوژی نحوه‌ای از انکشاف است که در واقع ساحت حقیقت می‌باشد.»

چرا این نوع انکشاف که با تکنولوژی صورت می‌گیرد حقیقت را متذکر می‌شود؟ این به عهده‌ی ما است که مواظب باشیم ابداع و تولیدی را که در بستر عقل تکنیکی صورت می‌گیرد، نوعی انکشاف بنگریم و نه

آن که تکنیک را تنها در راستای قالب‌بندی کردن انرژی طبیعت در نظر آوریم. هایدگر می‌گوید:

«دقت در این نکته موجب می‌شود تا بدانیم در عین آن که تکنولوژی یک نحوه انکشاف است و در قلمرویی حضور می‌یابد که انکشاف و عدم استتار در آن رخ می‌دهد، ولی انکشافی که در تکنولوژی جدید حاکم است نوعی تعرض است. برای آنکه طبیعت را به تأمین‌کننده انرژی تبدیل می‌کند، برعکس آسیای بادی که انرژی جریان هوا را حبس نمی‌کند تا آن را ذخیره سازد. در انکشاف تکنولوژیک، زمین، معدن زغال سنگ می‌شود.»

هایدگر با این نوع تذکرات می‌خواهد این نکته را به صورت جدی مدّ نظر ها قرار دهد که متوجه باشیم به راستی این عدم استتار در تکنولوژی، بنایش بر این است که چه چیزی را برای شما آشکار کند؟ آیا بنا بر این است که در راستای تلاش برای عدم استتار، طبیعت و زمین به عنوان معدن زغال سنگ در برابر ما قرار گیرند؟ به گفته‌ی هایدگر:

«امروز حتی زمین زراعی هم گرفتار نوعی به «نظم درآوردن» شده و به «نظم درآوردن» به مفهوم درآوردن با طبیعت است که خود به خود به معنای تعرض به طبیعت می‌باشد. زیرا امروز کشاورزی چیزی جز صنعت ماشینی فرآورده‌های غذایی نیست. امروز هوا مورد تعرض قرار می‌گیرد تا نیتروژن خود را عرضه کند. و زمین و هوا همه به عنوان منبع منکشف شود با حداکثر بازدهی و حداقل هزینه. رودخانه راین برای نیروگاه برق به عنوان عاملی تحت فرمان ظهور می‌کند آن رودخانه در نیروگاه ادغام می‌شود و در نسبت با نیروگاه معنا پیدا می‌کند.»

«انکشافی که بر سراسر تکنولوژی جدید حاکم است، خصلتِ دریافتان به معنای تعرض دارد، تا انرژی نهفته در طبیعت، انکشاف و حبس شود. ماشین، خود را در پسِ آن چه هست پنهان می‌سازد و منبع ذخیره‌ی انرژی است از آن حیث که موظف است امکان حمل و نقل را تامین کند و از این جهت باید از نظر همه‌ی اجزای متشکل خود آماده‌ی انجام وظیفه باشد و این همان معنای حبس و ذخیره کردن انرژی است.»

سخن هایدگر آن است که وقتی تکنولوژی بر اذهان سیطره پیدا کرد انسان آن رودخانه را دیگر رودخانه نمی‌بیند، ابزاری می‌بیند در دست نیروگاه برق. و معنایش این می‌شود که می‌توانیم بر روی آن سد بسازیم. حتی در نگاه گردشگرانی که به آن رودخانه رجوع می‌کنند، در آن رودخانه همین را می‌بینند که می‌شود بر روی آن سد ساخت. دیگر نمی‌توانند در ارتباط با آن رودخانه به شکوه و صفای آن نظر کنند. این مشکلی است که ما با روح تکنولوژیک فعلی در نسبت با پدیده‌ها پیدا کرده‌ایم. هایدگر بعد از توجه دادن به موضوع فوق، به نقش بشر در این فضا توجه می‌کند که بحث حساسی است. نه آن چنان که بشر نفی شود و نه آن چنان که فکر کنید بشر هر کاری بخواهد می‌تواند انجام دهد. می‌گوید: شما همان وقتی که تصمیم بگیرید حرکت کنید ماشین را روشن می‌کنید و حرکت می‌کنید و این یعنی آن ماشین سواری در دست شماست. در صورتی که قبلاً طبیعت به عنوان منبع انرژی به این صورت در دست شما نبود. باید با آن تعامل می‌کردید تا خودش را نشان دهد. هایدگر مثال هواپیما را می‌زند و می‌گوید در حال حاضر هواپیما یک منبع

انرژی آماده است، هر زمان اراده کنید از آن شما است. در توصیف این که انرژی حبس شده در اختیار ما است، می گوید:

«بشر، این درافندنِ تعرضِ آمیز را اجرا می کند ولی با این همه، انکشافی که در امر واقع در لحظه ی معین، خود را در آن آشکار می کند و یا پس می کشد، تحت اختیار بشر نیست.»

به همان معنایی که مارکس گفته است، انسان تاریخ را می سازد ولی نه آن طور که می خواهد. یعنی درست است که انسان در تاریخ نقش دارد ولی تاریخ او را جلو می برد. ما هم در اعتقاد خود داریم که در همه ی امور، تقدیرات الهی در صحنه است ولی در نسبت با این تقدیرات می توانیم خودمان را پیدا کنیم.

هایدگر در این جا باب بحث قبلی را باز می کند تا بگوید در اختیار بشر نیست که این آشکار شدن یا پا پس کشیدن انکشاف را مدیریت کند همچنان که امر واقع در پرتو مُثُل، خود را نمایان کرده است، بدون آن که تحت اختیار افلاطون باشد. مثال خوبی است از آن جهت که متوجه باشیم مُثُل افلاطونی این گونه است که انسان می فهمد آن چه در ظاهر است، باطنی دارد پس در واقع آن چه در ظاهر است با باطنی مدیریت می شود. درست است که آن باطن پنهان است ولی همه ی ابعاد این ظاهر در اختیار آن است. می گوید آن چه پنهان است گشتل است نه انسان. روحی در این جا حاکم است که انکشاف را از اختیار بشر خارج کرده است. به نظر بنده بهترین تعبیر برای حضور گشتل در تکنولوژی امروز در همین تعریف نهفته است. نقش گشتل مانند نقش مُثُل است نسبت به کاری که ما در دنیای تکنولوژی انجام می دهیم.

آقای متقی: این مطلب را با اصطلاح ولایتِ تکنیک که دکتر فردید می گوید یکی نمی دانید؟

استاد طاهرزاده: مهم این است که شما با طرح ولایتِ تکنیک چه چیزی را مدّ نظر دارید؟ هایدگر یک بحثِ هستی شناسانه نسبت به روح تکنیک دارد. به همین جهت در بحث ولایت تکنیک، باید بنیاد موضوع را که از یک جهت «انکشاف» است و از جهت دیگر «گشتل»، مدّ نظر قرار بدهیم. بنده مثال مُثل را مثال خوبی می دانم، آن جا که هایدگر می گوید:

«همچنان که امر واقع در پرتو مُثل خود را نمایان کرده است، بدون آن که تحت اختیار افلاطون باشد.»

مُثل بنیاد تکنیک چنین است، همان طور که مُثل در اختیار افلاطون نیست، ولی او یا هر کس دیگر متوجهی چنین نقشی برای مُثل در عالم هستند. آثار مُثل برای افلاطون و برای هر کسی منکشف می شود. در ادامه در نسبت بین روح تکنیک و نقش متفکر می گوید:

«این متفکر فقط به امری پاسخ می دهد که او را مخاطب قرار داده بود.»

افلاطون در نسبتش با مُثل همین اندازه نقش دارد که متوجه است چنین چیزی هست و آثار مُثل در عالم پایین تر ظاهر است. هایدگر در ادامه ی سخن خود در رابطه با سیطره ی گشتل و روابط انسان ها می گوید:

«بشر هم قبلاً به سهم خود به معارضة خوانده شده تا از انرژی های طبیعت بهره برداری کند.»

آن چه انسان‌ها را در تاریخ سیطره‌ی گشتل در تکنولوژی نوین قرار داده است روح تعرضی است که او را فراگرفته. نقش بشر مثل نقش یک مجری است که از یک طرف فرمانی را دارد اجرا می‌کند و از طرف دیگر می‌تواند نسبت به آن فرمان آگاهی داشته باشد.

این نکته‌ی مهمی است که متوجه باشیم اراده‌ای در عالم حاضر است و کار عالم را جلو می‌برد و نقش متفکر آن است که بتواند به آن آگاهی پیدا کند، در آن صورت شکل کار متفاوت می‌شود. هایدگر در ادامه می‌گوید:

«جنگل‌بانی که چوب‌های بریده را اندازه می‌گیرد، چه بداند و چه نداند امروزه مطیع انضباط و فرمان صنعت چوب است برای کاغذ روزنامه‌ها، تا روزنامه‌ها مجموعه‌ی ثابت و معینی از افکار عمومی را شکل دهند. پس بشر در روند انضباط بخشی درگیر شده است و از آن جایی که تکنولوژی را پیش می‌راند، در این انضباط به عنوان نحوه‌هایی از انکشاف شرکت می‌جوید - هم استعدادها را منکشف می‌کند و هم در این مسئله درگیر می‌شود- در عین آن که آن انکشافی که انضباط در قالب آن به میان آمده، ساخته‌ی دست بشر است. در این مورد کافی است آن چه بشر را فراخوانده است فکر کنیم.»

بنده نظرم این است که یکی از خصوصیات تفکر در این دوران همین است که هایدگر در متن بالا مطرح کرد. یعنی اگر می‌خواهیم ببینیم چه کسی متفکر است، باید ببینیم چه کسی امکانات تاریخی خود را می‌شناسد، به این معنا چقدر خود را و نقش خود را می‌شناسد و چه اندازه برای خودش نقش قائل است. مرز متفکر و غیر متفکر را باید در جایگاه

این دو جستجو کرد. انسان‌های خوب تنها با انگیزه‌های خوب، متفکر محسوب نمی‌شوند زیرا باید بدانند چه نقشی در این عالم دارند. یک زمانی نقش کشاورز با زمین و ارزش محصولی که به دست می‌آورد مربوط به خود کشاورز بود، خودش بیل می‌زد و هر چه می‌خواست کشت می‌کرد و در بازار می‌فروخت. در صورتی که در این زمان چنین نیست، نه می‌داند چه چیزی باید کشت کند، و نه می‌تواند به راحتی از حاصل کار خود بهره بگیرد، زیرا با گسترش شهرها و جمعیت‌ها همه چیز غیر قابل پیش‌بینی شده، حتی برای یک کشاورز که می‌خواهد از دسترنج خود بهره‌مند شود. حال با چنین شرایطی باید اسیر شرایط باشیم، یا باید نسبت به آن‌چه پیش آمده، فهم تاریخی پیدا کنیم. هایدگر این چنین می‌گوید: «در این مورد کافی است به آن‌چه بشر را فراخوانده است فکر کنیم.» فکر کنیم بشر را چه چیزی فرا خوانده است؟ مثل آن‌که ذخیره کردن منبع انرژی همچون روحی بشر را فراخوانده است. مبنی بر آن‌که من طبیعتی هستم به عنوان منبع انرژی، و بنا است با توجه به این مسئله، آگاهی یابم و به آن‌چه بشر را فرا گرفته فکر کنم و نقش بشر را در این فضا درست بررسی کنم، تا بشر گمان نکند به عنوان یک شخص آزاد تحقیق و بررسی می‌کند، بلکه به این مسئله آگاهی یابد که آن‌چه باید منکشف کند بر اساس روحیه‌ی تکنولوژی به کجا کشیده می‌شود.

آقای نجات‌بخش: در واقع بحران تکنولوژی - اگر بخواهیم اسم ببریم - همین نقطه است. یعنی نقطه‌ای است که شخص می‌گوید من خودم دارم تکنولوژی را جلو می‌برم. اگر بخواهیم بگوییم جایی بشر دچار مسئله

می شود، همین نقطه است. گویا این قدر نسبتِ تکنولوژی و انسان درهم تنیده شده است که انسان ناخودآگاه می گوید خودم دارم کارها را انجام می دهم، در حالی که نقش انسان در دل یک فرآیند قرار دارد و نه به صورت مستقل.

استاد طاهرزاده: به نظر بنده دقیقاً مسئله همین است که نمی دانیم تکنولوژی و تصویری که از تکنولوژی برتر داریم دارد ما را جلو می برد و علم را در اختیار گرفته است. با توجه به این که انسان مدرن تحت تأثیر تصورات خود زندگی خود را شکل می دهد و تصورات اوست که او را جلو می برد. اهل تفکر می فرمایند تکنولوژی، مقدم بر علم است زیرا در انسان مدرن، سودای تصرف بر او سیطره دارد و تاریخی پیش آمده که تکنولوژی های مدرن را تصور می کند و علم را جهت تحقق آن تصویری که از تکنولوژی مدرن دارد، به کار می گیرد.

آقای نجات بخش: می خواهم بگویم آنچه در دوران امروز مسئله تکنولوژی شده است چنین چیزی است که فرمودید و اگر انسان از این مسئله عبور کند به آن انکشاف اصیل که از گشتل آزاد است، می تواند برسد.

استاد طاهرزاده: این یعنی خودآگاهی نسبت به آنچه هست و آنچه باید باشد، از این طریق تکنولوژی از آن انسان می شود، نه این که انسان از آن تکنولوژی.

آقای نجات بخش: با این خودآگاهی نسبت به آن چه هست و آن چه باید باشد، آن انکشاف برای بشر حاصل می شود که همان کشف حقیقت است، حتی در طبیعت.

استاد ظاهرزاده: آن هم در تاریخی که بشر نمی تواند از روح انکشاف بیرون باشد. هایدگر در ادامه می گوید:

«زمانی که انسان در قلمرو انکشاف، به انکشاف آنچه حاضر است می پردازد، در واقع او دعوت به ناپوشیدگی یا آشکارکردن را، اجابت نموده. بنابراین همچنان که گفته شده: هنگامی که کسی بررسی و تحقیق می کند و طبیعت را به عنوان موضوع ادراک خود تعقیب می نماید، او قبلاً به طریقی از انکشاف دعوت شده برای تعرض بر علیه طبیعت.»

به نظر بنده بحث روشن است. می گوید: اگر بشر در فضای بررسی و تحقیق و نظم بخشیدن، وارد صحنه انکشاف شد، چه بخواهد و چه نخواهد به تعرضی دعوت شده است، در همان وقتی که در آزمایشگاه در حال تحقیق در مورد امری است که تکنولوژی به دنبال آن است. در ادامه می فرماید:

«با توجه به امر فوق، تکنولوژی جدید به عنوان انکشافی که انضباط بخشد صرفاً ساخته و پرداخته ی آدمی نیست - تقدیری است که به میدان آمده و انسان را هم در بر گرفته - و این معارضه آدمی را در انضباط بخشیدن گرد می آورد و این گردآمدن، آدمیان را وامی دارد تا امر واقع را همچون منبع ثابت انضباط بخشد.»

با توجه به این نکات هایدگر می خواهد بگوید گشتل همان روحی است که تحقیقات را در بر گرفته است و آدمی باید این را بداند. با نظر به این نکته متذکر می شود:

«اکنون آن ندای متعرضی که آدمیان را گرد هم می آورد تا امر از خود کشف حجاب کننده را همچون منبع ثابت، انضباط بخشد، گشتل یا چارچوب بندی می خوانیم.»

اگر قصه ی گشتل از این قرار است، یعنی همان روح و مُثُل تکنولوژی موجود، «آن ندای متعرض» است، چیزی نیست که بتوان به راحتی آن را یافت زیرا ندایی است که ما را در بر گرفته است. می گوید: کار آن ندای متعرضی که آدمیان را گرد هم آورده است این خواهد بود تا انکشاف را به مسیر تحقیق منبع ثابت انرژی بکشاند. لذا عملاً ما در تحقیقات خود به دنبال یافتن منبع ثابت انرژی هستیم و نه کشف حقیقت، و چنین روحیه ای بر تحقیقات ما سیطره دارد. هایدگر بر این نکته تأکید دارد که:

«ما گشتل را به عنوان نامی برای ماهیت تکنولوژی جدید به کار می بریم و آن نحوه ای از انکشاف است که بر ماهیت تکنولوژی جدید استیلا دارد، در حالی که خود به هیچ وجه امر تکنولوژیک نیست.»

با دقت به نکته ی فوق است که می توان گفت گشتل آنچنان ناپیداست که اگر متفکرانه به آن توجه نشود هیچ وقت متوجه ی آن نمی شویم. مشکل بشر امروز نیز همین است که تنها از تکنیک، نوعی برآورده شدن امور زندگی معمولی اش را طلب می کند و نه درک هویت وجودی و حضوری اش را در این عالم. این که روحی هست و از طریق آن در طبیعت تعرض می شود، چیزی نیست که بتوانیم به راحتی نشان دهیم مگر این که

متوجه ی حضور آن به صورتی که هست بشویم و نه به صورتی که باید با تفکر به آن فکر کرد. باید وجود آن را به عنوان یک روح تاریخی احساس نمود. به زبان کانتی یک روح پیشینی ما را فرا گرفته است. گشتل به عنوان تعرض به طبیعت از این نوع می باشد یعنی حالت استیلایی دارد. این که ما امور پیشینی داریم قابل قبول است، حال یا امور پیشینی، الهی و ملکوتی هستند و یا تاریخی. این که آن تقدیر تاریخی برای ما مثبت یا منفی است بحث دیگری است.

اگر به این نتیجه رسیدیم که گشتل روحی است که از اصلش یعنی از کشف حقیقت عدول کرده است، به نکته ی قابل توجهی نظر کرده ایم و از آن جهت نقش شیطان در آموزه های دینی نیز برای ما مطرح است که باید در آن امور هم متذکر اصل و حقیقت آنها شد. در مورد عبور از گشتل نباید از روحیه ی کشف استعداد های طبیعت که با امر قدسی همراه است، عدول کرد. عقل تکنیکی باید از طریق انقلاب اسلامی در این تاریخ به ظهور آید.

آقای اصفا: آیا می توان گفت در تاریخ، ظهور و بروز عقل تکنیکی متغیر بوده و ابتدای امر، ظهور و بروز آن کم تر در سیطره ی گشتل قرار داشته است؟

استاد طاهرزاده: به نظرم می توان به این نکته فکر کرد. بعضی از فیلسوفان می گویند پوئیس یعنی «روح یافت حقیقت» به معنای فراروی ما قرارداد موضوع است، آنها هم به این نکات توجه دارند. هایدگر می گوید: در رابطه با تکنولوژی باید به «تخنه» رجوع کنیم که در یونان

مطرح بود. در «تخنه» یک نوع انکشافی بوده که حجاب ایجاد نمی کرده است.

هایدگر نسبت به گشتل می گوید:

«حقیقت امر آن است که بشر در عصر تکنولوژیک به نحو چشمگیری به انکشاف فراخوانده شد»

گویا روحی ما را در نسبت به طبیعت، مدام دعوت می کند جلوتر برو بین چه خبر است. هایدگر می گوید:

«و چون این انکشاف به طبیعت معطوف است، این نگرش انضباط دهنده، نخست با پیدایش علم دقیقه‌ی جدید آشکار می‌شود که با نحوه‌ی تفکر خود، طبیعت را به عنوان شبکه‌ای از نیروهای محاسبه‌پذیر دنبال و محصور می‌کند و آزمایش‌های خود را هم به منظور طرح این طلب تنظیم می‌نماید که چگونه طبیعت، خود را در حالی که منبع انرژی است، نشان می‌دهد.»

علم دقیقه مثل فیزیک که چون بشر خواست نسبت به کشف استعدادهای طبیعت انضباط دقیقی داشته باشد با این رویکرد فیزیک پیدا شد.

یکی از بحث‌های مهم هایدگر این است که چون انسان این‌طور می‌خواهد که طبیعت خود را بنمایاند، طبیعت هم این‌گونه به انسان این تاریخ، رخ می‌نمایاند. ابن عربی در «فصّ اسماعیلی» می‌گفت درست است حضرت الله، ربّ العالمین است، اما شما بر اساس طلب خودتان به حضرت الله رجوع می‌کنید و او مطابق طلب ما خود را به ما می‌نماید. وقتی گوسفند بر اساس هویت گوسفندی، در عین ثابته‌اش، به خدا رجوع

می‌کند، حضرت الله می‌شود ربّ گوسفند. در مورد طبیعت هم قضیه از این قرار است. ارسطو هم به یک معنا چنین حرفی دارد از آن جهت که جوهر به عنوان وجودی بالقوه مدّ نظر است، بر آن مبنایی که شما به آن رجوع کرده اید، صورتی مطابق آن را به شما می‌دهد. به یک معنا مطلب چنین است که:

طالب هر چیزی ای یار رشید جز همان چیزی که می‌خواهد ندید
در نسبت با حضرت حق، در رابطه با این موضوع مطلب روشن است
زیرا او جامع همه‌ی اسماء می‌باشد و ما بر اساس هویت خودمان به او رجوع می‌کنیم و او هم بر اساس هویت ما جواب ما را می‌دهد.

با توجه به امر فوق، آیه‌ی «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرّحمن/ ۲۹) می‌فرماید: هر چیزی در زمین و آسمان است از خداوند طلب می‌کنند و خداوند هم هر روز و روزگاری در شأنی است. یعنی آن‌چه در زمین و آسمان اند طلبی و ظرفیتی دارند و بر اساس آن طلب و ظرفیت به حضرت حق رجوع می‌کنند و خداوند بر اساس ظرفیت و طلب آن‌ها خود را ظاهر می‌کند و لذا فرمود: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» در هر تاریخی او در شأنی است. شأن امروزی خداوند مطابق «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، طلب و ظرفیت چیزهایی است که در زمین و آسمان اند. پس معلوم است که نفسِ ظهور خدا در هر زمانی متناسب طلب مخلوقات است که از حضرت حق طلب وجود و کمال کرده‌اند. با توجه به چنین نکته‌ای به سخن هایدگر و نحوه‌ی برخورد بشر امروز با طبیعت برمی‌گردیم. طبیعت ظرفیت این را دارد که به شما تکنیک بدهد، با این که

ظرفیت بیشتری هم داشت که به شما عطا کند، از آن جهت که حضرت حق به عنوان هویت ساریه در همه جا، با تمام کمالات اش حاضر است. دوگانگی سوژه و ابژه مانع شد تا ما همه چیز را در عالم ببینیم. به نظر بنده به این نکته هم می شود در نسبت با طبیعت فکر کرد. هایدگر در ادامه می گوید:

«هر آن چه حضور می یابد مثل تکنولوژی جدید، ماهیت خود را تا

آخرین لحظه در استتار نگه می دارد»

یعنی بنیاد تکنولوژی را در ابتدا نمی توانیم ببینیم اما آثارش را می بینیم. می گوید: هر آنچه ظهور می یابد مثل تکنولوژی، ماهیتی دارد که تا آخر خود را نشان نمی دهد. مگر برای انسان متفکر. با وجود آن که خود را در ابتدای امر نشان نمی دهد ولی از نظر استیلایی که دارد، آن ماهیت مقدم بر همه ی امور است، زیرا پدیده را در بر گرفته است. به همین جهت در ادامه می گوید:

«آیا امر اولیه ی آغازین، همیشه خود را در آخر به آدمیان نشان

می دهد؟»

پس ماهیت تکنولوژی جدید در عین آن که تا آخرین لحظه به ظهور نمی آید، ولی از نظر استیلایی که دارد مقدم بر همه ی امور است. یعنی امری آمده و مانند روح، تکنیک امروز را در بر گرفته است، آن امر مقدم بر همه چیز نقش اصلی را در جلو بردن تکنولوژی بر عهده دارد. این جا است که در ادامه می گوید:

«و تفکری عظیم لازم است تا آنچه نخست از بُن اندیشه شده است،

به نحوی باز هم بنیادین تر، اندیشه شود.»

با توجه به این امر یعنی برای بنیادین تر اندیشیدن نسبت به ماهیت تکنولوژی من و شما این جا آمده ایم تا روحی را که از اول در تحقق این تکنولوژی در میان بوده است، و تکنولوژی بر اساس آن و با سیطره‌ی آن تا این جا آمده است را درک کنیم. به گفته‌ی هایدگر: تفکری عظیم لازم است که آن چه در ابتدا به صورت ریشه‌ای اندیشیده شده است را ریشه‌ای تر ببیندیشیم. بنده در مورد انقلاب اسلامی چنین عقیده‌ای دارم که عمیق ترین وجه انقلاب اسلامی همانی است که بر قلب امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» اشراق شد، ولی آن اشراق هم چنان جلو می آید و آرام آرام خود را در چهره‌های عمیق تری نشان می دهد و وظیفه‌ی ما است تا در مراحل بعدی به آن عمیق تر و بنیادین تر ببیندیشیم. به این معنا می توان گفت ما در آینده، حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را عمیق تر می فهمیم. مثل قرآن و نزول آن از جایگاه و کتاب مکنون و این که از یک طرف با روبه‌رو شدن با آیات، نظر به مرتبه‌ی بالاتر از آن داریم و از طرف دیگر باز برای آن مرتبه‌ی بالاتر مقام مکنون قائل هستیم که غیر از مطهرون آن مقام را نمی توانند «مس» کنند.^۱

هر چه از قرآن ظاهر شود وجهی از وجوه آن است تا آن که حضرت مهدی علیه السلام ظهور کنند و همه‌ی حقایق آن بر اساس ظرفیت دنیا به ظهور آید. این آیات مبنای خوبی به ما می دهد تا در سایر رخدادها به خصوص رخدادهای تاریخی تفکر کنیم که چرا می توان گفت: آن چه آغازین است در نهایت ظهور می کند. با توجه به این امر هر لحظه می توانیم آن رخداد را

۱ - قرآن در مورد مقام مکنون می فرماید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». (سوره‌ی واقعه/79)

بنیادین تر ببینیم. بنده این نکته‌ی هایدگر را مهم می‌دانم که در ادامه می‌گوید:

«و این آرزوی بیهوده نیست - که آن چه در ابتدا اندیشیده شده، در آخر بنیادین تر اندیشیده شود- بلکه همان آمادگیِ هوشیارانه است که به ما رخصت می‌دهد پیش از دمیدنِ صبح از فرارسیدن آن شگفت‌زده شویم.»

شاید بتوان این نکته را با آموزه‌های دینی خودمان تطبیق دهیم، آن جا که پیامبر خدا ﷺ به حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: مهدی امت، از ماست. این یعنی پیش از دمیدن صبح دارند از آن خبر می‌دهند. بنده این امور را همان شگفتی حضور بنیادین در آخر می‌بینم.

هایدگر متذکر می‌شود آن چیزی که تکنولوژی را فرا گرفته است و در ابتدا ناپیداست، تفکری عظیم نیاز دارد تا ما به بنای اولیه‌ی آن فکر کنیم بیش از آن چه آن بنای اولیه در آخر خود را ظاهر کند.

آقای متقی: احتمالاً این جا حال، حالِ هگل و کانت است در نقطه‌ی شروع ماهیت تکنولوژی. شما آن را با واژه‌ی «هر آن چه حضور می‌یابد» مطرح کردید.

استاد طاهرزاده: بنده مطلب را روی گشتل بردم. عرض کردم روح گشتل از یک جهت مقدم بر همه‌ی امور است ولی در ابتدا پیدا نیست. به نظر من هایدگر می‌گوید این را شما از ابتدا هم می‌توانستید ببینید که چگونه شما را فرا گرفته، از آن جهت که می‌گوید: «هر چند تکنولوژی، ماهیت خود را تا آخرین لحظه در استتار نگه می‌دارد با وجود آن از نظر استیلایی که دارد، مقدم بر همه‌ی امور است.» منظور، استیلای گشتل است یعنی آن

روحی که از ابتدا بر تکنولوژی حاکم شد. تصور بنده این است که می‌خواهد به گشتل اشاره کند.

آقای متقی: همین طور است، منظور او در قسمت پایانی چیست که می‌گوید: و این آرزوی یهوده نیست که آنچه ابتدا اندیشه شده است، به نحوی باز هم بنیادی‌تر اندیشه شود؟

استاد طاهرزاده: یعنی شما از ابتدا سیطره ی گشتل را که بشر به آن اندیشیده و بر اساس آن با طبیعت روبه‌رو شده است، می‌توانید با تفکری عظیم‌تر به صورتی عمیق‌تر به آن بیندیشید. بیاید به گشتل عمیق‌تر بیندیشید تا نسبت به تاریخ‌تان خودآگاه شوید. می‌خواهم عرض کنم این روح را اگر ببینید دو نوع برخورد با موضوع دارید اولاً: تسلیم آن نمی‌شوید. ثانیاً: اگر به عنوان واقعیت آن را نگاه کنید آماده می‌شوید تا وقتی منجی به ظهور آمد درست با آن برخورد نمایید.

آقای اصفا: به نظر می‌آید رویکرد هگل و کانت با آنچه استاد می‌فرمایند فرق می‌کند. رویکرد آن‌ها به موضوعات تاریخی چیز دیگری بوده است.

آقای متقی: من می‌خواهم بگویم هگل و کانت از قبل، این را دیدند و یک آمادگی و یک وَجَدِ خاصی هم داشتند، یعنی حضور ما که اکنون در کجای تاریخ ایستاده‌ایم، آیا صبح که دمید، صبح انکشاف گشتل است؟ این قسمت که گفته شد: «و این آرزوی یهوده نیست» جمله‌ی شماس‌ت یا از هایدگر؟

استاد ظاهرزاده: نه، آن جمله از خود هایدگر است. من در آن متن دست نبردم. ولی فکر می‌کنم نکته‌ی خوبی را در مقابل ما می‌گذارد که می‌فرماید: «و تفکری عظیم لازم است تا آن‌چه نخست از بُن اندیشه شده است به نحوی بازهم بنیادی‌تر اندیشه شود.» یعنی از همان ابتدا می‌توانستیم سیطره‌ی گشتل را بفهمیم ولی با این‌همه وقتی گشتل چنین تکنولوژی را به ظهور آورد در نهایت به تعینی می‌رسد که می‌توانستیم در ابتدا تا به این جا به آن بیندیشیم. بنده معتقدم همین قاعده را به صورتی مثبت و نه منفی در مورد حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» می‌توانیم بنگریم. ما به انقلاب اسلامی اندیشیدیم و بر اساس همان اندیشه شروع کردیم. درست است هر اندازه جلو آمدیم و اجمال آن به تفصیل آمد، بهتر توانستیم نسبت به آن بیندیشیم و این همان باز بنیادین‌تر نسبت به آن اندیشیدن است. اگر بشر آن‌چه از ابتدا به عنوان یک روح، تکنولوژی را فرا گرفته بود فهمیده بود نحوه‌ی برخورد با آن به صورت شیفتگی نسبت به آن پیش نمی‌آمد و می‌توانست به آینده‌ای بیندیشد که آن آینده، آینده‌ای نبود که گشتل همچنان انکشاف را جلو ببرد. این همان خودآگاهی تاریخی است و این خودآگاهی نسبت شما را با پدیده تغییر می‌دهد. خودآگاهی یعنی:

من آب شدم سراب دیدم خود را دریا گشتم حباب دیدم خود را

این که آدم، آب شود و خود را سراب ببیند، غیر از آن است که فقط سراب باشد.

آقای نجات‌بخش: درباره‌ی خودآگاهی به نظر بنده این‌گونه بحث کنیم که اگر شما در ابتدا گمان می‌کنید دارید همه‌چیز را می‌سازید، این

خودآگاهی می گوید یک بار دیگر فکر کن، وقتی فکر کنی می بینی خودت نیستی که داری می سازی. یک چیز دیگری است که از اول تو را فرا گرفته و تا این جا آورده و دارد این مسیر و حتی علم را در مقابل تو می گذارد، همه چیز را جلویت می گذارند. از خودت نیستی.

آقای متقی: می دانید؛ این قسمت آخرش کمی کار را سخت می کند که می گوید آرزوی بیهوده نیست.

آقای نجات بخش: می گوید این امکان دارد. حواست باشد که این بازگشت به کشف آن روح، به آن گشتل، امکان دارد.

آقای متقی: نوید چه صبحی را می دهد که پیش از دمیدن آن شگفت زده شویم؟

آقای نجات بخش: شما وقتی به آن خودآگاهی برمی گردی در واقع از آن نوع خودپرستی آزاد می شوی، که احساس می کردی خودت داری می سازی. می گوید وقتی به آن برمی گردی، حقیقت ماجرا دست می آید که مثلاً گشتل مقدم بر همه ی امور بر مسیر تکنولوژی استیلا داشت.

استاد ظاهرزاده: به نظر بنده نکته همین است. از آن جهت که هایدگر در ماهیت تکنولوژی موجود و با نظر به گشتل می گوید: «با وجود آن از نظر استیلایی که دارد، مقدم بر همه ی امور است.» یعنی متوجه می شوی گشتل، در عین پنهان بودن، عجب استیلایی دارد که مقدم بر همه ی این حرکاتی است که بشر امروز انجام می دهد در صحنه است. این همان شگفتی است که پیش از دمیدن صبح سراغ انسان می آید. این فهم، همان زمان شناسی است.

آقای نجات بخش: آن مسئله‌ای که تکنولوژی برای بشر درست کرده، یک صورت آن سرمایه‌داری می‌شود، صورت دیگر آن مصرف‌گرایی می‌گردد، شاید این خودآگاهی است که انسان را از آن سرمایه‌داری و مصرف‌گرایی بیرون می‌آورد.

آقای متقی: این بیرون آوردن و توجه به دمیدن یک صبح، آن جنبه‌ی ایجابیِ تفکر هایدگر است.

استاد طاهرزاده: بله می‌فرماید: انسان، شگفت‌زده می‌شود از این که زودتر از آن‌چه همه چیز به ظهور آید می‌فهمد چه چیز عجیبی در میان است. هایدگر در ادامه می‌گوید:

روشن شد گشتل راهی است که از طریق آن، امر واقع خود را همچون منبع لایزال منکشف می‌کند. گشتل آن گردِ هم‌آوردنی است که به درافتادن تعلق دارد، درافتادنی که آدمی را به معارضه می‌خواند و به او اختیار می‌دهد تا امر واقع را از طریق انضباط به منزله‌ی منبع ذخیره منکشف کند. و آدمی به عنوان کسی که این گونه به معارضه خوانده شده است، در قلمرو ماهیتِ گشتل قرار می‌گیرد. او هرگز نمی‌تواند بعداً با گشتل نسبت برقرار کند و یا از خارجِ گشتل با گشتل نسبتی برقرار نماید. و به همین دلیل این پرسش همیشه دیر مطرح می‌شود که ما چگونه باید با ماهیت تکنولوژی نسبت برقرار کنیم. اما هرگز دیر نیست که پرسیم، آیا ما خود را همچون کسانی تجربه می‌کنیم که فعالیت‌شان در همه جا توسط گشتل برانگیخته شده است؟ به خصوص هرگز دیر نیست که پرسیم

چگونه خود را در امری دخالت دهیم که در آن امر، خود گشتل حضور می‌یابد و ما را در بر گرفته؟

این که می‌گوید به آدمی اختیار می‌دهد و او به عنوان کسی که این گونه به معارضه خوانده شده در قلمرو ماهیت گشتل قرار می‌گیرد؛ یکی از حرف‌های اصلی هایدگر در بحث پرسش از تکنولوژی است. در رابطه با نسبت اختیار و تقدیری که پیش آمده. آری به او اختیار می‌دهد تا امر واقع را این طور ببیند و امر واقع را به عنوان منبع ذخیره منکشف کند. با توجه به این امر در ادامه می‌گوید: «آدمی به عنوان کسی که این گونه به معارضه خوانده می‌شود در قلمرو ماهیت گشتل قرار می‌گیرد.»

این جا بحث جبر و اختیار در میان نیست، توجه به تقدیر و حواله تاریخی است. این همین اشکالی است که متأسفانه به صحبت‌های اخیر آقای دکتر داوری گرفته شده که آن چه ایشان به عنوان تقدیر تاریخی گفته اند، جبر است. در حالی که جبر وقتی مطرح است که روبه‌روی آن بحث اختیار مطرح باشد. لذا در جمله‌ی «لا جبر ولا تفویض» بحث امکان، را به میان می‌آورید. در حالی که به نظر بنده باید بر روی این نکات که ما را متوجه تقدیرات و حواله تاریخی می‌کند، تفکر کرد. مثل همین نکته‌ای که هایدگر ما را متوجهی قلمرو گشتل در امورمان می‌کند.

هایدگر می‌گوید: «آدمی هرگز نمی‌تواند بعداً با گشتل نسبت برقرار کند. و یا از خارج گشتل با گشتل نسبتی برقرار نماید.» چون به عنوان حواله تاریخی، در آن قرار دارد. در جای دیگر هم این جمله را دارد برای همین بنده می‌خواهم از آن استفاده بیشتر کنم. هایدگر بعضی از

نکات را تکرار می‌کند تا ما را نسبت به آن مطلب به اندیشه بکشانند. می‌گوید: «انسان هرگز نمی‌تواند بعداً با گشتل نسبت برقرار کند و یا از خارج گشتل با گشتل نسبتی برقرار کند.» همان‌طور که عرض شد این به جهت آن است که در آن قرار دارد و در قلمرو ماهیت گشتل فکر می‌کند. حتی اگر بخواهد از استیلای گشتل بیرون آید، فضای گشتل او را فرا گرفته است. لذا نمی‌توان گفت بعداً با گشتل نسبت برقرار می‌کند. چون بعداً ادامه‌ی همین است و نه بیرون از آن و به گفته‌ی هایدگر: «به همین دلیل این پرسش همیشه دیر مطرح می‌شود که ما چگونه باید با ماهیت تکنولوژی نسبت برقرار کنیم.» در این جا ما را در جای سختی قرار داده است. می‌گوید همیشه وقتی متوجه می‌شویم که آن تاریخ، یعنی تاریخ استیلای گشتل، گذشته و دیگر دیر شده است، و نمی‌توانیم به تاریخ گذشته برگردیم. مثل آن که ما امروز نمی‌توانیم به دوران صفویه برگردیم و نقص‌های آن زمان را که بر ما رفته است، برگردانیم. آن زمان که روح دوران صفویه، روح و روان ما را گرفته بود، خودآگاهی به آن، کار آسانی نبود و اکنون هم که رفت نمی‌توانیم به آن تاریخ برگردیم. این است که هایدگر می‌گوید وقتی ماهیت تکنولوژی و توجه به سیطره‌ی گشتل مطرح می‌شود که دیگر آن تاریخ گذشته است.

به نکته مهمی که در ادامه می‌گوید دقت کنید: «اما هرگز دیر نیست که پرسیم آیا ما خود را همچون کسانی تجربه می‌کنیم که فعالیت‌شان در همه‌جا توسط گشتل برانگیخته شده است؟» یعنی آیا لاقلاً ما می‌توانیم وضعیت خودمان را بشناسیم که چگونه در امور خود در سیطره‌ی گشتل

بوده ایم. هایدگر در این جمله انصافاً همچون فیلسوفی بزرگ سخن می گوید و ما را متوجه این نکته می کند، حال که نمی توانید بیرون از گشتل فکر کنید، لااقل در موقعیتی که در نسبت با گشتل هستید خود را فهم کنید. لذا در ادامه روشن می کند: «به خصوص هرگز دیر نیست که پیرسیم چگونه خود را در امری دخالت دهیم که در آن امر، خود گشتل حضور می یابد و ما را در بر گرفته.» لااقل از خود پیرسیم چرا ما این طور عمل می کنیم و خود را در امری دخالت می دهیم که عملاً توسط گشتل برانگیخته شده و گشتل بر آن حاکم است؟ ارزش آن را دارد که بر روی این مطلب بحث کنیم. می گوید این را می توانیم از خود پیرسیم، چگونه خود را در امری وارد کنیم که بخواهیم و نخواهیم حوزه ی حضور گشتل است؟ این سؤالی است که باید از خودمان بکنیم تا نسبت به تاریخ خود به خود آگاهی برسیم که در چه وضعیتی هستیم. با توجه به این امر تلاش نمی کنیم هوسناکانه با مشکلات برخورد کنیم و برای عبور از مشکلات، تاریخی را که منشأ این مشکلات است نادیده بگیریم. چیزی که به نظر بنده حضرت روح الله (رضوان الله تعالی علیه) متوجهی آن بود و در جملات خود مکرر می فرمودند ما در ابتدای کار هستیم.

آقای متقی: به نظر بنده باید متن را به نحو دیگری خواند آن جا که می گوید: «به خصوص هرگز دیر نیست که پیرسیم چگونه خود را در امری دخالت دهیم، نه «می دهیم»». ناظر به عمل است یعنی شما در حال حاضر در چنین موقعیتی هستید. کمکی که این بحث می کند این است که مقداری

تکلیف عمل شما را روشن می کند که چطور من وارد عرصه عمل شوم، آن جایی که گشتل هست و به نحوه ای از عمل باید فکر کنیم.

استاد طاهرزاده: مشکلی نیست. بالاخره می خواهیم نتیجه بگیریم آیا از گشتل آزاد می شویم یا نمی توانیم به راحتی و به صرف اراده ی خود آزاد شویم؟ بالاخره به نحوی این سوال در میان است که ما در چه امری و موقعیتی هستیم وقتی در سیطره ی روح متأثر از گشتل قرار داریم؟ می گوید لاقبل بفهمیم چه می کنیم.

آقای متقی: یعنی می فرمائید تعبیری از بی گشتی از آن در می آید؟

استاد طاهرزاده: به نظرم همین طور است، منتها با نظر به نوعی خود آگاهی تاریخی. البته سخنان شهید آوینی را در اینجا داشته باشید که می گوید: «نتیجه فهم ماهیت تکنولوژی جدید حداقل آن است که شیفته ی آن نمی شویم.» و این به خودی خود در جای خود نوعی کنش است. به همین جهت با جبر در سرنوشت خود روبرو نیستیم. بلکه با آگاهی از حضور تاریخی گشتل، نوعی آمادگی در خود برای رجوع به سرنوشتی دیگر داریم که ماورای تاریخ استیلای گشتل بر روح و روان بشر مدرن است.

آقای نجات بخش: به نظر بنده بُعد دیگر نیز در میان است که نمی دانم چه اندازه باید در آن رابطه حرف زد. در واقع اگر کسی به گشتل، خود آگاهی پیدا کرد، همین جا انقلابی می شود. یعنی همین جاست که بنا را بر این می گذارد تا نسبت خود را با تکنولوژی عوض کند. در نتیجه دیگر خود را در ساحت قبلی که می خواست با حفظ این نسبت راه را

ادامه دهد، ادامه نمی‌دهد. یک به اصطلاح بن‌بستی وجود دارد، گویا در اراده‌ای قرار گرفته که جز با یک افقِ دیگر نمی‌تواند از این نسبت آزاد شود. آن خود آگاهی یک معنایش شاید این باشد.

استاد طاهرزاده: به نظر می‌آید این نکته را نگه دارید! و از خود پرسیم چه چیزی پیش آمده و مسیر حضور تاریخی انقلاب اسلامی چه راهی را طی کرده که دکتر داوری بحث خرد سیاسی در جهان توسعه نیافته را مطرح می‌کنند. گویا می‌خواهند ما را متوجه کنند که اگر می‌خواهید از سیطره‌ی گشتل در جهان مدرن عبور کنید، از توسعه‌یافتگی به کلی نمی‌توانید آزاد شوید. دو نگاه پیش می‌آید. یک نگاه انقلابی که بخواهیم با فهمیدن بن‌بست‌هایی که گشتل در مسیر تکنولوژی ایجاد کرده، به کلی از آن آزاد شویم و کاری بکنیم که در سیطره‌ی گشتل نباشیم. نگاه دیگر این که چون نمی‌توانیم به راحتی از روحیه‌ی تحت تأثیر گشتل آزاد شویم، کاری بکنیم که همین روحیه را به جایی بس متعالی ببریم.

آقای نجات بخش: من فکر می‌کنم که دومی را نمی‌خواهد بگوید. آقای داوری بحث تکنیک و اشیاء تکنیک را از هم جدا می‌کند. اگر مقصود این باشد که از فردا ما دیگر ماشین نداریم، آقای داوری این را نمی‌گوید. مسئله روی همین تکنیک می‌رود که احتمالاً به گشتل نزدیک است. می‌گوید ما باید در واقع به فکر تغییر نسبت با این تکنیک باشیم. نسبت جدید با تکنیک به این معنا نیست که از فردا سدّ و یا ماشین سواری نسازیم. ولی می‌توان کاری کرد که دیگر سیطره‌ی تکنیک ادامه نیابد. به تعبیر خودش تکنیک ابزاری شود، تکنیک در آن حالت انقلابی یعنی

وقتی نسبت عوض شد، ابزاری می‌شود و در دست انسان. انسان فردی را نمی‌خواهم بگویم، می‌توان در کتاب آقای داوری این اشاره را نشان داد. احساس بنده این است که آقای داوری حتی در کتاب «خرد سیاسی در زمان توسعه‌نیافتگی» مسأله‌اش این است که به تعبیر ما امر توسعه را و آن دربر گرفته شدن توسعه یا تجدد را، کوچک در نظر نگیریم. می‌گوید شما به این حواستان نیست. شما خیلی راحت دارید می‌گویید ما با حفظ همین نسبت، این راه را پیش می‌رویم. گویا دارد به این تغییر نسبت دعوت می‌کند که در آن یک اتفاقی می‌افتد که این شیء، این تکنیک، دیگر سیطره ندارد.

استاد طاهرزاده: جای این دو فکر همین جاست که بالأخره ما با روحیه‌ی انقلابی از سیطره‌ی گشتل در تکنیک آزاد می‌شویم یا این که با این تصور که نمی‌توانیم آزاد بشویم، می‌توانیم به سیطره‌ی تکنیک آگاه بشویم تا روحیه‌ی انتظارگری در ما زنده بماند برای استقبال از عطای تاریخی جدید که خداوند اراده می‌کند. دو نگاه را به نحوی می‌توان جمع کرد ولی این بحث را همین جا نگاه دارید.

آقای نجات‌بخش: این را اگر می‌شود همین جا قدری معنا کنید. این که می‌گویید از سیطره‌ی تکنیک آزاد بشویم، مقصود این است که ماشین نخواهیم یا مقصود این است که ماشین ابزار شود؟

استاد طاهرزاده: منظور بنده از آزادی نسبت به سیطره‌ی تکنیکِ امروزی، مسلّم این نیست که ماشین نخواهیم بلکه منظور بنده آن است که

زندگی را نوعی تعریف می‌کنیم که نهایت آن زندگی تغییر رابطه‌ای است که با طبیعت برقرار کرده‌ایم.

آقای نجات‌بخش: در این جا یک مقدار سنت گرامی شوید. به طوری که یک مقدار از تمایل به سنت‌گرایی سخن می‌گویید.

استاد طاهرزاده: سنت‌گرایی به معنای برگشت به گذشته را معتقد نیستم و محال می‌دانم. شاید بتوان این اشکال را به سنت‌گرایان گرفت از آن جهت که طوری به گذشته‌ی قدسی ما خیره می‌شوند که به جهانی دیگر که جهانی است بین جهان گذشته و جهان مدرن، فکر نمی‌کنند.

آقای نجات‌بخش: سخنان‌تان یک ذره بوی برگشت به گذشته را دارد. **استاد طاهرزاده:** ممکن است این طور به نظر آید، بالأخره این طور فکر می‌کنم و جای فکر دارد. حرف‌هایدگر این است که پرسش از گشتل همیشه مطرح می‌شود و این که ما چگونه باید با ماهیت تکنولوژی نسبت برقرار کنیم. ولی دیر نیست که لااقل از خود پرسید آیا ما خود را همچون کسانی تجربه می‌کنیم که فعالیت‌شان در همه‌جا توسط گشتل برانگیخته می‌شود؟ اگر این را بپذیریم به خود آگاهی تاریخی خود نزدیک شده‌ایم.

آقای نجات‌بخش: تأکید بنده این است که اگر ما این سیطره را احساس کنیم به نظم این سیطره ما را به انقلاب می‌کشاند.

استاد طاهرزاده: انقلاب به چه معنا؟

آقای نجات‌بخش: انقلاب به معنای تغییر نیست، بدین معناست که یک نسبت دیگر برقرار می‌کنیم.

استاد طاهرزاده: پس در واقع از گشتل در نمی آید بلکه آن را تا حدی به سوی انکشافی که اصالتی را به همراه دارد، سوق می دهید، به این معنا تعالی اش می دهید. واژه هایدگر این است که ما متعالی می شویم. پس تغییر نسبت به معنای متعالی شدن است. تجربه انقلاب ما نشان می دهد که باید روی این فکر کنیم چگونه بدون خارج شدن از دنیای مدرن، می توان جهان مدرن را از آن خود کرد و به این معنا آن را تعالی بخشید و از نقص هایش خارج نمود، نه آن که از جهان مدرن به کلی خارج گشت که لازمه ی آن برگشت به گذشته است. در حالی که همان طور که عرض شد باید به جهانی فکر کرد که جهانی است بین دو جهان، بین جهان گذشته و جهان مدرن، شاید بتوان گفت متعالی کردن به این معنا باشد ولی این که از جهان مدرن بیرون بیایم؛ عرض بنده آن است که نمی توانیم و معنا نمی دهد.

آقای نجات بخش: مقصودتان بیرون از چیست؟

استاد طاهرزاده: یعنی به طور کلی در فضایی که بیرون از روحی باشد که در دنیای مدرن طلوع کرده است جهت انکشاف طبیعت. هر چند در غرب، آن انکشاف و آن «آلتیا» گرفتار گشتل شد.

آقای نجات بخش: شهید چمران را شما بیرون آمده از جهان مدرن می بینید یا بیرون نیامده؟ احساس نمی کنید که چمران بیرون از این سیطره قرار گرفته است ولی تفنگک دستش است.

استاد طاهرزاده: همین طور است، شهید چمران از سیطره ی روح غربی آزاد شده و به این معنا شاید با نظر به سخن هایدگر بتوانیم بگوئیم

آن روح را متعالی کرده و بدین معنا شما می‌فرمائید این همان انقلابی شدن است.

آقای نجات‌بخش: بله. من می‌گویم این انقلابی شدن است.

استاد طاهرزاده: با توجه به این آیا منظور تان انقلابی شدن به معنای این است که انسان نسبت به وضعیت خود آگاه می‌شود و آن وضعیتی را که بر او سیطره دارد نفی نمی‌کند؟

آقای نجات‌بخش: نفی به معنای نفی نسبت است ولی نفی به معنای نفی این شیء نه!

استاد طاهرزاده: این نکته‌ی دقیقی است، یعنی بیرون از این حیطه فکر نمی‌کنید ولی در این تاریخ به نحوه‌ی بودن دیگری نظر دارید؟

آقای نجات‌بخش: بله. می‌گویم ما وقتی نسبت مان را با شیء بیرون به هم بزیم درواقع این شیء یک شیء دیگر شده است.

استاد طاهرزاده: ما در انقلاب اسلامی می‌خواستیم به کلی از جهان مدرن بیرون بیایم یا می‌خواستیم موقعیت مان را عوض کنیم؟ حس می‌کنم آن جایی که می‌خواستیم به کلی بیرون بیایم به هم ریختیم و نتیجه نگرفتیم. آن جایی که می‌خواستیم بدون این نسبت ها اقدام کنیم و عملاً به گذشته‌ی خودمان که قبل از تاریخ مدرن بود برگردیم، با بحران روبه‌رو شدیم.

آقای نجات‌بخش: آن یک چیز دیگری است، آن نفهمیدن گشتل است و این که می‌گفتیم همه چیز در اختیار ماست، حواس مان نبود این که

فکر می کردیم همه چیز در اختیار ماست، خودش قرار گرفتن گشتل است. در حالی که انقلابی بودن به معنای واقعی آن یعنی تغییر نسبت با گشتل.

استاد طاهرزاده: بنده هم به چنین امری باور دارم.

آقای متقی: آیا این نتیجه اش بیرون آمدن نمی شود؟

استاد طاهرزاده: نه! ولی نسبت به موقعیت خود، خودآگاهی پیدا کرده ایم و بدین لحاظ نسبت ما با جهان تغییر کرده و جهان را از چشم مدرنیته نمی نگریم هر چند از تاریخی که حواله آن انکشاف است، بیرون نیامده ایم.

آقای نجات بخش: نتیجه ی آن، چمران ها و آوینی ها می شود.

استاد طاهرزاده: بنده تأکید دارم متوجه باشیم به نحوی فکر نکنیم که می توانیم به کلی از تاریخی که برای به ظهور آوردن و انکشاف طلوع کرد و گرفتار گشتل شد، خارج شویم، هر چند می توانیم نسبت به آن خودآگاهی پیدا کنیم و در نتیجه بنا به گفته ی آقای نجات بخش با تغییر نسبتی که با پدیده ها پیدا می کنیم عملاً وارد انقلابی شویم که متفکرانی مثل شهید چمران و آوینی شدند. اتفاقاً تفاوت امثال چمران و آوینی ها با متحجرین و متجددین آن بود که این ها متوجه حواله تاریخی جهان مدرن بودند و با خودآگاهی لازم با آن برخورد کردند.

آقای متقی: شما که دارید همین را می گوئید.

استاد طاهرزاده: ایشان واژه ی انقلابی را به نحوی می گویند که من می خواهم در آن ایهام نباشد.

آقای اصفا: یعنی در عین خودآگاهی، منتظر فرایند رهایی از گشتل باشیم.

آقای متقی: یعنی ما از تکنیک نجات پیدا نمی کنیم ولی تکنیک هم گشتل نیست.

استاد طاهرزاده: بله. آن وقت دیگر واژه‌ی تکنیک به معنای امروزی آن نیست، مگر با نظر به وجه تعالی یافته‌ی آن توسط منجی. هایدگر می گوید منجی سراغ تان می آید. منجی در اصطلاح او یعنی روحیه و حوالتی که حقیقت پدیده را به شما متذکر می شود، در مقابل حجابی که پیش آمده است.

آقای متقی: آقای نجات بخش مثال آوینی را زدند. بنده شاید بتوانم آن را کامل کنم با جمله‌ی آقای مددپور آن جا که می گوید: دوربین بر آوینی حکومت نمی کرد، دوربین چشم آوینی شده بود. چون رویکرد آوینی با فیلم و دوربین رویکرد اشراقی بود. از ولایت تکنیک و از ولایت دوربین آزاد شده بود، دوربین دیگر چشم آوینی شده بود و در آن فضا دوربین در دستش بود و فیلم ساخت.

استاد طاهرزاده: به نظر بنده همین طور است. این مثال خوبی است. چون شهید آوینی می دانست چگونه دوربین بر انسان سیطره پیدا می کند، نسبت به این امر خودآگاهی پیدا کرده بود و می دانست چگونه دوربین سیطره دارد، و در نتیجه اسیر دوربین نشد.

آقای نجات بخش: در نتیجه انقلابی شد.

استاد طاهرزاده: بله. فرق حضرت امام با فلان مجتهد این است که امام می‌داند غرب را باید بشناسد. این نکته‌ی مهمی است که محال است ما بدون شناخت غرب بتوانیم از غرب عبور کنیم، مشکل بعضی‌ها این است که غرب را نشناخته می‌خواهند از غرب عبور کنند. به نظر بنده آن‌هایی که سخنان آقای داوری را برنتابیدند، بیشتر به جهت این بود که غرب را نمی‌شناختند، اشکال می‌کردند چرا آقای دکتر داوری توسعه‌یافتگی را امری تاریخی می‌داند.

آقای نجات‌بخش: اجازه دهید بنده این بخش از کتاب را بخوانم که می‌فرماید: «تصور غالب این است که علم مقدم بر تکنیک است. ثانیاً: طرح تکنیک تابع خیالات و آرزوهای ما نیست. بلکه قصد حُسن استفاده از تکنیک، حدود و شرایط و مبنایی دارد و این حدود و شرایط با طرح تکنیک هماهنگ می‌شوند. از این نباید نتیجه گرفت که تکنیک شرّ است. مراد این است که ما نمی‌توانیم آن را به هر صورتی که می‌خواهیم درآوریم یا آن را کوچک و بزرگ کنیم، مگر این که انقلابی در تفکر و در ما و در جهان پدید آید.»^۲ مقصود من این است.

آقای متقی: با توجه به نکته‌ی آخر، انقلابی در تفکر باید پدید بیاید.

استاد طاهرزاده: فکر می‌کنم این همان نکته‌ای است که هایدگر مطرح کرد و گفت: «اما هرگز دیر نیست که پرسیم آیا ما خود را همچون کسانی تجربه می‌کنیم که فعالیت شان در همه جا توسط گشتل برانگیخته

۲ - آقای نجات بخش لطفاً آدرس مطلبی که خواندید بفرماید.

می شود» یعنی ما آگاهی به سیطره گشتل پیدا کنیم و به گفته دکتر داوری این همان انقلابی است که در تفکر و در ما و در جهان پدید می آورد.

آقای نجات بخش: پس این یعنی همان انقلاب که بنده بر آن تاکید دارم.

استاد طاهرزاده: بحث بر سر معنایی است که از «انقلاب» باید به دست آوریم و انقلاب را به معنایی که فکر کنیم باید از این عالم بیرون آییم؛ تعریف نکنیم. زیرا سهم شدن در آینده‌ی علم مهم است، ما نباید خود را به حاشیه ببریم؛ بلکه نگاه مان را باید تغییر دهیم و در عین حال همان طور که دکتر داوری متذکر شدند ما نمی توانیم تکنیک را به هر صورتی که می خواهیم در آوریم مگر آن که انقلابی در تفکر و در ما و در جهان پدید آید. به نظر بنده این معنای عبور از جبر تاریخی است که می تواند نتیجه‌ی نشست امروز ما باشد از آن جهت که فکر کنیم معنای عبور از جبر تاریخی، درک درست موقعیتی است که در آن قرار داریم و با نظر به درک آن موقعیت انتخاب های خود را شکل دهیم و آینده‌ی خود را بفهمیم. بدون آن که گمان کنیم باید از عالمی که با خرد مدرن به ظهور آمده خود را خارج کنیم.

آقای نجات بخش: آقای دکتر داوری می آید آرای مختلف، راجع به تکنیک را بررسی می کند. این رأی را هم که می گوید ما هر کاری بخواهیم با تکنیک می توانیم بکنیم و از آن آزاد شویم؛ می آورد و می گوید این ساده اندیشی است. این را اگر به معنای ساده اندیشی بگیریم درست در می آید. یعنی ما یک وجه ساده اندیشی نسبت به جهان داریم و

آن هم این که ما در حال حاضر یک انقلاب سیاسی مثلاً داریم، در این انقلاب سیاسی فکر می کنیم، تلویزیون، تلویزیون ما و سینما، سینمای ما می شود؛ این را ردّ می کند. منتها وقتی دوباره به موضوع، خودآگاهی می خواهد بدهد، این خودآگاهی نتیجه اش همان اصل و اساس انقلاب است. دوباره می خواهد به انقلاب دعوت کند حتی در همین نامه اخیر آقای داوری دوباره آخر کار در واقع دعوت به انقلاب می کند، آخر نامه می گوید که باید این نسبت عوض شود.

استاد طاهرزاده: جمله ی خیلی خوبی بود و می توان روی آن وقت گذاشت.

آقای اصفا: آیا هایدگر در بحث های بعدی اش این موضوع را تفصیل داده است؟

آقای طاهرزاده: در همین جمله ای که بنا است بخوانیم نکاتی را در میان می آورد. می گوید: «ما آن حوالّتِ گردآورنده را که آدمیان را به سوی انکشافِ امر واقع، به عنوان منبع ثابت، می برد، تقدیر می خوانیم.» از آن جهت که از نظر او در قلمرو گشتل قرار می گیریم. می گوید: «ما این را تقدیر می خوانیم».

آقای متقی: با توجه به این نکته، گشتل تقدیر به حساب می آید؟

استاد طاهرزاده: بله، گشتل، تقدیر تاریخی است که آن تاریخ مدرن است. ملاحظه فرمایید هایدگر با این جمله ما را متذکر چه امری می کند؟ در ادامه می فرماید: «ماهیت کلّ تاریخ نیز در درون همین تقدیر تعیین می شود» معنی این جمله آن است که انسان ها را روح و روحیه ای فرا

می گیرد و در آن مسیر، تاریخی شروع می شود و ماهیت کلّ تاریخ به تعبیر هایدگر همین تقدیر است. به عنوان مثال: حضرت محمد ﷺ را خداوند مبعوث می کند و روح و روحیه مردم را برای تحقق چنین تقدیری آماده می نماید و در این فضای روحی، رسول خدا ﷺ تاریخ اسلام را می سازند. پس خداوند اراده کرده و تقدیری را برای ملت رقم زده و در نتیجه تاریخی شکل می گیرد. موضوع نسبت انسان و خدا در تاریخ چه می شود هم در این جا روشن می گردد. زیرا از یک طرف می بینیم خداوند پیامبر را انتخاب می کند و وحی را بر قلب او اشراق می کند، و از طرف دیگر مردم را هم آماده می نماید و با آن تقدیر الهی تاریخ یک ملت شکل می گیرد. اگر از دور نگاه کنید می گوید تاریخ اسلام، ولی تاریخ اسلام صورت همان حواله تاریخی است.

آقای متقی: این آن چیزی است که امثال دکتر سروش در فهم تاریخی ندارد.

استاد طاهرزاده: همین طور است. آن‌ها متأسفانه مسئله را به جای دیگری می برند و متوجه نیستند، ادیان الهی و بعثت پیامبران ریشه در ربوبیت خداوند دارد.

آقای متقی: از جهتی تأکید به امر تاریخی دارند، توجه به تاریخی بودن دین و شریعت و حتی رسالت دارند، ولی نه به عنوان تقدیری توحیدی در سایه ربوبیت خداوند.

استاد طاهرزاده: آن‌ها اسلام را یک اتفاق تاریخی می‌دانند و نهایتاً از نظر دکتر سروش، رؤیایی است رسولانه که برای خودِ حضرت محمد ﷺ حالت خوش معنوی بوده است.

هایدگر در نسبت بین فعل انسان و تقدیر تاریخی می‌گوید: «این فعل - که انسان‌ها را به سوی انکشاف امر واقع به عنوان منبع ثابت، جلو برد و آن‌ها را فرا گرفته است - نخست همچون امری مقدر به تاریخ تبدیل می‌گردد.» بنده در حاشیه آن سخن این‌طور نوشتم: «مثل فعالیت‌های مردم در ایجاد تاریخ انقلاب اسلامی.» درست است که مردم انقلاب اسلامی را به ظهور آوردند ولی آن حواله بود که مردم را فرا گرفت.

هایدگر می‌گوید گشتل هم نوعی عطا است. به اعتبار این که چون انسان می‌خواست عالمی را منکشف کند آن روحیه به او اعطا شد.

آقای اصفا: مبدأ عطا را از چه کسی می‌داند؟

استاد طاهرزاده: او وارد مبدأ عطا نمی‌شود.

آقای متقی: این فعل که هایدگر گفت: «آن فعل، نخست همچون

امری مقدر به تاریخ تبدیل می‌گردد چه بود؟ من فعل را نفهمیدم.

استاد طاهرزاده: می‌گوید: «ماهیت کلّ تاریخ نیز از درون همین تقدیر تعیین می‌شود» این فعل یعنی این که شما این تقدیر را به صحنه می‌آورید، فعلی است که انسان تاریخ خود را می‌سازد. ابتدا تقدیری بوده که آدمیان را گرد هم آورد و سپس انسان‌ها دست به کاری زدند که تاریخ آن‌ها به حساب آمد.

هایدگر در ادامه می‌گوید:

«گشتل به عنوان معارضه‌ای که انضباط را برمی‌انگیزد، آدمی را به سوی نحوه‌ای از انکشاف حواله می‌دهد. گشتل حواله تقدیر است مثل همه‌ی نحوه‌های انکشاف. تقدیر انکشاف، همیشه حاکم بر آدمی است اما این تقدیر هرگز جبر سرنوشت نیست. زیرا آدمی هنگامی به راستی آزاد می‌شود که به قلمرو تقدیر تعلق داشته باشد. در نتیجه کسی شود که گوش فرا می‌دهد، و نه کسی که فقط می‌شنود.»

گوش فرا می‌دهد که در کجای تاریخ خود قرار دارد و البته این کار هر کسی نیست که تاریخ را به عنوان تقدیری احساس کند که در آن قرار دارد و در عین حال متوجه شود آن تقدیر، جبر سرنوشت نیست و اتفاقاً امیدوار شود افقی در مقابل ما گشوده شده است. جبر تاریخی، جبر دیالکتیک است و نه جبر سرنوشت‌ساز. جبر دیالکتیکی یعنی مدام با آن تاریخ نسبت برقرار می‌کنید. خوبی این بحث این بود که ما با توجه به این مباحث می‌توانیم مدام با یکدیگر گفتگو کنیم و معنای تقدیر تاریخی را که ما را فرا گرفته است بفهمیم، مضافاً این که به آن خودآگاهی پیدا کنیم و به این موضوع فکر کنیم معنای عبور از جبر تاریخی که در محافل مارکسیستی آن را غیر ممکن می‌دانند، چیست.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

گفتگوی ششم

تکنولوژی؛ حجابِ حقیقت یا آینہی ظهور آن؟

بسم الله الرحمن الرحيم

آقای توکلی: آیا می توان گفت در این مباحث که نظر به تکنولوژی امروزی می شود، عالم و آدم با عقل ریاضی نگاه می شود و نوع نگاه عقل ریاضی پایه ی عقل تکنیکی است؟ یا این که بشر بر اساس دیدگاه خودش می خواهد طرحی بر عالم بیندازد و از عقل ریاضی هم استفاده می کند؟ پیش زمینه ی این مباحث یک عقل است یا یک میل که به کمک عقل ریاضی می خواهد به خواسته و میل خود دست یابد؟ به تعبیری حال که بین ذهن و عین تمایز قائل می شوند، با عقل ریاضی که نگاه می کنند به این معناست که عالم خارج از ذهن را پذیرفته و دارند از این زاویه به آن نگاه می کنند؟ ولی وقتی می گوییم ارتباط ذهنی و عینی قطع شده و بشر متناسب با طرح خودش دارد از عقل ریاضی استفاده می کند، برای تحقق عالمی که می خواهد، بحث در این مورد متفاوت می شود.

استاد طاهرزاده: با دکارت روحی به صحنه آمد که بودن خود را در ازاء تفکر ذهنی دنبال می کرد، وقتی می گفت: «من فکر می کنم پس هستم» عملاً بودن خود را در ازاء فکری که از خودش در ذهنش داشت، دنبال می کرد و در دل چنین نگاهی به آن جایی رسید که تنها چیزی را به عنوان واقعیت می توان پذیرفت که دارای «وضوح و تمایز» باشد و

بالاخره معتقد به سه جوهر، «امتداد» و «روح» و «خدا» شد. گفت ما با چیزی به نام «امتداد» روبه‌رو هستیم که آن عالم ماده است و می‌توانیم آن را به صورت واضح و متمایز از سایر چیزها درک کنیم و عملاً جدایی عین و ذهن از دکارت شروع شد. دغدغه‌ی این که نکنند آن‌چه از خارج درک می‌کنیم اشتباه باشد، موجب شد تا دکارت شک دستوری خود را مطرح کند.

در دل نگاه دکارت به خارج، شک هیوم ظهور می‌کند. در دل هیوم و شکاکیت هیوم به اصل علیّت، مباحث کانت در فلسفه‌ی غرب با موضوع نقد عقل محض و ناتوانی عقل برای درک خارج ظهور می‌کند. کانت و هیوم در بستر فلسفه‌ی دکارت به ظهور می‌آیند. هیوم می‌گوید من نمی‌توانم بپذیرم آن‌چه حس می‌کنم و در ذهن دارم، همان‌طور است که در خارج از ذهن هست. کانت مفاهیم ترانسندنتال یا پیشینی را پیش کشید و علیّت را از مفاهیم استعلایی یا پیشینی قلمداد کرد. هنوز هم همان سخن دکارت در میان است که چیزی به نام امتداد در بیرون هست که نمی‌دانیم چه ربطی با آن داریم. شما در هر حال در نگاه به پدیده‌های بیرونی چیزی به نام امتداد می‌شناسید که قابل اندازه‌گیری است با توجه به چنین نگاهی به پدیده‌های مادی شروع می‌کنید به آزمایش آن‌چه قابل اندازه‌گیری است، می‌خواهید استعدادهای آن را برای خود منکشف کنید. بحث «ابژه» بودن عالم ماده برای بشر مدرن کار را به جایی کشاند تا مطابق ذهن خود، عالم خارج را برای خود شکل دهد. هنوز هم عالم خارج برای ذهن چیزی جز امتداد نیست، دوگانگی بین ذهن و عین را کانت برای فرار از

گفتگوی ششم، تکنولوژی، حجابِ حقیقت یا آینه‌ی ظهور آن؟ ۲۰۱

مشکلی که هیوم ایجاد کرده بود با بحث «نومن» و «فنومن» تقویت کرد، ولی موضوع هنوز همان است که دکارت مطرح کرد و به همین جهت هایدگر می‌گوید چهارصد سال است ما در دستگاه دکارت داریم فکر می‌کنیم. آیا واقعاً از آن به بعد، هگل یا هایدگر توانستند مسئله‌ی دوگانگی «سوبژه» و «ابژه» را حل کنند؟ به نظر بنده آن‌ها دغدغه‌های خوبی نسبت به این موضوع داشتند و اگر دغدغه و فلسفه‌ی هگل نبود هایدگر به این خوبی وارد عبور از این دوگانگی نمی‌شد. هایدگر مشکل را به خوبی شناخته و راه حلی که با طرح «دازاین» در تعریف انسان داده، تا حدی مشکل را حل کرده، به همان معنایی که تلاش دارد راه عبور از نیهیلیسم را به بشر مدرن بنمایاند.

نمی‌دانم چه اندازه باید بر روی نحوه‌ی ترسیم‌ی که هایدگر از انسان می‌کند، با نظر به گشودگی انسان، تأمل کرد. به‌خصوص وقتی که جلوتر می‌آید و از پرتاب‌شدگی انسان در جهان و خودآگاهی انسان نسبت به این امر سخن می‌گوید. هایدگر کمک می‌کند تا از چهارصد سال تفکرِ دکارتی آزاد شویم. اگر بتوانیم با هایدگر از چهارصد سال ماندن در دوگانگی بین «ابژه» و «سوبژه» یا «ذهن» و «عین» آزاد شویم، راحت‌تر با متون دینی رابطه برقرار می‌کنیم و به عالم انبیاء و اولیاء الهی نزدیک می‌شویم.

آزادی از جبر تحمیق‌کننده

هایدگر انسان را متوجه عهدی می‌کند که در این دوران باید با تکنیک داشته باشد و از تقدیری که گشتل بر او تحمیل کرده آگاهش می‌کند. بنده، خود را در این جا وسیله‌ای می‌دانم تا به کمک رفقا بتوانیم این موضوعات را جمع بندی کنیم و با همدیگر فکر کنیم و غیر از این برای خودم جایی قائل نیستم و معتقدم رفقای مذهبی در این تاریخ از این نوع مباحث مستغنی نمی‌باشند.

هایدگر در مقاله ی «پرسش از تکنولوژی» در مباحث گذشته بحث خوبی را پیش کشید تا بفهمیم اگر از جهتی در فضای تقدیری هستیم که سیطره‌ی گشتل به میان آورده، چگونه می‌توانیم خود را از جبر تحمیق‌کننده آزاد بدانیم. می‌گوید:

«وقتی ماهیت تکنولوژی را در نظر می‌گیریم، گشتل را همچون تقدیر انکشاف، تجربه می‌کنیم. به این ترتیب از قبل در فضای باز تقدیر اقامت می‌گزینیم. تقدیری که به هیچ‌وجه ما را وانمی‌گذارد تا با جبری تحمیق‌کننده خود را کورکورانه به دست تکنولوژی بسپاریم یا آن که سراسیمه علیه آن قیام کنیم و آن را به عنوان امری اهریمنی، لعن نماییم که این هر دو یکی است. درست برعکس، وقتی خود را به صراحت در معرض ماهیت تکنولوژی قرار دهیم - و پنجره‌ی وجود خود را به روی ماهیت تکنولوژی بگشاییم - ناگهان خود را درگیر فراخوانی آزادی‌بخش می‌یابیم»

همان‌طور که می‌گوید واقعاً وقتی ماهیت تکنولوژی را در نظر بگیریم گشتل را همچون تقدیر انکشاف تجربه می‌کنیم و نه سیطره‌ی روح به

ذخیره‌بردن انرژی. این که انسان در قلمرویی از حوالَت تاریخی قرار می‌گیرد، نه آنچنان است که آن تقدیر و حوالَت ما را با چنگال‌هایش کنترل کند و نه آنچنان است که چیزی در تقدیر ما نیست و هر کاری بخواهیم می‌توانیم انجام دهیم و از آن طرف هم این‌طور نیست که هیچ انتخابی برایمان نباشد. آری! در قلمرو تقدیری قرار می‌گیریم که ما را در بر گرفته، ولی وقتی ماهیت تکنولوژی را درست در نظر بگیریم، گشتل را طور دیگری می‌نگریم و آن را به عنوان تقدیر انکشاف، تجربه می‌کنیم. اگر گشتل را این‌طور تجربه کنیم، از قبل در فضای باز تقدیر، اقامت می‌گزینیم و این جبر نیست و ما در هر تقدیری همین‌طور هستیم.

تفکر، درست همین است که آدم متوجه تقدیرها باشد، در عین این که می‌داند این تقدیرها گشوده است. به همین جهت هایدگر تقدیر انکشاف را وقتی در فضای گشتل قرار می‌گیرد، به جبر سرنوشت تحلیل نمی‌کند و می‌گوید تقدیر گشتل به هیچ وجه ما را نمی‌گذارد تا با جبری تحمیل‌کننده خود را کورکورانه به دست تکنولوژی بسپاریم. از آن طرف آنچنان هم نیست که به راحتی بتوانیم سراسیمه علیه آن قیام کنیم.

ملاحظه بفرمایید نکته‌ی دقیقی در پیش رو داریم، نه جبر تقدیر و نه آزادی برای هر کاری و لعن کردن به شرایطی که نمی‌گذارد ما هر کاری را انجام دهیم. اگر تصور کنیم می‌توانیم هرگونه تقدیری را نفی کنیم و یا گمان کنیم اسیر تقدیر هستیم، در هر دو صورت در خطا می‌باشیم و از نوعی آزادی که در میان این دو نهفته است غافل می‌مانیم. به همین جهت هایدگر در ادامه‌ی متن فوق می‌گوید: «برعکس، وقتی خود را با صراحت

در معرض ماهیت تکنولوژی قرار دهیم، ناگهان خود را در گیر فراخوانی آزادی بخش می یابیم.» یعنی وقتی ماهیت تکنولوژی را ماورای گشتل در نظر بگیریم و آن را تقدیری جهت انکشاف و «آلتیا» بدانیم که به بشر اعطا شده و گشتل را در دل آن تقدیر بفهمیم، در فضای باز آن تقدیر که انکشاف است اقامت می گزینیم و هوشیارانه ماورای گشتل به عقل تکنیکی می اندیشیم و پنجره‌ی وجودی خود را بر روی ماهیت تکنولوژی که انکشاف است، می گشائیم. در این حالت از اسارت گشتل آزاد می شویم و احساس می کنیم به چیزی ماورای گشتل فراخوانده شده ایم.

وقتی خود را در معرض گشتل می بینید، احساس می کنید شما را دعوت می کند به تعرض نسبت به طبیعت. از آن طرف هم یک احساس آزادی از گشتل را در خود دارید و این امر، نکته‌ی مهمی است که باید با تفکر در ماهیت تکنولوژی در نظر بگیریم.

آقای متقی: آیا وقتی خود را با صراحت در معرض ماهیت تکنولوژی قرار دهیم چنین حالتی پیش می آید؟

استاد ظاهرزاده: همین طور است. زیرا ماهیت تکنولوژی از جهتی در ذات خود امری منفی نیست، هر چند نمی توان از سیطره‌ی گشتل چشم پوشی کرد ولی با تأمل در ذات تکنولوژی که انکشاف است، ناگهان خود را در گیر فراخوانی آزادی بخش می یابید که هم فراخوانی است به سوی تعرض به طبیعت و هم فراخوانی است به سوی آزادی از این تعرض. در حال حاضر ماهیت تکنولوژی گشتل است و منبع انرژی ساختن از طبیعت و به یک معنا این تقدیر دوران ما است و در نتیجه این طور نیست

گفتگوی ششم، تکنولوژی؛ حجابِ حقیقت یا آینه‌ی ظهور آن؟ ۲۰۵

که بتوانید در این قرارگاه نباشید با این همه، فراخوانی در میان است برای آزادی از این تقدیر به سوی تقدیری اصیل که آن انکشاف است.

آقای توکلی: این تقدیر یک وجه جبری دارد که ما را در دل این انکشاف به تعرض به طبیعت می‌کشاند و در دل آن یک وجه اختیاری در میان است که می‌توانیم ماورای گشتل با طبیعت برخورد کنیم.

استاد طاهرزاده: اسم حالت دوم همان آزادی نسبت به امکانات گوناگون هستی است.

آقای توکلی: امکان‌های بیرون گشتل؟

استاد طاهرزاده: امکاناتی است که یکی از وجوه آن چیزی است که می‌توانیم طبیعت را به صورت منبع انرژی در اختیار بگیریم.

آقای متقی: سوال من همین جاست. آیا وقتی خود را به صراحت در معرض ماهیت تکنولوژی قرار دهیم، گشتل حاکم می‌شود، یا نه؟

استاد طاهرزاده: هایدگر می‌خواهد بگوید شما اگر آگاهی نسبت به این موضوع را به صحنه بیاورید در عین تقدیر انکشاف به وسیله‌ی گشتل، عملاً امکان انتخابی برتر را که آن نظر به انکشافی است که در سیطره‌ی گشتل نیست، در خود احساس می‌کنید. با توجه به این هوشیاری بحثی که آقای توکلی به میان آوردند و تحت عنوان «جبر یا اختیار»، مرتفع می‌شود زیرا واژه‌ی «جبر» و «اختیار» در این حوزه جایگاهی ندارد، بلکه همان واژه‌ی «تقدیر الهی» مطرح است. مثل تقاضایی که در زیارت «امین الله» داریم که از خدا تقاضا می‌کنیم: «اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدَرِكَ، رَاضِيَةً بِقَضَائِكَ»، این احساس ارزشمندی است که از خدا می‌خواهید شما

نسبت به تقدیرش اطمینان داشته باشید. چنین امری جبر نیست، بلکه توجه به میدانی است که می‌توانید در آن خود را بیابید. راضی بودن به قضا و قدر الهی به این معنا است که بدانیم خداوند بنا دارد در این بستر، ما را به معنای لازم برساند. هایدگر می‌خواهد چنین فهمی را در ابتدا متذکر باشد، آن‌جا که می‌گوید: وقتی گشتل را به عنوان تقدیرِ انکشاف تجربه می‌کنیم عملاً از قبل در فضای بازِ تقدیر اقامت گزیده‌ایم و این تقدیری است که ما را گرفتار جبر نمی‌کند. با توجه به این امر می‌توان گفت که از یک طرف گشتل حقیقتاً تقدیر ماست و از طرف دیگر در دل درکِ این تقدیر متوجه ماهیت اصلی تکنولوژی می‌شویم که آن انکشاف است، بدون آن که آن انکشاف اسیر گشتل شده باشد. اگر متن مقاله‌ی «پرسش از تکنولوژی» آرام آرام جلو رود به این جاها می‌رسیم که نتایج خوبی را در بر دارد.

آقای اصفا: حرف از آزادی و انتخاب است. در حالی که وقتی بحث تقدیر پیش می‌آید دایره آزادی هم تنگ می‌شود. این آزادی برای اکنون است؟ یا آزادی برای آن موقعی بوده که این تقدیر برای ما رقم خورده است؟

استاد طاهرزاده: شما همیشه یک نحوه آزادی دارید، اما یک وقت است که آزادی‌تان، آزادی در تقدیری است که بستر انتخاب شما را فراهم می‌کند و عملاً انتخاب‌های شما در بستر آن تقدیر است، که در این صورت باید بدانید در تقدیرِ گشتل، گشتل شما را می‌برد به آن جایی که خودش می‌خواهد. در عین آن که آزادی به سوی امکان‌ها در میان است

گفتگوی ششم، تکنولوژی؛ حجابِ حقیقت یا آینه‌ی ظهور آن؟..... ۲۰۷

که یکی از آن امکان‌ها گشتل است. فکر می‌کنم در متن بعدی ابهام این بحث رفع شود. می‌گوید:

ماهیت تکنولوژی در گشتل نهفته است و استیلای آن به قلمرو تقدیر تعلق دارد. از آن جایی که این تقدیر هر لحظه بشر را عازمِ طریقی از انکشاف می‌کند، او دائماً در جریانِ نزدیک‌شدن و دسترسی‌یافتن به آستانه‌ی امکانِ پیش‌رفتن به سوی امری است که در انضباطْ منکشف است و بدین ترتیب و با این امکان، امکانات دیگر از بین خواهد رفت، امکانِ آن که بشر می‌توانست بیشتر و به گونه‌ای آغازین‌تر به ماهیتِ نامستوریِ آن راه یابد تا از این طریق، ماهیتِ خود را به منزله‌ی لزوم تعلق به انکشاف تجربه کند.

امکانی که امکانات دیگر را از بین می‌برد

ملاحظه می‌کنید که ماهیت تکنولوژی را از یک جهت در گشتل می‌داند و متذکر می‌شود استیلای آن به قلمرو تقدیر تعلق دارد، از جهت دیگر نظر به امکانی دارد که بشر می‌توانست به گونه‌ای آغازین‌تر ماهیت انکشافِ تکنولوژی را تجربه کند. می‌گوید از آن جایی که تقدیرِ استیلای گشتل در میان است، بشر عازمِ طریقی از انکشاف می‌شود که با انضباطِ محقق می‌گردد و این امر موجب می‌شود تا امکانات دیگر که پیرو روح انکشاف از دل طبیعت به ظهور می‌آید، در حجاب رود. زیرا استیلای گشتل ما را به قلمرو چنین تقدیری کشانده تا از نظر امکانات دیگری که با تقدیر انکشاف یا نامستوری برای ما پیش می‌آمد، غفلت کنیم. قرار گرفتن

در تقدیری که با گشتل محقق می‌شود این چنین است. در بستر چنین روحیه‌ای به انضباطی فکر می‌کنیم که آن چه گشتل می‌خواهد برای ما به ظهور می‌آید و این یعنی به صحنه آوردن علوم دقیقه. عمده آن است که متوجه شویم چرا هایدگر در ادامه می‌گوید: «و بدین ترتیب با این امکان، امکانات دیگر از بین خواهد رفت. امکان آن که بشر می‌توانست بیشتر به گونه‌ای آغازین‌تر به ماهیت نامستوری یا انکشاف آن راه یابد تا از این طریق ماهیت خود را به منزله لزوم تعلق به انکشاف تجربه کند.» یعنی بشر انکشاف مطلق را که همان انکشاف حقیقت است در دل طبیعت تجربه کند، در صورتی که وقتی گشتل بر تکنولوژی حاکم شد به جای حقیقتی که می‌توانست در مواجهه با طبیعت برای او منکشف بشود، طبیعتی که منبع ذخیره انرژی است برایش منکشف شد.

عنایت دارید همین که می‌خواهید طبیعت را به نظمی درآورید که به عنوان منبع انرژی، جوابگوی میل شما باشد، عملاً حقیقتش به حجاب می‌رود با این که در حال حاضر ما این کار، یعنی پیشرفت به سوی امری که در انضباط منکشف است را ناخودآگاه انجام می‌دهیم، ولی متوجه نیستیم در این کار در سیطره‌ی گشتل هستیم و نام آن را به نظم در آوردن کارها از طریق علوم دقیقه‌ای به نام فیزیک می‌نامیم. و این از چهارصد سال پیش وارد زندگی بشر شد، در حالی که قبلاً برخورد بشر با طبیعت صورت دیگری داشت و زندگی نظم دیگری را دنبال می‌کرد. روز جمعه به خودی خود روز جمعه بود، نه این که ما آن را به عنوان روز جمعه قرار داده باشیم. ما نیامدیم هفته و ماه و سال درست کنیم. جمعه، حقیقتاً روزی

گفتگوی ششم، تکنولوژی؛ حجابِ حقیقت یا آینه‌ی ظهور آن؟ ۲۰۹

بود که گشودگی‌اش نسبت به روزهای دیگر بیشتر بود و جامعیت داشت. ماه مبارک رمضان ماهی بود که خودش رمضان بود، ما سال را به دوازده ماه تقسیم نکردیم. این نوع نظم، غیر از نظمی است که فلسفه‌ی دکارت به میان آورد و گفت چیزی را باید در عالم خارج به عنوان واقعیت پذیرفت که بتوانیم آن را اندازه‌گیری کنیم و نظم قابل قبول، نظمی شد که علم ریاضی برای بشر تعیین کند. در این فضا بشر نتوانست رابطه‌اش را به صورتی طبیعی با خارج برقرار کند. آن نظم، نظم دیگری بود و در روشی که علم ریاضی تعیین می‌کرد، نمی‌گنجید. به قول گادامر در کتاب «حقیقت و روش»، حقیقت آن چنان نیست که لزوماً در این روش‌هایی که علوم فیزیک و ریاضی تعیین می‌کنند بگنجد. در نگاه دکارت باید به طبیعت نظمی داد برای این که پدیده‌ها در اختیار شما باشد. گادامر می‌گوید: لزوماً کشف حقیقت با روش همراه نیست یعنی روش هندسی و علوم تجربی و ریاضیات نمی‌توانند دارای ظرفیت درک حقیقت باشند. ما چون نظمی را که می‌توانستیم از طریق آن با حقیقت مرتبط شویم، گم کردیم، نظم دکارتی یعنی نظمی که تنها در کمیّت‌ها معنا دارد، برای ما ملاک درک مخلوقات شد و عملاً در این نگاه حقیقت، چهره‌اش را از ما بر می‌گیرد.

هایدگر گفت: ماهیت تکنولوژی در گشتل نهفته است و استیلای آن به قلمرو تقدیری تعلق دارد که شما را احاطه می‌کند، در نتیجه عملاً فقط در محدوده‌ی انضباط بخشیدن به عالم قرار می‌گیرید و بدین ترتیب با این امکان، امکانات دیگر از بین خواهد رفت. امکان آن که بشر می‌توانست

بیشتر به گونه‌ای آغازین تر به ماهیت نامستوری طبیعت راه یابد. امکان آغازین، همان اصل نامستوری و انکشاف است که مقدم بر انکشاف به صورت سیطره‌ی گشتل می‌باشد. اگر بشر امروز خود را در چنین آغازی بیابد، طلب انکشاف و نامستوری دیگری را که فوق انکشاف با سیطره‌ی گشتل است در خود می‌یابد و به گفته‌ی هایدگر «از آن طریق ماهیت خود را به منزله لزوم تعلق به انکشاف تجربه می‌کند» این انکشاف دیگر انکشاف مطلق است که انسان در آن ماهیت خود را به منزله‌ی لزوم تعلق به انکشاف تجربه می‌کند. ما در این تاریخ متعلق به انکشاف هستیم ولی انکشاف حقیقت در مواجهه با طبیعت و امکان تجربه ماهیت خود در این راستا در این تاریخ برای بشر پیش آمده است.^۱ اگر با دقت این نکات را دنبال کنیم و با حضور هایدگر به تاریخ خود، در رابطه با تکنولوژی فکر کنیم، نکاتی را که آقای دکتر داوری در رابطه با تکنولوژی می‌گویند بهتر متوجه می‌شویم. آقای دکتر داوری حساسیتی در مخاطب خود ایجاد می‌کند تا در مواجهه با هایدگر، متوجه عمق و گفتار آن فیلسوف بشود، و از آن طرف هایدگر قدرت تفکر به مخاطب خود می‌دهد تا مبناها را

۱ - شایسته است رفقا به طور جداگانه به این نکته توجه کنند که بشر این دوران در طلب تجربه‌ی خود می‌باشد در میدانی که در مواجهه با طبیعت به ظهور می‌آید و آن تجربه‌ی «خود» است در انس با حقیقت، ولی در بستر انکشافی که در رابطه با طبیعت برایش ظهور می‌کند. این در جای خود نوعی سلوک به حساب می‌آید که بشر بتواند حقیقت را در مظهری به نام طبیعت بیابد. این چیزی نیست که بتوانیم در جهان نادیده بگیریم و همچنان در تاریخی زندگی کنیم که سالکان، آن حقیقت را بیشتر در تجربیات درونی خود دنبال می‌کردند. تاریخ دیگری برای سلوک به میان آمده که در برابر این سلوک، آن سلوک قبلی حالت انتزاعی به خود گرفته است.

بشناسد و در بقیه‌ی امور غیر از موضوع تکنولوژی، نظر به آغازین‌ها بنماید. قصد بنده از مطالعه این متن توسط رفقا این است.

آقای اصفا: بر روی این امکان‌های دیگر غیر از انضباط بخشیدن به طبیعت هم می‌شود حرف بزنیم؟

آقای نجات‌بخش: خود هایدگر همین را می‌گوید که حواست باشد، این تنها امکان نیست که شما فکر می‌کنید باید به این صورت که با نظم‌بخشیدن به صورتی که علم فیزیک به عهده دارد، طبیعت را منظم کنید. با این بحث رسیدید به این که ما چه اندازه اشتباه می‌کنیم که سریعاً منتقل می‌شویم که باید طبیعت را با نظم فیزیکی مطالعه کرد و لاغیر. در حالی که بعضاً در این منظم کردن نحوه‌ای از خراب کردن پیش می‌آید، از آن طرف هم نامنظمی بد است. پس در واقع باید از این گردونه درآییم و آن «تفکر» است که ما به دنبال آن هستیم، تفکری مافوق گردونه‌ی نظم و بی‌نظمی موجود. نحوه‌ای از حضور است و در آن نحوه از حضور، تکلیف است که پیش می‌آید. آن وقت دین به شما تکلیف می‌دهد چه نسبتی باید با طبیعت داشته باشید. دیگر موضوع نظم و بی‌نظمی به صورتی که در تاریخ مدرن پیش آمده، جایش را می‌دهد به وظیفه و تکلیف و آنچه حق است. این‌ها همه‌اش می‌رود جای دیگر، یا بگویید حق و تکلیف دیگر از هم جدا نمی‌شوند.

بنده این طور متوجه شدم: در هر تقدیری که ما به آن وقوف پیدا کنیم، گویا اتفاقی که می‌افتد این است که حقیقت همیشه در تقدیر برای ما ظاهر می‌شود. مشکل این جاست که این تقدیر کل حقیقت پنداشته

می‌شود. یعنی این قدر سیطره پیدا می‌کند که انسان احساسش این می‌شود تمام حقیقت همین است که در این تقدیر ظاهر شده و وقتی کسی وقوف بر تقدیر پیدا می‌کند یعنی بر تقدیر آگاه می‌شود، به اندازه‌ی بودنش در نسبت با حقیقت جایگاه آن تقدیر برایش مشخص می‌شود. و این جاست که آن انکشاف حاصل می‌گردد و گر نه انسان چون همین طور دارد زندگی می‌کند و در قلمرو تقدیر دارد زندگی می‌کند، گویا همه‌چیز همین است که الآن دارد می‌بیند. از نظر او گویا همه‌ی حقیقت همین است که اکنون دارد می‌بیند و نمی‌تواند انتقال پیدا بکند به سایر تقدیرات، تازه شاید در مورد تکنولوژی یک مقداری مسئله مضاعف هم بشود، از آن جهت که کشش همگانی را به میان آورد.

استاد طاهرزاده: زیرا تکنولوژی، رفاه را در مقابل انسان می‌گذارد و همین موجب می‌شود بیشتر آن را احساس کند و متوجه‌ی امور و همی آن نشود.

آقای نجات‌بخش: چون برای انسان محسوس تر است فکر می‌کند تمام عالم همین بودنی است که تکنولوژی به او می‌دهد.

استاد طاهرزاده: بنده از سخنان شما این طور فهمیدم که می‌خواهید تأکید بفرمایید ما یک تقدیر داریم و یک چیزی ماورای تقدیر.

آقای نجات‌بخش: بله! ماورای تقدیر، همان حقیقت مطلق است.

استاد طاهرزاده: و عملاً با تمرکز بر روی تقدیری محدود، از ماورای تقدیر غافل می‌شویم. این نکته را همین جا نگه می‌داریم تا ببینیم متن بعدی چیز دیگری به این نکته اضافه می‌کند.

گفتگوی ششم، تکنولوژی؛ حجابِ حقیقت یا آینه‌ی ظهور آن؟ ۲۱۳

آقای اصفا: باید به جای امکانات می‌گفت «امکان»، چون یک «امکان» این طرف است به اسم انضباط و یک امکان دیگری که ماورای این امکان است.

آقای نجات بخش: نه! امکانات دیگر آن طرف است. یعنی آن طرف، حقیقت مطلق است و امکانات مختلف.

آقای متقی: بله چون نمی‌دانیم آن طرف این انضباطی که با علمی مثل فیزیک داریم، چه امکاناتی است.

آقای اصفا: مثلاً چه امکاناتی است؟

آقای متقی: این جا کار سخت می‌شود زیرا آینده‌ای که هنوز خود را به ظهور نیاورده است، مدّ نظر است.

استاد طاهرزاده: همین‌طور است که می‌فرمایید. نمی‌شود آن را مشخص کرد ولی می‌شود در موردش تفکر کرد و در انتظار ظهورش بود.

آقای متقی: به نظر بنده فکر از اینجا شروع می‌شود، زیرا در مقابل ما، «وجود» قرار می‌گیرد با ظهورات گوناگون.

استاد طاهرزاده: ارزش این متن همین است که ملاحظه می‌کنید ما را متوجه می‌کند که تفکر با «وجود» و در «وجود»، امکان تحقق دارد.

آقای توکلی: چطور است این طور بگوییم شاید مطلب روشن‌تر بشود. ما تقدیرات متعدد داریم و هر تقدیری امکانات مناسب خودش را دارد. نه اینکه یک امکان در میان است در مقابل امکان‌های دیگر.

استاد طاهرزاده: نکات خوبی را می‌فرمایید. به همین جهت عرض کردم این صحبت را نگه دارید زیرا نخواستم حالا در موردش بحث شود

در حالی که ارزش آن را دارد تا بر روی آن فکر کنیم، یک تقدیر داریم که محدود می‌کند ولی از محدودیت‌اش غافل می‌شویم. این را داشته باشید تا ببینیم چه نکات دیگری باید در کنار آن برای تفکر قرارداد. متن هایدگر حرف‌هایی برای شما دارد مثل همین که ما خدا را در حد علت می‌گیریم و مطلب را در گردونه علت و معلول محدود می‌کنیم، در صورتی که وقتی خدا را در حد علت بگیریم دیگر حضور مطلق خدا و تجلیات اسماء الهی و این که حضرت حق واقعی است با ظهورات مختلف، همه به حجاب می‌رود. این خطر برای انکشاف هم هست آن‌گاه که با سیطره‌ی گشتل دنبال شود و ماهیت تکنولوژی در این نگاه محدود شود، زیرا تقدیری جای تقدیر دیگری به میان آمده است. هایدگر می‌گوید:

«شیوه‌ی سلطه‌ی تقدیر انکشاف، عدم استتاری است که در آن هر چه هست خود را در لحظه نشان می‌دهد، این خطر را در بر دارد که آدمی در مورد امر نامستور، مرتکب خطا شود و آن را درست تعبیر نکند، در نتیجه هر چیزی هر جایی حضور می‌یابد خود را در پرتو نسبیتی از علی و معلولی آشکار می‌کند. در این نحو تفکر مبتنی بر بازنمایی امور، حتی خدا هم ممکن است همه‌ی جوانب قدسی و روحانی خود را از دست بدهد و به علت فاعلی تقلیل یابد و به خدای فلاسفه تبدیل شود، بدون آن که متوجه‌ی منبع و سرچشمه‌ی اصلی این علت باشند.»

هایدگر بحث «شیوه‌ی سلطه‌ی تقدیر انکشاف» را در متن فوق به میان می‌کشد و احتمال خطاهایی که ممکن است پیش آید و موضوع فقط در محدوده‌ی علی و معلولی دیده شود. در این نگاه هر چیز خود را در لحظه

نشان می‌دهد حتی خداوند هم که حقیقتی قدسی و معنوی است به علت فاعلی عالم تقلیل می‌یابد. در متن فوق بحثِ سلطه‌ی تقدیرِ انکشاف است. از یک جهت سلطه است برای این که ما را در بر گرفته است، و از جهت دیگر تقدیر است یعنی به سراغ ما می‌آید در قرارگاه خاصی که این‌طوری ببینید و این‌طوری کشف کنید. می‌گوید: «شیوه‌ی سلطه‌ی تقدیرِ انکشاف، عدم استتاری است که در آن هرچه هست خود را در لحظه نشان می‌دهد.» همین که ما به روحی به نام انکشاف به حالت لحظه‌ای بنگریم خطری برای نامستوری و یا انکشاف پیش می‌آید تا بتوانیم آن را درست تعبیر کنیم.

آقای متقی: تقدیر انکشاف منظور است یا تقدیر منکشف؟

استاد ظاهرزاده: شما مصدر بگیرید یعنی این هویتِ کشف کردن است که به خطر می‌افتد.

آقای متقی: یعنی تبدیل به کشف کردن خاص می‌شود؟

استاد ظاهرزاده: بله! هید گر توجه می‌دهد به سلطه‌ی تقدیرِ انکشاف به صورت خاص تا خطر را روشن کند که خطر از کجا شروع می‌شود. از عدم استتارِ خاص، عدم استتاری که در آن هرچه هست خود را در لحظه نشان می‌دهد. «در لحظه نشان می‌دهد» یعنی شما فقط همان وجه را مدّ نظر قرار می‌دهید و به صورت انتزاعی به موضوع نظر می‌کنید و نه به گستردگی حقیقت. می‌گوید: «چنین وضعی این خطر را در بر دارد که آدمی در مورد امر نامستور یعنی آن‌چه قابل کشف است، مرتکب خطا می‌شود و آن را درست تعبیر نمی‌کند، در نتیجه هر چیزی هر جایی حضور می‌یابد خود را در پرتو نسبتی از علی یا معلولی آشکار می‌کند.»

مثل آن که زغال سنگ را به عنوان منبع انرژی بنگرید و علت آن را کربن بدانید و طبیعت را در چنین محدودیتی برای خود در نظر بگیرید. در این حالت شما آن را در چنین لحظه‌ای نشان دادید و یا به جهت سلطه‌ی تقدیر انکشاف، طبیعت خود را در لحظه نشان داد. می‌فرماید: «این نحوه تفکر که به یک معنا مبتنی بر بازنمایی امور است، حتی خدا هم ممکن است همه‌ی جوانب قدسی و روحانی خود را از دست بدهد و به علت فاعلی تقلیل یابد و به خدای فلاسفه تبدیل شود، بدون آن که متوجه‌ی منبع و سرچشمه‌ی اصلی این علت باشند.» یعنی خطری در این تقدیر هست از آن جهت که این پدیده را برای ما به یک موضوع، محدود می‌کند. در همین لحظه عملاً بقیه‌ی جوانب آن دیده نمی‌شود در صورتی که اگر آن پدیده را در حضوری بنگرید که در عالم قرار دارد، و نه در حضوری که برای شما منبع انرژی است، ابعادی از خود آشکار می‌کند که در شرایط قبلی ظهور نمی‌کرد. مثل این که گمان کنیم امروز باران برای ما آمده است تا مزرعه‌ی ما را مرطوب کند. در این حالت صورت رحمت و اسعه‌ی الهی را در باران نمی‌بینید که شما را و همه‌ی عالم را در برگرفته است. وقتی نسبت‌ها را در محدوده‌ی علت و معلول محدود کنیم، تمام عالم را در تنگنایی قرار داده‌ایم که یا علت‌اند و یا معلول، دیگر نفس ظهور و نامستوری، معنای خود را از دست می‌دهد.

آقای متقی: مثل این که گفته می‌شود خورشید به دریا تابید و بعد ابر شد و ابر بالای سر این مزرعه آمد و باران بارید و دیگر هیچ.

استاد طاهرزاده: تازه در ادامه هم خواهیم گفت که آب باران مواد کانی زمین را به ریشه رساند و درخت میوه داد و والسلام. این یعنی صحنه‌ی حضور تدبیرات الهی را که در جای جای وقایع عالم حاضر است، به حجاب بردن.

هایدگر می‌گوید: شیوه‌ی سلطه‌ی تقدیرِ انکشاف، این خطر را در بر دارد که انکشاف درست تعبیر نشود، زیرا ما می‌خواهیم آن‌چه را در مقابل ما به نام طبیعت هست در حدّ منبع انرژی ببینیم و تنها موقعیت علّت انرژی را برای آن وصف کنیم.

آقای متقی: در آن صورت، امکانِ ظهورِ برکت و فهم آن کاملاً از بین می‌رود.

استاد طاهرزاده: همین طور است. تازه این مثال بود، متن هایدگر بحث را وسیع‌تر می‌کند، آن‌جا که می‌گوید: این شیوه گشودنی و عدم استتار را که بر ما و به تاریخ ما عطا شده است تنها چیزی بنگریم در همین لحظه که فعلاً ما با آن روبه‌رو هستیم و طلبی خاص از آن داریم. وقتی هر چیزی در لحظه دیده شد عملاً رابطه‌ی علّی و معلولی با هر چیزی برقرار می‌شود و نه آن‌که آن چیز آینه‌ی حقیقت به حساب آید. ما فقط آن پدیده را در آن لحظه می‌بینیم که یا علت است و یا معلول.

آقای موسویان: با توجه به آن‌چه گفته شد تفکر را ما چگونه معنا می‌کنیم؟ آیا این درست است که تفکر را به این معنا می‌گیریم که به کمک آن نوعی گشودگی نسبت به عالم برای ما ایجاد می‌کند و مانع می‌شود تا نسبت به عالم فرو بسته شویم؟ تا آن‌جا که هر گاه چیزی تعریف

شد، یعنی بسته شد و نوعی بی‌فکری نسبت به گشودگی آن چیز پیش آمد. لذا همین که بنده زغال سنگ را نگاه کردم و به عنوان کربن آن را تعریف نمودم، عملاً نوعی فروبستگی نسبت به آن ایجاد می‌شود. در این رابطه می‌توان گفت تاریخی برای بشر پیش آمده است که همه چیز را می‌بندد و نمی‌گذارد آن طوری که هست باز بشود. به تعبیر خودتان، آمده وجهی را بنمایاند و همه‌ی وجه دیگر را ببندد. حال با توجه به این امر اگر کسی بخواهد از این نحوه تقدیر آزاد بشود و به خودآگاهی نسبت به آن برسد، بدون پیغمبر می‌شود؟

استاد طاهرزاده: بدون نظر به وجه قدسی عالم همه چیز از هویت اصیل خود بیرون می‌رود. هنوز برای تبیین مطلب لکنت زبان داریم، این لکنت به جهت آن است که هنوز وجوه دیگری باید در میان آید. به همین جهت خود هایدگر هم لکنت دارد به‌خصوص در هایدگر واپسین.

آقای متقی: این به خاطر آن است که واژه ندارد و یا چون هنوز ساحات دیگری از بحث مانده است؟

خطر تبدیل پدیده به یک چیز

استاد طاهرزاده: شاید هر دوی این نکات باشد. در جای دیگر نکاتی دارد که بنده در بحث فطرت تاریخی متذکر آن شده‌ام. هایدگر در آن جا «هنر» را نمونه می‌آورد برای روبه‌روشدن با حقیقت که به اعتقاد بنده اگر انقلاب اسلامی در مقابل او بود بهتر می‌توانست وجوه مختلف ظهور حقیقت را نشان دهد. در کتاب «سرآغاز کار هنری» سعی دارد رابطه‌ی ما

را با حقیقت روشن کند و مواظب است حقیقت، به یک مفهوم تبدیل نشود. ابتدا روشن می‌کند که هنر نه هنرمند است و نه اثر هنری است و نه پدیده‌ای که روبه‌روی ما می‌باشد، بلکه روحی است که همه‌ی آن‌چه در صحنه است را در بر گرفته. بعد از آن می‌گوید چگونه با این روح می‌توان مرتبط شد. با نمونه آوردنِ اثر هنری، لکنّت خود را در ارائه‌ی مطلب تا حدّی جبران می‌کند و با همین بحث‌ها تا حدّی لکنّت ما برای تبیین ماهیت تکنولوژی کم می‌شود. مثل این که اگر شما با طرح آن مقدمات بفرمایید تکنولوژیِ امروزی یعنی به اسارت در آوردنِ طبیعت، تا حدّی می‌توانید با مخاطب خود رابطه برقرار کنید، در حالی که اگر صد سال پیش این سخن را می‌گفتم هیچ‌کس نمی‌فهمید، چون امروزه تفکری به میان آمده و آن تفکر عملاً با خود واژه‌هایی را آورده است. فکر می‌کنم در آینده واژه‌های ما قدرت بیشتری پیدا می‌کنند که در حدّ واژه‌های قبلی نیست. ملاحظه کرده‌اید در ترجمه‌ها، «سنت» را «فَرادَهش» ترجمه می‌کنند، زیرا معنای «سنت» به جهت استعمال‌های عامیانه از قدرت خود افتاده است. به نظر بنده باید همان واژه را به ظهور می‌آوردند و با به‌کاربردن آن در ساحات مختلف، دوباره همان واژه سنت را تقویت می‌کردند به شرطی که در جاهایی که اندیشه‌ورزی در میان است آن را به کار می‌بردند.

حال با این مقدمات وقتی هایدگر می‌گوید: «شیوه‌ی سلطه‌ی تقدیر انکشاف، عدم استتاری است که در آن عدم استتار هرچه هست خود را در لحظه نشان می‌دهد»؛ می‌خواهد ما را متوجه‌ی خطری کند که در این

تاریخ ما را تهدید می‌نماید، خطری که پدیده را با همه‌ی وسعتی که می‌تواند داشته باشد تبدیل می‌کند به یک چیزی که مثلاً علت انرژی است.

آقای اصفا: یعنی گمان کنیم فقط آن چیز همین است و بس.

استاد طاهرزاده: و عملاً در نظر به پدیده که باید مجال دهیم تا خود را نشان دهد، در نسبت با آن توقف کنیم در چیزی که ما می‌خواهیم آن پدیده باشد.

آقای متقی: آیا امروزه در هر انکشافی همین‌طور است که آن پدیده گرفتار نگاه ما می‌شود و امکان به ظهور آمدن را از آن می‌گیریم؟

استاد طاهرزاده: ظاهراً همین‌طور است، مگر آن که از همان ابتدا در هر چیزی نظر به انکشاف حقیقت داشته باشیم، به همان معنایی که گفته‌اند: «صد هزار انگشت ایما گر بر آید ز آستین / در حقیقت جز جمال نیر یکتاش نیست.» در این حالت صد هزار انگشت ایما، اشاره به حقیقت دارد ولی در جلوات مختلف. تازه آن حقیقت هم با همه‌ی این جلوات باز پنهان است.

انکشافی که هایدگر به عنوان خطر مطرح می‌کند، انکشافی است که با سیطره‌ی گشتل به میان می‌آید، با آن خصوصياتی که بحث شد. در حالی که در تفکر، انکشاف هست اما محدودیت در آن نیست تا آدمی در مورد امر نامستور مرتکب خطا شود و آن را درست تعبیر نکند، در نتیجه هر چیزی هر جایی حضور می‌یابد، خود را در پر تو نسبتی از علی و معلولی آشکار می‌کند. حتماً در جریان هستید که حضرت امام

خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در تفسیر سوره‌ی «حمد» فرمودند: ما واژه‌ی علی یا معلولی را در متون دینی خود نداریم. این واژه در تفکر فلسفی معنای خود را پیدا کرده است. خطر آن جاست که کسی بخواهد نگاه دینی به موضوعات را در حدّ فلسفه تقلیل دهد و بخواهد رابطه‌ی علی و معلولی بین پدیده‌ها را منشأ ظهور حقیقت بداند، در حالی که حقیقت و نحوه‌ی بودن آن در عالم با تجلیاتی که دارد و در مظاهری که ظهور می‌کند، به صورت علی و معلولی نیست. نه تنها تقسیم بندی‌های علی و معلولی در متون دینی ما نیست، بلکه واژه‌ی «واجب الوجود» هم نیست. این واژه نمی‌تواند به ظهور آمدن و یا انکشاف حقیقت را درست تبیین و تعبیر کند. به همین جهت هایدگر می‌گوید: «در این نحوه تفکر که مبتنی بر بازنمایی امور است، حتی خدا هم ممکن است همه‌ی جوانب قدسی و روحانی خود را از دست بدهد و به علت فاعلی تبدیل شود.»

آقای متقی: این فهمی متعالی و ارزشمند از خدا است.

استاد طاهرزاده: به همین جهت باید متوجه باشیم هایدگر کدام خدا را قبول ندارد. انسان متعجب می‌شود که یکی از مترجمین این مقاله می‌فرمایند البته ما نمی‌دانیم هایدگر را خداشناس بنامیم یا نه. در صورتی که هایدگر خدای کلیسا را که صرفاً علت عالم است، بدون نظر به جوانب قدسی و روحانی آن، نمی‌پذیرد؛ نه آن که خداوند را از آن جهت که آغازِ آغازها برای ظهور حقیقت است، منکر باشد.

آقای اصفا: بعضی از اساتید هم همین اشکال را به هایدگر می‌گیرند که خدایی را که می‌گوید، خدایی است برای خودش.

استاد طاهرزاده: خدای هایدگر، نه خدای فلاسفه است و نه خدای کلیسا. خدایی است که باید بیاید و نگاه آماده گر هایدگر زمینه‌ی رجوع به آن خدا را به بشریت می‌دهد. بنده، آن خدا را تا حدی نزدیک به «صرف الوجود» جناب ملاصدرا می‌بینم، به شرطی که بحث وجود در ملاصدرا را با عقل مشائی نخواهیم دنبال کنیم. هایدگر برداشت‌هایی دارد که به خوبی می‌توان گفت خدای او، خدای اکهارت است و کلاً به اکهارت - آن عارف مشهور - نزدیک است.

هایدگر در رابطه‌ی توهم بزرگی که بشر مدرن دارد می‌فرماید:

«وقتی طبیعت خود را همچون مجموعه‌ی محاسبه‌پذیر عرضه کند، به واقع می‌تواند احکام و نتایج صحیحی را به بار آورد. اما درست به خاطر همین موفقیت‌ها، این خطر هنوز باقی است که امر حقیقی و اصل حقیقت در لایه‌لایه‌ی این همه امور صحیح، محو شود. بدین لحاظ می‌توان گفت: تقدیر انکشاف، فی نفسه این خطر و آن خطر نیست، بلکه عین خطر است. لیکن بزرگ‌ترین خطر آن است که تقدیر در قالب گشتل حاکم شود. این خطر خود را به دو شیوه بر ما آشکار می‌کند: یکی این که وقتی به محض آن که آدمی به نامستوری، حتی به عنوان موضوعی - برای مدت‌زمانی نه چندان طولانی - توجه نکند و آن همچون منبع ثابت تلقی شود و بشر در این میان جز نظم و نظام‌بخش منبع ذخیره، چیز دیگری نباشد، به لبه‌ی پرتگاه می‌رسد. یعنی در آستانه‌ی جایی که خود او هم باید فقط به عنوان منبع ثابت تلقی گردد، در عین حال خود را متکبرانه در مقام خداوند زمینی می‌ستاید و بر خلاف واقع تصور می‌کند هر چیزی که پیش روی خود می‌یابد، فقط به این اعتبار وجود دارد که ساخته‌ی اوست. این به نوبه‌ی خود،

آخرین توهّم را به بار می‌آورد که گویی انسان، همه‌جا فقط خودش را می‌بیند بدون آن که متوجه‌ی گشودگی خود شود و به همین دلیل نمی‌تواند خود را ببیند.»

به نظر بنده بسیار لازم است کمی به این جمله فکر کنیم تا حجاب‌های دوران خود را بشناسیم، آن‌جا که می‌گوید: وقتی طبیعت، خود را همچون مجموعه‌ی محاسبه‌پذیر عرضه کند به واقع می‌تواند احکام و نتایج صحیحی را به بار آورد، اما درست به خاطر همین موفقیت، این خطر هنوز باقی است که امر حقیقی و اصل حقیقت در لابه‌لای این امور صحیح محو شود. در این جمله متذکر می‌گردد امر حقیقی و اصل حقیقت در میان است که در دل روش‌های رجوع به طبیعت که غلط نیست و صحیح است، محو و ناپدید می‌شود. این که طبیعت می‌تواند مجموعه‌ای محاسبه‌پذیر دیده شود غلط نیست و شما در چنین رجوعی به طبیعت می‌توانید موفق باشید و به آن‌چه می‌خواهید برسید و با توجه به این امر هم علم تجربی در کار خود موفق است و ما علم فیزیک را در کار خود موفق می‌بینیم، زیرا رجوع غلطی به طبیعت نکرده است اما در این نوع رجوع به طبیعت چیزی که گم می‌شود امر حقیقی و اصل حقیقت است که با تفکر می‌توان به آن نظر کرد، چیزی که در محدوده‌ی علوم تجربی نمی‌توان آن را یافت و این همان مشکل بزرگی است که دنیای مدرن دارد و به همین جهت هایدگر می‌گوید: با توجه به همه‌ی موفقیت‌هایی که پیش آمده، این خطر هنوز باقی است که امر حقیقی و اصل حقیقت در لابه‌لای این همه امور صحیح محو شود. با توجه به این امر است که می‌گوید: بدین لحاظ می‌توان گفت تقدیر انکشاف فی نفسه این خطر و آن خطر نیست، بلکه عین خطر است.

زیرا در این تقدیرِ انکشاف، طبیعت به عنوان مجموعه‌ای محاسبه‌پذیر مدّ نظر آمده و انکشاف در چنین فضایی جای خود را باز کرده و عملاً انسان را از کل حقیقت محروم نموده است. وقتی همه‌ی حقیقت از منظر انسان رخت بر بندد، کل خطر سراغ انسان می‌آید و بزرگ‌ترین خطر در این فضا وقتی است که تقدیر در قالب گشتل حاکم شود. یعنی تقدیرِ انکشاف در فضای نظر به طبیعت به عنوان امری محاسبه‌پذیر، وقتی به اوج خود رسید تقدیر گشتل حاکم می‌شود، در این حالت تفکر به کلی به حاشیه می‌رود و عمل‌زدگیِ صِرف، عنان تکنیک را در دست می‌گیرد. در حالی که تقدیرِ انکشاف برای دنیا‌طوری طلوع کرد تا انسان‌ها با انکشافی که انجام می‌دهند، به حقیقت برسند. این شیطان بود که تقدیر رسیدن به حقیقت را از دست انسانِ غربی ربود و در همان صدر رنسانس روحی حاکم شد غیر از آن‌چه در آن تاریخ طلوع کرد. گویا سقیفه‌ای جای غدیر را گرفت. در همان زمان یعنی در صدر رنسانس، در ایران ملاصدرا به میدان آمد و در غرب یک دکارت. هر دو می‌خواستند چیزی را بیابند. حتماً جریان دکارت را می‌دانید و آزمایشگاهی که در زیرزمین خانه اش داشت و مشغول کالبدشکافی بود. در هر دو یعنی در دکارت و ملاصدرا روحی حاکم شد که حقیقت چیست؟ این جاست که می‌توان گفت در غرب روح شیطانی آمد و جستجوی حقیقت را به حاکمیت گشتل تبدیل نمود و عملاً آن خطر بزرگ حاکم شد. ما هم به نحو دیگری ضربه خوردیم، از آن جهت که «اخباری‌گری» حاکم شد و مانع آزاداندیشی در دل دینداری گشت و عملاً حیات و نشاط دینی که بنا داشت انسانی را

متولد کند که تفکرش می‌توانست تفکر جهانی باشد، به حاشیه برد و از آن طریق اندیشه ملاصدرا از تحرک افتاد و بعد از دویست سال توسط مرحوم محمد بیدآبادی دوباره در فضایی جدید احیاء شد ولی هنوز ما به آن فضایی که با ملاصدرا شروع شده آن‌طور که حق و شأن آن اندیشه است، وارد نشده‌ایم. به نظر بنده یک محمد بیدآبادی دیگری باید بیاید و ملاصدرا را از دست ما نجات بدهد. ملاصدرا به نظر بنده بالاتر از این است که امروز با آن روبه‌رو هستیم. بنده در این ویراستاری جدید جلد هشتم و نهم اسفار متوجه شدم چه اندازه این مرد هنوز برای ما حرف دارد. ای کاش دوباره می‌نشستیم و صدرا را مطابق این تاریخ و با نظر به طلوع ۴۰۰ سال پیش با هم بحث می‌کردیم.^۲

این‌که عرض کردم آن حرف‌تان را نگه دارید برای این‌جا بود که تقدیر را از یک جهت تقدیر رجوع به حقیقت بدانیم و تحرکی را که در روح انسان در غرب به وجود آمد تحرکی بدانیم که بنا بود حقیقت را در فضای انکشاف پیدا کند. دیگر این‌که تقدیر انسان غربی این نبود که حقیقت را دنبال کند، بلکه در همان محدوده‌ای باید می‌بود که فعلاً هست. بنده در این موارد انقلاب اسلامی را مدّ نظر می‌آورم که حقیقت دوران ماست و تقدیر ما آن است که از طریق آن با حقیقت مأنوس شویم، ولی بعضاً آن را به یک حرکت سیاسی تبدیل کردند، این گشتل انقلاب اسلامی است.

۲ - در این رابطه تلاشی هر چند اندک در مباحث «انقلاب اسلامی طلوع جهانی بین دو جهان» و مباحث «در راستای بنیان‌های حکمت حضور در جهانی بین دو جهان» شده است.

آقای متقی: گشتل انقلاب اسلامی هم معنا دارد؟

استاد طاهرزاده: بله! فکر کنم می‌توانیم در این مورد سخن بگوییم؛ وقتی انقلاب اسلامی را در محدوده‌ای از فهم اسیر کردیم که آن فهم صحیح هست، ولی حقیقت نیست عملاً انقلاب اسلامی را گرفتار گشتل خاص خودش کرده‌ایم. انقلاب اسلامی اگر حقیقت این دوران است پس باید خودمان را در وارستگی رجوع به انقلاب اسلامی مستقر کنیم. اگر خودمان را در نگاه‌های سیاسی به انقلاب اسلامی مستقر کردیم، عملاً انقلاب اسلامی را در حقیقت‌اش نیافته‌ایم. آیا در دوره‌ی رنسانس به بعد یک اراده‌ی الهی به انسان‌ها در غرب القاء نشد که به دنبال حقیقتی ماورای کلیسای قرون وسطی باشند؟ بنده مدتی فکر می‌کردم با رنسانس همین روحیه که تکنولوژی امروز این را به وجود آورد، به انسان غربی القا شده بود ولی آرام آرام به این نتیجه رسیدم که گویا حقیقت کشف در میان بوده، ولی انسان غربی نتوانست در آن مأوا گزیند؛ شبیه آنچه در حکمت متعالیه ظهور کرد و ما نیز به نحوی دیگر نتوانستیم در آن مأوا بگیریم.

آقای موسویان: اتفاقاً حرف مقام معظم رهبری «حفظه الله» این است که شما رنسانس را درست نگاه نکردید. رنسانس پدیده‌ای است که در جنگ بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها اتفاق افتاد و نسلی در آن نابود شدند و فضایی ایجاد شد که خواستند به کلی به مذهب پشت کنند. خواستند از خدای کلیسایی که گالیه‌ها را بر نمی‌تابد فاصله بگیرند و گویا بنا بود در آن راستا انکشاف تاریخی جدیدی اتفاق بیفتد.

عدول از رؤیت حقیقت

استاد ظاهرزاده: در مورد جایگاه تاریخی گالیله بد نیست موضوع را با نگاه هرمنوتیکی نگاه کنیم. علم هرمنوتیک می‌گوید ببینید در آن تاریخ گالیله را چه چیزی فرا گرفته است. می‌گوید بیش از این که تألیف یا مؤلف را ببینید، روحی که تألیف و مؤلف را در بر گرفته است دنبال کنید، و با توجه به آن روح تاریخی، ملاحظه کنید مؤلف چه اندازه توانسته است آن را اظهار کند و به ظهور آورد. آیا گالیله را شوری فرا گرفته بود که می‌خواست حقیقت را ببیند ولی از آن شور به هر دلیلی عدول کرد، چون گرفتار یک نگاه ریاضی به عالم و آدم شد؟ با توجه به آن چه عرض شد می‌شود نسبت به آن چه در گذشته در مورد گالیله فکر می‌کردیم تجدید نظر کنیم. آیا می‌توانیم بگوییم نفخه و دم الهی به مردم آن زمان دمیده شد ولی به جهت انگیزاسیونِ قرون وسطایی که راحت عالمان را می‌سوزاندند، غرب آن دم الهی را نتوانست درست بگیرد، هرچند آثاری از آن را شما در کانت ملاحظه می‌کنید که تلاش دارد در عقل دوم، نکاتی را در بحث اخلاق نشان بدهد. شاید بشود بر روی این موضوع فکر کرد که اراده‌ی الهی در مدرنیته هم به نحوی حاضر بوده، مشروط بر آن که به شجره‌ی ممنوعه که همان غفلت از نظر به حقیقت است، نزدیک نمی‌شدند تا در هبوط برخورد محاسبه‌پذیرانه به طبیعت گرفتار شوند.

نکته‌ای که شاید هایدگر بخواهد به آن اشاره کند، آن جاست که می‌گوید: «لیکن بزرگ ترین خطر آن است که تقدیر در قالب گشتل حاکم شد.» ظاهراً این امکان در آن تاریخ بوده است که آن تقدیر یعنی

تقدیر کشف، در قالب گشتل پیش نیاید. گویا تقدیر انکشاف ظهور کرد اما یک مرتبه در قالب گشتل ادامه یافت. در ادامه می‌فرماید: «این خطر خود را به دو شیوه بر ما آشکار می‌کند.» سپس سعی می‌کند آن دو شیوه را آشکار نماید: یکی این که در بستر گشتل همه چیز را به عنوان منبع انرژی در اختیار بگیریم و خود را به عنوان خدای زمینی بستاییم؛ و دیگر این که آثار منفی گشتل را بشناسیم و متذکر آثار منفی آن باشیم. به نظر بنده بحث خوبی را می‌خواهد با ما در میان بگذارد به خصوص آن که در شیوه دوم نمی‌گویید می‌توانید به طور مستقیم در نفی سیطره‌ی گشتل کاری بکنید، بلکه تنها می‌گویید می‌توانید متذکر امر تخریبی گشتل بشوید و البته این کار کمی نیست که انسان متوجه شود با تقدیر گشتل عملاً انکشاف‌های دیگری را از دست می‌دهد. می‌گوید: «وقتی آدمی به نامستوری یا انکشاف، حتی به عنوان موضوعی برای مدت زمانی نه چندان طولانی توجه نکند و آن همچون منبع انرژی تلقی شود و بشر در این میان جز نظم و نظام‌بخش منبع ذخیره چیز دیگری نباشد، عملاً به لبه‌ی پرتگاه می‌رسد.» به این معنا که آدمی خودش را هم منبع نیرو تلقی می‌کند. به گفته‌ی هایدگر: «یعنی در آستانه‌ی جایی که خود او هم باید فقط به عنوان منبع ثابت تلقی گردد.» این آن خطر بزرگی است که هایدگر به عنوان قرار گرفتن در لبه‌ی پرتگاه، متذکر آن است و در توصیف چنین جایگاهی می‌گوید: «در عین حال خود را متکبرانه در مقام خداوند زمینی می‌ستاید.» جالب است، از آن طرف خود بشر منبع انرژی شده و در دست سیطره‌ی گشتل است و از طرف دیگر فکر می‌کند چه اندازه تواناست و بر خلاف

واقع تصور می‌کند هر چیزی که پیش روی خود می‌یابد فقط به این اعتبار وجود دارد که ساخته‌ی اوست. فکر می‌کند این خودش است که دارد آن چیز را می‌سازد غافل از این که خودش در دست تقدیری است که گشتل پیش آورده است. به گفته‌ی هایدگر: «این به نوبه‌ی خود آخرین توهّم را به بار می‌آورد که گویی انسان همه جا فقط خودش را می‌بیند، بدون آن که متوجه‌ی گشودگی خود شود- که همان دازاین است- و به همین دلیل نمی‌تواند خود را ببیند.» که همان دازاین یا در «جهان‌بودگی» نسبت به همه چیز است. به نظر می‌آید اگر آدم با این دستگاه فکر کند متوجه می‌شود چرا بشر این اندازه احساس قدرت می‌کند.

آقای موسویان: احساسم این بود که وقتی ابن عربی در «فصّ نوحی» یک تاریخ را مطرح می‌کرد که حضرت نوح علیه السلام در آن قرار داشتند بنده می‌گفتم تاریخی در مقابل حضرت است که حضرت نمی‌توانند کاری بکنند، روحی بر آن‌ها سیطره داشت که خود را ربّ می‌دیدند و هنر حضرت نوح علیه السلام آگاهی به آن سیطره بود و به همین جهت تسلیم نشدند هر چند هم نتوانستند کاری بکنند و طوفان آمد و همه را برد.

استاد ظاهرزاده: گویا با نابودی آن‌ها باید تاریخ دیگری شروع می‌شد زیرا به هیچ وجه متذکر این امر نبودند که آن تصورات آن‌ها را تالبه‌ی پرتگاه جلو برده است.

آقای متقی: به نظرم این جاست که نقش عرفان معنا پیدا می‌کند، چون در همان طرح بحث‌های «معرفت نفس» مواجهه با دانشجویان پزشکی و روانشناسی سخت‌ترین کار است. دانشجویان پزشکی تمام مسئله‌ی نفس

ناطقه را در عکس العمل های عصبی جستجو می کردند و تذکری که معرفت نفس می دهد این است که یک تراز بالاتر از آن بیاید. به نظر من این جا رجوع عرفان برای فهم اسارت های فکری که ما را در بر گرفته، خیلی کمک می کند.

استاد طاهرزاده: البته عرفانی که بشر را در محدوده ای اراده ای الهی تفسیر کند، که همان توحید محض است. عرفان واقعی چیزی را در اختیار شما می گذارد که در عین آزادبودن، مطلقاً در تقدیرات الهی هستید و بدین لحاظ از جهتی هیچ کاره می باشید و از جهتی دیگر همه کاره. اگر نتوانیم این را حل کنیم عملاً هنوز «خودبنیاد» هستیم، بشر خودبنیاد نمی تواند تسلیم باشد. نه زنش می تواند به اعتبار زن بودن، تسلیم تقدیر خود باشد؛ و نه مرد می تواند تسلیم تقدیر خود باشد به اعتبار مرد بودن، و امروز نمونه های جزئی اش را ملاحظه می کنید که افراد در تقدیر خود مستقر و متذکر نیستند.

آقای توکلی: این شعر مولوی که می گوید: «حیله کرد انسان و حیله اش دام بود / آن چه جان پنداشت خون آشام بود» ظاهراً جایش این جاست که بشر به جای آن که اجازه دهد تا طبیعت به ظهور آید، سعی می کند همه چیز را در قبضه ی ساخته ی خود شکل دهد و به همین دلیل به گفته ی هایدگر نمی تواند خود را درست ببیند.

استاد طاهرزاده: همین طور است، «حیله» در این تاریخ و در کلام هایدگر یعنی برنامه ریزی و برنامه ریزی برای آن که طوری با طبیعت

برخورد شود که طبیعت به عنوان مجموعه‌ی محاسبه‌پذیر خود را به بشر عرضه کند.

آقای نجات بخش: حرف شما راجع به آن که واقعاً یک رخداد در دوران رنسانس بوده، پذیرفته می‌شود به شکلی که در واقع بشر این قدر از دستش کار می‌آید که احساس می‌کند همه‌جا خودش است که همه کاره است. اگر ما این حرف را بزنی خیلی از آن حرف‌هایی که مثلاً داریم فراماسونرها چه کار کردند، یا مثلاً فضای سرمایه‌داری چه کار کرد و چه جهتی به سرمایه داد؛ به نظر می‌تواند از آن طرف، معنادار بشود. یعنی از لحاظ فلسفی وقتی این موضوع مطرح شود که چنین خطری مقابل بشر بوده، آن وقت خیلی از آن تلاش‌ها هم که توسط جریان‌های سیاسی رقم می‌خورد، گویا قابل توجیه‌تر است.

استاد طاهرزاده: بنده عرضم این است که این نکته را فعلاً رها نکنید و سنن الهی را در متن همین رخدادها تحلیل نمایید، آن وقت معنای مقاومت در مقابل این همه هیبت ظاهری جریان‌های مجهز به تکنولوژی گرفتار گشتل، جایگاه دقیقی پیدا می‌کند. زیبایی کار آن وقت روشن می‌شود که می‌فهمیم این‌ها همه‌اش هیچ چیز است و تقدیری که این‌ها را فراگرفته است تقدیری اصیل نیست و از آن بدتر فکر می‌کنند خودشان هستند که صحنه‌آرایی می‌کنند. معلوم می‌شود ما باید در چیز دیگری قرار بگیریم، نه این که در این هیبت دروغین آن‌ها را ارزش‌گذاری کنیم و از قرار گرفتن بشر در لبه‌ی پرتگاه غفلت کنیم. نتیجه این که موضوعی این چنین مهم که تقدیر اصیل بشر را از دست او خارج کرده است نباید سیاسی و اخلاقی

نگاه کرد بلکه باید «وجودشناسانه» نگاه شود. حضرت علی علیه السلام به فرزندشان می‌فرماید: «تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُّ» کوه‌ها از جا بجنبند، در مقابل هجوم دشمن، تو بر جای خود مستقر باش. حضرت علی علیه السلام چه چیزی در تاریخ خود دیده‌اند که این‌طور سخن می‌گویند؟ و به چه کسی می‌گویند؟ به کسی که در دل حوادث زندگی، به ظاهر به زحمت افتاده‌اند و آن حضرت یعنی امام حسن علیه السلام در مقابل آن‌همه حوادثِ ناگوار خود را نباختند. با این همه هرگز نمی‌بینید در حرکات حضرت کوچک‌ترین سستی به چشم بخورد، زیرا جایگاه دشمنِ توحید را که مانع ظهور حقیقت است، درست درک کرده‌اند.

آقای متقی: تا تقدیر، در قالب گشتل به میان نیاید نظامی ساخته نمی‌شود.

استاد طاهرزاده: چرا نگوییم نظامی که ریاضی‌مند است ساخته نمی‌شود؟

آقای متقی: تکنولوژی نظم خاص خود را دارد، شما گشتل انقلاب اسلامی را متذکر شدید.

استاد طاهرزاده: بنده گشتل شدن انقلاب اسلامی را به آن معنایی که عرض شد، منفی می‌دانم که بیشتر از طریق سیاسیون شکل می‌گیرد. مسلم حضرت محمد صلی الله علیه و آله نظامی دارند، اما نه در به اسارت درآوردن طبیعت و به حجاب بردن حقیقتی که از آن طریق ظهور می‌کند. تازه وقتی هم که می‌فرمایند سر وقت نماز بخوان، رخصت می‌دهند تا غروب آفتاب برای نماز ظهر وقت داری. این شما را در فضایی قرار می‌دهد که از انتخاب

خود بیرون نمی‌روید، ولی در عین حال نظمی در میان است، این نظم، نظم انسانی است و در عین حال با طلوع صبحگاهان طبیعت، تو نیز در نماز صبح طلوع کن. با «وسطُ السَّما» بودنِ منبع نور، تو خود را با نماز ظهر بدرخشان. ملاحظه می‌کنید که دستورات دین نظر به وجوه طبیعی عالم و آدم دارد. ماه رمضان را یک حقیقت زمانی می‌دانیم، نه آن‌که قراردادی برای این قسمت از زمان گذاشته‌ایم و در آن روزه واجب شده است. خود شما هم احساس می‌کنید که با ورود در ماه رمضان، احوال تان عوض می‌شود، در حدّی که امام سجّاد علیه السلام در مورد ماه رمضان می‌فرمایند رفیق خوبی آمده است. با توجه به این امر، نظمی که ما می‌گوییم غیر از نظمی است که گشتل به طبیعت تحمیل می‌کند تا طبیعت در اختیار امیال و هوس‌های بشر قرار گیرد. با این همه ما عملاً با نظم گشتل زندگی‌های خود را تنظیم می‌کنیم. بنده خوشحالم از این‌که چنین بحثی پیش آمد، در ابتدا امید نداشتم زمانی بشود که در مورد این نظم بتوانیم فکر و پرسش کنیم. فکر می‌کنم شرایطی به وجود آمده که آرام آرام بتوانیم مطابق بحث‌هایی که شده از این نظم، یعنی نظم موجود جهان مدرن پرسش کنیم.

آقای توکلی: سؤالی که بنده در ابتدای بحث عرض کردم شاید این‌جا یک مقدار معنا پیدا کند وقتی می‌گوییم نظم ریاضی را نقد می‌کنیم، طرف می‌گوید ریاضیات که نظر به واقعیت عالم دارد، چرا می‌گویید باید از آن عبور کنیم؟ زیرا نباید از واقعیت یا از جلوه‌های واقعیت عبور کرد.

آقای نجات بخش: نظم ریاضی همان طور که گفته می شود پاره ای از واقعیت است و تنها دلیل عبور از آن هم این است که ما را به امر حقیقی مرتبط نمی کند.

آقای توکلی: هایدگر در این جا دارد می گوید وقتی طرف خود را به عنوان منبع ثابت تلقی کرد دارد این نوع نگاه محاسبه پذیر را تا وجود خودش جلو می برد. با توجه به این که نگاه ریاضی گونه به عالم و محاسبه پذیر دانستن آن، نگاه به جلوه ای از حقیقت است، در واقع دو موضوع در میان است که آیا ما با نگاه ریاضی گونه با جلوه ای از حقیقت روبه رویم و یا در توهم هستیم؟

آقای نجات بخش: در نگاه ریاضی مند، جلوه و پاره ای از حقیقت را تمام حقیقت می پنداریم. بنابراین بر فرض هم انسان جلوه و پاره ای از حقیقت را که در قالب ریاضی و محاسبه پذیر هست، بشناسد عملاً با حقیقت روبه رو نشده است.

آقای توکلی: حتی اگر تمام حقیقت را نبیند؟

آقای نجات بخش: اگر تمام حقیقت را نبیند و متوجه باشد در آن نگاه با حقیقت روبه رو نمی شود، از نگاهی که طبیعت را محاسبه پذیر می بیند و به آن اصالت می دهد عبور کرده است.

آقای توکلی: اما متذکر باشد که جلوه ای از حقیقت است. در حالی که فکر می کنم هایدگر می خواهد بگوید این نوع نگاه نه با جلوه ای از حقیقت روبه رو می شود و نه می تواند از آن حجاب برای دیدن حقیقت

عبور کند. پیش خود تحلیلی دارد و آن قدر با آزمون و خطا طبیعت را کند و کاو می کند تا چیزی مطابق تصور خود از آن در آورد.

استاد طاهرزاده: این درست است و حقیقتاً هم به چیزی که می خواهد برسد، می رسد و فهم او نیز در این رابطه صحیح است چون با کار خود نتیجه گرفته است، ولی با آن چه روبه رو شده امر حقیقی نیست. سخن هایدگر آن است که با آگاهی به این موضوع تکنولوژی را به عنوان راه انکشاف پاس می داریم ولی گشتل را رها می کنیم، یعنی در واقع وجهِ ریاضی مندی که می تواند ما را جلو ببرد نفی نمی کنیم، ولی در حیطه و زمینه ای وسیع تر که آن حقیقتِ طبیعت است آن را نیز مدّ نظر می گیریم. بعداً روشن می شود چگونه باید با تکنولوژی برخورد کنیم تا بدون از دست رفتنِ آن، ما را در مأوای انکشاف مستقر کند. اگر ما انکشاف را نگه داریم از راه های مختلف انکشاف و با همین آزمایش هایی که بر روی طبیعت انجام می گیرد، می توانیم به چیزهایی برتر و بالاتر از آن چه فعلاً می شناسیم از طبیعت آگاهی یابیم. که البته باید بر این نکته بیشتر فکر کرد. اجازه دهید فرازی دیگر از مقاله ی هایدگر را دنبال کنیم.

«و دیگر آن که هر جا انکشافی از نوع گشتل استیلا یابد، امکان هر انکشاف دیگری سلب می شود و دیگر امکان حضور به چیزی نمی دهد و حتی خودِ انکشاف مِنْ حَيْثُ انکشاف را هم استتار می کند تا حقیقت، هرگز ظهور نکند و لذا می توان گفت: گشتل مانع تجلی و استیلا ی حقیقت می شود و این است آن امری که باید متذکر آن شد، یعنی تقدیری که به انضباط می آورد، بزرگ ترین خطر است و از این جهت ماهیت تکنولوژی به عنوان تقدیرِ انکشاف، خودِ خطر می باشد.»

هایدگر در فراز قبلی فرمود وقتی طبیعت خود را همچون مجموعه‌ای محاسبه‌پذیر عرضه کند، خطری پیش می‌آید که آن خطر به دو شیوه خود را بر ما آشکار می‌نماید و یکی آن که انسان هر چیزی را که در پیش روی خود می‌یابد ساخته‌ی خود می‌بیند و در توهم خداوند زمین‌بودن می‌افتد و دیگر آن که متذکر استیلاي گشتل بر حقیقت می‌شود. در فراز فوق به امر دوم می‌پردازد و می‌گوید: هر جا انکشافی از نوع گشتل استیلا باید امکان هر انکشاف دیگری سلب می‌شود و دیگر امکان حضور به چیزی نمی‌دهد تا حقیقت ظهور کند و تذکر به این امر که چنین تقدیری بشر را فرا گرفته و این بزرگ‌ترین خطر است، خود آگاهی ارزشمندی است که بدانیم گشتل خود انکشاف را من حیث انکشاف استتار می‌کند. در چنین فضایی هیچ امیدی به ظهور حقیقت نیست و بدین لحاظ می‌گوید: «ماهیت تکنولوژی به عنوان تقدیر انکشاف، خود خطر می‌باشد.» ماهیت تکنولوژی به عنوان کشف کردن منبع انرژی از طبیعت - نه این که حقیقتی را دنبال کنیم - داستان سیطره‌ی گشتل بر روح بشر است. لذا جا دارد تا این جاها فکر کرد برای آن که به هویت انکشاف از طریق منجی نظر شود و روحیه‌ی آماده‌گری پیش آید.

هایدگر معتقد است اگر هویت تکنولوژی را درست دنبال کنیم به نوعی آماده‌گری برای نظر به منجی می‌رسیم. منجی ای که می‌خواهد

گفتگوی ششم، تکنولوژی؛ حجابِ حقیقت یا آینه‌ی ظهور آن؟..... ۲۳۷

حقایق را در این تاریخ به ظهور آورد^۳ مشروط بر آن که فرمانروایی بر بشر از طریق گشتل در میان نباشد.

آقای موسویان: شخصیت‌هایی که بحث هندسه علوم را مطرح می‌کنند و قصدشان آن است که این علوم را اسلامی کنند، به گشتل توجه نکرده‌اند؟

استاد طاهرزاده: آقای مهندس مهدی بازرگان نمونه‌ی خوبی در رابطه با غفلت از روح تکنولوژی جدید می‌باشد و این نوع شخصیت در بسیاری از تکنوکرات‌های ما مصداق دارد.

آقای موسویان: احساس بنده این است که وقتی کسی یک مسئله را بیرون از سایر ابعادش در نظر بگیرد، خطر است. اما از این خطر بالاتر آن روحی است که به عنوان یک متفکر در این صحنه حاضر است که به معنای صحیح‌تر باید بگوییم این عین بی‌فکری است، به‌خصوص که متذکر نیست آن‌چه بر او فرمانروایی می‌کند گشتل است، به همان معنایی که بحث شد. این بحث این مطلب را باز می‌کند که بسیاری از جریان‌های ما در همین فضا خود را دنبال می‌کنند. در فضایی که حلقه‌ی ارتباط مخلوق با خالق از دست رفته است و موجودات را به عنوان مخلوق نگاه نمی‌کنند و وظیفه‌ی حوزه‌ی علمیه این است که این اتصال گمشده را متذکر شود، مشروط بر آن که فرمانروایی گشتل بر بشر در میان نباشد.

۳ - مجدداً متذکر می‌شویم که آن‌چه هایدگر در مورد منجی می‌گوید غیر از آنی است که ما در آموزه‌های دینی تحت عنوان مهدویت داریم.

استاد ظاهرزاده: همین طور که می فرمایید باید این وجوه را بشناسیم و اساتید محترم حوزه ی علمیه وظیفه دارند با دقت تمام این نکات را دنبال کنند و گرنه بعضاً تفاوتی بین علم دینی و غیردینی قائل نخواهند بود و همه ی علوم را دینی می دانند. زیرا اگر مواظب نباشیم و علوم را که سیطره ی گشتل در آن مستتر است نینیم، علوم دینی را هم در دامن علوم می اندازیم که هویت هر علمی را اندازه پذیری و محاسبه پذیری آن می داند. حال حساب کنید در آن صورت باید به قرآن هم نظم هندسی بدهیم و مثلاً تمام قسمت هایی که در رابطه با حضرت موسی (علیه السلام) است را یک جا بیاوریم، این دیگر قرآن نخواهد بود و دیگر آن اشارت های قدسی و روحانی قرآن در میان نمی ماند.

به گفته ی گادامر در بسیاری موارد حقیقت در قالب روش نمی گنجد. تصور بنده آن است که با توجه به دقت های هایدگر که به قول شاگردش گادامر تمام عمر دغدغه خدا داشت، عده ای تلاش می کنند برای ما هایدگری را تفسیر کنند که این هایدگر نباشد و اصرار دارند بگویند هایدگر سکولار است و سپس ما را متهم می کنند که شما هایدگر را نفهمیده اید. بنده همیشه این سخن دکتر احمد فردید را مدّ نظر دارم که گفته است: «فردید، مفسّر هایدگر نیست، بلکه با هایدگر فکر می کند و عملاً حرف های خودش را می زند. مثل کاری که خود هایدگر با فیلسوفان می کرد.»

آقای موسویان: این که می فرمایید نسبت به خود انقلاب اسلامی هم معنا دارد. حال درست است بحث مان بر روی ماهیت تکنولوژی است اما

این بحث باب خوبی را برای تفکر نسبت به تاریخ خودمان باز می‌کند، یعنی تقدیری که از طرف خدا آمده است تا مستضعفین بر مستکبرین پیروز شوند. اگر کسی متوجه نباشد که این تقدیر، تقدیری است الهی، آرام‌آرام فکر می‌کند خودش و برنامه‌های خودش چنین نتایجی را که عملاً مستضعفین بر مستکبرین در حال پیروزی‌اند، به میان آورده و این همان خطری است که هایدگر در موضوع گشتل مطرح کرد. چه بسا کار توسط بعضی‌ها انجام شود و جلو برود ولی آرام‌آرام همان نگاه فراماسونی حاکم شود که فکر می‌کنند خودشان دارند تاریخ را جلو می‌برند.

تواضع ذاتی برای حضور تاریخی

استاد طاهرزاده: فکر خوبی است یعنی اگر ما رسیدیم به این که انقلاب اسلامی تقدیر الهی در این تاریخ است، فقط باید تلاش کنیم تا این نسبت را روز به روز زلال‌تر کنیم که چه اندازه خدا در میان است و نه ما. به نظرم همه‌ی سخن تاریخ ما در شعری که آقای سید رضا نریمانی در محضر رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله» خواندند به ظهور آمده، شعر زنده‌ای بود^۴

۴ - آقایان داوود رحیمی و محمد کاظمی آن شعر را سروده بودند. حیف است با نظر به آن شعر احساسِ حضور در این تاریخ متعالی برای عزیزان پیش نیاید.

خیلی دلم برای شهیدان گرفته است
شوقی نداشتند به غیر از فدا شدن
جبهه گواه روشن این مدعای ما
سرمایه‌ی جوان حسینی، سر است و بس
این مکتب‌جنون، حججی پرورست و بس
بوی «دوکوه» می‌وزد از جانب دمشق
تاریخ ما ادامه‌ی تاریخ کربلاست

صحرای جان، بهانه‌ی باران گرفته است
آن عاشقان که رد شده‌اند از حصار تن
افسانه نیست قصه‌ی پروانه‌های ما
شیعه، سرش فدای سر حیدر است و بس
نسل جوان مرید علی اکبر است و بس
امروز خط کوفی عوض شد به خط عشق
ما را کسی شناخت که با عشق آشناست

گویا بیرون از این محافل سیاسی جریان‌های نوری دارند کار خودشان را می‌کنند و خود را جلو می‌برند.

آقای موسویان: احساس بنده این است که عرفان حقیقی و اخلاق هم در این تاریخ همین نوع می‌باشد. یعنی به قول آقای نجات‌بخش یا بگویم فتوت یا بگویم پروای تاریخی. معنای حیات معنوی در این تاریخ از این نوع است. باید متوجه باشیم دارد خبری می‌شود و ما فکر می‌کنیم ما هستیم که داریم کارها را انجام می‌دهیم.

استاد طاهرزاده: این نکته‌ی بسیار مهمی است و اگر ما وسیله‌ی ظهور آن اراده‌ی الهی بشویم باید به شدت خودمان را عقب بکشیم تا آن حقیقت با هویت الهی اش ظهور کند. این لازمه‌ی تواضع ذاتی برای یک حضور تاریخی است. یک وقت حضوری به این معنا که ما در نظر داریم در صحنه نیست و دو ابرقدرت با هم نزاع دارند، اما یک وقت اراده‌ای خاص از طرف خداوند و حضور تاریخی مشخصی در میان است، تحقق حضور زلال آن، مشروط بر آن است که ما دیده نشویم و تنها به آن حقیقت اشاره شود. شما امیرالمومنین (علیه السلام) را در تاریخ اسلام ببینید که چگونه تلاش دارند تنها مجلای اشاره به حق باشند. در فیلم امام علی (علیه السلام) دیدید که محمد بن ابابکر آمد تا به آن حضرت گزارش بدهد که موقعیت جبهه خوب نیست و معاویه در حال فتنه کردن است، متوجه شد حضرت کاملاً در آرامش به سر می‌برند، در حدی که از آن آرامش تعجب کرد و عرض کرد یا علی

چه اندازه شما راحت و آرام هستید؟ عرض بنده آن است؛ کسی که تقدیر تاریخی خود را بشناسد فقط در حدّ وظیفه می شکفتد، بنده رهبری انقلاب را این چنین می بینم. ملاحظه کردید که به آن جانباز فرمودند: «من واقعاً نگران نیستم»^۵ همان طور که ما عموماً غم امام حسین (علیه السلام) را می خوریم و شادی آن حضرت در قتلگاه را نمی بینیم. خودمان هم باید قدری در معارف مان جدی تر باشیم تا در بستر تقدیر تاریخی خود تنها مطابق اراده‌ی الهی گام برداریم، نه این که بخواهیم کاری جدای آن اراده انجام دهیم و یا طوری به صحنه بیایم که گویا این ما هستیم که داریم امور را جلو می بریم. آن جانباز از مقام معظم رهبری می پرسد گویا شما دلواپس هستید که چه فتنه‌هایی انجام می شود. ایشان در جواب می فرمایند: بنده هم قبول دارم شیطنت‌های وسیعی می شود. اما شاید بتوان با نگاهی که به تقدیر

۵ - آقای علی خوش لفظ، بسیجی جانباز دوران دفاع مقدّس و راوی کتاب «وقتی مهتاب گم شد» خطاب به رهبر معظم انقلاب گفت: فقط یک نکته بگویم؛ ببخشید من بسیجی آقای متوسّلان بودم. اینکه آقا! شما خیلی دارید درد می کشید، زجر می کشید؛ به هر حال این بحث اختلاس‌ها و حقوق‌های نجومی را می گوئید، این‌ها گوش نمی دهند. یک چیزی بگوئید که ما آرام بشویم؛ ما همچنان فدائی شما هستیم؟

رهبر انقلاب فرمودند: آرام باشید. این چیزهایی که شما می بینید، اینها حوادث طبیعی یک راه دشوار به سمت قلّه است؛ هیچ انتظار نباید داشت که اگر ما می خواهیم برویم به قلّه‌ی توحّل یا قلّه‌ی دماوند، در راه چاله نباشد، سنگ نباشد، باد نباشد، دود نباشد، گاز نباشد؛ مگر می شود؟ اما داریم می رویم، داریم می رویم، عمده این است. اصلاً نگران نباشید؛ این حوادث وجود دارد؛ اگر این حوادث نبود باید تعجّب می کردید. حالا به مناسبت حضور آقایان، من در این جلسه خیلی بنا ندارم حرف بزنم، بنا دارم حرف بشنوم، اما حالا شما ما را به حرف گرفتید. خوش لفظ: ببخشید.

تاریخی مان می‌اندازیم، متوجهی حضور جدی اراده‌ی الهی در این عالم بشویم و در این راستا قدم بزنیم و بینیم چقدر فوق‌العاده کارها جلو می‌رود. جریان آن موشی که افسار شتر را گرفته بود و می‌کشید و شتر هم به حکم غریزه راه افتاد و موش گمان کرد او چنین توانایی دارد، نباشد.^۶

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

۶- مثنوی مولوی:

در ربود و شد روان او از مری
موش غره شد که هستم پهلوان
گفت بنمایم ترا تو باش خوش
کاندرو گشتی زبون پیل سترگ
گفت اشتر ای رفیق کوه و دشت
پا بنه مردانه اندر جو در آ
در میان ره می‌باش و تن مزن
من همی ترسم ز غرقاب ای رفیق
پا درو بنهاد آن اشتر شتاب
از چه حیران گشتی و رفتی ز هوش
که ز زانو تا به زانو فرق‌هاست
مر مرا صد گز گذشت از فرق سر
تا نسوزد جسم و جانت زین شرر
با شتر مر موش را نبود سخن
بگذران زین آب مهلک مر مرا
برجه و بر کودبان من نشین
بگذرانم صد هزاران چون ترا
تا رسی از چاه روزی سوی چاه
خود مران چون مرد کشتیان نه‌ای
دست خوش می‌باش تا گردی خمیر
چون زبان حق نگشتی گوش باش

موشکی در کف مهار اشتری
اشتر از چُستی که با او شد روان
بر شتر زد پرتو اندیشه‌اش
تا بیامد بر لب جوی بزرگ
موش آنجا ایستاد و خشک گشت
این توقف چیست حیرانی چرا
تو قلاووزی و پیش آهنگ من
گفت این آب شگرفت و عمیق
گفت اشتر تا ببینم حد آب
گفت تا زانوست آب ای کور موش
گفت مور تست و ما را ازدهاست
گر ترا تا زانو است ای پر هنر
گفت گستاخی مکن بار دگر
تو مری با مثل خود موشان بکن
گفت توبه کردم از بهر خدا
رحم آمد مر شتر را گفت هین
این گذشتن شد مسلم مر مرا
چون پیمبر نیستی پس رو به راه
تو رعیت باش چون سلطان نه‌ای
چون نه‌ای کامل دکان تنها مگیر
آنصِتوا را گوش کن خاموش باش

گفتگوی هفتم
تذکر به عقل تکنیکی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استاد ظاهرزاده: هایدگر در فرازهایی که به نحوی در حال به انتها رسیدن است، نکات خوبی را در مقابل ما می‌گذارد مبنی بر این که وقتی گشتل بر بشر فرمانروایی کند، خطر به معنای واقعی آن در صحنه است. موضوع خود را این‌طور مطرح می‌کند:

آن‌چه بشر را تهدید می‌کند، در وهله‌ی اول دستگاه‌های مهلکِ تکنولوژی نیست، تهدیدِ واقعی اثر خود را در ماهیت بشر گذاشته و آن فرمانرواییِ گشتل بر بشر است که سبب می‌شود تا بشر نتواند در مسیر انکشافِ اصیل‌تری قرار گیرد و فراخوانِ حقیقتِ آغازین‌تری را تجربه کند. - چون همین که بخواهد به تحقیق و بررسی پردازد، سیطره‌ی گشتل افقِ نگاه او را به بررسی‌هایی در جهت نظم‌بخشی به طبیعت به عنوان منبع ذخیره محدود می‌کند. - بنابراین آن‌جا که گشتل حاکم است، خطر، به مفهوم دقیقِ خود وجود دارد. اما به گفته‌ی هولدرلین: «هرجا خطر هست، نیروی منجی نیز می‌بالد». مراد هولدرلین برای نجات، بازفرستادن به اصل و ماهیت است تا از این طریق ماهیت برای نخستین بار به ظهور واقعی خود درآید.

پس گشتل نمی‌تواند فقط مانع از پرتوافکندن بر هر انکشافی، بر هر گونه ظهورِ حقیقت باشد بلکه ماهیت تکنولوژی باید رشد و نموّ نیروی

منجی را در پناه خود حفظ کند. البته نباید انتظار داشته باشیم که نیروی منجی را بدون آمادگی هر جا که خطر هست بیابیم.

نیروی منجی در ماهیتِ تکنولوژی ریشه دارد و از آن نیرو می‌گیرد و وقتی متوجه‌ی این امر می‌شویم که تلاش کنیم در این امر، تأمل کنیم: به کدام مفهوم از ماهیت، گشتل واقعاً ماهیتِ تکنولوژی است؟

می‌گوید: «آنچه بشر را تهدید می‌کند در وهله‌ی اول دستگاه‌های مهلکِ تکنولوژی نیست» در این جمله ما را متوجه روحی می‌کند که تکنولوژی را جلو می‌برد و آن روح اثر خود را در ماهیت بشر گذاشته که همان فرمانروایی گشتل بر بشر است. اولاً: این که خطری ناخودآگاه بشر را در بر گرفته است. ثانیاً: آن خطر، مثل خطر سیل و آتشفشان نیست، فرمانروایی گشتل است که سبب می‌شود تا بشر نتواند در مسیر انکشافِ اصیل‌تری قرار گیرد. زیرا انکشافِ اصیل همان رجوع به حقیقت است. ولی بشر در شرایطی از نظر روحی قرار گرفته که وقتی که می‌خواهد به حقیقت رجوع پیدا کند، گشتل است که خود را جلو می‌اندازد و افق نگاه او را از همان زاویه به طبیعت می‌اندازد که طبیعت برای او منبع ذخیره‌ی انرژی باشد. همین امر موجب می‌شود تا انسان زمین‌گیر شود و نتواند در منظری به نام طبیعت به عنوان آینده‌ی ظهور حقیقت، ورود کند. مثل آن که تا ما را در درون قبر نگذارند آن حس متعالی که در منظر خود باطن عالم برزخ را ببینیم، محقق نمی‌شود. همین که سنگ لحد را گذاشتند و روح ما امیدش به تدبیر بدن قطع شد، متوجه می‌شویم چه حقایقی در مقابل ما بوده است. بختکِ گشتل با فرمانروایی خود بر روح و روان انسانِ مدرن

مانع می‌شود تا طبیعت را به عنوان آینه‌ی ظهور حقیقت در نظر داشته باشد و مسیر انکشاف خود را با آن رویکرد جلو ببرد. البته با خودآگاهی نسبت به این امر، گشتل از سیطره خود فرو می‌افتد.

از نظر هیدگر فراخوان حقیقت در نظر به آغازِ آغازها پیش می‌آید و گشتل مانع می‌شود تا به آغازِ آغازها در عالم نظر شود در حالی که حقیقت در خطاب به ما می‌گوید: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (اعراف/ ۱۷۲) آیا من بنیاد حضور و وجود شما نیستم؟ ولی گشتل مانع می‌شود این خطاب به گوش جان ما برسد، لذا همین که می‌خواهیم به حقیقت رجوع کنیم، رویکرد نظر به منبع انرژی جلو می‌آید و نمی‌گذارد ما به ساحتی بالاتر نزدیک شویم. به همان صورتی که با دروس علوم تجربی همه‌ی همت جوانان را معطوف به تحقیقاتی می‌کند که باید حاصل آن قدرتی باشد جهت سیطره بر طبیعت. آیا می‌توان کاری کرد تا در عین داشتن دروس علوم، نسبت به سیطره‌ی گشتل خودآگاهی داشته باشیم؟ هایدگر می‌خواهد این تاریخ را به این جا برساند.

آقای موسویان: حقیقت آغازین چیست؟

استاد طاهرزاده: حقیقت، همیشه بنیاد و هستی هر چیزی است و همه مخلوقات روشنی‌گاه و مظهر آن‌اند. به همان معنایی که ما در فلسفه‌ی اسلامی اصالت را به «وجود» می‌دهیم.

آقای موسویان: می‌خواهم ببینم هایدگر با نظر به حقیقت کجا را متذکر می‌شود؟ ما در زبان خودمان می‌گوییم «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» ولی هایدگر آغازِ آغازها را چه می‌داند؟

استاد طاهرزاده: هایدگر هم نظر به «وجود» دارد و در کتاب «هستی و زمان»، هستی یا وجود را مدّ نظر دارد، منتها وجودی را که مدّ نظر دارد در «دازاین» دنبال می‌کند و عنایت داشته باشید که هایدگر ابتدا «دازاین» را مورد بحث قرار داده است و دازاینِ اصیل را در اواخر کتاب «هستی و زمان» به خوبی مطرح می‌کند. دازاینِ اصیل، حضور وجود انسان است در عالم بدون دوگانگی با سایر موجودات.

آقای موسویان: آیا آن آغازی که مدّ نظرها می‌آورد و آن آغاز را به عنوان حقیقت مطرح می‌کند، نگاه به دازاین است؟

استاد طاهرزاده: در مورد انسان بله ولی در هر حال به هستی و وجود نظر دارد و منتها این وجود را در انسان مورد بحث قرار می‌دهد مگر در مرحله دوم تفکرش که «وجود» را در تاریخ تعقیب می‌کند.

به هر حال سخن هایدگر این است «آنجا که گشتل حاکم است خطر به مفهوم دقیقِ خود وجود دارد» که به نظر می‌آید از این بهتر نمی‌توان فهمید که مانع بشر مدرن چه چیزی است که نمی‌گذارد با حقیقت مرتبط شود. در آن حدّ که تحقیق نسبت به منبع انرژی و اموری از این دست، ما را در مسیر انکشافِ حقیقت متوقف می‌کند. البته با نظر به همین نکته به سخن هولدرین نظر می‌کند که «هر جا خطر هست نیروی منجی هم می‌بالد» سپس می‌گوید «مراد هولدرلین برای نجات، بازفرستادن به اصل و ماهیت است تا از این طریق ماهیت برای نخستین بار به ظهور واقعی خود در آید.» هایدگر با طرح این نکته می‌خواهد نشان دهد افق آینده بشر چندان تیره و تار نیست و بالاخره روحیه‌ای در بشر مدرن هست که می‌خواهد به اصل

برگردد و با توجه به این امر می گوید: «پس گشتل نمی تواند فقط مانع از پرتو افکندن بر هر انکشافی بر هر ظهور حقیقت باشد. بلکه ماهیتِ تکنولوژی باید رشد و نمو نیروی منجی را در خود حفظ کند» با توجه به این نکته باید به این مطلب فکر کرد که روح تاریخی بشر در هر حال در مسیر انکشاف به دنبال حقیقت است و در مسیر رشد تکنولوژی، نیروی منجی به نحوی حفظ می شود. همین که حقیقت در موطن گشتل محدود می شود ما را به فکر می اندازد تا بدانیم حقیقت چیزی است غیر از گشتل. در این حالت اگر آمادگی لازم جهت ظهور منجی در افق در بشر پیدا شد، منجی به ظهور می آید. زیرا ماهیت تکنولوژی کاری می کند که به دنبال حقیقت بودن در دل آن نگه داشته می شود. آری مشروط بر آن است که به گفته هایدگر آمادگی وجود منجی را در هر جا که خطر هست داشته باشیم.^۱

آقای اصفا: پس این جا به نوعی ماهیت تکنولوژی تأیید شد!

استاد طاهرزاده: ماهیت تکنولوژی به عنوان نگاهی به تکنولوژی در مسیر ظهور حقیقت همیشه حتی در یونان مدّ نظر بوده و آن را مثل ساختمان معبدی می دانند که ملکوت را در ناسوت به ظهور می آورد. در دوران مدرن فرمانروایی گشتل مانع شد تا تکنیک مظهری برای ظهور حقیقت شود. باید از این نوع رویکرد عبور کرد و استعدادهای طبیعت را به ظهور آورد. مثل ساختن قنات.

۱ - همچنان که قبلا عرض شد، منجی در اینجا غیر از وجود مولایمان حضرت مهدی علیه السلام

آقای اصفا: احساس کردم ماهیت تکنولوژی به نوعی موجب به میان آمدن گشتل می‌شود.

استاد طاهرزاده: باید ببینیم ماهیت تکنولوژی گشتل بوده است یا گشتل شده؟ می‌خواهد بگوید ماهیت تکنولوژی به خودی خود وسیله ظهور ابعاد متعالی از هستی است که در طبیعت نهفته است ولی با گشتل به حجاب رفت. مثل رجوع به آزادی به عنوان حقیقت بشر این دوران که در ذات خود رجوع به حقیقت انسان که همان حریت است، می‌باشد ولی یکباره روحی آمد و مانع شد که آزادی خود را در هویت حریت ادامه دهد و تبدیل به لیبرالیت و بی‌بند و باری شد.

بشر مدرن در رنسانس، با رجوع به آزادی و رجوع به انکشاف استعدادهای طبیعت، به حواله تاریخی خاصی رسید ولی به هر دلیلی چون نفس اماره بر او حاکم شد، این حقیقت‌یابی‌اش معطوف به اصالت دادن به گشتل شد. در حالی که اصل قضیه چیز دیگری بود. مثل آزادی که بزرگ‌ترین هدیه‌ی خدا به بشر است و بستر ظهور و بلوغ آن در چهار صد ساله‌ی اخیر به‌خوبی فراهم شد، ولی نفس اماره مانع شد تا آزادی به معنای واقعی آن به ظهور آید. در مورد تکنولوژی هم چنین انحرافی واقع شد، هرچند همان‌طور که عرض شد می‌تواند در دل خود منجی را پروراند و آن منجی چیزی جز رجوع به حقیقت نیست که آن را در نوعی خودآگاهی نسبت به تکنولوژی می‌یابیم. در دل رجوع به طبیعت با روحیه‌ای که در این تاریخ به بشر عطا شده، می‌توان طبیعت را طوری به میان آورد که مظهر و آینده‌ی ظهور حقیقت باشد. مثل آثار باستانی که با

روبرو شدن با آن‌ها، با حقیقت مرتبط می‌شوید، در حالی که وقتی به طبیعت تجاوز شود حقیقت رخ بر می‌گیرد، زیرا اراده‌ی معطوف به قدرت به میان آمده و نه اراده‌ی معطوف به روبه‌رو شدن با حقیقت.

آقای موسویان: از این جهت هم می‌شود مطلب را بیان کرد که تمنای اصلی بشر تصرف نیست. مردم ما تکنولوژی را می‌خواهند ولی بنای تصرف ندارند. ولی چون گرفتار فضایی به نام گشتل شده‌ایم ناخودآگاه به تصرف روی آوردیم.

استاد طاهرزاده: این نکته را داشته باشید تا در ادامه خود بحث به پاسخ شما کمک خواهد شد. هایدگر در ادامه می‌گوید: «بلکه ماهیت تکنولوژی خواه ناخواه باید رشد و نمو نیروی منجی را در پناه خود حفظ کند» از این جمله بر می‌آید که ماهیت تکنولوژی که انکشاف حقیقت است در دل خود نظر به انکشاف حقیقت را پاس می‌دارد. البته به گفته هایدگر «نباید انتظار داشته باشیم که نیروی منجی را بدون آمادگی، هر جا که خطر هست بیاییم» زیرا بشر باید با نوعی خودآگاهی متوجه شود خطری در میان است که در اینجا منظور گشتل است. اگر متوجه خطری که تکنولوژی را تهدید می‌کند نشویم، آن خطر انسان را مضمحل می‌کند. به نظر بنده تشیع و روح ایرانی این استعداد را دارد که متوجه خطر شود و از آن خطر عبور کند، چیزی که در کربلا پیش آمد. دشمنان شیعه هیچ وقت این را نفهمیده‌اند که ما در دل خطر به منجی رجوع می‌کنیم. هایدگر می‌گوید اگر آن آمادگی را داشته باشید تا در دل خطر، مقهور

آن نشوید، منجی به ظهور می آید. به گفته‌ی هولدرلین: «آن‌جا که خطر هست نیروی منجی می‌بالد.»

آقای متقی: برای روح ایرانی‌اش که می‌فرماید: «تشیع و روح ایرانی استعداد درک خطر را دارد» چه شاهی دارید؟ باید به رستم رجوع کنیم؟

استاد طاهرزاده: آقای دکتر داریوش شایگان در این رابطه در کتاب «آسیا در برابر غرب» نکته‌ای دارد که به طور خلاصه می‌گوید: «عقل تکنیکی مثل آزادی، روحیه‌ای است که بشر امروز را فرا گرفته، عقلی که در هر سنتی می‌تواند خود را به ظهور برساند و معنا کند، هرچند مثل آزادی در سنت غربی به ظهور آمده است ولی عقلی است جدای سنت غربی و با جدیتِ ساختن جهان به همراه است. ساختن جهان در سنت غربی آن شد که ما در روبه‌روی خود داریم. عمده نظر به تاریخی است که بشر در آن عزم ساختن جهان را دارد و ساختن جهان تنها منحصر در سنت غربی نیست، مهم عزم ساختن است که نمی‌توان نسبت به آن فکر نکرد. حاصل این فکر نکردن، خردِ جهان توسعه‌نیافته است.» و به نظرم می‌آید عزم ساختن جهان در سنت انقلاب اسلامی ما را از خرد توسعه‌نیافتگی نجات می‌دهد بدون آن‌که بخواهیم عقل تکنیکی خود را در سنت غربی جستجو کنیم، که این غیر ممکن است و محرومیت دویست‌ساله را به دنبال دارد، در حالی که سنت انقلاب اسلامی ظرفیت به‌ظهور آمدنِ عقل تکنیکی را دارا است، و این حرکتی است ماورای

اصلاح طلبیِ آرزومند به غرب و اصول گرایی فراری از عقل تکنیکی و بی تفاوت نسبت به آن.^۲

عقل تکنیکی، عقل روزگار ما است، چه در سنت غرب باشیم و چه در سنت انقلاب اسلامی، و هر متفکری باید از نو به آن بیندیشد، و گرنه متفکر نیست و در تاریخ خود زندگی نمی کند و نسبت به آن چه فراروی او نهاده شده چشم خود را بسته است.

با نظر به دوپهلوییِ عقل تکنیکی نباید آن دو پهلویی ما را به این نتیجه برساند که یا برای نزدیکی به آن باید غربی شد و یا هرگز به آن دست نمی یابیم. عقل تکنیکی آزادی ما را از ما نمی گیرد، ولی می تواند در عین حضور تاریخی خودمان با انقلاب اسلامی، به ما مربوط شود و ما را با اقتصاد مقاومتی از اسارت عقل تکنیکیِ غربی برهاند و بدین لحاظ نه اصلاح طلبی و نه اصول گرایی هیچ کدام نمی توانند اقتصاد مقاومتی را که با عقل تکنیکی انقلاب اسلامی می تواند ظهور کند، درک کنند، به روحیه

۲ - جناب آقای دکتر داوری اردکانی این طور می فرمایند: ما مسائل اجتماعی و فرهنگی را هم بد مطرح می کنیم. در مورد زنان، گروهی صرفاً به حجاب توجه دارند و گروه دیگر می گویند زنان باید وزیر شوند. البته وزیر شوند اما صرف وزیر شدن کافی نیست، چنانکه حجاب هم به فرض اینکه محقق شود، کفایت نمی کند. اگر آن مقدار که بعضی دست اندرکاران به مسائلی چون حجاب یا فلان طرح عادی سازمان ملل و یونسکو حساسیت نشان می دهند، به فساد بزرگ موجود و منتشر در همه جا حساس می شدند، وضع حجاب و آموزش و پرورش هم تا حدودی بهبود می یافت. این اواخر کار ما بیشتر نفی غرب بوده است، اما چون نفی و اثبات با هم هستند، وقتی نفی می کنیم باید به فکر اثبات هم باشیم. ما در انقلابمان دنبال جامعه ای بودیم و هنوز هم هستیم که کسی در آن گناه نکند. اما اکنون باید بترسیم که مبادا به جایی رسیده باشیم که دیگر رذائل، رذیلت شناخته نشود و قبح گناه و خلاف از میان رفته باشد.

همراه با فتوت نیاز است. این آن چیزی است که در روح ایرانی می‌توان دنبال کرد و دلیل ارادت ایرانیان به حضرت علی علیه السلام را در این روح و روحیه باید جستجو کرد.

باید در نسبت عقل تکنیکی و انقلاب اسلامی و فهمی که می‌تواند این دو را درک کند، فکر کنیم و مجال دهیم تا آن عقل در بستر انقلاب اسلامی به ظهور آید - این ندای امروزین انقلاب اسلامی و رخصت دادن به انقلاب اسلامی است که به اشارات خود نسبت به آینده ادامه یابد.

شما ایرانیت را روحیه‌ی ظریفی بدانید که نوع برخوردش با هر چیزی را به زیباترین شکل مدیریت می‌کند. ملاحظه کردید که روح ایرانی در برخورد با شهادت حاج قاسم سلیمانی چه ظرائفی را از خود نشان داد. گویا سیمرغی بنا است این زال سفیدموی را که مبرا از کدورت‌های دنیایی است، پیروراند. این همان عطایی است که شما امیدوارید چیزی ماورای طبیعت دنیای شما از شما ظهور کند. ما در روح ایرانی خود چنین روحیه‌ای داریم و نمی‌توانیم از آن غافل شویم و حکیم ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه متذکر آن است.

آقای فیاض: این روح ایرانی که جنابعالی می‌فرمایید چطور به وجود آمده است؟

استاد طاهرزاده: گویا مردم هر قومی رسالتی دارند و بر مبنای آن رسالت، روح و روحیه‌ای به آن‌ها عطا می‌شود. ظرائف خاصی که در

ایرانیان هست برای رسالتی است که به عهده دارند^۳ که جناب هانری کربن از آن می گوید و معتقد است تشیع، دین ایرانی است و در عین حال تماماً همان اسلام است، نه چیزی کمتر و نه چیزی بیشتر. می گوید دین اسلام وجهی باطنی در خود دارد که غیر ایرانی‌ها نتوانستند این وجه را بنگرند. ایرانی‌ها در واقع همان اسلام را گرفتند، اما با حفظ هویتی که در باطن آن دین بود و ایرانی‌ها آن را یافتند. وقتی کربن می گوید تشیع دین ایرانی است، نمی‌خواهد آن را نوعی جدا شدن از اسلام بداند بلکه نظر به روح ظریف و لطیفی دارد که در قوم ایرانی وجود دارد. نکته جالب این است که می گوید شیعه توانسته است به خوبی ائمه را دریابد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هویت نبیّ بودنشان مأمور ابلاغ وَحی می‌باشند و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام صورت باطنی پیامبراند که در شخصیت آن‌ها به ظهور آمده است. لذا دختر یزدگرد به عنوان همسر امام حسین علیه السلام، نماد ایرانیت تشیع می‌شود. کربن معتقد است رازی در این نسبت هست، اولاً: آن را تصدیق می‌کند. ثانیاً: می گوید راز اتصال اسلام است با ایرانیت ایران. توجه کنید به مادر امام زمان علیه السلام که نسل ایشان بر می‌گردد به حضرت عیسی و نماد اتصال مسیحیت به تشیع، آن هم مسئله‌ای نیست که بخواهیم از آن چشم‌پوشی

۳ - در روایات متعدد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با شرافت قوم فارس یعنی ایرانیان داریم که از آن جمله حضرت می‌فرمایند: «أَعْظَمُ النَّاسِ نَصِيباً فِي الْإِسْلَامِ أَهْلُ الْفَارَسِ» برترین مردم از جهت بهره‌مندی از اسلام، اهل فارس‌اند. یا می‌فرمایند: «لَوْ كَانَ الْعِلْمُ مُتَوَسِّطاً بِالْثَرِيَّا لَتَنَافَسَتْ رِجَالٌ مِنْ فَارِسٍ» (بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۹۵) اگر دین در ثریا و آسمان باشد، مردانی از فرزندان خطه‌ی فارس به آن دسترسی خواهند داشت.

کنیم از آن جهت که تشیع ترکیبی از باطن گرایی مسیحیت و ایرانیت است.

آقای اصف: مطلبی هم هست که به شهید آوینی نسبت می دهند که می گوید تفکر شاهنامه هیچ چیز غیر از اسلام نیست.

استاد طاهرزاده: همین طور است و می شود در این رابطه بحث کرد. ولی تنها عرض بنده در این جا آن است که به گفته ی هایدگر نباید انتظار داشته باشیم نیروی منجی را بدون آمادگی در هر جا که خطر هست، بیابیم. این جا بود که می توان متوجه ی روحیه ی تشیع و آمادگی آن برای درک خطر در دوران مختلف بود.

آقای متقی: من از تعبیر شما اینطور می فهمم که هر جا بخواهید منجی را بیابید باید آمادگی خاصی داشته باشید.

استاد طاهرزاده: من هم همین را می خواستم بگویم، آیا غیر از این است؟

آقای متقی: شما فرمودید یک وقت هایی خطر آنقدر سنگین است که منجی در میان نیست.

استاد طاهرزاده: به نظرم می توان این را گفت، زیرا به گفته ی هایدگر: «نیروی منجی در ماهیت تکنولوژی ریشه دارد و از آن نیرو می گیرد و وقتی متوجه این امر می شویم که در این امر تأمل کنیم به کدام مفهوم از ماهیت، گشتل واقعا ماهیت تکنولوژی است؟» این یعنی همیشه گشتل ماهیت تکنولوژی نیست. یک وقت رجوع به حقیقت است و یک وقت گرفتار گشتل شدن. تکنولوژی به اعتبار گرفتار گشتل شدن یک معنا از

ماهیت تکنولوژی است. تکنولوژی به معنای رجوع به حقیقت یک معنای دیگر از ماهیت تکنولوژی است. حالا ما از این به بعد به روی معنای دوم حرکت می‌کنیم و در دل این ماهیت از تکنولوژی است که نیروی منجی رشد و نمو می‌کند.

آقای متقی: مراد هولدرلین از نجات انسان، نجات از اصل تکنولوژی است تا از طریق ماهیت تکنولوژی که ماورای گشتل است، برای نخستین بار نجات به ظهور برسد. چون بحث هولدرلین طبیعتاً در رابطه با تکنیک نیست، در رابطه با توجه به خطر است و به میان آمدن نیروی منجی و لیکن حرف هایدگر این است که بشر در آخرالزمان برای اولین بار با ماهیت تکنولوژی به ناب‌ترین کشف از حقیقت دسترسی پیدا می‌کند.

استاد طاهرزاده: هرطور خواستید در این مورد فکر کنید. می‌ماند که بینیم نخستین بار که شما می‌فرمایید نخستینی است که بنیادش از اول بوده است و حالا ظهور می‌کند، یا نخستین، نخستین تاریخی است و بشر در آخرالزمان برای نخستین بار منجی را به ظهور می‌آورد. هایدگر در متن بعدی بحث، دو نوع انکشاف را به میان می‌آورد. می‌گوید:

انکشاف به خودی خود یا انکشافی است که فرا می‌آورد، یا انکشافی است که به معارضه می‌خواند. و گشتل راه انکشافی را که فرا می‌آورد سد می‌کند. اما وقتی متوجه شویم گشتل به عنوان تقدیر انکشاف، ماهیت تکنولوژی است ولی این حالت، ذات تکنولوژی نیست، می‌یابیم این خود تکنولوژی است که ما را ملزم می‌کند تا به نحو دیگری بیندیشیم و به چیزی که ماورای گشتل عطا می‌شود، فکر کنیم زیرا «تعرض» هرچه باشد

عطا کردن نیست و آن چه عطا نشده، استمرار ندارد و تا زمانی که ما توجه نمی کنیم «تعرض» از خارج در قالب «نظم بخشی واقعیت» به عنوان منبع ذخیره انجام می گیرد؛ هنوز تقدیری باقی است که آدمیان را در طریق انکشاف به حرکت وامی دارد، منتها انکشافی با سیطره ی گشتل.

ملاحظه می کنید که به دو چهره از انکشاف می توان فکر کرد، انکشافی که فرا می آورد که همان پوئیسس یا به اصطلاح خودشان شاعرانه کردن مسائل است و انکشافی که به معارضه می خواند. در انکشافی که فرامی آورد شما در مسیر آن انکشاف با حقیقتی رو به رو هستید - مثل روبه رو شدن با زیبایی در تابلویی زیبا - در این نوع انکشاف خود را در میدانی گشوده تر از عالم ماده احساس می کنید ولی در انکشافی که به معارضه می خواند عملاً روحیه گشتل سیطره دارد. در این حالت راه انکشافی که فرامی آورد سد می شود و در عین حال متوجه می شویم گشتل به عنوان تقدیر تاریخی بشر مدرن، چیزی است که بر تکنولوژی تحمیل شده و می یابیم این حالت، ذات تکنولوژی نیست و این نوع خودآگاهی ما را ملزم می کند تا به نحو دیگری به تکنولوژی نظر کنیم زیرا در تکنولوژی، انکشاف در میان است و در روحیه ی گشتل با نحوه ای از انکشاف روبه رو هستیم که انکشاف اصیل را به حجاب می برد. توجه به این امر نحوه دیگری از انکشاف را به ما متذکر می شود که حقیقت در دل آن ظهور می کند یعنی به گفته هیدگر: باید در انکشاف به چیزی که ماورای گشتل عطا می شود، فکر کنیم که همان توجه به حقیقت است و در ماهیت تکنولوژی چنین انکشافی نهفته است.

ممکن است تصور شود هایدگر از ما می‌خواهد تکنولوژی را به جهت آسیب‌هایی که به بار آورده، به کلی رها کنیم ولی در ادامه متذکر می‌شود آنچه باید رها شود گشتلی بودن تکنولوژی است که البته در این جا هم با ما حرف دارد. ما می‌خواهیم بگوئیم عقل تکنیکی که ما در کشورمان می‌توانیم دنبال کنیم این جا است. پس ما واقعاً می‌توانیم عقل تکنیکی داشته باشیم ولی گرفتار تکنیکی که در سیطره‌ی گشتل است نشویم. در مقابل آن نقدی که دوستان کردند که با تأکید بر عقل تکنیکی عملاً گرفتار مدرنیته می‌شویم باید گفت عقل تکنیکی در ذات خود از گشتل آزاد است. مثل عقلی که شیخ بهایی به کمک آن مسجد امام را در میدان نقش جهان ساخت.

هایدگر در نظر به تکنیک به چیزی ماورای گشتل نظر دارد و آن را عطایی می‌داند که در مواجهه با طبیعت به انسان داده می‌شود در حالی که تعرض به طبیعت و حاصلی که پیش می‌آید، هر چه باشد عطا نیست. با وجود این که با عقل تکنیکی عطایی به بشر این دوران شده تا در این تاریخ به شکلی که مربوط به این تاریخ است، به حقیقت رجوع کند ولی او گرفتار گشتل شده و به چیزی رسیده که عطا نیست و معلوم است آنچه عطا نباشد استمرار ندارد و بشر نمی‌تواند با آن خود را ادامه دهد و البته تا زمانی که ما توجه نمی‌کنیم «تعرض» از خارج، در قالب «نظام بخشی واقعیت» به عنوان منبع ذخیره انجام می‌گیرد، هنوز تقدیر سیطره گشتل باقی است. تقدیر فرمانروایی گشتل بر روح و روان انسان و آن انکشافی که از آن طریق صورت می‌گیرد چیزی نیست که استمرار داشته باشد.

آری! عطایی به بشر شده است ولی آن عطا نمی‌تواند انکشافی با رویکرد گشتل باشد. با این حال بشر چیزی در این دوران یافته است که نمی‌تواند به تاریخ گذشته برگردد. استمرار در میان است و بدین معنا نمی‌توانیم به گذشته برگردیم و ادامه پیدا کنیم منتها با قرار گرفتن در عطایی که برای ما تقدیر شده که آن عطا، گشتل و تعرض نیست، می‌توانیم در مأوای اُنس با حقیقت استقرار یابیم. هایدگر می‌گوید: «تا زمانی که ما توجه نمی‌کنیم یعنی به این خودآگاهی نرسیدیم که تعرض از خارج، در قالب نظم بخشی واقعیت به عنوان منبع ذخیره انجام می‌گیرد، همواره گرفتار سیطره‌ی گشتل هستیم.» یعنی عملاً در آن حالت، حقیقت در حجاب می‌رود زیرا با رویارویی با طبیعت، فراآوری صورت نمی‌گیرد بلکه برعکس، تعرض به طبیعت در میان است آن هم با هویت نظم بخشی واقعیت و واقعیت را تحت عنوان منبع ذخیره نظم بخشیدن. در این حالت آنچه آدمیان را در طریق انکشاف به حرکت وامی‌دارد با سیطره گشتل است. هایدگر می‌خواهد بگوید وقتی در ذات تکنولوژی انکشاف است و تعرض و گشتل ذاتی تکنولوژی نیست، امید برای درک تقدیری دیگر در راه است که آن عطا کردن است به کمک نیروی منجی، در آن صورت انسان متوجه‌ی ماهیت اصیل تکنولوژی می‌شود. هایدگر این طور می‌گوید:

عطا کردنی که آدمیان را به این و آن نحوه انکشاف حواله می‌دهد، همان نیروی منجی است. چون نیروی منجی به آدمیان امکان می‌دهد تا والاترین شأن ماهیت خود را ببینند و به او روی آورند. این شأن عبارت

است از مراقبت و توجه به عدم استتارِ همه‌ی انحاء حضور یافتن بر زمین، و همراه با آن، مراقبت و توجه به استتار آن‌ها.

از طریق نیروی منجی عطاکردنی به ظهور می‌آید که آن حاصل خود آگاهی است جهت رجوع درست به طبیعت برای روبه‌روشدن با حقیقت در آن موطن. و این نوعی به کمال‌رسیدن بشر است تا حقیقت را حتی در پایین‌ترین درجه‌ی عالم به‌ظهور بیاورد و به حضور و خفای آن بیندیشد و نظر کند.

آقای متقی: آیا بدون توجه به کلام مسیحی می‌توان این‌طور نگاه کرد؟

استاد طاهرزاده: هایدگر ابدأً از کلام مسیحی بیرون نیست. منظورم از کلام، کلام قدسی مسیحیت است نه کلام جدلی‌اش. مسلّم بدون پیش زمینه‌ی دینی به معنای واقعی، نمی‌توان وارد چنین تفکری شد که انسان متوجه‌ی حوالتی از «وجود» بشود که در رویارویی با طبیعت به دنبال حقیقت باشد و در این راستا خود را تعالی بخشد، یا به تعبیر هایدگر والاترین شأن ماهیت خود را ببیند.

آقای متقی: آیا می‌شود بدون نگاه دینی تنها بر اساس «وجود»، موضوع منجی را به میان آورد؟

استاد طاهرزاده: واژه‌ی منجی در کلام هایدگر به یک معنا عطایی است که هستی در ذات خود در خود دارد و هستی در این نگاه در عین درخشدگی، مبنا و اصل و اساس همه هستنده‌ها می‌باشد و همه‌ی عالم

روشنی‌گاه آن «وجود» یا هستی است و این یک نگاه فلسفی است و نه یک نگاه الهیاتی.

با این همه باید این نکته روشن شود که ما نمی‌توانیم منهای الهیات دینی که در مسیحیت مستتر است، هایدگر و یا هگل و یا سایر فیلسوفان قبل را معنا کنیم. جمله کانت را به یاد دارید که گفته است: من می‌خواهم چیزی بنویسم که عقل جای خدا را تنگ نکند. یا جمله هگل را که می‌گوید می‌خواستم مسیحیت را از دست این دنیایی که پیش آمده است نجات دهم. نظر بنده این است که تفکر را در این موارد مدّ نظر داشته باشیم نه واژه‌های الهیاتی را، مانند کاری که ملاصدرا کرد که با تفکر، مسائل را جلو برد هر چند توجه اصلی او به موضوعات الهیاتی بود. در آن صورت واژه‌ی «عطا» معنای فلسفی می‌گیرد و ما با «وجود» مواجه می‌شویم و «وجود» است که به یک معنا می‌گوید من خودم به عنوان بنیان همه موجودات در میان هستم. اینجا است که شما «وجود» را هم همان سعه و وسعت و در جهان بودگی خود می‌دانید و می‌یابید.

نیروی منجی در خطاب به انسان او را متذکر می‌کند که در رجوع به حقیقت قرار دارد و در انکشاف و نامستوری نسبت به طبیعت، تقدیر خود را باید جستجو کند. به همین جهت هایدگر می‌گوید: «نیروی منجی به آدمی امکان می‌دهد تا والاترین شأن ماهیت خود را ببیند و به او روی آورد» می‌گوید کار منجی تذکر است به انسان و درک شأن بالایی که دارد یعنی مراقبت و توجه به عدم استتار همه نحوه‌های حضور یافتن بر زمین و در عین حال همراه با مراقبت و توجه به استتار آنها. با توجه به این

جمله ناخودآگاه به آیه «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (حدید/۳) منتقل می‌شویم زیرا ابن عربی وقتی از «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» سخن می‌گوید آن را می‌آورد در میدان پدیده‌ها.

ابن عربی مکرر می‌گوید هر چیزی که با آن روبه‌رو هستید قصه‌ی ظهور است، «هو الظاهر» یعنی هر جا ظهور و روشنایی هست، اوست و همانی که ظاهر است، در عین حال باطن است و از نمایاندن ذات خود مضایقه می‌کند. انکشاف یا نامستوری در سخنان هایدگر به همان معنای ظاهر است و در عین حال همراه با آن، مراقبت و توجه به استتار آن‌ها. این یعنی جمع بین عدم استتار یا ظاهر و استتار یا باطن. چون نیروی منجی به آدمیان امکان می‌دهد تا والاترین شأنِ ماهیتِ خود را ببینند و به آن روی آورند. شأنی که عبارت است از مراقبت و توجه به عدم استتار همه نحوه‌های حضور یافتن بر زمین و همراه با آن مراقبت و توجه به استتار آن‌ها. مثل نقش رنگ‌ها در یک تابلوی نقاشی که هم به عنوان رنگ آبی ظاهر است و هم در مظهریت آسمانی که در آن تابلو به نمایش آمده، در خفا و پنهان است.

آقای متقی: این بالاترین حدّ انکشاف و ظهور نیست؟

استاد ظاهرزاده: از جهتی همین‌طور است، هایدگر نکته‌ی مهمی دارد که در این جا کمک‌کننده است. می‌گوید: اصلاً نمی‌دانیم چطور شد که فیلسوفان اولیه، «وجود» را مساوی حضور گرفتند و از استتار آن غفلت شد. می‌گوید: به چه دلیل «وجود» مساوی «حضور» است؟ فیلسوفان یونانی به این رسیدند که هر وجودی یعنی حضور و بعد بر روی حضور بحث

کردند. در این جا افلاطون و ارسطو و سقراط هم با آنچه روبه‌رو شدند به عنوان حضور روبه‌رو شدند. و حضور را به «وجود» مربوط کردند به این معنا که «وجود» حضور است. شما در فلسفه خودتان می‌توانید مسئله را حل کنید اما به یاد داشته باشید که در یک هویت تاریخی، شما با حضور روبه‌رو هستید. حضور، ماهیت نیست، نوعی گشودگی و تابناکی است و بعداً بحث ماهیت به میان آمد، در افلاطون و سقراط هم بحث ماهیت به معنای مقابله با وجود مطرح نیست. هایدگر می‌گوید شأن انسان این است که متوجه باشد تمام عالم نسبت به انسان در حضور است. تمام عالم در مقابل شأن انسانی انسان در حضور او بودن است. در ادامه می‌گوید: انسان باید مراقب باشد در عین اینکه همه چیز برای او حاضر است در استتار است. شما به همان صورت که فلسفه اسلامی می‌گوید می‌توانید آن را حل کنید ولی یکی از نگرانی‌های بنده در بحث هایدگر این است که دوستان بحث را بیاورند در فلسفه خودشان. آن وقت دیگر هایدگر را متوجه نمی‌شوند. نظر بنده آن است که با عقل هایدگر باید یک نوع ارتباط برقرار کرد و با عقل صدرا رابطه دیگری باید برقرار کنیم. بعضی از دوستان گفته بودند همه‌ی این حرف‌ها را می‌شود با محی‌الدین زد. ممکن است با نگاه ملاصدرا و اصالت وجود، دازاین را تحلیل کنیم در حالی که به نظر بنده مقایسه دازاین با اصالت وجود، ما را به بی‌راهه می‌برد. اساساً این دو، ساحت‌های متفاوتی دارند.

آقای متقی: مگر همه‌ی این حرف‌ها را ابن عربی و ملاصدرا ندارند؟

استاد طاهرزاده: اصلاً بحث در دارند و ندارند نیست. بنده می گویم دو عقل است در دو ساحت، نباید یکی را به نفع دیگری نادیده گرفت.

آقای متقی: بدون ابن عربی می شود این بحث ها را فهمید؟

استاد طاهرزاده: ما ابتدا به کمک اشارات ابن عربی متوجه اشارات هایدگر می شویم. ولی در مرحله بعد باید هایدگر را با هایدگر فهمید. مثل آن است که با اسب تا کنار دریا می آید ولی بعداً باید با قایق راه را ادامه داد. ابن عربی عقلی را به میان آورد که به یک معنا کشف است و این ما را به هایدگر نزدیک می کند ولی تعقلِ هایدگر چیز دیگری است و عملاً عقلانیت دیگری را به میان می آورد.

آقای متقی: آیا توجه متن بر روی همه ی نحوه های وجود نیست؟ توجه به عدم استتارِ همه ی نحوه های وجود.

استاد طاهرزاده: همین طور است. فعلاً این مطلب را همین جا نگاه داریم و به مطلب بعدی سخن هایدگر بپردازیم که می گوید:

اگر همین گشتل است که خطر نهایی است، که هست، دقیقاً همین خطر نهایی است که می تواند تعلق باطنی بشر را در حوزه ی عطا کردن آشکار کند، مشروط بر این که ما هم به سهم خود، شروع به گوش سپردن و توجه به آوای ماهیت تکنولوژی نماییم.

می خواهد متذکر شود، تعلق باطنی بشر را همین گشتل در حوزه عطا کردن آشکار می کند در صورتی که ما به آوای ماهیت تکنولوژی گوش بسپاریم و متوجه خطر بشویم. اگر بشر متوجه خطر گشتل بشود می فهمد قضیه را باید طور دیگری ببیند، به همین جهت هایدگر در ادامه می فرماید:

«مشروط بر این که ما هم به سهم خود شروع به گوش سپردن و توجه به آوای ماهیت تکنولوژی نماییم.» معلوم است که منظور از گوش سپردن، گوش سپردن به ماهیت تکنولوژی است، از آن جهت که در ذات خود در مقام انکشاف است. باید فکر کنیم چه چیزی در میان است که بشر می تواند با تکنولوژی دائماً به چیزی یا چیزهایی برسد. آیا این به این جهت نیست که می شود تکنولوژی در جایگاهی ماورای سیطره ی گشتل در صحنه حاضر باشد؟ پس در دل خطری که به نام سیطره ی گشتل بر تکنولوژی حاکم است و مانع می شود تا انکشافی ماورای گشتل بر ما ظاهر شود، در دل همین خطر می توانیم متوجه شویم تعلق باطنی ما در تکنولوژی به چیزی بالاتر از آن نوع ظهوری است که با سیطره ی گشتل در طبیعت برای ما به ظهور می آید که همان انکشاف است و ماهیت حقیقی تکنولوژی همین است. به همین جهت هایدگر می گوید: اگر همین گشتل است که خطر نهایی است که هست، دقیقاً همین خطر نهایی است که می تواند تعلق باطنی بشر را در حوزه عطا کردن آشکار کند. یعنی شما در دل تکنولوژی با همان سیطره ی گشتل، عطا کردنی را که عطای حقیقت است، می یابید و بشر متوجه می شود باید چیزی بیشتر از گشتل از تکنولوژی بخواهد. مشروط بر این که به سهم خود شروع به گوش سپردن و توجه به آوای ماهیت تکنولوژی بنماید. در رابطه با پیدایش نیروی منجی باید توجه خود را به آنچه در تکنولوژی به حضور می رسد معطوف کنیم، نه آن که آن را به عنوان ابزار در نظر بگیریم. هایدگر می گوید:

به این ترتیب حضور یافتنِ ماهیتِ تکنولوژی، در بطن خود حاوی امکانی است که اصلاً بر ذهنِ خطور نمی‌کند و آن، امکانِ پیدایش نیروی منجی است و همه چیز وابسته به آن است که ما در مورد این پیدایش تعمق کنیم و نیز نظارت و مراقبت بر آن را در یاد داشته باشیم. برای انجام این کار به جای آن که مبهوتِ دست‌آوردهای تکنولوژی شویم، توجه خود را به آن چه در تکنولوژی به حضور می‌رسد معطوف داریم. تا زمانی که تکنولوژی را به عنوان ابزار در نظر بگیریم، اسیر خواست سلطه بر آن باقی می‌مانیم.

پس باید به امکانی فکر کرد که در باطن تکنولوژی نهفته است و آن امکانِ پیدایش منجی است. امکان عطا کردن یعنی به جای آن که ما طبیعت را سرکوب کنیم و از نظارت و مراقبت بر تکنولوژی غفلت کنیم و مبهوت دستاوردهای تکنولوژی شویم، توجه خود را به آنچه در تکنولوژی به حضور می‌رسد معطوف داریم. در این حالت است که تکنولوژی را به عنوان ابزاری برای برآوردن امیال خود مد نظر نمی‌آوریم، بلکه آن را آینه‌ای می‌یابیم که از آن طریق چیزهایی را به حضور می‌آورد و عطا می‌کند، همه‌ی مشکل از آنجا شروع می‌شود که تکنولوژی را به عنوان ابزار در نظر بگیریم و اسیر خواست سلطه بر آن که همان گشتل است، باقی بمانیم. در واقع تکنولوژی مثل آزادی است و اگر دقت کنیم چیزی در دل این حادثه که در تاریخ غرب به ظهور آمده است، نهفته است.

آقای متقی: معنای آزادی روشن است یعنی طلب انسان برای عبور از محدودیت‌هایی که مانع حضور انسان است در جایی که می‌خواهد باشد ولی در تکنولوژی طلب انسان برای چیست؟

استاد طاهرزاده: برای کشف حقیقت. انسان در طلب حقیقت، به طبیعت رجوع کرد و خواست مانند یک مجسمه‌ساز که از دل آن سنگ، پیکری را بیرون آورده عمل کند که یک مرتبه در برخورد با طبیعت، روح و روحیه‌ای بر او غالب شد که حاصل آن، سیطره‌ی گشتل بود. در موضوع آزادی، مگر واقعاً بشر درست جلو رفت؟ آیا ما مزه‌ی آزادی را که همدیگر را بفهمیم، قبول کردیم و در دل آزادی جلو رفتیم یا در آنجا هم تکبر و خودخواهی، چون بختکی بر روح و روان ما افتاد و از درک آزادی محروم شدیم؟

همانطور که از آزادی به عنوان یک عطا استفاده نمی‌کنیم، از عقل تکنیکی که راهی است برای یافتن استعدادها و عطایای طبیعت، استفاده نمی‌کنیم در حالی که در ماهیت تکنولوژی نیروی منجی نهفته است. مثل آرامشی که در یک مسجد احساس می‌شود، وقتی آن مسجد با روحی ملکوتی از دل طبیعت به ظهور آمده باشد.

آقای متقی: اینجاست که بنده می‌گویم آنجا که گفت: «برای نخستین بار ماهیت به ظهور واقعی خود در می‌آید، وقتی به ماهیت خطر نظر شود.» ما برای رسیدن به آزادی لابد از این بودیم که آزادی غرب را، به عنوان آزادی انسانِ خودبنیاد بچشیم.

استاد طاهرزاده: همان‌طور که می‌فرمایید آزادی غرب و آزادی تاریخی که ما هم در آن هستیم، چیزی نیست که بتوان آن را نادیده گرفت. زیرا مگر آن امر که در غرب ظهور کرد، منحصرأ مربوط به غرب است؟ یا چیزی است مربوط به بشریت دوران؟ البته می‌توان گفت بشر غربی آن را در دوره‌ای از تاریخ خود چشیده است و به همین جهت از جهاتی پایش ایستاده است، البته آن‌جایی که نفس امّاره‌اش بر او سیطره پیدا نکرده است.

آقای متقی: ظاهراً متدینین طوری با آزادی برخورد کرده‌اند که نتیجه‌اش مانع چشیدن آزادی شد، به طوری که اگر کسی طالب آن باشد، باید خدا و پیغمبر را کنار بگذارند و حال آن که امروز باید در ادامه دین و دیانت، در نگاه خود به آزادی، تجدید نظر کنیم و البته باید بین آن آزادی و اباحه‌گری که سوء استفاده از آزادی است، تفکیک شود.

استاد طاهرزاده: این نکته‌ی خوبی است که باید نسبت به آن فکر کرد. راستی آیا می‌توان در دل دیانت از این نوع آزادی که در دل غرب طلوع کرد، ولی مربوط به بشر این دوران است، چشم‌پوشی کرد، یا باید در بستر دینداری به آن آزادی وفادار بود؟

هایدگر در ادامه می‌گوید: تکنولوژی در بطن خود حاوی امکانی است که ما در ابتدا باور نداشتیم که می‌تواند افقی را بگشاید، ماورای آنچه ما می‌خواستیم از طبیعت به عنوان منبع انرژی استفاده کنیم. مثل دفاع مقدس و آتش جنگی که به پا شد و ما در ابتدا باور نمی‌کردیم این‌همه برکات در باطن آن نهفته است و چیزی به میان آورد که در ابتدا قابل

تصور نبود و هنوز هم نسبت به آن، به خودآگاهی لازم نرسیده‌ایم هرچند از برکات آن استفاده می‌کنیم.

آیا واقعاً در تکنولوژی می‌توانیم به این خودآگاهی برسیم که با حقیقت در عالم ناسوت مأنوس شویم، حقیقتی که در عین آشکاری، خود را مستور می‌دارد؟ اگر به هایدگر واپسین نظر کنیم این نکات بهتر روشن می‌شود. آن‌جا که می‌گوید باید تکنولوژی را پاس داشت. یعنی نه تنها آن را حذف نکنید بلکه بیاید پاس بدارید تا در کنار آن یک نحوه سلوکی برای تان پیش آید و متوجه شوید در این پاس داشت، منجی به وسط می‌آید، به شرطی که در مورد این پیدایش تعمق کنیم. در مورد پیدایش منجی در دل تکنولوژی، با نظارت و مراقبتی که دائماً مد نظر باید داشت مجال دهید تا پدیده خودش خود را بنمایاند. مراقبت به آن معنا است که مواظب مسیر حرکتی باشیم که شروع شده است تا از انحراف مصون بماند. مثل پاس داشت انقلاب اسلامی که باید اولاً: مجال بدهیم خودش خود را بنمایاند و باطن خود را آشکار کند. ثانیاً: مراقب باشیم با برداشت‌های انحرافی چیزی در مسیر نمایاندن استعدادهایش، بر آن تحمیل نشود و از مسیر خود باز نماند. حضرت علی (علیه السلام) فرمودند حال که اسلام می‌آید و همه‌جا را می‌گیرد، من وظیفه‌ای ندارم، بلکه مواظب بودند در مسیر حرکت اسلام انحرافی ایجاد نشود به همین جهت در مقابل معاویه می‌ایستند تا معاویه شخصیت خود را به عنوان یک شخصیت دینی بر اسلام تحمیل نکند.

هایدگر می گوید به جای این که مبهوت تکنولوژی شویم، باید توجه خود را به آنچه در تکنولوژی به حضور می رسد، معطوف داشته باشیم با تأکید بر این که مراقب باشیم تکنولوژی را ابزار ندانیم، چیزی که همه ی مصیبت بشر این دوران است، زیرا تکنولوژی را که تقدیر تاریخی اوست ابزار می داند. مثل تصور سیاسیون نسبت به انقلاب اسلامی، به همین دلیل است که فکر می کنند می توانند هر تصمیمی برای انقلاب بگیرند. در حالی که باید توجه داشت انقلاب اسلامی تقدیر بشر این دوران است و نظارت و مراقبت نسبت به آن ضرورت دارد. هیدگر در رابطه با ماهیت تکنولوژی و سرّ انکشافی که در آن نهفته است می گوید:

وقتی ملاحظه کنیم حضور ماهیت تکنولوژی در عطا کردن به وقوع می پیوندد و هماهنگ با نیاز آدمی است تا انسان در انکشاف شریک شود، معلوم می شود ماهیت تکنولوژی به مفهوم والایی مبهم است - چون اعطا شده است و عطا همیشه طوری است که هم هست و هم نیست - این ابهام به سرّ انکشاف یعنی به سرّ حقیقت بشارت دارد.

اینجاست که هایدگر می گوید، انسان با نظارت و مراقبت، در انکشاف شریک می شود. مثل خانم دکتر که جهت تولد فرزند به مادر کمک می کند تا کودک خود را متولد کند. درست است که آن کودک در رحم مادر است ولی انسان باید آن را منکشف کند و در انکشاف شریک شود. از این مثال دقیق تر، همان به ظهور آوردن مجسمه است به نیروی هنر هنرمند. حال اگر انسان در بستر حضور ماهیت تکنولوژی، به معنای حقیقی شریک نشود و به استقبال آن عطا نرود، با نفس اماره خود

آن عطا را تبدیل به پدیده‌ای می‌کند که اسیر محاسبات و انضباط بخشی او به طبیعت می‌شود. در این حالت دیگر طبیعت هماهنگ با نیازهای آدمی به سوی او رخ نمی‌گشاید، بلکه محکوم به برآورده شدن امیال آدمی می‌شود و قنات تبدیل به چاه عمیق می‌گردد و روح انسان را گرفتار انواع بحران‌ها می‌کند.

عطایی که با تکنولوژی سراغ انسان می‌آید نوعی سرّ است با همان حالت ابهامی که هر سرّی با خود دارد و در عین حال حقیقت هموار به صورت سرّ در میان است و این‌جا بحث سرّ انکشاف است که همان سرّ حقیقت است. این به ابهام ماهیت تکنولوژی برمی‌گردد که یک سرّ است و همیشه به صورت اشاره، قابل توجه است. مثل یک لیوان نیست که جلوی شما گذاشته شده باشد بلکه چیزی است که در عین ظهور در خفا است. در همین حالت جدال بین انکشاف و گشتل، بشری را متولد می‌کند که برای مراقبت از ماهیت حقیقت به آن نیاز است و هایدگر در این رابطه این‌طور می‌گوید:

از یک سو معارضه‌جویی گشتل معطوف به جنون انضباط بخشی، دیدگان ما را بر رخداد حقیقت می‌بندد و رابطه‌ی ما با حقیقت را در معرض خطر قرار می‌دهد و از سوی دیگر، خود گشتل به سهم خود در عطاکردنی به وقوع می‌پیوندد که امکان می‌دهد تا بشر استمرار یابد و بشری شود که برای مراقبت از ماهیت حقیقت به او نیاز است. به این گونه است که نیروی منجی ظهور می‌کند. - در جمع‌بندی می‌توان گفت وقتی نسبت به گشتل خودآگاهی پیدا شود و به انکشافی فکر کنیم که تکنولوژی، آزاد از گشتل در مقابل ما گشوده است، به عقل تکنیکی به معنی واقعی آن نایل خواهیم شد. -

در این فراز نظر به معارضه‌جویی بین گشتل است با خصوصیات خاصی که دارد در به حجاب‌بردن رخداد حقیقت و این که همین گشتل در عطاکردنی به وقوع می‌پیوندد که در آن بشر امکان مراقبت از ماهیت حقیقت را در آن پیدا می‌کند و نیروی منجی در چنین شرایطی ظهور می‌کند. این که می‌گویند هایدگر متافیزیکی فکر نمی‌کند نمونه‌اش را این جا می‌بینید. نمی‌گوید حال که در گشتل خطر به میان می‌آید پس گشتل را باید از میدان تفکر بیرون کرد، می‌گوید آن وقت هم که به یک معنا نفی گشتل است، گشتل در میان است و با وجود گشتل باید از گشتل آزاد شد. مثل آن که باید در همین دنیا، از دنیا آزاد گشت. این فکر، فکر خوبی است. مثل آن که مذهبی‌ها می‌گویند چرا خدا بر اساس مذهبی بودن ما رحمتش را به ما عنایت نمی‌کند؟ در حالی که نمی‌دانیم رحمتش در دل مصیبت می‌آید. بعضاً عقل ما عقلی نیست که به این وسعت حوادث را نگاه کند. هایدگر نمی‌گوید حال که گشتل حجاب حقیقت است پس عطا بدون گشتل باید محقق شود، بلکه به تعبیر حافظ «حجاب روی تو هم روی توست در همه حال» لذا در ادامه می‌گوید: «و از سوی دیگر خود گشتل به سهم خود در عطاکردنی به وقوع می‌پیوندد که امکان می‌دهد تا بشر استمرار یابد و بشری شود که برای مراقبت از ماهیت حقیقت به او نیاز است» یعنی گشتل خودش بستری می‌شود تا بشر به چیزی برسد که امکان مراقبت از ماهیت حقیقت برایش فراهم آید. به یک معنا دارد حقیقتی به وقوع می‌پیوندد و تو در دل همین جنون انضباط‌بخشی که حجاب رخداد حقیقت است، باید حقیقت را پیدا کنی. به همان معنایی که ما در دل خطر

باید دنبال منجی باشیم. پس از سوی دیگر خود گشتل به سهم خود در عطا کردنی به وقوع می‌پیوندد که امکان می‌دهد تا بشر استمرار یابد، در حالی که بشر هیچ وقت با تعرض به طبیعت استمرار نمی‌یابد، با عطا استمرار می‌یابد، اما این را باید در خود حادثه پیدا کند، تا تعرض را کنترل نماید و بشری شود که برای مراقبت از ماهیت حقیقت به آن نیاز است. متولد شدن بشری که برای مراقبت از حقیقت به آن نیاز است، یعنی ظهور نیروی منجی. به نظر در جمع‌بندی می‌توان گفت: وقتی نسبت به گشتل خود آگاهی پیدا کنیم، به انکشافی می‌اندیشیم که آن انکشاف در تکنولوژی، ولی آزاد از گشتل در مقابل ما گشوده می‌شود و آن چیزی جز عقل تکنیکی نیست، عقلی که هویتش انکشاف است.

آقای موسویان: با توجه به این نکته اخیر ما هم در آموزه‌های دینی معتقدیم بودنِ شیطان در عالم هستی، یک نحوه‌ی عطایی است که اگر آن را بشناسیم و در دل وسوسه‌های شیطان به تعالی خود فکر کنیم، نیروی نجات‌دهنده‌ی الهی ظهور می‌کند.

استاد طاهرزاده: به این معنا که شیطان «خواست با ما بد کند احسان نمود!»

آقای موسویان: از این جهت که نگاه کنیم خود گشتل هم تقدیری است که باید در کنار ماهیت تکنولوژی مقدر می‌گشت، نمی‌توانست نباشد مثل وسوسه شیطان در کنار تلاش‌های انبیا.

استاد طاهرزاده: مثل این که در دل مدرنیته می‌توانیم به آن آزادی فکر کنیم، یعنی یک ظلماتی به میان می‌آید تا بشر به آزادی فکر کند. مثل

وسوسه‌های شیطان که اگر انسان مراقب باشد موجب می‌شود به راه‌های هدایت الهی فکر کند.

آقای متقی: اگر «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب/۷۲) شرط رسیدن به خلافت است، اوج ظلمت با مدرنیته آمده است، لذا آن‌جا که هایدگر می‌گوید: برای نخستین بار در نظر به اصل و ماهیت مدرنیته به ظهور واقعی خود در می‌آید. این‌طور می‌فهمم که بشر تا به حال نمی‌توانست به آزادی و مقام خلافت توجه کند و شاید در همین رابطه در نگاه تمدنی برای اولین بار ما به عنوان مدرنیته به آن آزادی برسیم.

استاد طاهرزاده: هانری کربن می‌گوید: من نمی‌توانم از جهان مدرن دست بکشم، او مدعی مدرن‌بودن است ولی می‌گوید مدرنیته شکاف‌هایی دارد که ما از طریق عقل قدسی و حکمت نبوی به روش رازگونه‌ی امثال سهروردی می‌توانیم آن شکاف‌ها را جبران کنیم. فکر می‌کنم دنبال کردن جهان مدرن توسط کربن نظر به تاریخی است که در آن تاریخ، تقدیر بشر بر انکشاف قرار گرفته، هرچند می‌خواهد به طریقی شکاف‌های مدرنیته را پر کند و در این رابطه به حکمت خسروانی و مکتب اشراقی سهروردی رجوع می‌کند. می‌گوید به حکمت نبوی نیازمندیم و آن غیر از تجربه‌ی نبوی است، بلکه حکمت نبوی است که بشر را هدایت می‌کند. دنیای مدرن شکاف‌هایی دارد که غرب نمی‌تواند آن‌ها را حل کند و باید به شرق و حکمت نبوی رجوع کرد و در این رابطه باید به ابن سینا و سهروردی و ملاصدرا رجوع نمود و آن شکاف‌ها باید با نظر به اندیشه‌های رازگونه و قدسی حل شود.

آقای متقی: احتمالاً اتفاقی که با حضرت حجت علیه السلام می افتد همین است که در ادامه ی تکنولوژی با توجه به حقیقت ذات همین تکنولوژی که بیرون از گشتل است، مشکل حل می شود و عقل تکنیکی به معنای اصیل آن به ظهور می آید.

استاد طاهرزاده: شاید بتوان گفت آنچه شیخ بهایی در دست داشته و آن حمام را ساخته، یک نوع تکنیک بوده است، بدون غلبه گشتل، تا آن جایی که تحقیق شده، جنس آن محلی که آب در آن گرم می شده، از آلیاژ طلا بوده، حال چه نسبتی بین قدرت گرم شدن طلا با حداقل حرارت در میان بوده، نکته ی مبهمی است که با حداقل حرارت، مثل حرارت یک شمع، آن ظرف گرم می شده. هرچه بوده خبر از انکشاف حقیقت می دهد که طبیعت توانایی خود را به بشر در آن رابطه عطا کرده است. حال حضرت حجت علیه السلام تشریف بیاورند و نوع برخوردشان با طبیعت چگونه خواهد بود که طبیعت نهایت عطایی را که ممکن است به ظهور می آورد، چیزی است که می توان به آن فکر کرد که وقتی به طبیعت مجال دهیم تا عطا کند ما را با اسرار خود آشنا می کند.

آقای فیاض: فکر می کنم با توجه به بحث های اخیر اگر شما بخواهید بحث های گذشته خود را درباره ی غرب شناسی دوباره بازنویسی کنید آیا تغییری در آن پیش نمی آید؟

استاد طاهرزاده: باید به این نکته فکر کرد که آیا واقعاً آن نقدهایی را که هایدگر اول و آقای دکتر داوری و آقای دکتر مددپور به غرب داشتند باید بازخوانی کرد و یا در دل آن نقدها باید به این نکات هم توجه داد؟

اگر فقط ما آمدم و غرب را از جهت سیاسی نقد کردیم و یا تکنولوژی را به جهت سیطره گشتل و تخریبی که ایجاد کرده، نقد کردیم ولی در دل همان خطر به منجی نظر نداشتیم، عملاً مشکل را حل نکرده‌ایم و از تاریخ امروز بیرون افتاده‌ایم.

آقای متقی: مشکل ما با بعضی از دانشجویان این بود که می‌گفتند حرف‌های آقای طاهرزاده با حرف‌های مقام معظم رهبری در بحث غرب‌شناسی تناسبی ندارد. چون سخنان شما در کتاب‌ها ناظر به نقد مدرنیته بود و بعد می‌گفتید در مقام ایجاب و در مقام گذار و اجرا باید سخن رهبری را مد نظر داشت چون ما شرایط موجود را نقد می‌کنیم تا رسیدن به زمانی که زبان باز شود و عقل تکنیکی را ماورای غرب دنبال کنیم. ولی من احساسم این بود که شما مخاطب را از ابتدا نباید درگیر این نوع بحث‌ها می‌کردید. مثل کاری که در معرفت نفس انجام دادید، باید عمل می‌شد که ابتدا تن و بدن را در دو حوزه مطرح کردید و بعداً در سطح تخصصی‌تر گفتید حقیقت من در بدن متعین می‌شود و روشن کردید نفس، جسم آلی ذی حیات است و از دوگانگی بین نفس و بدن عبور کردید.

استاد طاهرزاده: تذکر خوبی است، به همین جهت هم در نسبت بین ماهیت تکنولوژی و حجابی که گشتل ایجاد می‌کند، اگر ما بتوانیم این دو را به هم متصل کنیم، مخاطب خود را به نوعی دوگانگی سرگردان کننده نسبت به تکنولوژی، به عنوان راه انکشاف از یک طرف، و گشتل به عنوان حجاب انکشاف از طرف دیگر، گرفتار کرده‌ایم.

آقای فیاض: دغدغه بنده در چگونگی ارتباطی است که بین جسم و بدن و یا بین ماهیت تکنولوژی و گشتل هست، حرف آقای متقی را قبول دارم که از ابتدا باید آن گونه گفته می شد ولی نگرانم که این پل درست زده نشود و سیطره‌ی بدن در معرفت نفس یا سیطره‌ی گشتل در عقل تکنیکی بیشتر دیده شود.

استاد طاهرزاده: نکات قابل ملاحظه‌ای می فرماید. در ضمن بر روی این نکته فکر کنید که آیا واقعاً ما از این زبان که هایدگر به میان آورده می توانیم عدول کنیم؟ تأکید بنده این است که باب گفتگو را با همین زبان باز کنیم و زبانی را که با آن می خواهد ما را در نگاه به تکنولوژی به فکر دعوت کند تغییر ندهیم. تغییری که می توان داد به نظرم همین است که بنده در آن سعی کردم. با این که بالاخره عقل بنده، عقل فارسی است و آلمانی نیست و تفکر بنده هم به تبع در عین فلسفی بودند، فارسی است و این که چگونه نگاه یک فیلسوف آلمانی را در تفکر به تکنولوژی با رفقا در میان بیاورم. حس می کنم اگر آن زبان را از این بیشتر فارسی اش کنم، دیگر عقلِ خودمان می شود، نه عقل هایدگر.

آقای موسویان: آیا نمی شود در معنای گشتل طوری فکر کرد که زبان آن زبان تخصصی نباشد؟ شما در معرفت نفس ما را از اصطلاحات آزاد کردید. آیا شخص فیلسوف می تواند بدون این که وارد اصطلاحات فلسفی شود مخاطب خود را متوجه موضوع بنماید؟

استاد طاهرزاده: باید نهایت تلاش خود را به کار بندیم تا مخاطبِ فیلسوف بتواند با شخص فیلسوف رابطه برقرار کند و اصطلاحات حجاب

ارتباط نشود ولی با این همه گاهی یک اصطلاح یک دنیا اندیشه را با خود به همراه می آورد مثل «هویت تعلقی» که در برهان صدیقین به میان می آید.

آقای موسویان: شما در معرفت نفس در عین طرح نکات عرفانی با بیان «من» و «تن» مخاطب را به خوبی جلو می برید هرچند قبول دارم که از طرح بعضی از اصطلاحات گریزی نیست ولی باید فکر بشود آیا جایگزینی برای واژه و اصطلاح گشتل وجود دارد تا ارتباط افراد با چنین موضوعی راحت تر انجام شود؟

استاد طاهرزاده: گشتل را «به قاب بردن» ترجمه کرده اند آیا با این واژه می توانیم به آن معنا منتقل شویم؟ یا باید به زبان فارسی فلسفه ی هایدگر را آموزش داد؟ هگل جمله ای دارد که می گوید می خواهم به زبان آلمانی فلسفه بیاموزم. مثل این که اگر واژه هایی مثل «امکان» و «وجوب» نبود نمی توانستید تفکر فلسفی داشته باشید یعنی به زبان فارسی، فلسفه آموختید. اگر بخواهیم تفکر فلسفی داشته باشیم باید واژه های مناسب آن تفکر را خلق کنیم و از خود پرسیم ما چگونه به زبان فارسی، فلسفه ی هایدگر را آموزش دهیم و آن زبان ظرفیت طرح آن افکار را پیدا کند؟ اگر می خواهیم به زبان فارسی آن فلسفه را آموزش دهیم باید بتوانیم واژه های استاندارد آن را به نحوی خلق کرد که اشاره به همان فکر داشته باشد.

آقای متقی: واژه های استاندارد برای ترجمه لازم است من با واژه گشتل به جز با توضیحات مفصل شما ارتباط برقرار نمی کنم ولی با واژه ی

«رخداد» که ترجمه‌ی استاندارد آن اکسیدنت «Accident» است می‌توان رابطه برقرار کرد.

استاد طاهرزاده: علتش آن است که با واژه‌ی «رخداد» توانسته‌اید تفکر کنید. ما باید واژه‌ای معادل گشتل وضع کنیم تا بتوان به موضوعی که واژه‌ی گشتل به آن اشاره دارد، فکر کنیم. تأکید دوباره‌ی بنده این است که باید به زبان فارسی، فلسفه‌ی هایدگر را بیاموزیم.

آقای موسویان: وقتی شما کلمه‌ی «عالم» را به کار می‌برید عموماً به همان معنای هایدگری آن به کار می‌برید و در این جا عملاً به زبان فارسی فلسفه‌ی هایدگر را آموخته‌اید.

استاد طاهرزاده: همین طور است، ولی همان طور که واژه‌ی «رخداد» اشاره به موضوعی دارد که در نگاه فهم تاریخی واژه رسایی است. شاید از ۲۰ سال پیش بنده می‌خواسته‌ام از واژه‌ی گشتل فرار کنم ولی هنوز واژه‌ی مناسبی برای آن نمی‌شناسم. از واژه‌ی «به قاب بردن»، آنچه از گشتل درک می‌شود حس نمی‌گردد.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

گفتگوی هشتم
ماهیت عقل تکنیکی

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد ظاهرزاده: آیا می‌توان در مورد عقل تکنیکی اینطور سخن گفت که در آن عقل، یک نوع آزادی نسبت به گشتل پیش می‌آید؟ به این معنا که عقل تکنیکی در عین آن که در فضای سیطره‌ی گشتل همچنان حاضر است می‌تواند ما را جهت عبور از گشتل به انکشافی برتر سوق دهد؟ این نکته‌ی ظریفی است که اگر به آن فکر شود ما می‌توانیم در هر حال در دل تکنیک به عطایی فکر کنیم که در آن نهفته است. عقل تکنیکی یک نوع هوشیاری می‌باشد نسبت به این که ما عقلی داریم که می‌تواند در نسبت با طبیعت به انکشافی نظر کند که با حقیقت مرتبط است و با خودآگاهی نسبت به گشتل می‌توانیم با طبیعت نسبتی درست برقرار نماییم و بر عکس آنچه پیش آمده، در سنتی اصیل با طبیعت برخوردی دیگر داشته باشیم، آن‌هم با رجوع به عقلی که در این دوران فراموش شده است. درست است آن عقلی که در ارتباط با طبیعت در صدد کشف استعدادهای آن برآمده، از غرب آغاز شده ولی بالاخره آن عقل مربوط به این تاریخ است که تاریخ همه‌ی بشریت است و به همین جهت همه باید آن عقل را بشناسیم و از آن بهره‌مند شویم. عقلی که اسارت تکنیک را با خود به همراه نمی‌آورد.

آقای نجات بخش: من هم به همین نکته‌ای که شما می‌فرمایید فکر می‌کنم. عقل تکنیکی تا اندازه‌ای به معنای وقوف و آگاهی بر حدود تکنیک است. وقتی به این نحوه رجوع به تکنیک که گویا تکنیک می‌تواند تمام امور را و همه حقیقت را به شکل مطلق به میان آورد، تجدید نظر شود و عقل متذکر محدودیت‌های تکنیک شود، دیگر در اسارت تکنیک نیست و لازمه‌ی آن این است که با یک نحوه حضور برتری ظهور کند.

آقای توکلی: آیا می‌توانیم این قاعده را بگوییم که هر انکشافی خبر از حقیقت می‌دهد و در عین حال برای آن حقیقت دارد محدودیت ایجاد می‌کند؟ یعنی هر تعینی خودش یک حجابی بر حقیقت است، در عین این که دارد حقیقت را آشکار می‌کند.

استاد طاهرزاده: این در جای خود نکته‌ی خوبی است ولی در نگاهی دیگر که هایدگر بر آن است، همه چیز روشنی گاهِ «وجود» است و دوگانگی در میان نیست تا بحث «وجود» و «موجود» در میان باشد و یا مشغول اصالت «وجود» و اصالت «ماهیت» بشویم. بدین معنا می‌توان خود را در جای دیگری هم حاضر کرد که بحثِ «وجود» و «ماهیت» در میان نباشد. وقتی بگوییم یک وجود داریم که دائم به دنبال این است که خود را ظاهر کند و هویتش به ظهور کردنش است، چیزی را مبنا قرار می‌دهیم که «هست» و می‌خواهد هر جایی باشد، با ظهوری که از طریق روشنی‌گاه‌هایش که همان موجودات باشند، به صحنه می‌آید. وجود یعنی همانی که خود را در موجودات نشان می‌دهد. مثل حضرت الله که ربّ هر

موجود ذی حیات است، اعم از حیوان یا انسان، ربّ همه‌ی آن‌ها الله است.

هایدگر در ادامه‌ی بحث خود می‌گوید با نظر به خطر می‌توانیم متوجه نیروی منجی شویم. می‌گوید:

«ما به خطر نظر می‌افکنیم و رشد نیروی منجی را می‌بینیم. اما با این کار هنوز نجات نیافته‌ایم ولی از این طریق، فراخوانده می‌شویم تا به نور فزاینده‌ی نیروی منجی دل ببندیم. این امر مستلزم آن است که همواره خطرِ نهایی را مدّ نظر قرار دهیم.»

با توجه به متن فوق نیروی منجی همیشه در صحنه است ولی اینطور نیست که فکر کنیم اگر متوجه خطر شدیم نیروی منجی رشد می‌کند بلکه باید خطرِ نهایی را مدّ نظر داشته باشیم که متأسفانه بشر امروز از این توجه محروم است و بیشتر اکنون زده شده است. فکر می‌کند اگر امروز خطر را عقب راند نیروی منجی به سراغ او می‌آید. هایدگر در ماهیتی بالاتر از آنچه در معرض خطر است نظر به نیروی منجی دارد و می‌گوید:

«حضور یافتنِ تکنولوژی، انکشاف را مورد تهدید قرار می‌دهد، که همه چیز، خود را در عدمِ استتارِ منبع ذخیره عرضه کند. فعالیتِ بشری هرگز نمی‌تواند مستقیماً این خطر را دفع کند، اما فکر و اندیشه‌ی بشری می‌تواند به این واقعیت بیندیشد که نیروی منجی، در عینِ قربانش با آن چه که در معرض خطر است، در ماهیتِ والاتری نسبت به آن چه در معرض خطر است، برخوردار باشد.»

«آیا ممکن نیست انکشافی وجود داشته باشد که به طور آغازین تری

عطا شده است و می تواند نیروی منجی را در بطن خطر متجلی سازد؟

- خطری که در عصر تکنولوژی، خود را بیشتر پنهان می سازد.»

«در آن زمان که «تخنه» فقط نام تکنولوژی نبود، به انکشافی که

حقیقت را در قالب درخششی تابناک پدیدار می ساخت، «تخنه»

می گفتند. در یونان در بدو پیدایش تقدیر غرب، هنر به اوج قله‌ی

انکشافی صعود کرد که به آن عطا شده بود. هنر به سادگی «تخنه»

خوانده می شد و استیلای حقیقت و پاسداری از آن را به جان

می خرید زیرا هنر، انکشافی بود که فرا می آورد و حضور می بخشید و

آدمی شاعرانه بر زمین سکنی می گزید.»

باید متوجه باشیم بشر نمی تواند به راحتی این خطر را دفع کند اما

می تواند نسبت به آن بیندیشد. وقتی نسبت به آن خطر اندیشه کرد به افقی

بالا تر نظر می کند، در حالی که اولاً: تکنیک آلوده به گشتل برای او

شیفتگی نمی آورد. ثانیاً: امکان عبور از آن نوع تکنیک برایش فراهم

می شود. ما بنای این را نداریم که تکنیک را از صحنه‌ی تاریخ بیرون کنیم

بلکه بنا بر این است که متوجه باشیم آن خطری که با تکنولوژی همراه

است، همیشه هست. یعنی ما وقتی بر روی رودخانه‌ای سدّی می سازیم

خطر این که آن سدّ به عنوان منبع انرژی ما را از دیدن جایگاه رودخانه در

عالم محروم کند وجود دارد. با توجه به این امر ما می توانیم از این اندیشه

کمک بگیریم و به چیزی بالاتر از آنچه این تکنیک در اختیار ما قرار

داده، نظر کنیم و آن نیروی منجی است. هایدگر با توجه به این امر

می گوید: «اما فکر و اندیشه‌ی بشری می تواند به این واقعیت بیندیشد که

نیروی منجی، در عینِ قرابتش با آن چه که در معرض خطر است، در ماهیتِ والاتری نسبت به آنچه که در معرض خطر است برخوردار باشد» که همان انکشافی است که به گشتل تبدیل می شود و ما آن تکنولوژی را فقط تکنولوژی بدانیم که در سیطره گشتل است. اگر نیروی منجی مدّ نظرها آید متوجه می شویم چیزی بالاتر از تکنولوژی موجود به کمک همین تکنولوژی به ظهور می آید و آن ذات انکشاف است. و این موجب می شود به انکشاف آغازین فکر کنیم. سخن هایدگر در این مورد این گونه است: آیا ممکن نیست انکشافی وجود داشته باشد که به طورِ آغازین تر عطا شده است و می تواند نیروی منجی را در بطنِ خطر متجلی سازد؟ - خطری که در عصر تکنولوژی، خود را بیشتر پنهان می سازد.

آن آغازین تر علی القاعده باید «وجود» داشته باشد. هایدگر در این جا از آن سخن نگفته است اما آن چیزی که به طور آغازین تر به ما عطا شده همان «وجود» است. خودِ «وجود» می آید تا آغاز کند و انکشاف معنا بیابد.

آقای متقی: در واقع این انکشافی که این جا می گوید جنسش از جنس فعالیت بشری نیست. جنس اندیشه است و اندیشه متوجه وجود آن می شود. آنجاست که می گوید فعالیت بشری هرگز نمی تواند مستقیماً این خطر را درک کند. یعنی تکنیک همواره خطر را می زاید و می افزاید الا این که ما به عقلی برسیم که در مواجهه با تکنیک گرفتار آن خطر نشویم.

استاد طاهرزاده: در واقع تکنیک به کمک عقل تکنیکی به ما می گوید می توانید جای دیگری را هم نگاه کنید.

آقای منتقی: یک جای دیگر را نگاه کنید غیر از آن است که بگوید به نحوه دیگری مرا بسازید و یا به چیز دیگری غیر من برسید. با عقل تکنیکی نمی خواهیم به تکنیک جدید برسیم، می خواهیم به یک عقل جدید برسیم ولی در مواجهه با همان تکنیک.

استاد طاهرزاده: به نظرم این حرف خوبی است و می شود که روی آن فکر کرد. آیا می توان به تکنیک دیگری هم فکر کرد؟ هایدگر در ادامه، موضوع «تخنه» را به میان می آورد، انکشافی که حقیقت در آن در قالب درخششی تابناک پدیدار می شود. در کتاب «سرآغاز کار هنری» می گوید: فراآوردن یک چیزی از بنیاد شیء، ظاهر کردن آن است، مثال مجسمه آپولون را می زند که چگونه در دل یک سنگ چنین چیزی وجود دارد. هنری در میان است که در دل آن سنگ می تواند چنین چیزی را کشف کند و آن عطایی است که در مواجهه ی صحیح و هنرمندانه با آن سنگ به ظهور می آید. هایدگر با توجه به این امر خیلی خوب بر روی روحیه ای که «تخنه» دنبال می کند بحث را ادامه می دهد. با مجسمه آپولون به صورتی روبه رو می شوید که نه می توانید وجهی از زیبایی آن را منکر شوید و نه می توان چیزی برای زیبا شدن به آن اضافه کرد و یا کم نمود. قضیه این مجسمه با این هویت را باید چگونه تبیین و تفسیر کرد؟ جز این که بگوییم عطایی است که اگر ما با نظر به روح تخنه با طبیعت روبه رو شویم برای ما ظاهر می گردد؟ به نظر می آید خوب است ما نیز در مباحث فلسفی خود نسبت به چنین موضوعاتی فکر کنیم. ابتدا خوب است مشخص بشود فراآوردن به چه چیزی بستگی دارد؟ آیا به این معناست که

آن مجسمه در این سنگ وجود دارد و یا چیزی است که به کمکِ داستان هنرمند به میان می‌آید؟ در این رابطه هایدگر در کتاب «سرآغاز کار هنری» به نکات مهمی پرداخته است و در اینجا می‌گوید:

در آن زمان - در یونان - که تخته فقط نام تکنولوژی نبود، به انکشافی که حقیقت را در قالبِ درخششی تابناک پدیدار می‌ساخت، «تِخْنه» می‌گفتند، در یونان در بدو پیدایش تقدیرِ غرب، هنر به اوج قله‌ی انکشافی صعود کرد که به آن عطا شده بود. هنر به سادگی «تِخْنه» خوانده می‌شد و استیلایِ حقیقت و پاسداری از آن را به جان می‌خريد زیرا هنر، انکشافی بود که فرا می‌آورد و حضور می‌بخشید و آدمی شاعرانه بر زمین سکنی می‌گزید.

بحث بر سر انکشافی است که به طور آغازین تر عطا شده و آن از طریق هنر ممکن است و این نوع عطا شدن از طریق هنر را در یونان گذشته می‌توان یافت. در کتاب «سرآغاز کار هنری» وجود معبدی را با ما در میان می‌گذارد که چگونه روح هنرمند توانسته نیروی منجی را در آن به ظهور آورد. همه چیز دست به دست هم می‌دهد تا حقیقتی این گونه والا ظهور کند، مثل آنچه در شاهنامه به دست حکیم هنرمند یعنی ابوالقاسم فردوسی به ظهور آمد. فکر می‌کنم ما در صدر اسلام مثلاً در شعب ابی‌طالب، می‌توانیم عزمی را که با آن همه تحریم موجب انکشاف شد مدّ نظر قرار دهیم. از آن جهت که انسان‌هایی به وجود آمدند ماوراء حضور نظام سلطه در آن زمان. شما همان عقلی را که برای به ظهور آمدن مجسمه آپولون به کار آمد به میان بیاورید و پدیده‌ها را تحلیل کنید. نتیجه

این می شود که به کمک آن عقل در دل سیطره نظام تکنیک و یا نظام جاهلیت، چیزهای والایی ظهور می کنند. آقای «دُن آیدی» بحث خوبی تحت عنوان اعصار وجود در شرح سخن هایدگر دارد. می گوید: یکی از عصرهای وجود، عصر هنر است و این که هنر در عصر هنر، خود وجود را به بهترین نحو ظهور می دهد.

آقای اصفا: بر چه اساسی این عصرها را می گوید، بر اساس آغازین بودن و یا پسین بودن؟

استاد طاهرزاده: بر اساس خود «وجود». چون «وجود» تاریخی است، از آن جهت که وجود خود را در موجود نشان می دهد و موجود، تاریخی است و هر موجودی همواره در زمان خود پدید می آید. حال به این فکر کنید که اگر اعصار وجود در میان است پس به گفته ی هایدگر حقیقت، امری است تاریخی و در جایی غیر از کار هنری نیز می تواند خود را نشان بدهد. اگر حقیقت امری است تاریخی، یکی از جاهایی که می تواند خود را نشان دهد، خود تاریخ است. با توجه به این امر چرا ما در تاریخ خودمان ظهور حقیقت را دنبال نکنیم؟ هایدگر پدیده ای مثل هنر را در مقابل ما می گذارد و زبان و فهم یافتن حقیقت را به ما متذکر می شود به همان روش پدیدارشناسانه.

آقای متقی: در تاریخ صدر اسلام هنر به این معنا نداریم، البته در ایران می توان از هنر سخن گفت.

استاد طاهرزاده: بنا نیست حقیقت را فقط در آثار هنری یونانی ببینیم، خود هایدگر می گوید «حقیقت امری است تاریخی و در جایی غیر از کار

هنری می‌تواند خود را نشان دهد.» با توجه به این نکته عرض می‌کنم چرا حقیقت را در صدر اسلام نبینیم؟

آقای متقی: چرا در صدر اسلام؟ چرا به ذیل اسلام توجه نمی‌کنید. چیز خاصی در صدر اسلام دیده‌اید؟

استاد طاهرزاده: در صدر اسلام چیز عجیبی رخ داده است. همتی که در صدر اسلام وجود دارد، همان منشأ ظهور حقیقت در آن تاریخ است که انسان‌ها را در بر گرفته و آنها مظهر انکشاف حقیقت شده‌اند از آن جهت که حقیقت تاریخی است. چون «وجود» تاریخی است و «وجود» در مراحل مختلف به اقتضای شرایط ظهورش می‌آید و شما را در بر می‌گیرد و منجر به یافتن شما از تاریخان می‌شود. تمام شخصیت شما می‌شود گزارش تاریخ و یا ظاهر کننده حقیقت. در صدر اسلام و در جنگ بدر دارید تاریخی را شروع می‌کنید که تاریخ جاهلیت نیست و این عزم فوق‌العاده‌ای می‌خواهد و یا بگویید خداوند به صورتی فوق‌العاده در آن شرایط به ظهور آمده، مثل به ظهور آمدن نور خداوند در شخصیت تشیع کنندگان شهید حاج قاسم سلیمانی.

از آن جهت همیشه از عظمت بدریون می‌گویند، که آنها با اقدام خود تاریخ جدیدی ساخته‌اند. تاریخ را خداوند می‌سازد ولی خدا مجاهدان را در بر گرفته تا از طریق آنها آن رخداد ظاهر شود. چرا ما رخداد تاریخی پیروزی بدر را در سوره انفال بازخوانی نکنیم؟ چرا آن پدیده به کمک نحوه نگاه هایدگر به پدیده‌های تاریخی، به عنوان مظاهر انکشاف حقیقت، بازخوانی نشود؟ قرآن در رابطه با پیروزی بدریون

می‌فرماید: «بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِّفِينَ» (انفال/۹) یعنی با هزار فرشته آنها یاری شدند. فرشته را ظهور حقیقت می‌دانیم که در صحنه برای ما ظهور می‌کند و ما اسم آن را در این جا عطا می‌گذاریم. در چنین شرایطی، «تِخْنَه» یا بگو رجوع به تاریخ برای نظر به حقیقت، صحنه‌ی محل انکشافی می‌شود که حقیقت در قالب درخششی تابناک پدیدار می‌گردد. بنده در این جمله منتقل می‌شوم به حضور فرشتگان. فرشتگان از آن جهت که هر جا ظهور کنند هر چیزی که در میان باشد آن را به حالت قدسی در می‌آورند. به همان معنایی که در ادبیات ایران باستان از آنها به خدایگان و ایزدان نام می‌بریم. مشکل آن است که رویارویی با حقیقت را با زبان متافیزیکی مطرح می‌کنیم و عملاً در این رابطه زبانمان الکن می‌شود.

آقای متقی: شما خودتان در مباحث «گوش سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی» ما را بر حذر می‌دارید از به کاربردن واژه‌های ایدئولوژیک، زیرا می‌فرمایید آنچه هایدگر از آن می‌گوید عقل دیگری است، غیر از عقل دینی، ولی وقتی می‌گویید فرشتگان یا ملائکه و آن را وسیله‌ی به درخشش آمدن عطا قلمداد می‌کنید، من می‌روم به ابن عربی و می‌خواهم حرف هایدگر را در دستگاه خودمان جایش را پیدا کنم. ولی خودتان ما را حذر می‌دادید. آقای دکتر صافیان نیز بسیار تحذیر می‌دهند که این اتفاق انجام نگیرد.

استاد طاهرزاده: متوجه این نکته باید بود ولی می‌شود ابن عربی را طوری خواند که مانع ارتباط با سخن هایدگر نشود یعنی می‌شود ابن عربی را طوری دنبال کنیم که به عقل هایدگری نزدیک شود، بدون آن که

هایدگر برود و ابن عربی و یا ملاصدرا به میان آید. به تعبیر دیگر به کمک ابن عربی به سراغ هایدگر بیاییم ولی در عین حال بدانیم این‌ها هر کدام خودشان هستند. علامه طباطبایی با عقل فلسفی خود به سراغ قرآن می‌رود ولی در عین حال مواظب است بین عقل قرآنی و عقل فلسفی خلط نشود ولی رابطه‌ای دیالکتیکی صورت بگیرد.

آقای متقی: همین که شما در تفسیر آن جمله، موضوع ملائک را مطرح کردید، انگار قفلی در ذهن من باز شد. آیا این خوب است یا بد است؟ مقداری از آن ترسیدم که آیا جمله «نوعی درخشش تابناک» را می‌توان به ملائکه و فرشتگان نسبت داد؟

استاد طاهرزاده: به نظر بنده این هوشیاری و تحذیری که دارید خوب است، به خصوص اگر ملائکه و فرشتگان را ذهنی و انتزاعی در نظر بگیریم ولی اگر فرشتگان را عامل به درخشش آمدن آنچه واقع می‌شود، در نظر داشته باشیم، می‌توانیم از آن طریق به سخن هایدگر فکر کنیم و در عین حال بپذیریم که هایدگر در سخنان خود فرشتگان را مدّ نظر ندارد ولی ما می‌توانیم با آموزه‌های دینی خود حرف او را بفهمیم و از جهتی از او عبور کنیم و به وطن خود رجوع نماییم. روایاتی داریم که با هر بارانی ملکی نازل می‌شود، یا ملائکه جلوات یک گل را بر عهده گرفته‌اند. می‌توان گفت این همان تابناکی و درخششی است که در یونان قدیم در روحی که «تخنه» را یاری می‌کرد، جاری بوده است.

با توجه به همه‌ی آنچه عرض شد البته این نگرانی هست که سخن هایدگر را بخواهیم صرفاً در محدوده عقلی که جناب صدرا و یا ابن عربی

مطرح می‌کنند، بفهمیم. به هر حال باید اگر می‌شود آنها را به هم نزدیک کنیم و طوری سخن هایدگر را با در نظر داشتن به نگاه ملاصدرا و ابن عربی قرائت کنیم تا از آن طریق سخن هایدگر معنا شود. بنده به نظر خودم کاری خواستم بکنم که به کمک واژه‌های دینی سخن هایدگر را بفهمیم، از آن جهت که فرشتگان وسیله درخشش و تابناکی موجودات عالم هستند و نه آن‌که پدیده‌هایی باشند در عرض سایر موجودات. به نظر من معلوم نیست با خواندن فلسفه غرب بفهمیم غربی‌ها چه می‌گویند ولی می‌توان گفت ما از آن‌ها این مطلب را می‌فهمیم و می‌شود گفت شاید این‌گونه باشند، ممکن است بر اساس آموزه‌های خود صد اشکال از آن‌ها بگیریم ولی حس می‌کنم ما می‌توانیم از آنها از نظر خودمان چیزهایی بفهمیم و بگذریم. عرض بنده آن بود که ما این فهم را در فرهنگ خود چه در صدر اسلام و چه در فرهنگ ایران‌شهری به قرائت شاهنامه داریم که بتوانیم حقیقت را به عنوان عطا در صحنه‌ها بنگریم.

آقای متقی: با این که زبان هنر در صدر اسلام در خدمت اسلام به معنای امروزی آن نیست ولی حضور عوامل درخشندگی در موضوعات را در شاهنامه می‌توانیم سر دست بگیریم و نمایش دهیم و این که وقتی همان هنر به نمایش درمی‌آید می‌شود نقالی.

استاد طاهرزاده: خود ما غفلت کرده‌ایم و نگذاشتیم تفکری که نظر به حضور فرشتگان دارد و موجب درخشندگی و تابناکی امور می‌شود، به میان آید تا به کمک آن تفکر و با رویارویی با هر چیزی که از طریق فرشتگان به ظهور می‌آیند، به عطایی که در برخورد با آن چیزها به سراغ

ما می‌آید، برسیم. مثل آنچه با برخورد هنری با آن سنگ، آن عطا به ظهور آمد و آن سنگ وسیله‌ای بود تا آن زیبایی به میان آید. شاید دعوای بین اشعری و معتزلی مجبورمان کرد تا در درک ابن سینا منحصر شویم به همان قرائتِ مقابله با اشعری و معتزلی، و تنها ابن سینای ارسطویی در میان باشد و حکمت مشرقی او در خفا رود و گرنه ابن سینا تلاش خود را کرد تا نظر به عالم مثال و عالم فرشتگان مورد غفلت قرار نگیرد.

آقای متقی: تا حدودی این برای کربلا اتفاق افتاد و ما توانستیم کربلا را به صورت قدسی به عنوان بستر ظهور عطایای الهی روایت کنیم ولی برای واقعه‌های بدر و خیبر و شعب ابی طالب آنچنان که باید نتوانستیم روایت کنیم که چه اندازه نیروی منجی در صحنه بوده، به همان شکلی که قرآن متذکر حضور فرشتگان در آن صحنه‌ها می‌شود.

استاد طاهرزاده: همان‌طور که می‌فرمایید باید متذکر فرشتگان باشیم که در جای جای کربلا در صحنه‌اند و می‌توانیم در همین رابطه تابناکی و درخشش را در جمال حضرت سیدالشهدا علیه السلام ببینیم. این یعنی دیدن انکشاف حقیقت در آن صحنه و برقرار کردن رابطه با آن، در عین والایی حقیقت، و این که آن والایی را می‌توان به صورت تابناکی و درخشندگی پدیده‌ها در صحنه‌ها دید. هایدگر در ادامه این‌طور می‌گوید:

«آیا امکان دارد انکشاف، توجه‌ها را به نحوی اصیل تر جلب کند تا

هرکس به سهم خود به وضوح و از رشد و نمو نیروی منجی مراقبت نماید و از این طریق بصیرت ما نسبت به آن چه عطا می‌کند، اعتمادمان را بار دیگر بدان بیدار و احیاء کند؟»

«هیچ کس نمی داند که به هنر در بطنِ خطرِ نهایی چنین امکان والایی برای تحققِ ماهیتش عطا شده است یا نه. با این وجود هنوز می توانیم شگفت زده شویم از امکانی دیگر که ماهیتِ تکنولوژی آن چنان گسترش یابد که از خلال همه ی امور تکنولوژیک، آن ماهیت در رخدادِ حقیقت ظهور یابد.»

ملاحظه می کنید که از یک طرف می گوید به هنر در بطن خطر امکان والایی اعطا شده تا نسبت به تکنولوژی به عنوان یک عطا بصیرت پیدا کنیم و از طرف دیگر چنین بصیرتی را می توان با درک درست تاریخی که انسان ها را به عنوان یک تقدیر فراگرفته، به دست آورد و در این رابطه باید به ظهور منجی فکر کرد.

استاد طاهرزاده: همه ی حرف آن است که متوجه شویم تقدیری تاریخی در میان است و انتخاب های ما انتخاب های شخصی نیست. تاریخی است که ما می توانیم با انتخاب های خود خودمان را تحت حیطه ی آن تقدیر قرار بدهیم و یا در روزمرگی خود بیرون از تاریخی که در آن هستیم، روزگار بگذرانیم. انکشافی را که ماورای گشتل می توانیم بینیم، تقدیری است که در دل گشتل پدید می آید. همچنان این سوال هایدگر باقی است که آیا امکان دارد انکشاف، توجه ها را به نحوی اصیل تر جلب کند تا هرکس به سهم خود به وضوح و از رشد و نمو نیروی منجی مراقبت نماید؟

چیزی وارد این عالم شده و تکنولوژی می تواند مظهر آن باشد، مراقبت یعنی دائماً به آن توجه داشته باشیم و به آن بیندیشیم تا از این طریق بصیرت ما نسبت به آنچه عطا می کند بار دیگر بیدار و احیا شود.

چشممان باز شود که در این کشاکش چیزی در حال عطا شدن به ماست و می‌تواند ما را از یأس و پوچی رها کند. با این که سیطره پوچی به جهت روحیه مدرنیته همه جا را گرفته. اینجاست که هایدگر می‌گوید: «هیچ کس نمی‌داند که به هنر در بطن خطر نهایی چنین امکان والایی برای تحقق ماهیتش اعطا شده است یا نه.» این را نمی‌دانیم اما یک چیز را می‌دانیم که می‌توان به حضور منجی امیدوار بود.

آقای متقی: تا این جا آن امکان برای انکشاف، علی‌الظاهر قرار است در هنر به ظهور برسد.

استاد طاهرزاده: ولی ملاحظه کردید که هایدگر می‌گوید هیچ کس نمی‌داند در هنر، در بطن خطر نهایی، چنین امکانی که بتوانیم چنین نتیجه‌ای بگیریم هست یا نه. هایدگر سعی می‌کند مخاطب خود را واگذارد تا همچنان بیندیشید. به همین جهت در ادامه می‌گوید: «با این وجود هنوز نمی‌توانیم شگفت زده شویم از امکانی دیگر که ماهیت تکنولوژی آنچنان گسترش یابد که از خلال همه‌ی امور تکنیک، آن ماهیت در رخداد طبیعت ظهور نماید.» رخداد طبیعت از یک جهت هنر است و با هنر طبیعت رخ می‌نمایند، از جهت دیگر تاریخ است و این که امکان دیگری را در مقابل ما می‌گذارد که بسیار گسترده است، مثل رخداد اربعینی این سال‌ها که چه چیز شگفت‌انگیزی برای تحقق امکان دیگری بود که ما در ابتدا به آن فکر نمی‌کردیم. این امکان دیگر به خاطر روحی است که به این عالم دمیده شده است.

آقای متقی: این امکان دیگر از درون ماهیت تکنولوژی ظهور می کند یا از جای دیگری ظهور می نماید؟

استاد طاهرزاده: سخن هایدگر در این جا این است که آن امکان از ماهیت تکنولوژی ظهور می کند که همان انکشاف است. ولی این انکشاف گاهی از طریق تاریخ به نحوی جلو می آید که حقیقت را مقابل انسان ظاهر می کند. زمانه طوری است که چون روح انکشاف بر بشر حاکم شده، حقیقت، خود را در طبیعت به بشر عطا می کند، تا آن جایی که امروز فیزیکدان هایی را می شناسید که در تحقیقات خود در طبیعت، به سراغ حقیقت رفته اند. در ایران مثل آقای دکتر مهدی گلشنی را ببینید که چگونه به عرفان آیت الله حسن زاده رجوع کرده و یا فیزیکدان هایی مثل «وایتهد» و یا «ایان باربر» که از طرفی ممحّض در فیزیک اند، ولی از طرفی انسان هایی متألّه هستند. آقای دکتر گلشنی چندین سال در آمریکا فیزیک درس می داده اند. برای بنده بسیار عجیب بود که امروزه غالباً متألّهین دنیا فیزیک دانان هستند و نه اسقف ها، در حدی که وایتهد بر اساس تحقیقات خود معتقد است احوالات روح انسان در آزمایشاتی که بر روی پدیده های مادی انجام می دهد، مؤثر است.

هایدگر بعد از مطالب فوق، به خوبی می تواند ما را متوجه این نکته ی مهم بگرداند که ماهیت تکنولوژی امری تکنولوژیک نیست و اشتغال به تکنولوژی موجب شده تا بشر متوجه ماهیت تکنولوژی نشود. او می گوید: «از آن جا که ماهیت تکنولوژی، امری تکنولوژیک نیست، تأمل بنیادین در باب تکنولوژی و مواجهه ی قطعی با آن باید در قلمروی روی دهد که از یک طرف با ماهیت تکنولوژی شباهت و قرابت دارد

و از طرف دیگر، از بنیاد با آن متفاوت است. هنر، چنین قلمرویی است. ولی به شرط آن که تعمق و تفکر در باب هنر به سهم خود، چشم ما را بر روی منظومه‌ی حقیقت که موضوع پرسش ما است، نبندد.»

«با طرح چنین پرسش‌هایی به وجود بحران، شهادت می‌دهیم که به خاطر اشتغال تمام‌عیارمان به تکنولوژی، خود ماهیت تکنولوژی را تجربه نمی‌کنیم و به خاطر دل‌مشغولی به مسائل زیباشناختی، خود ماهیت هنر را دیگر مراقبت و محافظت نمی‌کنیم. با وجود این، هرچه در مورد ماهیت تکنولوژی پرسش جویانه‌تر تأمل و تعمق کنیم، به همان اندازه ماهیت هنر، اسرارآمیزتر می‌شود.»

هایدگر در مورد تعامل بنیادین در باب تکنولوژی که از یک طرف به ماهیت تکنولوژی شباهت دارد و از طرف دیگر از بنیاد با آن متفاوت است هنر را مثال می‌زند از آن جهت که هنر از جهتی دارای ماهیت انکشاف است و از دیگر جهت امری است بسیار والا، مانند فرشتگان. انکشاف در تکنولوژی به معنای نیروی ذخیره‌کننده از یک طرف و چیزی بس والا تر، از طرف دیگر. تعامل بنیادین در باب تکنولوژی و مواجهه قطعی با آن ما را با چیزی روبه‌رو می‌کند که از طرفی در خود تکنولوژی باید با آن روبرو شد و از طرف دیگر نوعی حوالت تاریخی است که هیچ شباهتی به تکنولوژی ندارد. هنر نیز چنین قلمروی را در مقابل ما می‌گشاید که از یک طرف هنر را در تابلوی روبروی خود می‌یابیم و از طرف دیگر زیبایی، چیزی نیست که از مواد داخل تابلو برخیزد. البته این به شرطی است که تعمق و تفکر در باب هنر به سهم خود چشم ما را بر روی منظومه

حقیقت که موضوع پرسش هایدگر است، نبندد و متوجه باشیم از زیبایی باید معرفتی را دنبال کنیم و نه لذت را. «استاتیک» در بحث هنر طوری است که از یک طرف ما را مشغول زیبایی و تفریح می کند و از طرف دیگر می خواهد ما را متوجه اعطای قدسی و الهیاتی بنمایاند.

هایدگر با طرح نظر به حقیقت در هنر و تکنولوژی متذکر می شود با اشتغال تمام عیار به تکنولوژی، خود ماهیت تکنولوژی را تجربه نمی کنیم و به خاطر دل مشغولی به مسائل زیبایی شناسی، خود ماهیت هنر را مراقبت و محافظت نمی نمائیم. البته در انتها تذکر می دهد با وجود این هر چه که در مورد ماهیت تکنولوژی پرسش جویانه تر تفکر داشته باشیم به همان اندازه ماهیت هنر اسرار آمیز تر می شود. چون حقیقت در هنر در حجاب می رود و نمی توان به راحتی به دستش آورد. در صورتی که با نظر به ماهیت تکنولوژی می توان وارد وادی انکشاف حقیقت شد.

آقای نجات بخش: چیزی که در اینجا به نظر بنده رسید این است که هایدگر دائماً دارد به صورتی صحبت می کند که ما را به سمت این خطر سوق دهد. زیرا ظاهر آبرش از استقبال از خطر تکنولوژی انصراف داده و با ترس خودش تکنولوژی را به اسلحه تبدیل کرده است. وقتی ما به استقبال خطر نمی رویم آن ترس تمام وجود ما را فرا می گیرد و این ترس مساوی است با مصرف شدن و اینجاست که آن حقیقت و آن انکشاف پوشیده می شود. آنجایی که می گوید هیچ کس نمی داند که به هنر در بطن خطر نهایی، چنین امکان والایی برای تحقق ماهیتش اعطا شده است. به نظر بنده این همچون قماربازی است که یک فردی روبروی شماس و

نمی‌دانید شما از او می‌برید و یا می‌بازید. قضیه اینگونه است، تو در مواجهه با چیزی که پیش آمده به نام تکنولوژی باید وارد خطری شوی و در اوج خطر بروی. انگار جای بشر غربی یا بگویم بشر امروز، انصراف دادن است از استقبال از این خطر که در رویارویی با تکنولوژی باید منتظر آن باشد زیرا در دل آن خطر کردن است که آنچه در تکنولوژی نهفته است یعنی کشفی که به حقیقت اشاره دارد، به ظهور می‌آید.

استاد طاهرزاده: ملاحظه می‌فرمایید که هایدگر نکته عمیقی را با ما در میان گذارده تا نسبت به ماهیت تکنولوژی به عنوان یکی از مسائل امروز تاریخی که در آن هستیم فکر کنیم و متوجه باشیم ماهیت تکنولوژی، تکنولوژیک نیست بلکه متولد کردن چیز والایی است که اگر خطر کنیم و برای به ظهور آوردن آن چیز والا به سراغ طبیعت رویم مثل آن مجسمه‌سازی که به سراغ آن تخته سنگ رفت، با روحیه‌ای که تکنولوژی در ما ایجاد می‌کند، با چیزی والا تر از آن که طبیعت را منبع انرژی بدانیم؛ روبه‌رو می‌شویم، که باز هم جای بحث دارد. در نکته آخر می‌پردازد به تفکر و خطر تقلیل دادن آن توسط تکنولوژی. می‌گوید:

«هرچه به خطر نزدیک‌تر می‌شویم، به همان اندازه نیروی منجی به طور روشن‌تری می‌درخشد و ما هم پرسش‌جو تر می‌شویم. زیرا پرسش‌گری، تقوای تفکر است.»

«تفکر، نسبت میان «وجود» و انسان است. تفکر، به خدمت «وجود» در می‌آید تا حقیقت وجود را بازگو کند. تفکر، عهدبستن با «وجود» و برای حقیقت وجود است. تفکر، به ثمررساننده‌ی نسبت وجود به ذات

آدمی است. وجود، در تفکر به زبان می‌آید و زبان، قرارگاه و خانه‌ی وجود می‌شود.»

وقتی تفکر، نظر به «وجود» است، تقسیم آن به نظری و عملی، به مثابه‌ی دورنمودن تفکر از ساحت حقیقی آن است، منطق، شایستگی سنجش تفکر را ندارد.»

«با نظر به این که تفکر به نسبت میان انسان و «وجود» نظر دارد، نه فلسفه است و نه علم و نه اخلاق و نه منطق.»

«با تقلیل یافتن جایگاه تفکر نسبت به وجود، تفکر نیز به فلسفه، و فلسفه به علم، و علم به تکنیک تقلیل یافته است. در حقیقت مجلای ظهور و تلاقی تنزل وجود و تفکر، تکنولوژی مدرن است. تکنولوژی مدرن، صورت تنزل یافته‌ی تفکر است به علم تکنیکی.»

همانطور که هایدگر می‌گوید و همان‌طور که رفقا متوجه شدند، هایدگر معتقد است تا بشر به خطر نزدیک نشود و روشن نشود نزدیک شدن به خطر به معنای نزدیک شدن به حقیقتی است که در متن طبیعت نهفته است، نیروی منجی به طور روشن نمی‌درخشد. نزدیک شدن به خطر به معنای چیست؟ در این مورد خوب است به بحث خوف اِجلال که در آموزه‌های دینی ما مطرح است فکر کرد. شرایطی خاص در مسیر رجوع به خداوند، خوفی را به سراغ انسان می‌آورد که در آن شرایط یعنی در آن رویارویی با جلال حق، منجی تحت عنوان جمال به ظهور می‌آید. و این به گفته‌ی هایدگر در صورتی است که انسان هوشمندانه نسبت به خطر اندیشه کند، نه مثل ترسیدن موش از گربه که از خطر می‌گریزد. این خطر با برکاتی همراه است و نوعی تفکر و تعقل است و به همراه خود

حضور نیروی منجی را پیش می آورد و یا به تعبیر هایدگر به همان اندازه نیروی منجی به طور روشن تری می درخشد. بنده می خواهم عرض کنم این یعنی نیروی منجی از اجمال به تفصیل می آید و ما توان پرسش کردن بهتری نسبت به موضوع پیدا می کنیم، از آن جهت که پرسشگری تقوای تفکر است. قبلاً هم در مورد ماهیت تکنولوژی از ما خواست تا ما پرسشگرانه تر تأمل و تفکر کنیم. این ابتدای بحث ما خواهد شد که اگر ما باید پرسش جو تر شویم، پرسش چیست که آن تقوای تفکر است؟

این چیز عجیبی است که شما هر چه خطر را نزدیک تر حس کنید نیرویی منجی را روشن تر حس می کنید. ما در دستگاه خودمان اگر بخواهیم به آنچه هایدگر اشاره می کند نزدیک شویم، واژه خوف اجلال را داریم. همان طور که جمال، عشق و انس است، او جلال، خوف و هیبت است و از این جهت حافظ می فرماید: «که عنقا را بلند است آشیانه» یعنی بلندتر از آن است که به راحتی در دسترس ما قرار گیرد. جالب است که در خوف هم حضرت محبوب را می یابی زیرا آن خوف غیر از خوفی است که موجب ناامیدی شود. خوفی که ناامیدی بیاورد در مسیر تفکر و در مسیر دینداری نیست.

آقای نجات بخش: خوفی که ناامیدی بیاورد نتیجه اش مصرف بیشتر می گردد.

استاد طاهرزاده: چون نخواستیم با تکنولوژی راهی به سوی حقیقت بگشاییم بلکه از طریق تکنولوژی کالاهای مصرفی ساختیم و با همان روح و روحیه ی مصرف زدگی، زندگی را مصرف کردن بیشتر پنداشتیم و هر

روز گرفتار آن شدیم. نزدیکی به خطری که هایدگر می گوید به معنای درک و فهم درست آن است. خطر بزرگ یعنی اندیشمندانه متوجه امری شویم که با تکنولوژی سراغ بشر آمده است. مثل گناهکاری که با بصیرت خود احساس می کند گناهش چه اندازه او را از حضور او در محضر حق محروم کرده است و با همین احساس گناه، راه نظر به حضرت حق را به سوی خود می گشاید.

آقای نجات بخش: انگار این تکنولوژی به شکلی دارد ظهور می کند و می خواهد تمام انسان را نفی کند. حال انسان اندیشمند در مقابل این نفی شدن، می ایستد. ظاهرش نفی شدن خودش است و باطنش احیای خودش. یعنی در مواجهه با این خطر انگار دارد همه چیز را از دست می دهد. آن وقت هم این را می گیرد تا همه چیز را از دست ندهد. همین تکنولوژی را در گشتل می گیرد که همه چیز را از دست ندهد.

استاد طاهرزاده: متن هایدگر دارد به ما تفکر می دهد که یادتان باشد وقتی خطر آمد به معنای تاریخی اش، شما را متوجه می کند که باید به ماورایی نظر کنید و وظیفه اندیشمندان است که متذکر این امر باشند.

آقای متقی: آن مثالی که زدید و خطر را به گناه انسان نسبت دادید، نه به قدرت فراگیر گشتل، مقداری مسئله را شخصی نکرد؟

استاد طاهرزاده: از آن جهت آن مثال عرض شد که روحیه تفکر به تکنولوژی از طریق گشتل در همه ما هست و عموماً نمی خواهیم از آن عبور کنیم. خطر این است که ما آن را نوعی انکشاف می پنداریم و خود را اسیر میل خود می کنیم. بنابراین بنا نیست این میل زیر پا گذاشته شود

بلکه باید در جایی که جای آن است نگه داشته شود، بدون آنکه اسیر آن شویم. حال اگر حس کردیم گناهی که کرده‌ایم نتیجه‌اش می‌شود به ظهور آمدن «توبه» و از آن طرف حضرت تواب است که به سراغ شما می‌آید، این به معنای آن است که اگر گناه را گناه بینیم یا گشتل را گشتل بینیم، مسیر نزدیک شدن به منجی فراهم می‌شود.

آقای نجات‌بخش: می‌شود فکر کرد در ساختن چه پیش می‌آید؟ آیا این طور نبود که بمب اتم ساخته شد چون به استقبال آن خطری که در دل تکنولوژی، منجی رشد می‌کند، نرفتیم؟ یعنی وقتی قرار بود آن انکشاف اتفاق بیفتد، انگار ترسیدیم که این انکشاف با ما چه کار می‌کند و این را از آن خودمان به معنای قدرت کردیم. انسان آن جایی در کنار خود ابزار جمع می‌کند که ترسیده باشد از این که در داشتن آن ابزارها ادامه می‌یابد یا نه. در شعب ابی طالب قضیه این گونه است که مسلمانان احساس کردند می‌رویم در آن خطر و در آن خطر است که شرایط عوض می‌شود. اگر ما از این خطر ترسیدیم و وارد آن نشدیم در واقع امکان ادامه دادن خود را از بین برده‌ایم، زیرا در آن صورت دیگر برای حقیقت امکان ظهوری نمی‌ماند. ظاهراً هایدگر در مسئله تکنولوژی چنین پیشنهادی دارد که او این خطر را در شکل‌های مختلفش احساس می‌کند ولی ما از نظر به خطر، انصراف داده‌ایم. این که مثلاً ما تکنولوژی را انحصاری می‌کنیم، حکایت از روحی دارد که کسی به چیزی دست پیدا می‌کند و انحصاری‌اش می‌کند، انگار همان جا از آن ترسیده است. نمی‌تواند خودش را از آن

آزاد کند تا با حقیقتی روبرو شود، چون حقیقت فراتر از چیزی است که امروز به آن رسیده است.

استاد طاهرزاده: جمله‌ی «پرسشگری، تقوای تفکر است» نکته ارزشمندی را با ما در میان می‌گذارد. ما متأسفانه در فرهنگ خودمان پرسش را هنوز درست معنا نکرده‌ایم، از خود نپرسیده‌ایم پرسش یک مقوله انتزاعی است یا نظر به یافتی دارد که ما را در برگرفته و بناست با پرسش از آن موضوع آن را از آسمان به زمین آوریم و یا از اجمال به تفصیل. ما این مسئله را زیاد تکرار می‌کنیم که فلسفه پرسش است ولی مطلب را در دستگاه انتزاعی نگاه می‌کنیم که گویا پرسش برای کسب اطلاعات است. غافل از این که پرسش مبنای تفکر است و به گفته هایدگر: تفکر، نسبت میان وجود و انسان است. تفکر، به خدمت «وجود» در می‌آید تا حقیقت وجود را بازگو کند. در آنجا گفت «پرسشگری تقوای تفکر است» و این جا می‌گوید تفکر، حالتی است که ما در نسبت بین خود و «وجود» پیدا می‌کنیم. که به نحوی به هویت تعلقی در فلسفه‌ی صدرای می‌توان نظر کرد، که انسان عین طلب خواهد بود. پس «پرسش» عبارت است از یک نوع طلب حقیقت از آن جهت که به خدمت «وجود» رفته‌اید تا با آن مواجه شوید.

هایدگر می‌گوید: «تفکر، عهد بستن با وجود و برای حقیقت وجود است. تفکر، به ثمر رساننده نسبت وجود به ذات آدمی است. وجود، در تفکر به زبان می‌آید و زبان، قرارگاه و خانه وجود می‌شود.» به این فکر کنید که چگونه اندیشه و زبان دو مقوله نیستند و اندیشه تلاش می‌کند تا

خود را به زبان بیاورد و «وجود» در تفکر به زبان می آید و در آن صورت اندیشه هم «وجود» است و زبان، قرارگاه و خانه وجود می شود.

با توجه به گفته ی هایدگر وقتی تفکر نظر به «وجود» است، تقسیم آن به نظری و عملی به مثابه دور نمودن تفکر از ساحت حقیقی آن است و منطق، شایستگی سنجش تفکر را ندارد. بالاخره ما باید با رفقای مذهبی مان که بیشتر مایلند تفکر انتزاعی خود را داشته باشند این جمله را در میان بگذاریم که آیا می شود با به میان آوردن تفکر به عنوان روی کردی که انسان باید به «وجود» داشته باشد، باز بحث عقل عملی و عقل نظری در میان باشد؟ یا این که وقتی تفکر بیاید و آن هم چیزی جز به میان آمدن نسبت میان انسان با وجود نیست، دیگر عقل عملی و نظری به چه معناست؟ نه این که وقتی می خواهیم تعلیم بدهیم به آن صورت تعلیم ندهیم. خیر، ولی بالاخره این نوع تفکر که عقل را به نظری و عملی تقسیم می کنیم، موقف نهایت فکر نیست.

با توجه به آنچه گذشت می گوید: با نظر به این که تفکر به نسبت میان انسان و وجود نظر دارد، تفکر نه فلسفه و نه علم و نه عقل و نه اخلاق و نه منطق است. با این جمله مشخص می شود این که می گوئیم تفکر تقواست به چه معناست، یعنی نوعی پیراستن از مفاهیم انتزاعی باید به میان آید تا تفکر ظهور کند و این با نظر به «وجود» ممکن است و مشکل بشر این بود که از «وجود» روی برگرداند و به «موجود» نظر کرد. به گفته هایدگر: با تقلیل یافتن جایگاه تفکر نسبت به وجود، تفکر نیز به فلسفه و فلسفه به علم و علم به تکنیک تقلیل یافته است. بسیار جای بحث دارد تا در این مورد ما

نیز تفکر کنیم. چه شد که از یاد بردیم تفکر چیست و در نتیجه فلسفه به معنای انتزاعی آن به میان آمد و تازه فلسفه را تقلیل دادیم به علم و علم را تقلیل دادیم به تکنیک و در نهایت باید گفت مجلای ظهور و تلاقی تنزل وجود، تفکر تکنولوژی مدرن شد. چیزی که بشر امروز گرفتار آن است، به این معنا که تکنولوژی مدرن صورت تنزل یافته تفکر است به علم تکنیکی و این نازل ترین مرحله از تفکر است، تفکری که از بنیان‌های اصلی خود منقطع شده و انواع سرگردانی حاصل آن می‌باشد. تمام مطلب در نکته آخر نهفته است. اگر بخواهیم در این جهان فکر کنیم، از اندیشیدن نسبت به جایگاه تکنولوژی مدرن که چیزی نیست جز صورت غفلت از وجود، گریزی نداریم و چنین اندیشیدن ما را نه تنها متذکر حواله تاریخی خود می‌کند که از آن مهم‌تر متوجه می‌کند راهی که باید یک انسان اصیل در این تاریخ طی کند، چگونه باید باشد که لازمه آن برگشت دوباره است به آنچه هایدگر در این مقاله مطرح کرد ولی با این رویکرد که بنا داریم بدانیم یک انسان اصیل و یا یک دازاین اصیل در این تاریخ در چه راهی باید قدم بگذارد و آن راه را چگونه باید طی کند؟

نکاتی درباره علم

با توجه به اهمیت نکاتی که جناب آقای دکتر داوری در کتاب «در باره علم» در رابطه با تکنولوژی فرموده‌اند نظر عزیزان را به آن نکات جلب می‌کنیم:

۱- با حصول عقلِ تکنیک راه پرورش مهندسان نیز هموار می‌شود. عمده این است که این عقل را آسان نمی‌توان اخذ کرد ولی تعلیم آن ممکن است.

۲- فهم تکنیک اگر مستظهر به عقل تکنیک نباشد، عاطل و باطل می‌ماند.

۳- اما خطر این است که بشر در سایه ی تکنیک از چیزی که او را محافظت می‌کند روی بگرداند و به تکنیک پناه ببرد.

۴- پس خطرِ عمده، خطر بمب‌های هیدروژنی نیست، بلکه این است که بشر چنان مقهور قدرت تکنیک و تکنولوژی شود که بنیان‌خانه‌ی وجود او متلاشی گردد. البته این خطر را هنوز کسی نمی‌بیند و مهم تلقی نمی‌کند، ولی کم‌کم به آن پی خواهند برد. ولی شاید در آن صورت، دیگر از تکنیک کاری ساخته نباشد. تکنیک نمی‌تواند بشر را از سودای تکنیک و قهر آن نجات دهد.

۵- اگر ماهیت تکنیک، در نسبت ما با عالم و با چیزها ظاهر می‌شود، تکنیک دیگر ماشین و وسیله‌ی تکنیک نیست.

۶- ما نمی‌توانیم از توسعه‌ی تکنیک روی بگردانیم و علم تکنولوژیک را رها کنیم، بلکه برای رسیدن به درجات عالی علم لازم است که از علم‌زدگی و تکنیک‌زدگی رها شویم. یعنی کسانی که چاره‌ی همه‌ی کارها و درمان تمام دردهای خود را در تکنیک می‌جویند و تمام امید خود را به آن بسته‌اند، راه به جایی نمی‌برند. بشر هنوز نسبت خود را با تکنیک نمی‌داند و نمی‌شناسد. تکنیک، ماشین نیست بلکه تلقی تمام

موجودات به عنوان خزانه‌ی نیرو و ماده‌ی تصرف است. محاسبات این خزانه اکنون با ماشین‌های پیچیده‌ی الکترونیک صورت می‌گیرد.

۷- ما هنوز طرح تمدنی را که در آن قدرت تکنولوژی غالب نباشد نمی‌شناسیم.

۸- یک مشکل بزرگ در فهم مسئله‌ی تکنیک، جدا کردن ماهیت تکنیک از اشیاء و وسایل تکنیک است.

۹- در آغاز دوره‌ی جدید، فرانسیس بیکن و گالیله و دکارت، فرارسیدن دوره‌ی جدید و علم تکنولوژیک را دیدند و آن را بشارت دادند، نه این که به صرف میل و علاقه‌ی آنان علم جدید به وجود آمده باشد. تغییر نسبت آدمی با علم در حقیقت فرع تغییر نسبت او با «وجود» است و اشخاص و مردمان به میل و هوس نمی‌توانند نسبت خود را با علم تغییر دهند و طرح علم نو در اندازند.

۱۰- اهل طلب نیز دو گروهند: گروهی گوششان نوای نظم علمی را شنیده است یا مستعد شنیدن آن شده است و گروهی که پس از پدید آمدن علم، فواید آن را دیده و طالب آن شده اند. گروه اول، پدیدآورندگان علم‌اند و گروه دوم، خریداران آن.

۱۱- نکند نیازها و مقصدهای ما را هم تکنیک معین می‌کند! نیازهایی که بشر کنونی احساس می‌کند، در نظر مردمان دوران‌های پیش از تجدد نبوده است. غرض‌ها و مقاصد امروزی بشر نیز همه به تکنیک و تکنولوژی بستگی دارد و با آن تعیین شده است.

چنانچه ملاحظه می کنید آقای دکتر داوری در نکات فوق، تصویری را در مقابل ما قرار می دهند که تصور تمدنی است با غلبه تکنیک. منتها در دل آن به افقی اشاره می کنند که ماورای تکنیک امروزی است و با نسبت دیگری که از طریق انقلاب اسلامی می توانیم با «وجود» پیدا کنیم سخنان آقای دکتر داوری و سخنان هایدگر معنای اصلی خود را آشکار می کند، از آن جهت که می دانیم این تاریخ با همه ظلماتی که دارد می تواند برای ما بستر عطایی باشد که انسانِ اصیل به دنبال آن است و یا شرایطی است که منجی در دل همین خطرها به ظهور می آید و بشر به خانه وجود خود برمی گردد. شایسته است که به هر کدام از فرازهای سخنان آقای دکتر داوری فکر شود و با توجه به آنچه از هایدگر آموختیم به نوعی از بودن که ما را از نیهیلیسم آزاد می کند ورود کنیم.

آقای متقی: هنوز این پرسش ذهنم را رها نکرد، آنجایی که شما اشاره کردید به صدر اسلام و نسبت آن به هنر. طبیعتاً ما برای عبور از تکنولوژی گرفتار گشتل می توانیم همه را به عقل تکنیکی متوجه کنیم تا در دل تکنولوژی نیروی منجی رشد کند ولی توجه دادن به هنر کار چندان آسانی نیست. شاید مهندس صاحب عقل تکنیک و هنرمند، از گشتل رها شود و به حاشیه ای امنی برسد ولی ما قرار است جامعه را نجات دهیم و به جامعه توجهی بدسیم که گرفتار تکنولوژی و اسیر مصرف نشود. اینجاست که به نظر می آید روایتگری یا تبیین بتواند کمک کند. اگر به تاریخ و هنر توجه داریم که احتمالاً روایتگری اهمیت پیدا می کند کاری که در شاهنامه هست و ما در مفاهیم دینی کمتر به آن ورود می کنیم. من این بار

که به تخت جمشید رفتم پس از برگشتن تا چند روزی درگیر بودم. علتش تاثیر حضور یک راوی در آنجا بود که روح خاصی را بر افکار بنده حاکم کرد. البته این روایتگری می تواند در خدمت باطل هم قرار بگیرد. زبانی است که به سینما نزدیک است. شاید یکی از شرایط رسیدن به توسعه و تکنیک رسیدن به زبان روایتگری سینما است. روایتگری برای ما یک کار است، یک کار جدی در مقابل جبهه فکری انقلاب تا بتواند روایتی از تاریخ و از صدر اسلام و حتی روایتی از آثار هنری خود را به کمک آن ارائه بدهیم و روح جامعه را متوجهی امور اساسی کنیم و گرنه خود من در مواجهه با اثر هنری و یا حتی مواجهه با صدر اسلام که شما فرمودید خیلی نمی توانم از دل آن به چیزی برسم.

استاد طاهرزاده: گادامر در رابطه با آنچه شما در مورد روایتگری می فرمائید، می گوید خطابه برای اظهار حقیقت، بالاتر از برهان است و ارسطو را نقد می کند که برهان را خیلی مهم می داند. بنا نیست با عقل برهانی که در واقع ما را محدود می کند به مجموعه ای از مفاهیم، تاریخ را بسازیم. می توانیم فیلسوفی کنیم ولی چه زبانی نیاز است تا به کمک آن زبان صدر اسلام و یا دفاع مقدس را روایت کرد که تفکر به جامعه برگردد؟ دفاع مقدسی که فوق العاده مهم بود و باید زمان بگذرد تا بتوانیم آن را بازخوانی کنیم. از بس بزرگ است هنوز در این زمان نمی توانیم آن را درست ببینیم. شما بالاخره باید از خود پرسید آن مقطع تاریخی را که تاریخ ماست با چه زبانی می خواهید روایت کنید؟ هایدگر متوجهی این امر شده است که برای آزاد کردن ما از آن نحوه تفکر متافیزیکی که

واقعیت را در محدوده‌ی مفاهیم تقلیل می‌دهد، موضوع هنر و زبان اشاره را باید به میان آورد. کاری که شهید آوینی در موضوع دفاع مقدس به میان آورد. به نظر می‌آید یکی از بهترین جاهایی که معنای گزارش از یک هنر را می‌توانید ببینید کتاب «سرآغاز کار هنری» از هایدگر می‌باشد. با توجه به این حساسیت است که می‌توان فهمید سهروردی چرا تلاش کرده تا بگوید تفکری بالاتر از آنچه در مباحث انتزاعی در میان است، باید به میان آید، لذا کتاب «عقل سرخ» و یا «غرب غربی» را می‌نویسد. در آن کتاب‌ها به خوبی احساس سهروردی را متوجه می‌شوید که در دل اندیشه‌های صرفاً فلسفی، چیزی دارد از دست می‌رود. سهروردی مخالف ابن سینا نیست، مشککش با محدودیتِ تفکر مشایی است که عقل را در محدوده عقل منطقی نگه می‌دارد، در حالی که ابن سینا با نمط هشتم و نهم در کتاب اشارات و تنبیهات متوجه است راه‌هایی ماورای تفکر فلسفی برای رسیدن به حقیقت در میان است. به نظرم اگر تا اینجا بحث را داشته باشید در مورد دغدغه‌ی هایدگر و نگاه هرمنوتیکی او می‌توانیم پرسیم بر او چه می‌گذرد که این همه به هنر می‌پردازد؟ بنده در کتاب «سرآغاز کار هنری» متوجه شدم هیدگر چیز دیگری که به عنوان شاهد داشته باشد و برای طرح اندیشه‌اش از آن کمک بگیرد، در آن حد که به هنر یونانی پرداخته، در دست ندارد. آنجا بود که متوجه شدم ما چیز مهم‌تری در دست داریم به نام انقلاب اسلامی و مرحله دفاع مقدس و این اواخر شهدای دفاع از حرم و به‌خصوص رخدادهای تشییع شهید حاج قاسم سلیمانی.

هایدگر در کتاب «سرآغاز کار هنری» آنچنان عالمانه و پدیدارشناسانه، افقی را که می‌خواهد نشان دهد، این طرف و آن طرف می‌اندازد، تا برای مخاطب آن افق برای نظر به حقیقت از دل هنر گشوده شود و موضوع از حالت مفهومی درآید. ما نیز در مورد تاریخ باید بدانیم به صورت مفهومی شرح دادن آنچه در انقلاب اسلامی جریان دارد، کار پیچیده‌ای نیست و با چند سخنرانی می‌توان آن را بیان کرد. ولی به نظر بنده چیزی به دست مخاطب نمی‌رسد که بتواند بودن تاریخی خود را احساس کند. حال سوال این است، آیا ما می‌توانیم آن زبان را که هایدگر به دست آورده است یا دغدغه به دست آوردنش را پیدا کرده، از آن خود کنیم و در نتیجه به موضوعی که مقابل مان است اشاره نماییم؟ چرا تلاش داریم و قتمان را صرف موضوعی کنیم که هایدگر جلوی ما گذاشت؟ جز این است که او به صورتی هنرمندانه دارد هنر را بیان می‌کند تا با حقیقت وجود روبه‌رو شویم. و ما می‌توانیم در موضوعاتی که خودمان داریم با همان زبان سخن بگوییم و به حقیقتی که در آن موضوع نهفته است، اشاره کنیم؟ بنده از خود او منتقل شدم که با نظر به انقلاب اسلامی بهتر می‌توانیم تفکر را به جای خود برگردانیم، از آن جهت که خود آنها هم معتقدند تاریخ، بهترین آیه و آینه نمایش «وجود» است.

آقای اصفا: آیا این هنری که می‌گویید مانند واژه «وجود» چیز مطلقی است و همان‌طور که وجود ظهوراتی دارد، برای هنر هم ظهوراتی هست؟ و این که می‌گویید روایتگری لازم است آیا از آن جهت نیست که روایتگری هم نمونه‌ای از هنر است؟

استاد طاهرزاده: تا موضوعی که می‌خواهیم به آن اشاره کنیم چه باشد. و چگونه در آن موضوع بتوانیم حقیقت را که «وجود» است، مدّ نظر قرار دهیم. حرف این است که این تاریخ، تاریخ گوش سپردن به ندایی است که از دل عالم وجود به گوش می‌رسد و ریشه در بنیاد هستی انسان دارد و به یک معنا گوش سپردن به «وجود» است از طریق وجود خودمان. مردم درست فهمیدند که رسول خدا ﷺ فقط گوش سپرده‌اند که گفتند «هُوَ اُنُّ» او فقط گوش سپردن است. چون از گوش سپردن کار بر می‌آید. روایتگری و خطابه شما را دعوت می‌کند تا به کمک اشاراتی که مطرح می‌شود، به آنچه در مقابل شماست نظر کنید. شما با برهان در محدوده تفکر متافیزیکی قرار می‌گیرید. بنده در کتاب «چه نیازی به نبی» خود را با مخاطب روبه‌رو دیدم و در یک سخنرانی، همراه با خنده و شوخی، موضوع ضرورت نبی را مطرح کردم. افرادی که آن را مطالعه کرده بودند می‌گفتند به راحتی توانستیم با آن ارتباط برقرار کنیم. چون روحیه خطابی دارد در حالی که در کتاب «مبانی نظری نبوت و امامت» آن مباحث به صورتی بسیار عمیق‌تر و دقیق‌تر گفته شده ولی با روش برهانی. البته نباید از برهانی کردن اندیشه‌ی خود منصرف شویم. ولی بحث در این است که بدانیم خطابه به کجا اشاره می‌کند و از فضایی که نیاز به خطابه داریم تا تاریخ را شکل دهیم، غفلت نکنیم. فکر می‌کنم امروزه ما می‌توانیم به روح تاریخ خودمان و یا به تاریخ صدر اسلام، اشاره کنیم و بودن تاریخی خود را به حضور آوریم.

آقای نجات بخش: اگر من بخواهم نکته‌ای را استفاده کنم در بحثی که شما فرمودید، به اولین نکته از سخن دکتر داوری اشاره می‌کنم که می‌فرماید: «با حصول عقل تکنیک راه پرورش مهندسان هموار می‌شود. عمده این است که این عقل را آسان نمی‌توان اخذ کرد ولی تعلیم آن ممکن است.» تعلیم آن علم در واقع همان درک مفاهیم و واقعیات است ولی اگر بخواهیم آن عقل تکنیک را در درون خودمان به خودمان برگردانیم، زبان تذکر به آن همان حقیقت انقلاب اسلامی است و با تذکر به حقیقت انقلاب اسلامی عقل تکنیکی محقق می‌شود، مثل کاری که جهاد سازندگی در متن دفاع مقدس به ظهور آورد.

استاد طاهرزاده: یعنی برای به میان آوردن عقل تکنیکی تعهد خاصی باید به میان آید و آن تعهد، تعهد تاریخی خاصی است که معنای بشر را به او می‌دهد و او در آینه طبیعت به دنبال عطایی خواهد بود که آن عطا همان ظهور حقیقت است.

آقای نجات بخش: چون آن تعهد انسانی می‌تواند خطر را تا نهایت ادامه دهد. به تعبیری انقلاب اسلامی حقیقتی است که استقبال از خطر را در امر تکنیک تا نهایت می‌تواند ادامه دهد و با هیچ چیزی منصرف نشود و هیچ نقطه‌ای او را متوقف نکند تا ادامه ندهد. این بحث از اقتصاد مقاومتی و دانش بنیان شروع شد و در فضایی در حال سیر است که در بستر انقلاب اسلامی بنا دارد به انسان و به طبیعت رجوع کند. من مطالب گذشته را اینگونه جمع‌بندی می‌کنم که ما در اینجا اگر بشود مقدار دیگری در باب مسئله انقلاب اسلامی بحث کنیم و این انقلاب اسلامی را

به مثابه حقیقتی تصور بکنیم که امکان استقبال از خطر را به ما می‌دهد، مطلب بهتر روشن می‌شود. خطری که اگر درست درک شود نیروی منجی در دل آن به کمک می‌آید تا گرفتار اسارت تکنولوژی نشویم بلکه در فضای آزاد از اسارت تکنولوژی، از تکنولوژی استفاده کنیم و با حقیقت غیرقابل تصویری روبه‌رو گردیم و اقتصاد مقاومتی یعنی همین.

امروز در کشورمان وقتی به مسائل جامعه نگاه می‌کنیم یک حرف این است که همین انقلابی‌بودن مانع توسعه‌ی ماست و مانع مواجهه‌شدن با تکنیک است، که با توجه به آنچه بحث شد تا حدودی آن حرف کاملاً باطل خواهد شد، زیرا آن نحوه از توسعه‌ای که در آن به حقیقت انقلاب اسلامی توجه نشود تحقق یافتنی نیست و تاریخ ۲۰۰ ساله ما نیز این را ثابت می‌کند و نه تنها آن نوع مواجهه با تکنیک تحقق یافتنی نیست بلکه هزاران آسیب هم به همراه دارد. در مقابل آن نگاه، نگاهی است که متوجه است خود حقیقت انقلاب اسلامی است که ما را در مسیر دیگری پیش می‌برد و باید متوجه مسیری شد که انقلاب در مقابل ما قرار داده. شهید آوینی در کتاب «توسعه و مبانی غرب» یک مثال می‌زند که ما در جهاد سازندگی یک پل را در ۴۵ روز ساختیم. انگار احساس شهید آوینی این است که دارد خطری پیش می‌آید، فهمی پیش می‌آید که این جهادسازندگی که یک نحوه تولد عقل تکنیک در انقلاب اسلامی بوده است، دارد با چیزی که ما در مورد توسعه به معنای رایج‌اش تمتع و یا لذت‌بردن می‌دانیم، اشتباه می‌شود و او دلوپس می‌گردد و می‌خواهد این را تذکر دهد که فراموش نکنید عقل تکنیکی که در انقلاب اسلامی تحت

عنوان جهاد سازندگی به ظهور آمده، چیز دیگری است. اصلاً شدنی نیست که ما بدون تذکر به حقیقت انقلاب اسلامی در دستگاهی که درباره آن حرف زدیم مشغول توسعه‌ای شویم که گرفتار انواع غفلت‌ها و سرگردانی هاست. اساساً مسائل ما در آن دستگاه حل شدنی نیست..

استاد طاهرزاده: طبق صحبت‌هایی که در جلسات گذشته شد، تقریباً از این به بعد می‌توانیم با همدیگر گفتگو کنیم زیرا موضوع گفتگو مشخص شده، هرچند هنوز پخته نشده است که این با گفتگو ممکن است، وقتی همه‌ی رفقا در موردش فکر کنند. اگر بخواهیم در مورد عقل تکنیک سخن بگوییم اولاً: نوشته دُن آیدی کمک می‌کند. نوشته‌ای تحت عنوان «فلسفه پدیدارشناسی هایدگر در باب تکنولوژی»، نکات دقیقی برای گفتگو در موضوع ماهیت تکنولوژی به میان آورده، به شرط این که متن هایدگر در دستان باشد و به نظرم همان خلاصه‌ای که بنده تنظیم کردم و در حین بحث خوانده شد، کافی باشد.

آقای نجات‌بخش: اگر شما بتوانید بحثی در مورد انقلاب و عقل تکنیک و یا انقلاب و توسعه داشته باشید چیز خوبی خواهد بود. مطلب تا حدودی ممکن دست ما آمده باشد. ولی اگر این کار بشود، جمع‌بندی خوبی خواهد بود تا توسعه در بستر انقلاب اسلامی معنای خود را پیدا کند و معلوم شود چرا ما در بستر فرهنگ غربی نمی‌توانیم به توسعه‌ای که مدّ نظر داریم دست پیدا کنیم.

استاد طاهرزاده: به نظر می‌آید این نکته که می‌فرمایید در دل همین مباحث شکل گرفت زیرا باید روشن می‌شد ما توسعه را به معنایی می‌یابیم

که مربوط به روح و فرهنگ ماست. آیا با توجه به این امر یک موضوع جدا نیاز است یا در دل همین بحث‌ها می‌شود به آن رسید؟

آقای نجات‌بخش: نه، قطعاً در دل همین بحث‌ها باید به آن رسید ولی احساسم این بود که یک جمع بندی نیاز است که شاید ۵ یا ۶ بند باشد و شما می‌توانید محورهای اساسی آن بحث را روشن کنید.

آقای متقی: در بحث روایتگری که من عرض کردم ناظر به فرمایش شما، به نظرم آوینی راوی انقلاب اسلامی است. طاهرزاده راوی انقلاب اسلامی نیست، یک فرق اساسی احساس می‌کنم هست و ما از نداشتن راوی انقلاب اسلامی خیلی ضربه خورده‌ایم. فکر می‌کنم آن عهدی که بخشی از آن هم از دست رفته و تأکید می‌کنیم، این عهد تا سال ۷۰ و در دوران دفاع مقدس بوده. می‌گویید یک مسیری را داشتیم می‌رفتیم، آوینی به آن توجه می‌کند، فردید هم دیده، داوری هم دیده، ولی بعد یک طور دیگری شد. از وقتی به صورت دیگری درآمد که ما روایتگری به زبان آوینی را ادامه ندادیم. امثال شما به مسئله فکر کرده اند اما این فکر به روایت در نیامده است.

استاد طاهرزاده: آنچه آقای متقی می‌فرمایند واقعاً جای فکر دارد که زبان روایت و گزارشی که اشاره به مقام والای انقلاب اسلامی بکند، چه زبانی است. آنچه هنوز در ذهن داریم نظر به روش هایدگر است در به ظهور آوردن زبانی که گزارش گر هنر باشد و دائماً در هر رخداد مهمی نظر به «وجود» داشته باشد ولی با نگاهی که می‌خواهد حقیقت را به نظاره

بنشیند و این نگاه، نگاهی است که ما در رویارویی با هنر داریم ولی در نگاه به سایر رخدادها از آن غفلت می‌کنیم.

در مورد آنچه آقای نجات بخش فرمودند، بنده حدود چهل روزی در اهواز در مرکزی بودم مربوط به جهاد سازندگی به نام «آ.ا.گ» نیازهای خط اول جبهه را تامین می‌کرد. این چیزی که در رابطه با تکنیک و اندیشه و تعهد و آینده نگری می‌فرمایند، در یک جا جمع شده بود. کافی بود فرمانده لشکر نیاز خود را مطرح می‌کرد، نیروهای جهاد به سرعت آن را طراحی می‌کردند و می‌ساختند. آن حالت با آنچه با اسیر بودن در دسته تکنوکرات‌ها پیش می‌آید، فرق اساسی داشت. آنها می‌خواستند از دل تکنولوژی چیزی کشف کنند که به کمک آن حمله‌های دشمن را دفع کند و این به خودی خود محل به ظهور آمدن نیروی منجی می‌شد. انسان‌های قدسی بودند که مهندسی را دنبال می‌کردند. گاهی مسائل پیچیده‌ای پیش می‌آمد، ولی وقتی با مهندسین جهاد در میان می‌گذاشتند در کم‌ترین زمان دستگاهی می‌ساختند که آن مشکل را حل کند و غیرممکن را ممکن می‌کردند. این همان جمع بین تکنیک و روحیه‌ی قدسی است.

آقای اصف: می‌شود گفت در سیر تاریخی، در دوره صفویه کسی به نام شیخ بهایی بروز کرد و در زمان جنگ تحمیلی کسانی که در متن جنگ بودند ظهور کردند. اما گویا ما برای آینده چیزی را می‌خواهیم که بیش از این وسعت پیدا کند، این که گفتند ما بعد از جنگ دیگر این روحیه را نداشتیم حال باید در آینده هم منتظر بمانیم برای چنین مسئله‌ای.

استاد طاهرزاده: بله، این پیش می‌آید. ما نتوانستیم روح جهاد سازندگی را بر وزارت کشاورزی غالب کنیم، در دولت سازندگی قضیه درست برعکس شد. جهاد سازندگی را در وزارت کشاورزی ادغام کردند و عملاً روحیه جهاد سازندگی از بین رفت. عکس آن باید اتفاق می‌افتاد تا روحیه جهادی ادامه پیدا می‌کرد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

گفتگوی نهم
ماهیت عقل تکنیکی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استاد طاهرزاده: آقای «دُن آیدی» در مقاله‌ای تحت عنوان «در باب تکنولوژی» مطالبی را که هایدگر در مقاله‌ی «پرسش از تکنولوژی» مطرح کرده است، جمع‌بندی خوبی کرده‌اند، با این خصوصیت که او تفکر تاریخی هایدگر را می‌شناسد و بر آن مبنا بعضی از قسمت‌های مقاله‌ی هایدگر را شرح می‌دهد. بنده مقاله‌ی «دُن آیدی» را در ۱۳ نکته خلاصه کرده‌ام که خدمتان عرض می‌کنم تا به کمک همدیگر در مورد آن بحث کنیم.

۱- پدیدارشناسی مبانی وجودی نهاد تکنولوژیک را برجسته می‌کند و در معرض دید قرار می‌دهد که بُعد گُنشی «وجود» آدمی است. هایدگر سعی کرده تکنولوژی را از دست تعابیر ذهنی و صرفاً ابزارگرایانه برهاند و آن را به یکی از پرسش‌های اصلی فلسفه بدل کند. در همین رابطه می‌گوید ما با پرسش از تکنولوژی می‌خواهیم با آن نسبتی آزاد برقرار کنیم تا هستی بشری ما را به روی ماهیت تکنولوژی بگشاید که منوط به همسخنی با ماهیت تکنولوژی است.

برقراری نسبتهی آزاد با تکنولوژی

آقای دُن آیدی متذکر می‌شود که نهاد تکنولوژی در نگاه پدیدارشناسی، بُعد گُنشی «وجود» آدمی است و هایدگر سعی دارد پدیدارشناسانه به تکنولوژی نگاه کند تا روشن شود خودِ تکنولوژی چه می‌گوید و چه نسبتهی بین انسان و آن پدیده برقرار است و از این طریق هایدگر سعی کرده تکنولوژی را از دست تعابیر ذهنی و صرفاً ابزارگرایانه برهاند و آن را به یکی از پرسش‌های اصلی فلسفه بدل کند.

فکر می‌کنم می‌توانیم بر روی آنچه گفته شد اندیشه نماییم. بسیار فرق می‌کند که ما مجال دهیم تا تکنولوژی روح تاریخی‌اش را برای ما ظاهر کند یا این که برداشت‌های خودمان را بر آن تحمیل نماییم. تلاش هایدگر در هر چیزی به خصوص در تکنولوژی، آن است که ما قدری از نگاه ذهنی آزاد بشویم و در نتیجه با این دید تکنولوژی، دیگر برای انسان تنها ابزار نیست بلکه وجهی از حواله تاریخی بشر است. آقای دُن آیدی در مقاله‌ی خود تلاش می‌کند روشن نماید چرا تکنولوژی ابزار نیست. می‌گوید بزرگ‌ترین ظلمات این است که ما تکنولوژی را ابزار ببینیم، بنا به قول دُن آیدی، هایدگر می‌گوید با پرسش از تکنولوژی می‌خواهیم با آن نسبتهی برقرار کنیم تا هستی بشری ما را به روی ماهیت تکنولوژی بگشاید. که البته این منوط به همسخنی با ماهیت تکنولوژی است. پس بحث بر سر برقرار کردن نسبتهی آزاد با تکنولوژی است. یعنی اولاً: بناست آن رابطه، رابطه‌ی وجودی باشد. ثانیاً: در این رابطه، هستی بشری ما به سوی تکنولوژی گشوده شود و این منوط به همسخنی با ماهیت تکنولوژی

است، به همان معنایی که در جلسات گذشته سعی شد با عقل تکنیکی رابطه برقرار کنیم و نه با تکنولوژی به عنوان ابزار. آقای «دُن آیدی» در ادامه می گوید:

۲- امر صحیح تنها به معنایی بس محدود، «حقیقت» دارد و عموماً محدود و نارسا است و حقیقتی است جزئی که اگر به آن دقیقاً به این صورت نگاه نشود، ممکن است چیزی بیشتر از یک حقیقت جزئی تلقی شود و حجاب حقیقت گردد و «جزء» به جای «کل» قرار گیرد، در حالی که درک «کل»، شرط لازم برای تشخیص «جزء» است.

این که امر صحیح تنها به معنای بس محدود، حقیقت دارد، نکته مهمی است، مثل آنچه از طریق یک قضیه‌ی منطقی بخواهیم به مطلبی برسیم، آری از طریق آن قضیه به آنچه می رسیم غلط نیست ولی همه حقیقت در آن قضیه‌ی منطقی مورد توجه قرار نمی گیرد و نشان داده نمی شود. مثل آن که می گوییم حسن مسلمان است و هر مسلمانی نماز می خواند، پس حسن نماز می خواند؛ این نتیجه دروغ نیست اما تنها نکته‌ی محدودی از شخصیت حسن را برای ما روشن می کند که اگر آن را همه حقیقت او بدانیم حجاب حقیقت حسن می شود، زیرا جزء را به جای کل قرار داده‌ایم.

آقای اصفا: به جای امر صحیح نمی شود چیز دیگری بگذاریم؟ مثلاً «موجود».

استاد طاهرزاده: به نظر بنده واژه‌ی دقیقی را به کار گرفته‌اند تا بتوانیم بین صحیح، یعنی آنچه دروغ نیست و بین حقیقت، که چیزی بالاتر از صحیح است فرق بگذاریم.

آقای منقی: می‌خواهند دعوای بین واقعیت و حقیقت را مطرح کنند، برای آن‌که از واژه‌ی واقعیت استفاده نکنند، امر صحیح را به کار برده‌اند و به نظرم واژه‌ی خوبی را به کار برده‌اند.

استاد طاهرزاده: به هر حال باید نسبت به تفاوت بین امر صحیح و امر حقیقی حساس بود. آقای دُن آیدی می‌خواهد با نظر به نکته‌ای که هایدگر در ابتدای مقاله خود مطرح می‌کند، مطلب را تبیین کند و سعی دارد پدیدارشناسانه به موضوع نگاه کند.

آقای توکلی: هایدگر در آن مقاله امر صحیح را برمی‌گرداند به تعریف تکنولوژی، به عنوان وسیله یا غایت فعالیت انسانی که این در مورد تکنولوژی صحیح است اما همه حقیقت تکنولوژی نیست.

استاد طاهرزاده: همین طور است، به همین جهت می‌گویند اگر در حد صحیح از موضوعی سخن بگوییم غلط نیست ولی عموماً محدود و نارسا است و حقیقتی است جزئی که اگر به آن دقیقاً به آن صورت نگاه نشود، ممکن است چیزی بیشتر از یک حقیقت جزئی تلقی گردد و حجاب حقیقت شود و «جزء» به جای «کل» قرار گیرد، در حالی که با درک «کل» می‌توان «جزء» را درست تشخیص داد ولی عکس آن ممکن نیست. می‌گویند باید مواظب بود تا تکنولوژی را صرفاً به عنوان ابزار نگاه نکنیم در حالی که دروغ نیست که تکنولوژی در هر صورت یک ابزار است. ولی حقیقتی در میان است که ابزار بودن تکنولوژی وجهی از آن است و اگر به آن وجوه توجه نشود، «جزء» به جای «کل» قرار گرفته و حجاب نظر به «کل» شده. آقای دُن آیدی در ادامه می‌گوید:

۳- حقیقت در نگاه هایدگر همان «التیا» است - که به عدم استتار ترجمه می‌شود- و در چارچوب فضای بازی که ساختاری منحصر به خود دارد، حضور می‌یابد و بدین ترتیب موجودات تنها در فضا یا چارچوب خاص ظاهر می‌شوند که دارای نسبت استتار-انکشاف است و از این جهت همواره با نوعی ضریب گزینش همراه است و لذا موجودات به نحو معینی ظهور و حضور می‌یابند که مربوط به میدان انکشافی است که در آن قرار دارند. این میدان از نظر تاریخی به «عصری از وجود» عنوان داده شده است.

اگر ما خواستیم یونان را به عنوان نحوه‌ای از تفکر تاریخ بشر بشناسیم، چند چیز را باید بدانیم. یکی از آن‌ها همین «التیا» است. حقیقت تکنولوژی در نگاه هایدگر همین «التیا» می‌باشد که به عدم استتار ترجمه می‌شود آن هم در چارچوب فضای بازی که موجودات در آن فضا ظاهر می‌شوند. به آن معنا که «وجود» یا حقیقت - «وجود» به زبان هایدگر و حقیقت به زبان یونانی- در جستجوی ماهیاتی است تا خود را در آنها ظاهر کند و این جا به عرفان ما نزدیک می‌شود. آن جایی که می‌گوییم خداوند خود را در آدم دید و آدم به عنوان خلیفه الله مظهر اسماء الهی گشت. هایدگر واژه‌ی «روشنی گاه وجود» را برای موجودات به کار می‌برد تا «وجود»، خود را در جاهایی که امکان آشکار شدن دارد، آشکار کند. پس در واقع در روشنی گاه یعنی در موجودات، «وجود» در صحنه است و شما در بنیاد هر موجودی «وجود» را می‌بینید. ما در فلسفه‌ی سینی «امکان» را برای مخلوقات مطرح می‌کنیم ولی در فلسفه صدرایی این «وجود» است که

خود را در ماهیات ظاهر می‌کند و «وجود» همواره با ما در هر «روشنی گاهی» یا در هر ماهیتی ظاهر است.

وقتی آقای دُن آیدی می‌گوید: حقیقت در نگاه هایدگر «التیا» است که همان عدم استتار می‌باشد در عین استتار، آن هم در چهارچوب فضای بازی که ساختاری منحصر به خود دارد که همان روشنی گاه یا امکان است، می‌خواهد روشن کند حقیقت می‌خواهد به معنای «التیا» باز شود. و بدین ترتیب موجودات تنها در فضا یا چارچوبی خاص ظاهر می‌شوند که از جهتی انکشاف و به ظهور آمدنِ «وجود» یا حقیقت است و از جهتی استتار است. زیرا هر موجودی ظرفیت ظهور همه ی «وجود» یا حقیقت را ندارد و دارای نسبت استتار و انکشاف است، زیرا «وجود» همان لحظه که دارد ظاهر می‌شود، در همان موجودی که دارد ظاهر می‌شود، آن موجود ابعاد بسیاری از «وجود» را پنهان می‌کند و از این جهت «وجود» همواره با نوعی ضریب گزینش همراه است. یعنی عملاً این «وجود» روشن‌کننده، این‌جا را گزینش کرده است برای روشن کردن خود، و لذا موجودات به نحوه معینی ظهور و حضور می‌یابند که مربوط به میدان انکشافی است که در آن قرار دارند. چیزی در میدان توجه «وجود» قرار می‌گیرد و می‌شود درخت یا از نظر ظرفیت تاریخ، می‌شود انقلاب اسلامی.

آقای توکلی: عکس این مطلب نیست تا بگوییم آن «وجود» در میدان این چارچوب آشکار می‌شود؟

استاد طاهرزاده: به نظرم تفاوت نمی‌کند چون حرف این است که موجودات به نحوه معینی ظهور و حضور می‌یابند و آقای دُن آیدی نام آن

را «چارچوب و فضای بازی که ساختاری منحصر به خود دارد» گذاشته است یعنی امکان هر چیزی مربوط به خود آن چیز است ولی در اینجا مطلب را در میدان دید ما قرار می‌دهد و نه در ذهن و مفهوم ما. حال وقتی «وجود» ظهور می‌کند به عنوان مثال شما تاریخی را می‌یابید با ظرفیت و امکانات خاص، یا درختی را روبه روی خود می‌یابید که روشنی‌گاه «وجود» است. همه‌ی حرف این است که متوجه‌ی نسبت استعار و انکشاف بشویم تا آنچه را می‌یابیم همه‌ی حقیقت ندانیم بلکه آن موجود مربوط به میدان انکشافی است که در آن قرار دارد. این میدان از نظر تاریخی به عنوان «عصری از وجود» به ظهور آمده است. عصری از «وجود» در شرایط و تاریخ خاص. یعنی این «وجود» است که درخت را نشان می‌دهد. پس این درخت صرفاً درخت نیست، وجودی است در این تاریخ. در نتیجه «وجود» عصری می‌شود و در هر عصری به نحوی ظهور می‌کند و یا به تعبیر دیگر برای «وجود» امکان چنین ظهوری پیش آمد. با توجه به این امر می‌گوئید موجودات به نحوه معینی ظهور و حضور می‌یابند که مربوط به میدان انکشافی است که در آن قرار دارند. این میدان از نظر تاریخی به عنوان «عصری از وجود» به ظهور آمده است.

آقای اصف: نمی‌خواهد ارتباط زمان و «وجود» را نشان دهد؟

استاد طاهرزاده: چرا که نه؟ ولی دقت کردید وقتی می‌گوئید عصری از «وجود»، همه را به «وجود» ربط می‌دهد. به همان معنایی که رابطه‌ای بین هستی و زمان قائل است. در ادامه داریم:

۴- تعریف ابزار- انسان‌مداری از تکنولوژی، نقشی‌آنتیک دارد که تعریفی صحیح ولی جزئی است. تکنولوژی آن‌گونه که هایدگر آن را

می‌بیند، تنها امری انتیک نیست، بلکه در عین حال امری انتولوژیک است که می‌شود وجهی از حقیقت باشد، از آن جهت که تکنولوژی یک وسیله‌ی صرف نیست، بلکه نوعی انکشاف است و در قلمروی حضور می‌یابد که انکشاف و عدم استتار در آن رخ می‌دهد، قلمرویی که التیا یعنی حقیقت در آن رخ می‌نماید.

وقتی گفته می‌شود تکنولوژی از نظر هایدگر امری اُنْتیک نیست یعنی جزئی و بریده از حقیقت نمی‌باشد^۱ بلکه امری آنتولوژیک است یعنی امری هستی‌شناسانه است، به این معنا که هستی، خود را در این عصر به صورت تکنولوژی به ظهور آورده است. در این حالت و با این نگاه، وجهی از حقیقت، تکنولوژی می‌شود و بدین لحاظ تکنولوژی یک وسیله صرف نیست بلکه نوعی از انکشاف است و در قلمروی حضور می‌یابد که انکشاف و عدم استتار در آن رخ می‌دهد. قلمروی که التیا یعنی حقیقت در آن رخ می‌نمایاند به همان معنایی که حقیقت همیشه در عین ظهور، مستور است. در ادامه روشن می‌کند چگونه در چنین شرایطی که «وجود» ظهور می‌کند، تمدنی می‌تواند شکل بگیرد. می‌گوید:

۵- اعصار وجود، داده‌های تمدنی هستند، مانند سنت‌ها که به رغم پای‌بندی عمیق ما به آن‌ها، با تحرک، ولی در عین حال با دوام‌اند. چیزهایی که تاریخی‌اند ولی زیر و رو کردن آن‌ها، همچون دگرگون کردن هویت و شخصیت خودمان به آسانی میسر نیست. این

۱- اُنْتیک [ontik] آن نوع وجود یا هستی است که در ظل وجود موجودات معنایش را درک می‌کنیم. وجود انتیک در واقع وجود مضاف است و در برابر هستی آنتولوژیک یا وجودشناختی قرار می‌گیرد که آن را می‌توان وجود فی‌نفسه نامید.

داده‌های تمدنی کسانی را که در آن‌ها خانه دارند، فرا می‌خوانند و این فراخوانی نوعی واکنش را ضروری می‌سازد، چه واکنش مثبت و چه منفی و حالت تقدیری دارد و تکنولوژی از نظر اتولوژیک امری است که نوع این عصر از وجود را مشخص می‌کند.

عرض شد «وجود» در عصرهای مختلف در ظرف‌های خاص زمانی مکانی به ظهور می‌آید و خود را نشان می‌دهد. مثل آن که در قرآن داریم: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرحمن/ ۲۹) همواره در هر روز و روزگاری خداوند در شأنی و به نحوی که مطابق آن روز و روزگار است، به ظهور می‌آید، مطابق ظرفیت آسمان‌ها و زمین در آن عصر، زیرا قبل از آن فرمود: «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی ظرفیت‌ها مطابق عصرها مختلف می‌شوند. البته متوجه باشیم که عقل هایدگر عقل مخصوص به خودش است، نه عقل صدرایی است و نه عقل ابن عربی، هر چند بعضی اوقات می‌توانند در میدان همدیگر وارد شوند.

به گفته‌ی آقای «دُنْ آیدی» اعصارِ «وجود» داده‌هایی هستند مانند سنت‌ها که به رغم پابندی عمیق ما به آن‌ها با تحرک ولی در عین حال با دوام‌اند. تعبیر دقیقی است، از جهتی شبیه آن چیزی است که ما با واژه‌ی تجلی مطرح می‌کنیم که در عین تحرک، با دوام است. «وجود» در شرایط متفاوت تاریخی به صورت تمدن‌های گوناگون، در عین آن‌که بنیاد ما را تشکیل می‌دهد، دائماً در تحرک است. می‌فرماید: «اعصار وجود» داده‌های تمدنی هستند که به یک اعتبار چیز ثابتی می‌باشند و در عین حال دائماً به صورت‌های مختلف به ظهور می‌آیند و تاریخ را شکل می‌دهند

ولی این تحرکِ دائمی آن طور نیست که در دست ما باشد و ما بتوانیم هر طور خواستیم آن را جلو ببریم، بلکه این تاریخ یا داده‌های تمدنی، کسانی را که در آن تاریخ خانه دارند و مربوط به آن تاریخ هستند، فرامی‌خواند تا نسبت خود را با زمان و تاریخ خود مشخص کنند. چه خود را با تاریخ خود و تقدیر تاریخی‌شان هماهنگ کنند و چه شرایط تاریخی خود را نپذیرند. با توجه به این امر می‌گویید: تکنولوژی در نگاه هستی‌شناسانه، امری است که معنای این عصر را از آن جهت که «وجود» در این عصر چگونه به ظهور آمده، مشخص می‌کند، یعنی این «وجود» است که در این تاریخ به این صورت به ظهور آمده است.

انقلاب اسلامی و مأواگزیدن در تقدیر

فکر می‌کنم مصداق این جمله را که می‌گویید: این داده‌های تمدنی - که همان اعصار «وجود» هستند - کسانی را که در آن خانه دارند فرامی‌خواند، در این تاریخ می‌توانیم ملت ایران بدانیم که همگی در عصر ظهور «وجود» به صورت انقلاب اسلامی در تاریخ خانه دارند، لذا این ملت چاره‌ای ندارند که نسبت به آن انقلاب واکنش نشان دهند و تکلیف خود را با «وجود» روشن کنند، چه واکنش آن‌ها نسبت به «وجود» مثبت باشد - مثل شهدا - و چه منفی باشد - مثل سلطنت طلب‌ها و حقوقِ نجومی بگیرها - در هر حال تقدیری است که رقم خورده و چاره‌ای ندارند که معلوم کنند نسبت به انقلاب اسلامی در این تاریخ کجا ایستاده‌اند.

اگر دقت کرده باشید انقلاب اسلامی همه ملت را به نحوی فراگرفته است زیرا برای همه مردم حالت تقدیری دارد، حال عده ای در آن تقدیر، مأوا می‌گیرند و عملاً به ضیافت الهی در این تاریخ می‌رسند، عده ای هم با روحیه ی استکباری به تقدیری که خدا برای آن‌ها رقم زده است راضی نمی‌باشند.

فکر نمی‌کنم بتوانیم از این تفکر که هایدگر با نگاه هرمنوتیکی خود با ما سخن می‌گوید، ساده بگذریم. هایدگر می‌گوید این طور نیست که بشود آنچه در اطراف ما می‌گذرد را جدا جدا و بدون توجه به تقدیر تاریخی نگاه کرد. هر کسی باید در دل تاریخ خودش دیده شود، در دل سنتی که در جریان است و همه را در بر گرفته. ندایی از بنیاد «وجود»، انسان‌ها را دعوت می‌کند و آن‌ها آگاهانه و یا ناآگاهانه در دل آن سنت قرار دارند. می‌گویند داده‌های تمدنی، تمام کسانی را که در آن تمدن خانه دارند فرا می‌خواند و این فراخوانی نوعی واکنش را ضروری می‌سازد، چه واکنش مثبت و چه واکنش منفی و حالت تقدیری دارد و تکنولوژی از نظر آنتولوژیک یا هستی‌شناسی امری است که نوع این عصر از «وجود» را مشخص می‌کند، یعنی مشخص می‌کند «وجود» در این عصر در چه صورت و به چه شکلی به ظهور آمده است، از آن جهت که «اعصار وجود» داریم و «وجود» در هر عصری ظهور خاصی دارد. «عصر وجود» ما عصر تکنولوژی است و اگر از این زاویه به تکنولوژی نگاه کنید دیگر آن را صرفاً به عنوان یک ابزار نمی‌بینید و خود را در حجاب تکنولوژی نمی‌برید.

آقای متقی: شما برای روشن شدن مطلب انقلاب اسلامی را به عنوان ظهور «وجود» در این تاریخ برای ملت ایران مثال زدید، نسبت انقلاب اسلامی با تکنولوژی را چگونه می بینید؟

استاد طاهرزاده: در تاریخی که «وجود» به صورت انکشاف ظهور کرده، در دل این تاریخ، انقلاب اسلامی برعکس مواجهه‌ای که لیبرالیت با «وجود» در این تاریخ کرد، بهترین مواجهه با وجود را به میان آورد، تا با نظر به آموزه‌های قدسی، تکنولوژی با سیطره‌ی گشتل بر بشر حاکم نباشد و از این جهت ما به هایدگر نزدیک می شویم و دکتر فردید درست می گوید که ای کاش هایدگر بود تا با انقلاب اسلامی به آنچه منتظر آن بود رابطه برقرار می کرد.

به هر حال همین تکنولوژی به عنوان «روشنی گاه وجود»، جنس تمدنی دارد. به نظر بنده اگر نگاه هگل را داشته باشیم که می گوید روح، خودش در عالم می آید و خود را کامل می کند. حال اگر روح را بردارید و «وجود» را بگذارید تا به هایدگر نزدیک شوید، در آن صورت از ایده آلیسم هگل هم عبور کرده ایم. در نتیجه این «وجود» است که خود را در تاریخ نشان می دهد. این جا نگاه هگل جای و جایگاه دارد که می گوید تاریخ یعنی همان حضور روح و در هایدگر بحث اعصار «وجود» مطرح است و تاریخ یعنی عصرهایی که «وجود» در آن به ظهور می آید و یکی از آن عصرها، عصر تکنولوژی است.

آقای متقی: انقلاب اسلامی یکی از عصرهای «وجود» است یا در عصر تکنولوژی انقلاب اسلامی به ظهور آمده است؟

استاد طاهرزاده: همان طور که در عصر حضور اسلام، حضرت حق خود را به آن نحو ظاهر کرد و در سیر خود و در متن اسلام در غدیر ظهور خود را روشن تر نمود، می توان گفت در دل اسلام و تشیع، انقلاب اسلامی ظهور کرد و در عین حال در مواجهه با تاریخی که تکنولوژی در آن به ظهور آمد، بهترین مواجهه را با تکنولوژی نمود. همه قبول داریم که تشیع در بستر اسلام به ظهور آمد و نمی گوئیم یا اسلام یا تشیع. به نظر بنده در عصر ظهور اسلام و تشیع در مواجهه با تاریخی که «وجود» به صورت تکنولوژی به ظهور آمد، اسلام و تشیع بهترین مواجهه را به ظهور آوردند. این یعنی ادغام افق های فهم. در حالی که صد سال پیش در دل عصر تکنولوژی، ملت ایران در مواجهه با غرب به مشروطه رسید ولی نتوانستیم خود را در مواجهه با غرب درست تعریف کنیم و در نتیجه گرفتار روشنفکرهای غرب زده شدیم.

آقای متقی: با توجه به آنچه می فرمایید اگر ما انقلاب اسلامی را در این عصر می بینیم یعنی انقلاب اسلامی به جنگ عصر تکنولوژی نرفته است؟

استاد طاهرزاده: هرگز به مقابله اصل تکنولوژی به معنای به میان آوردن «التیا» نرفته، بلکه به مقابله ی تعرض به طبیعت و اومانیسم رفته است. همانطور که غدیر به مقابله اسلام اموی رفت و نه به مقابله با خود اسلام. شبهه ای که بعضی از رفقا در عرایض بنده دارند همین است که چگونه از یک طرف غرب را نقد می کنم و از طرف دیگر عقل تکنیکی را پاس می دارم؟

آقای توکلی: نسبت تکنولوژی و انقلاب اسلامی را اینجا در عرض هم می‌بینید یا این که این دو را به عنوان دو روشنی گاهِ «وجود» می‌شناسید، یکی تکنیک و دیگری انقلاب اسلامی؟

استاد طاهرزاده: نظر بنده آن است که ما در دل اسلام و تشیع، با ظهور «وجود» در این عصر به صورتی که ماهیت تکنولوژی را به میان آورد، روبه‌رو شدیم یعنی با نظر به دنیای جدید و با توجه به آن، نسبت به انقلاب اسلامی فکر کردیم. حضرت امام نه روشنفکرِ غرب‌زده بودند و نه یک آخوند سنتی که تنها در محدوده‌ی حوزه‌ی قم فکر کنند، بلکه جهان خود را می‌شناختند و به بدی‌ها و خوبی‌های آن فکر کرده بودند. آیت الله طباطبایی هم به همین صورت بودند، بنابراین، این بزرگان در دل تاریخ تکنولوژی تنفس می‌کردند ولی در افق اسلام و تشیع و همچنان که عرض شد این را گادامر «ادغام افق‌های فهم» می‌نامد که در دل سنتِ گذشته با تاریخ جدید روبه‌رو می‌شویم. گاهی حرکات حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» برای ما نامفهوم بود چون ما می‌خواستیم امام را صرفاً سنتی ببینیم. تصور بنده آن است که حضرت امام و علامه طباطبایی در تاریخی که تاریخ «وجود» به صورت مدرن در میان آمده، خود را به عنوان یک انسان قدسی معنا کردند ولی نه بیرون از این تاریخ.

آقای اصفا: یعنی اعصار از دل هم بیرون می‌آیند؟

استاد طاهرزاده: فکر می‌کنم این حرف درستی است.

آقای توکلی: اگر نسبت شرق و غربِ عالم را در نظر بگیریم و از یک جهت اسلام و غدیر را شرق عالم بدانیم، آیا تکنولوژی می‌تواند مربوط

به غرب عالم باشد؟ هایدگر می گوید در دل همین ماهیت تکنولوژی، «وجود»، خود را ظهور داده است، پس دیگر بحث شرق و غرب معنا ندارد، از طرفی آنچه قلب حضرت امام و علامه طباطبایی را منور کرده است چیزی است که با غرب نسبت ندارد، چگونه می توان این دو را جمع کرد؟

استاد طاهرزاده: به همان صورتی که هایدگر مطرح می کند و مطلب را از شرق و غرب آزاد می کند. برگردید به دفاعیات اکهارت^۲ در دادگاههای قرون وسطی و اتهاماتی که بر او زدند و استناد او به سخنان ابن سینا و این که اسقف های کلیسای کاتولیک با توجه به آنچه از ابن سینا پذیرفته بودند، جناب اکهارت را در همان دوران قرون وسطا تبرئه کردند. این یعنی ابن سینا آن اندازه در آن جا یعنی در غرب حاضر بوده است. ابن سینا یک فیلسوف شرقی و اسلامی است که مسیحیت توانسته او را بپذیرد. مگر خود صفویه از نظر نژادی ریشه در غرب مسیحی ندارند؟^۳ تکنولوژی هم به معنای روح انکشاف آمد و ما را در تاریخ خود مستقر نمود، ما از زمان صفویه به غرب نزدیک شدیم، این ارتباط، وجوهی منفی و وجوهی مثبت داشت. وجوه مثبت آن حضور در تاریخی که تقدیر آن تاریخ کشف استعدادهای طبیعت است و وجوه منفی آن پیداشدن طمع

۲ - مایستر اکهارت 1260-1327 میلادی. دین شناس، فیلسوف، عارف، شاعر و خطیب آلمانی تبار بود.

۳ - اوزون حسن آق قویونلو (1423-1478) یکی از مقتدرترین سلاطین سلسله آق قویونلو بود که به ایران، عراق و شرق آناتولی بیست و پنج سال حکومت کرد. وی از طرف مادری، پدر بزرگ شاه اسماعیل صفوی بود.

بود که غرب نسبت به ایران پیدا کرد که البته بیشتر به دوره‌ی بعد از صفویه مربوط است.

با توجه به آنچه عرض شد آیا نمی‌توان گفت همیشه تاریخ‌ها در نزد هم هستند و به یک معنا در هم ادغام می‌شوند؟ مثل آن که دکارت در دربار صفویه از نظر فکر و اندیشه حاضر است و مستشرقین که از غرب می‌آمدند دکارت را به ما نشان می‌دادند، دکارتی که روحیه‌اش این بود که باید در مواجهه با طبیعت چیزهایی را کشف کند، لذا در زیرزمین منزلش گوساله تشریح می‌کرد و ما در نسبت با غرب با چنین تاریخی مواجه هستیم، همان طور که به نظر بنده انقلاب اسلامی چیزی است که دارد تاریخ معاصر را متأثر می‌کند، در حدی که امروز جهان، منهای انقلاب اسلامی نمی‌تواند هیچ تصمیم بزرگی بگیرد. هر تصمیمی بخواهد در منطقه عملی شود یک وجه آن انقلاب اسلامی است. البته اگر در همان راستایی که تکنولوژی را آنتولوژیک نگاه می‌کنید، انقلاب اسلامی را هم آنتولوژیک نگاه کنید و نه یک اتفاق سیاسی.

آقای متقی: آنتولوژیک بودن انقلاب اسلامی تا حدّ بسیاری روشن است و واقعاً آن انقلاب یک نحوه حضور «وجود» در عالم است ولی نیاز به ارائه‌ی درستِ شواهدی دارد که بتوان آن را برای مخاطب روشن کرد.

استاد طاهرزاده: بهترین شواهد برای حضور «وجود» از طریق انقلاب اسلامی، علاوه بر پذیرش انقلاب توسط روح مردم منطقه، حساسیت دشمنان است که چون متوجه شده‌اند موجودیت آن‌ها مربوط به این تاریخ نیست، آن‌ها شدیداً نسبت به انقلاب اسلامی احساس خطر کرده‌اند.

عنایت داشته باشید اشاره به حضور یک تاریخ، که غیر از تاریخ گذشته است کافی است تا مخاطب شما به فکر فرو رود. باید ببینید اشارات واقعه‌هایی که رخ می‌دهد کجاها را نشانه گرفته است. این که عزم جدی استکبار این است که انقلاب اسلامی را به کلی نفی کند، نشان می‌دهد وجود انقلاب اسلامی مسئله‌ی اصلی آن‌ها شده است، از آن جهت که انقلاب، موجودیت دیگری را به میان آورده است غیر از موجودیتی که استکبار برای خود تعریف کرده است. ما به ظاهر در معادلات دنیا از جهت ملاک‌های استکبار جهانی چیزی نیستیم ولی از جهتی دیگر چیزی هستیم که همان حضور تاریخی دیگری است برای بشر امروز.

آقای متقی: شب‌ها با چگونه بودن انقلاب اسلامی می‌خوابند و روزها هم با چگونه به ظهور آمدن انقلاب اسلامی بیدار می‌شوند و آن‌ها بر ضدّ ما متحد شده‌اند که متوجه شدند حضور تاریخی انقلاب اسلامی، تاریخی غیر از تاریخی است که آن‌ها خود را در آن تعریف کرده بودند.

استاد طاهرزاده: این تعبیر در بسیاری موارد راه گشاست، زیرا حضور تاریخ انقلاب اسلامی حالت تقدیری پیدا کرده است. حضور تقدیر تاریخی، چیزی نیست که مثل این لیوان ببینیم، ولی با عکس‌العمل‌های دوست و دشمن متوجه می‌شویم که آن‌ها همگی به نحوی به آن حضور اشاره دارند. نمونه‌ی روشن آن حضور میلیونی پیر و جوان در تشیع پیکر مبارک سردار شهید مقاومت سپهبد حاج قاسم سلیمانی. گفت:

از اشارت‌های دریا سر متاب پس سخن کوتاه باید والسلام

آقای نجات بخش: آن چیزی که راجع به حضور تاریخی انقلاب اسلامی، به عنوان تاریخی جدید گفتید. شاید نکته‌ای را که می‌توان در آن رابطه گفت، آن است که ما در واقع در پایان عصر تکنولوژی، به معنای سیطره‌ی گشتل قرار داریم. یعنی جایی که گویا خود آن نحوه انکشاف، خود را تمام حقیقت نشان می‌دهد و خود را به صورت مطلق می‌نماید. این وسط به این معنا حضرت امام و علامه طباطبایی در واقع غربی هستند که رسیدند به آن انکشافی که تکنولوژی در ماهیت اصلی آن به آن اشاره دارد. گویا نوعی بازخوانی است و بازگشت به سر آغازی که تکنولوژی به مثابه یک انکشاف آمده و خود را نشان داده است، به همان معنایی که خود هایدگر هم این عهد را عهد شاعرانه و عهد دینی می‌گوید و به آن توجه می‌کند. این به این دلیل است که آن نقطه انکشاف و بازگشت به آن انکشاف را در عهد دینی و یا تفکر شاعرانه میسر می‌داند. به این معنا می‌شود گفت انقلاب اسلامی آغاز یک عصر است، در زمانی که تکنیک بسط پیدا کرده و به تعبیری گرفتار گشتل شده، در این زمان انسان دارد آن نقطه آغاز را دوباره بازخوانی می‌کند و دوباره آن آغاز آنجا را نشان می‌دهد یعنی آن نقطه که روشنی گاه است را نشان می‌دهد. ما با عصری روبرو هستیم که تکنولوژی، خود را بسط داده و اتفاقاً تمام حقیقت خود را نشان داده ولی یک حالت آن، مثلاً غرب‌زدگی است که خودِ غرب هم غرب‌زده شده است ولی حالت دیگر آن، غربی است با یک نحوه انکشاف و عصری از اعصار وجود و انقلاب اسلامی سعی دارد توجه‌ها را

به این غرب که دیگر به غرب جغرافیایی مربوط نیست ببرد ولی وجهی از تاریخ این بشر است.

استاد طاهرزاده: به همین جهت هایدگر آن را تقدیری تاریخی برای بشریت می‌داند.

آقای اصفا: آیا می‌شود گفت همین روند در مورد غربی‌ها نسبت به ما صورت گرفته است، در اشاره‌ی شما به ابن‌سینا که آن‌ها هم بازگشت کردند به آغاز خودشان به آن معنا که حضور ابن‌سینا در شرق را از آن خود می‌دانند؟

استاد طاهرزاده: با توجه به همین نکته که می‌فرمائید، بنده معتقدم اسلام و قرائت شیعه از اسلام و عرفان ما در بین اندیشمندان غربی حاضر بوده و حاضر است. یک زمانی بنده هرچه از هگل می‌خواندم به نوعی به سخنان ابن عربی منتقل می‌شدم و بعد متوجه شدم آنها از نظرات ابن عربی آگاه بوده‌اند، هر چند که به نحو دیگری که مخصوص تاریخ خودشان بود، برداشت کرده‌اند. مثل همین که ما این گوشه نشسته‌ایم و هایدگر می‌خوانیم بدون آن که بخواهد در تاریخ ثبت شود. فکر می‌کنم ارتباط اندیشمندان بزرگ غرب با اسلام هم همین‌طور بوده که سعی داشته‌اند نظرات دانشمندان اسلام را بدانند بدون آن که بخواهند آن را علنی کنند. مثل این که ما به این نتیجه رسیده‌ایم که باید این حرف‌ها را که فیلسوفان غربی زده‌اند، بدانیم؛ ولی این بدین معنا نیست که هایدگری شویم، می‌خواهیم خودمان باشیم، آن هم در تاریخی که خود را در آن تاریخ حس می‌کنیم. وقتی تاریخ فلسفه‌ی آقای کاپلستون را می‌خوانید احساس

می‌کنید اسلام و دانشمندان اسلامی آن‌جا حاضرند، حتی وقتی اسپینوزا را می‌خوانید که به ظاهر هم با او فاصله داریم، می‌بینید حرف‌هایی دارد که گویا در دستگاه ما آن حرف‌ها را می‌زند. شلینگ و فیشته را هم اگر مطالعه کنید چنین احساسی به شما دست می‌دهد. به نظر بنده آن‌ها چیزهایی را دنبال می‌کردند، ولی نه در دستگاہی که ما آن را دنبال می‌کنیم و به همین جهت می‌توان گفت نسبت به اندیشه‌ی فلسفی در جهان اسلام بیگانه نبودند.

آقای اصفاف: دو رویکرد هست، بعضی آن سخنان را در تقابل با خودشان می‌بینند و بعضی‌ها در آن سخنان هم‌افزایی احساس می‌کنند.

استاد طاهرزاده: به نظر بنده آن‌ها قصدشان تقابل نبوده است.

در شماره بعدی آقای دُن آیدی به نقش گشتل می‌پردازد که چگونه طبیعت را در مقابل خواستی نامعقول قرار می‌دهد.

۶- بنیاد آن‌چه را ما تکنیکِ معاصر به‌شمار می‌آوریم از نظر هایدگر «گشتل» یا قالب‌بندی است که آن را ندایی می‌داند که آدمی را بر معارضه با طبیعت می‌خواند و تکنولوژی نوعی انکشاف محسوب می‌شود که نحوه‌ی اصلی حقیقت در عصر معاصر است، با این توضیح که انکشاف، حضور یافتن در چارچوبی معین است و جهان آن‌گونه که از نظر تکنولوژیک منکشف می‌شود، به نحو منع‌انرژی که قابل تصرف و ذخیره است، می‌باشد و عملاً طبیعت را در برابر خواستی نامعقول قرار می‌دهد که طبیعتِ تأمین‌کننده‌ی انرژی باشد به‌جای آن‌که آن طبیعت همچون مادری باشد برای انسان‌ها و از این جهت

جهان از دیدگاه تکنولوژیک فقط نوع خاصی از امکانات تمدنی

است آن‌هم با نگاه خاصی که به طبیعت دارد.

این جا می‌گوید گشتل موجب می‌شود تا طبیعت در برابر خواستی نامعقول قرار گیرد و طبیعت تبدیل می‌شود به طبیعت تأمین‌کننده‌ی انرژی. این نکته مهمی است و همان رویکردی است که امثال فرانسیس بیکن نسبت به طبیعت دارند که از روحی که تکنیک به تاریخ اعطا کرده بود سوء استفاده کردند و در نتیجه انکشاف تبدیل شد به حضور یافتن در چارچوبی معین که همان انکشاف منبع انرژی است. خواستند طبیعت را به گفته‌ی خودشان مانند یک متهم که به دادگاه می‌آورند و از آن پرس‌وجو می‌کنند تا هرچه خودشان مایل بودند از زبان او جاری کند؛ با طبیعت همین‌طور برخورد کنند. این است معنای آن جمله که گفت طبیعت را در برابر خواستی نامعقول قرار می‌دهند تا طبیعت تأمین‌کننده‌ی انرژی باشد، به جای آن که طبیعت همچون مادری باشد برای انسان‌ها و در این دیدگاه از تکنولوژی، تمدنی به ظهور آمد که امروز در غرب با آن روبه‌رو هستید. با توجه به این جمله می‌فهمیم جایگاه تمدن غربی که امروز با آن روبرو هستیم کجاست و برای عبور از آن تمدن باید از کجا شروع کرد. آیا جز این است که باید از همان جایی شروع کرد که انکشاف، گرفتار گشتل شده و از ماهیت تکنیک که «التیا» و فراآوری طبیعت بود، منحرف گشت؟ پس چاره راه جدایی از طبیعت و ماندن در روحیه‌ی قرون وسطائی نیست. چاره راه حضور در تاریخی است که تکنولوژی در آن حاضر است ولی به آن صورت که «وجود» بنا دارد خود را از طریق انکشاف به ظهور آورد، نه آن که ما گرفتار نفس اماره بشویم. هرچند از

آن طرف هم نمی‌توانیم آنچه بر تکنولوژی حاکم است را نادیده بگیریم و به همین جهت آقای دُن آیدی با تأسی به هاید گر م‌گوید:

منشأ علم جدید

۷- نخست ضروری است تا طبیعت به عنوان منبع ذخیره نگریسته شود تا شرایط امکان یک علم جدید محاسباتی را فراهم آورد. علم جدید بر اساس نوع تفکر خود، طبیعت را به عنوان شبکه‌ای از نیروهای محاسبه‌پذیر دنبال و تسخیر می‌کند و در پشت فیزیک جدید روح تکنولوژی حاکم است و این حالت، این توهم را پدید آورده که تکنولوژی جدید، فیزیک کاربردی است، در حالی که تکنولوژی به عنوان گشتل، منشأ دید علمی از جهان به عنوان منبع ذخایر است و گشتل است که منشأ علم جدید است و آدمیان در این جهان «پرتاب می‌شوند» و ضرورتاً باید نوعی نسبت با آن برقرار کنند.

از آن جهت باید با گشتل نوعی نسبت برقرار کرد که روح سیطره بر طبیعت فعلاً منشأ علم جدید است و ما در چنین جهانی قرار داریم و یا به تعبیر هاید گر در آن «پرتاب» شده‌ایم و باید در دل چنین جهانی خود را بیابیم، به حکم فهم موجیّت و یا تقدیر تاریخی که در آن هستیم، و همان‌طور که فرمود در ابتدا دنیای مدرن تاریخ را که برای خود ترسیم کرد، ضروری بود تا طبیعت به عنوان منبع انرژی دیده شود، تا علم جدید در دل همین دیدگاهی که به طبیعت دارد، پدید آید. انسان عاقل آن کسی است که نسبتی با همان چیزی که فعلاً در میان است برقرار کند تا بعد از

شناخت آن و بدون آن که آرمانی فکر کند، راهی برای عبور از آن در دل همین تکنولوژی بیابد.

آقای اصف: این پرتاب‌شوندگی که این‌جا می‌گویید غیر از آن پرتاب‌شدگی است که برای دازاین مطرح است؟

استاد طاهرزاده: به نظرم همان است و پرتاب‌شدگی در جهانی است که فعلاً هست و شما در این جهان ضرورتاً باید نوعی نسبت بین خود و این جهان برقرار کنید، نه آن که جهانی در ذهن خود بسازیم که واقعیت نداشته باشد.

آقای متقی: پرتاب‌شدگی، همان دازاین است با تقدیر تاریخی‌اش که در هر دوره‌ای تقدیری مطابق ظهور «وجود» در آن تاریخ دارد.

استاد طاهرزاده: با توجه به همین امر باید پرسید آیا این پرتاب‌شدگی ما را از خودمان می‌گیرد یا نه؟ که جای بحث دارد و باید بر روی آن فکر کرد.

در شماره‌ی بعد بر همین نکته تأکید دارد که واکنش آدمی نسبت به تکنولوژی در شکل دادنِ شخصیت او موثر است.

۸- با نظر به واکنش آدمی به تکنولوژی باید بپذیریم تکنولوژی امری خنثی نیست، وگرنه به ستایش آن می‌پردازیم و برده‌ی آن می‌شویم و از ماهیت اسرارآمیز تکنولوژی غفلت می‌کنیم که در آن، «امر صحیح» به اشتباه، «حقیقت» پنداشته شود و از گشایشی که در تکنولوژی پیش می‌آید، به استتاری که به همراه دارد توجه نشود و حتی انسان هم به عنوان منبع ذخیره درک شود.

در این فراز متذکر می‌شود اگر جایگاه تاریخی تکنولوژی را متوجه نشویم و آن را ابزاری بدانیم که برای راحتی زندگی ساخته‌ایم، از حجاب‌هایی که این دیدگاه در مقابل ما به وجود می‌آورد غفلت می‌کنیم. مثل آن جایی که امر صحیح را به جای امر حقیقی می‌پذیریم و از استتاری که در دل این گشایش نهفته است غفلت می‌کنیم و این نوعی خارج شدن از تفکر است.

۹- هایدگر متذکر می‌شود که «کلّ» یا «کلّیت» با آن که از نظر پنهان است و امری است نهفته، ولی بر هر فرد یا جزء به عنوان شرط امکان حضور، مقدم است و آن چه «تودستی» است فقط بر مبنای کشف قبلی کلّ نسبت‌ها آشکار می‌گردد.

کلّیتی که هایدگر می‌گوید در واقع همان تقدیر است که در عین آنکه به ظاهر پنهان است ولی بر هر فرد مقدم می‌باشد و بستر ظهور جزء‌هایی است که ما به عنوان امور «دردستی» با آن‌ها ارتباط بی‌واسطه داریم. دقت دارید که گاهی احساس می‌کنیم آنچه در اختیار ماست و ما از آن استفاده می‌کنیم، چیزی غیر از خود ما نیست، آن نسبتی که با آن ابزار برقرار می‌کنیم را می‌گوییم نسبت «دردستی» بین ما و آن ابزار. مثل وقتی که داریم با قلم می‌نویسیم و بیشتر فکر و ذکر ما به چیزی است که باید بنویسیم و نه به آن چیزی که با آن می‌نویسیم. در آن صورت داریم با آن ابزار زندگی می‌کنیم بدون این که بفهمیم با آن چیزی که زندگی می‌کنیم در یک کلّیتی با آن ارتباط داریم. تازه وقتی «فردستی» شد و از آن ارتباطی که با آن داشتیم خارج گشت، می‌فهمیم که آن ابزار با ما بود. هایدگر می‌خواهد بگوید شما همواره در تاریخ هم همین طور هستید، تازه

وقتی به خود آگاهی نسبت به تاریخ خود رسیدید، متوجه می شوید تاریخی که شما را فرا گرفته در جزء جزء رفتارها و تصمیمات شما حاضر و مقدم است و شما بر مبنای کشف قبلی با هر چیزی، آن وقتی که آن چیز «دردستی» است رابطه داشته‌اید. هایدگر برای نسبت ما با ابزارها در حالت «دردستی»، چکش را مثال می‌زند وقتی شما در حال استفاده از آن هستید. ولی وقتی چکش اشکال پیدا کرد، مثلاً دسته آن به مشکل افتاد، تازه متوجه می‌شوید عجب این چکش که من داشتم با آن کار می‌کردم، چه اندازه راحت در اختیار من بود. آن قدر آن چکش با شما یگانه بود که گمان نمی‌کردید اصلاً چکشی در میان باشد. معنی حضور کلی تاریخ و در بر گرفتگی ما نیز از این قرار است که در عین آنکه امری است نهفته ولی همواره حاضر است. با توجه به آنچه گفته شد باز به آن متن توجه کنید که آقای دُن آیدی می‌گوید هایدگر متذکر می‌شود که کلّ یا کلیّت با آن که از نظر پنهان است و امری است نهفته، ولی بر هر فرد یا جزء، به عنوان شرط امکان حضور، مقدم است زیرا آن کل یا کلیّت شما را در بر گرفته و آنچه «تودستی» است فقط بر مبنای کشف قبلی کلی نسبت‌ها آشکار می‌گردد. یعنی انسان در آن تاریخ احساس می‌کند آن تاریخ غیر از وجود خودش است. اگر انسان متوجه شود چیزی ماورای آنچه به عنوان تکنولوژی به ظهور آمده، در صحنه است و آن روح انکشاف است، نه صورت گشتل؛ متوجه ماهیت تکنولوژی و حوادث تاریخی خود خواهد شد و این است رویارویی صحیح با تکنولوژی. در همین رابطه آقای دُن آیدی می‌گوید:

۱۰- هایدگر معتقد است رویارویی با تکنولوژی باید در قلمروی رخ دهد که از بنیاد با ماهیت آن که گشتل است، تفاوت داشته باشد و آن نگاه هنرمندانه به آن است از آن جهت که در آن نحوه ای از انکشاف نهفته است زیرا در نگاه هنری تقلیل صورت نمی گیرد و این ضرورت روی آوردن به نگاه شاعرانه را به میان می آورد که واکنشی است به عصر تکنولوژی به عنوان عصر کنونی وجود. از آن جهت که با انکشافات متعدد حقیقت، خود حقیقت در میان این انکشافات مخفی می شود و لذا انکشاف مادامی ارزش دارد که از پس انکشاف، به حقیقت نظر شود، نه به خود انکشاف که موجب محوشدن حقیقت در میان انکشاف است. مثل آن که نور ستاره ما را از نظر به نور خورشید که در ستاره ظهور کرده است، غافل کند.

ملاحظه کنید که چگونه هایدگر نگاه ما را در رابطه با تکنولوژی متوجه امر «آغازین تر» می کند، از آن جهت که اساساً تکنولوژی از بنیاد امری است برای به ظهور آوردن حقیقت، مثل کار هنری. او معتقد است اگر با نگاه هنرمندانه به تکنولوژی نظر کنیم، از آن جهت که در آن نحوه ای از انکشاف نهفته است، ما در تاریخ خود رابطه حقیقی با «وجود» پیدا می کنیم. در حالی که آن طور که باید با افق نگاه هنری نتوانستیم به آنچه در اطراف ما می گذرد نگاه کنیم تا آنها را از جایگاهشان تقلیل ندهیم.

ملاحظه کرده اید وقتی در سفر «راهیان نور» بعد از سال ها که از دفاع مقدس گذشته، به جبهه ها سر می زنیم، سعی می کنیم به نیت های پاکی که رزمندگان را فرا گرفته بود، نظر نماییم و مواظب هستیم صحنه را به

انگیزه‌های ضعیف تقلیل ندهیم. آیا همه عالم را نمی‌شود همین‌طور دید و از حجاب‌هایی که مانع به ظهور آمدن حقیقت است عبور کرد؟ ما در سفر «راهیان نور» وقتی به طلائی‌ه نظر می‌کنیم، بدون آنکه اراده خاصی داشته باشیم طور دیگری صحنه را می‌بینیم، زیرا روحیه‌ی سودجویی یا بگو گشتل و به قاب‌بردن موضوع بر ما سیطره ندارد. با توجه به این امر ملاحظه می‌کنید وقتی روبه‌روی یک اثر هنری قرار می‌گیریم، فضای هنر با شما محاکات دارد و شما را به بنیادی که درونش نهفته است می‌برد.

هایدگر متذکر این امر است که اگر می‌خواهید از دست روحی که گشتل را بر تکنولوژی حاکم می‌کند، راحت شوید باید آن نگاهی را که به آثار هنری می‌اندازید و به آغازی که در آن نهفته است نظر می‌کنید، در خود تقویت نمایید. همان سبک نگاهی که به بنیان روحی و نیت شهدا دارید.

دُن آیدی با دقت به گفتار هایدگر، می‌گویید هایدگر معتقد است رویارویی با تکنولوژی باید در قلمروی رخ دهد که از بنیاد با ماهیت آن که گشتل است، تفاوت داشته باشد. یعنی نوع رویارویی با تکنولوژی نگاهی را می‌طلبد که ما به آثار هنری می‌اندازیم و سعی می‌کنیم روحی که در ماوراء این اثر هنری، هنرمند را در بر گرفته است، بیابیم زیرا در تکنولوژی هم نحوه‌ای از انکشاف نهفته است، مثل حضور در طلائی‌ه که در آن جا به دنبال انکشاف روحی هستید که به جهت نیت شهدا، حاضر است و لذا انکشاف از همه جوانب در صحنه است.

آقای متقی: طلائی و محسن حججی و حدادیان و امثال این‌ها و کلاً پدیده شهادت یا حتی رخداد اربعینی، گویا برای عبور از گشتل نیست. به نظرم برای عبور از کلّ ماهیت تکنولوژی است به هر قرائتی، آیا این‌طور نیست؟

استاد طاهرزاده: شما در تاریخی که به دنبال حقیقت هستید و نوعی انکشاف را طلب می‌کنید، در پیاده روی اربعین حاضر می‌شوید تا تاریخی را که می‌تواند برای شما گشوده شود به کمک نور حضرت اباعبدالله علیه السلام احساس کنید. این به معنای عبور از تاریخ تکنولوژی نیست، عبور از محدودیت‌های نگاه‌هایی است که مانع ظهور حقیقت است در مواجهه با طبیعت. در غرب به حکم تاریخی که در آن ظهور کرد، چنین روحیه‌ای نسبت به طبیعت به وجود آمد تا کشفی از حقیقت در مواجهه با طبیعت صورت گیرد ولی با سیطره گشتل محقق نشد.

آقای متقی: ولی ما در پیاده روی اربعین به دنبال حقایق فراتاریخی هستیم.

استاد طاهرزاده: به یک معنا همین طور است ولی همان پیاده‌روی هم حضوری است نسبت به این تاریخ که با انقلاب اسلامی در آن قرارداد شده‌اید. در همین رابطه روحی که بناست در نسبت با طبیعت در تاریخ خود حاضر شود، می‌خواهد با مواجهه با طبیعت آینه‌ای بسازد برای ظهور حقیقت. مثل کاری که یک هنرمند می‌کند. آری! حقیقت، فراتاریخی است ولی شما در تاریخ خود با آن روبه‌رو می‌شوید. تاریخ با به ظهور آوردن صحنه‌ها و اشخاصی، خود را به ظهور آورد. اصل و ماهیت

تکنولوژی نیز از همین قرار است، یعنی آن چیزی است که «وجود» در این مرحله از حضور تاریخی اش، می خواهد از طریق طبیعت به ظهور آید.

آقای متقی: شهید را و نقش اراده ی الهی در این تاریخ را می فهمم ولی آن یک عنصر نادر زمان است در حالی که در نظر به تکنولوژی عموماً گرفتاری های تکنولوژی در مقابل چشمان من است و نه جلوه ی «وجود» در نسبتی که تکنولوژی در راستای انکشاف به عهده دارد.

استاد طاهرزاده: اما همین تکنولوژی که امروز به گفته شما شبکه ای از گرفتاری ها است و درست هم می گوئید ما را دعوت می کند تا در این تاریخ به انکشاف امری فکر کنیم که در دل رویارویی با طبیعت به میان می آید. به همان صورتی که اسلام در مکه ظهور کرد اما ایرانیان با تشیع شان آن را به زیباترین شکل یافتند، می توانیم به تکنولوژی و روح نهفته در آن نیز فکر کنیم، همان طور که اسلام در مهد خود آن طور که شایسته بود ظهور نکرد، تکنولوژی هم در مهد خود موفق نشد تا حقیقت را از آن طریق به ظهور آورد. آیا در بستر روح ایرانی و تشیع می توان متوجه حقیقتی شد که در دل طبیعت نهفته است و باید با روحیه ی «التیا» و فراآوری خاصی با آن روبه رو شد و آن را به ظهور آورد؟ مثل هنری که در یونان ظهور کرد تا یونانیان خود را از آن طریق از سیطره زندگی تراژیک آزاد کنند.

آقای متقی: در این زمانه و با انقلاب اسلامی و آموزه های قدسی تشیع و ظهور روحیه ی مدافعین حرم و اربعین، طبیعت به عنوان آینه ظهور حقیقت تا حد زیادی کم رنگ شده است.

استاد طاهرزاده: عنایت داشته باشید تاریخی که در آن هستید تنها یک بُعد ندارد. آری آینه‌هایی که برشمردید آینه‌های زلال و شفاف هستند در به ظهور آوردن حقیقتِ دوران، ولی تاریخی که در آن هستیم ابعاد دیگری هم دارد، ابعادی که شهیدایی مثل تهرانی‌مقدم و شهریارى متوجه‌ی آن بودند و در حدّ خود لااقل در مقابل استکبار نشان دادند می‌توان همان استعدادهایی را که استکبار برای تحقیر و به زانو درآوردن ملت‌ها از طبیعت کشف کرده است، در راه دیگری برای دفاع از مظلومان عالم استفاده کرد که البته بحث هایدگر چیز دیگری است و متوجه امر دیگری می‌باشد.

آقای متقی: ولی در هر حال، همین تکنولوژی هم که می‌فرمایید می‌تواند محل انکشاف حقیقت باشد. در حال حاضر حجاب حقیقت شده است.

استاد طاهرزاده: به جهت موضوعیت تکنولوژی است که ما از آن به عنوان روح انکشافی که در بر دارد سخن می‌گوییم و این که هایدگر تلاش دارد جایگاه تاریخی موضوع را مدنظر قرار دهد. این جاست که به یونان و هنر آن دیار برمی‌گردد تا راه نظر به حقیقت را در دل تکنولوژی به بشرِ امروز متذکر شود.

آقای متقی: ولی هنری که هایدگر در مقابل ما می‌گذارد، هنر مصوّر و مجسمه‌سازی است و این غیر از آن چیزی است که ما به دنبال آن هستیم.

استاد طاهرزاده: مهم نیست، مهم آن است که چه نوع عقلی را در ما به میدان می‌آورد، عقلی که متوجه روح تاریخیِ رخدادها می‌شود، چه آن

رخداد تکنولوژی باشد و چه انقلاب اسلامی. این مربوط به ماست. هایدگر مثال‌های مربوط به تاریخ و فرهنگ خود را می‌زند که در بین آن مردم معنا داشته است.

آقای متقی: ما در شهادت و در پیاده‌روی اربعین، هنرمان به شدت و به فراوانی به ظهور می‌آید و کافی است با همان روحیه‌ی درک هنری، آن صحنه را بنگریم.

استاد طاهرزاده: تمام سخن در همین نکته است که حقیقتاً هنری به صحنه آمده و روحی در این صحنه‌ها در حال ظهور است. وقتی با چنین نگاهی به آنچه در اطراف ما است نظر کردیم، نگاهمان نگاه درک هستی در تاریخ می‌شود و جایگاه تاریخی تکنولوژی را هم درست می‌بینیم. حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» با روحی که می‌تواند حقیقت را دنبال کند در این تاریخ ظهور کردند و عملاً یک تاریخ شدند. نمی‌دانم ابن عربی بر چه تاریخی کار خود را به میان آورد ولی ما در تاریخی آثار عرفانی ابن عربی را می‌خوانیم که تاریخ حضرت امام خمینی است و می‌خواهیم برایمان حقیقت، مطابق این تاریخ گشوده شود.

آقای نجات‌بخش: باید یک بار بررسی کنیم با چه نگاهی انقلاب اسلامی و تکنیک را باید نگاه کرد. شاید نزاع فردید و هانری کربن هم همین جا باشد یعنی کربن فرضی در توجه‌اش به تشیع دارد که در آن فرض دیگر تکنولوژی مطرح نیست گویا عالم دیگری را می‌خواهد دنبال کند.

استاد طاهرزاده: به گفته خود هانری کربن عالم فرشتگان را می‌خواهد دنبال کند.

آقای نجات‌بخش: ولی مسئله فردید در واقع به یک معنا خودِ تکنولوژی است. تعبیر دکتر داوری در کتاب «فرهنگ، خرد و آزادی» این بود که متفکر دینی در جهانی که در حال فروپاشی است باید به این فکر کند که چگونه از مصالح این دنیا، دنیایی که در حال فروپاشی است، برای جهان دیگری استفاده کند. به نظرم چنین دعوی در میان است. این با توجه به شهدا ممکن است. اگر بخواهیم به گفته شهید آوینی شهادت را هنر مردان خدا بدانیم، شهادت، آن بازگشت به سرآغازی است که در آن بازگشت این تکنولوژی هم باز تعریف می‌شود. باز تعریف نسبت به چیزی که الان هست. به نظرم دعوی فردید و هانری کربن همین نقطه است که یکی مثل فردید می‌خواهد جهان دیگری بسازد در راستای کاری که شهدا می‌خواهند انجام دهند و کربن می‌خواهد در همین جهان، نقص‌های تکنولوژی را از بین ببرد.

استاد طاهرزاده: نکته جالب و قابل توجهی است. این پنجره را که پنجره خوبی است، گشوده نگه دارید و اینکه تفاوت بین نگاه تکنولوژیک و تاریخی نگاه کردن به آن را با نگاهی که به امور فراتاریخی نظر دارد و حضور رخداد اربعینی و شهدا را در فرا تاریخ دنبال می‌کند، در کجا می‌باشد. آیا در دل همین تاریخ به کشف حقیقت باید نایل شد، تاریخی که بشر را، حتی بشر غربی را فرا گرفته یا نه، آن نوع

کشف حقیقت که ما به دنبال آن هستیم یک نوع حضور دیگری است و انکشاف دیگری را دنبال می‌کند.

آقای متقی: بسیار لازم است رخداد اربعینی این سال‌ها و شهادت را با نگاه هنرمندانه نگاه کرد، بنده معتقدم ما در این جا بسیار ناتوان بوده‌ایم.

استاد طاهرزاده: برای آنچنان دیدن و نشان دادن، به یک هایدگر نیاز داریم. کتاب «سرآغاز کار هنری» را حتماً دیده‌اید، او بسیار در تبیین نگاه هنری به آنچه در تاریخ واقع شده موفق بوده است و به بهانه نظر به هنر، نوعی از اندیشیدن را که متاسفانه در حجاب رفته است، به خوبی متذکر می‌شود.

آقای متقی: هایدگری که شما می‌فرمائید آری ولی به آوینی هم نیاز داریم.

استاد طاهرزاده: اگر می‌گوییم به نگاه هایدگری نیاز است، چون در دل آن نگاه، آقای مرتضی آوینی قبل از انقلاب تبدیل می‌شود به آقای شهید آوینی روایت فتح، البته وقتی آن شهید در بستر تاریخی قرار گرفت که تاریخ امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بود.

آقای متقی: بخشی از گرم شدن فضای محسن حججی شاید به جهت عزم هنری افرادی بود که با روحیه هنری خواستند موضوع را ببینند و بنمایانند. شهید کاری کرد که دست همه را گرفت و آنچنان بالا آورد که حقیقتاً معنای فراتاریخی بودن را چشیدیم. آیا هایدگر هم می‌خواهد به این معنا ما را از این تکنولوژی که در مقابل ما است و از تاریخ سیطره گشتل آن بیرون ببرد؟

آقای نجات بخش: یعنی چه که می گوئید شهید می خواهد دست ما را بگیرد و از تاریخ تکنولوژی بیرون برود؟

آقای متقی: یعنی یک راه دیگری در مقابل ما بگذارد. راه دیگری که شهید به نوعی با نظر به آن راه به همه‌ی آنچه او را زمین گیر کرده پشت پا زده. به شما می گوید یا علی دنبال من بیاید.

آقای نجات بخش: اگر شهادت را اینگونه ببینیم آیا همان انتحار نیست؟

آقای متقی: نه، چون فراتاریخی است. دعوت به تاریخ دیگری می کند. بعضی از رفقا مدعی اند که ما با شهید خیلی زودتر و سریع تر از مطالبی که استاد طاهرزاده مطرح می کند، می توانیم جلو برویم تا اینکه به دنبال هایدگر راه بیفتیم زیرا شما با نشاط ترین حرف هایتان همان حرف های است که رسیدید به «گوش سپردن به ندای بی صدای انقلاب اسلامی» که زبان هایدگر را در نشان دادن جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی به کمک گرفته اید. در حالی که زبان هایدگر نه برای توصیف شهید محسن حججی است و نه زبان مقام معظم رهبری و نه زبان حضرت امام خمینی است برای تبیین انقلاب. آن ها دارند راه دیگری می روند و شما راه دیگری را دنبال می کنید. چرا یک دفعه وسط آن نشاط معنوی که با شهدا می توان ادامه داد، شما زبان هایدگر را به کمک گرفتید؟ بگذارید مسیری را که حججی ها دارند می روند که مسیر هنر فرا تاریخی است، برویم چرا با نگاه هایدگری آن را تقلیل می دهید؟

آقای توکلی: تعبیر فراتاریخی را به معنای وجودی اش می گیرید، یعنی ظهورات وجود یا معنی دیگری از آن در ذهن دارید؟

آقای متقی: ما انقلاب اسلامی و مدرنیته را همعصر کردیم. من با شما هم دل هستم. به هر حال انقلاب اسلامی آمد تا در مدرنیته تصرف بکند. نگاه دیگر می گوید نه، انقلاب اسلامی آمده تا مدرنیته را از بین ببرد و تاریخ خود را به میدان بیاورد. تاریخی که شهید محسن حججی و رخداد اربعینی نشانه های آن است. نشانه هایش هم که پیداست، پس معطل چه مانده اید؟

آقای توکلی: بله. حقیقت یا وجود در تاریخ جلوه کرده است.

آقای متقی: این دیگر نگاه هایدگری شد، درحالی که می شود با پدیده اربعین و محسن حججی یک زمان دیگری را و تاریخ دیگری را ساخت.

آقای نجات بخش: این تصور از تاریخ و فرا تاریخی بودن موضوعات ما را به یک بن بست می رساند که ناخود آگاه اصلاً رجوع به حقیقت را غیر ممکن می کند و خود را در یک گرفتاری خواهیم دید. چون به این معنا طرف می خواهد راهی بیرون از تکنیک را دنبال کند. که عملاً بیرون از تقدیر انکشاف است. دوباره در گشتل گرفتار می شود و احساس می کند دیگر هیچ راهی نیست و بن بست است. این چیزی است که فکر می کنم اتفاق می افتد.

استاد طاهرزاده: به نظر بنده متن هایدگر به شکلی موضوع را روشن کرده است و سعی دارد روشن کند رویارویی با تکنیک باید ماوراء نگاهی باشد که گرفتار گشتل است و شاید با توجه به این حرف آن سخن هم روشن شود که آیا مشغول هایدگر شدن ما را از راهی که حججی ها

در مقابل مان گشودند منحرف و محروم می‌کند، یا با نظر به تاریخی که در آن هستیم، آن راه را بهتر تبیین می‌کند تا تفکر و احساسات هر دو در میدان حاضر شوند؟

ملاحظه کردید که حرف هایدگر آن بود که رویارویی با تکنولوژی باید در قلمروی رخ دهد که از بنیاد با ماهیت آن که گشتل است تفاوت داشته باشد و آن نگاه، نگاه هنرمندانه به تکنولوژی است و نظر به انکشافی است که اشاره به حقیقت دارد، از آن جهت که در تکنولوژی هم نحوه‌ای از انکشاف نهفته است و نباید تکنولوژی را از موضوع انکشافی‌اش تقلیل داد، زیرا اگر انکشاف را تقلیل دهیم، عملاً گشتل و بهره‌وری خاص آن از طبیعت به میان می‌آید و آن گشودگی که باید در مقابل خود احساس کنید به حجاب می‌رود. مثال حضور در طلائی‌ه را از آن جهت عرض کردم که در آنجا به چیزی بالاتر از آنچه در زمین اتفاق افتاده، نظر می‌کنید و آن را تقلیل نمی‌دهید. گویا به راحتی آنچه در طلائی‌ه به دنبال آن هستید در دسترس نیست ولی واقعیت دارد، به همین جهت هایدگر در ادامه می‌گوید ضرورت روی آوردن به نگاه شاعرانه را نباید فروکاست. نگاه شاعرانه یعنی نگاهی که وجه یگانه‌ای که در صحنه جاری و نهفته است، مورد نظر قرار گیرد. به نظر شما شهید حججی را باید با آن نگاه، یعنی نگاه شاعرانه نگاه کرد و یا باید به او و کار او فکر کرد؟ وقتی به آن فکر می‌کنید دیگر رودررو با او نیستید و با حقیقت‌اش که در آن رویداد ظهور کرده مرتبط نمی‌شوید. فکر کردن به حقیقت غیر از رویارویی با آن است. فکر کردن به حقیقت شما را باسواد و عالم و صاحب‌نظر و

سخنران می‌کند ولی هیچ وقت کُنشی نسبت به حقیقت برای انسان از آن زاویه پیش نمی‌آورد. به قول آقای دکتر شریعتی آن زمان که بحثی تحت عنوان تخصص داشت، می‌گفت من می‌نشینم و برای شما سخنرانی غرائی می‌کنم و شما هم همه گوش می‌دهید، معلوم است که در این حالت من مهمتر از شما جلوه می‌کنم ولی وقتی که بخواهیم همراه شما کُنشی نسبت به حقیقت داشته باشیم، آن جاست که معلوم می‌شود چه کسی می‌تواند ارتباط درست‌تری با حقیقت داشته باشد و می‌تواند در آن نسبتی که با حقیقت دارد به «گفت» آید. یک وقت می‌خواهیم کار شهید حججی را بدانیم، در آن صورت چیزی غیر از فهمی از آن کار بزرگ نخواهیم داشت ولی یک وقت می‌خواهیم در تاریخی که او حاضر شده، حاضر شویم و مثل او به ظهور بیاییم، یا در عمل که همان شهادت است و یا در سیره و نظر و پیمودن راه شهدا کاری انجام دهیم، اینجاست که باید زبانتان زبانی باشد که آن زبان قصه «گفت» درونتان گردد.

در بحث گفتگو از راه شهدا زبانی نیاز است که زبان حقیقت باشد و این با حضور در تاریخی که آن‌ها را فرا گرفته، ممکن است. با توجه به این امر، زبان همان انسان است و زبان و انسان از هم جدا نیست و اساساً زبان و حقیقت و انسان و تاریخی که انسان را فرا می‌گیرد، از نظر هستی‌شناسی یکی بیش نیستند. همان‌طور که در توصیف رسول خدا ﷺ داریم که هم خُلق و اخلاقشان قرآن بود و هم قرآن به قلب مبارکشان نازل می‌شد و همه شخصیت ایشان را در بر می‌گرفت.

حال اگر شما حقیقتی را یافتید به نام روح تاریخی که در آن به سر می برید، و آن همان کشف حقیقت است و باید به نحوی آن را اظهار کنید که ظهور آن حقیقت باشد و نه افکار خودتان. هایدگر می گوید جز زبان شاعرانه نمی تواند واکنشی حقیقی به عصر تکنولوژی باشد، به عنوان عصر کنونی وجود. زیرا زبان شاعرانه اشاره به چیزهایی دارد که در عین ظهور مخفی می شود. در این حالت اصل انکشاف محور تفکر نیست بلکه در انکشاف به حقیقت نظر می شود، حقیقتی که در انکشاف محو شده. مثل نظر به نور ستاره که در واقع محل ظهور نور خورشید است و نباید توجه به نور ستاره ما را از نور خورشید غافل کند.

در اینکه شهادت یک احساس متعالی از هستی است، بحثی نیست، بحث در ادامه راه شهادت. حتماً باید بر روی تبیین راه شهدا و زبانی که بتواند به آن اشاره کند، فکر کرد. هایدگر متوجه چنین امری است. به نظر بنده اگر متوجه سخن او بشویم به زبان آیات و روایات بهتر آشنا می شویم و می فهمیم چگونه باید اشارات آن سخنان را فهمید، در حالی که در شرایطی هستیم که روی هم رفته قرآن مهجور است و نتوانستیم با زبان قرآن ارتباط برقرار کنیم.

زبان شاعرانه کمک می کند تا موضوعاتی را که جایگاه قدسی دارند و از دسترس ما بالاترند به بیان آوریم، زیرا آن زبان وسعت خاصی دارد و وجوه ملکوتی موضوعات را با بیان خاص اش به ظهور می آورد، بدون آنکه آن موضوعات را تقلیل دهد. هایدگر می گوید آن زبان، واکنشی است به عصر تکنولوژی به عنوان عصر کنونی «وجود»، تا ماهیت

تکنولوژی را در حد ابزار تقلیل ندهیم بلکه همانطور که در آن مجسمه‌ی یونانی چیزی ماورای سنگ در مقابل ماست، زبان شاعرانه و هنرمندانه جهت تبیین شهادت و انقلاب اسلامی، چیزی را نشان می‌دهد، ماورای آن چیزی که در نگاه سطحی در نظر می‌آید بلکه با چیزی که در بنیان شهدا نهفته بود و آن زبان می‌توانست ما را با آن بنیان آشنا کند، به ظهور می‌آید تا انکشافات متعدد حقیقت در احساسات مان در حجاب نرود.

می‌گویند اگر می‌خواهید «وجود»، به عنوان اصلِ اصل‌ها از شما مخفی نماند با زبانی سخن بگویید که ظرفیت اشاره به آن را داشته باشد. آقای دُن‌آیدی در ادامه این طور آورده است:

۱۱- هایدگر می‌گوید: آدمی هنگامی زاده می‌شود که به قلمرو تقدیر تعلق داشته باشد. زیرا تقدیر باب امکانات را به روی آدمی می‌گشاید و در «امکان»، هیچ‌گونه ضرورتی نهفته نیست تا آدمی مجبور باشد تسلیم تکنولوژی شود. پس آدمی هنگامی آزاد می‌شود که به قلمرو تقدیر تعلق داشته باشد.

در فراز فوق تقدیر را به عنوان آنچه ما را به ظاهر محدود می‌کند و «امکان» که میدان حضور و گشودگی است، جمع کرده تا ما را متوجه کند مجبور نیستیم با طرح تقدیری بودن ماهیت تکنولوژی، تسلیم تکنولوژی شویم زیرا تقدیر در درون خود نوعی امکان را در مقابل انسان می‌گذارد تا بداند چگونه می‌تواند خود را جلو ببرد. پس عملاً توجه به تقدیر توجه به راهی است که ما می‌توانیم در آن گام برداریم و این از جهتی تذکر به آزادی است.

تازه وقتی انسان بفهمد چه تقدیری دارد می‌فهمد چه کارهایی از او بر می‌آید. نه اینکه با طرح تقدیر گمان کنیم هیچ کاری از ما بر نمی‌آید. به همین معنا می‌گوید: تقدیر باب امکانات را بر روی آدم می‌گشاید. شما وقتی فهمیدید در این انقلاب می‌شود با استکبار درگیر شد، عملاً بهترین واکنش ممکن را به ظهور می‌آورید. مشکل غرب‌زده‌های ما این است که باورش‌ان نمی‌شود مقابله با استکبار تقدیری است در این تاریخ تا ما بتوانیم در آن، خود را بیاییم و آزادی خود را احساس کنیم.

آنچه در نسبت با تکنولوژی تقدیر ماست، رجوع به طبیعت است برای انکشافی که در آن انکشاف، حقیقت ظهور می‌کند و این غیر از محکوم شدن در مقابل این تکنولوژی است که حجاب حقیقت شده است. آدمی هنگامی آزاد می‌شود که به قلمرو تقدیر تعلق داشته باشد که به نظر بنده در این تاریخ همان عقل تکنیکی است. اگر عقل تکنیکی را به کارگیریم در مأوای تقدیر خود قرار خواهیم گرفت و نه تنها احساس جبر نمی‌کنیم بلکه تکنیک برایمان معنای دیگری خواهد داشت و عملاً این ما هستیم که تکنیک را بر اساس آن تقدیر به ظهور می‌آوریم، نه آن که تکنیک بر ما غلبه کند. تازه در آن صورت متوجه می‌شویم تاریخ، تاریخ انکشاف است و تکنولوژی جنسش انکشاف است با هزاران امکان که در جلوی ماست و ما می‌توانیم آن امکانات را از آن خود کنیم نه آنکه گرفتار چنگال تکنولوژی شویم.

فکر می‌کنم چون جناب ادیسون اسیر تکنولوژی نبوده است و متوجه شده در طبیعت این همه امکانات وجود دارد، به همین جهت به کشفیات

زیادی نایل شد. چون متوجه شد بناست نسبتی با طبیعت برقرار شود که در این نسبت طبیعت آماده است تا آنچه را که روح انسان ها در این تاریخ به دنبال آن هستند، در آینه کشفی که متذکر حقیقت باشد عطایشان کند. شهیدان تهرانی مقدم و شهریار هم متوجه همین امر شدند که امکاناتی در پشت آنچه آن ها را به حرکت در آورده، خوابیده است. کافی است با آن روحیه به طبیعت رجوع کنند. ما هنوز باورمان نمی آید این نحوه بودن و مرادهای که با طبیعت صورت می گیرد یک تاریخ است، در حالی که باید بدانیم اگر جریان انکشاف استعدادهای طبیعت، یک تاریخ شد، امکاناتی در جلوی ما قرار می گیرد که در غیر این تاریخ هرگز چنین شرایطی فراهم نبود و اگرچه ما در این رویارویی گرفتار گشتل می شویم ولی به جهت آن روح اصیل که در این تاریخ نهفته است، از دل گشتل نیروی منجی پرورش می یابد. آقای دُن آیدی می گوید:

۱۲- همان طور که تقدیر در بطن خود آزادی را به ارمغان می آورد، گشتل به عنوان ماهیت تکنولوژی، در عین خطر بودنش، نیروی نجات بخش را هم پرورش می دهد و راه تحقق دیگر امکانات و بلکه راه تحقق امکان انکشاف آغازین تر حقیقت را مسدود نمی کند و امکانی را فراهم می آورد که ما آن را حدس هم نمی زدیم که آن امکان پیدایش و ظهور نیروی نجات بخش است. زیرا گشتل، طریق انکشافی است که خصلت تقدیر دارد و در عین آن که دعوت به تعرض می کند، اصلش به عنوان تقدیر در پوئیسس که ساختن و فرآوردن است، ریشه دارد.

در فراز فوق متذکر می‌شود که چگونه در دل گشتل، که در آن خطر به حجاب رفتن حقیقت نهفته است، نیروی نجات‌بخش پرورش می‌یابد، از آن جهت که انسان متوجه می‌شود به اسم عنان گسیخته بودن تکنولوژی هر کاری نمی‌تواند بکند و از آن طرف هم توان کارهای خاصی را دارا است و رسیدن به این خودآگاهی، یک نوع اندیشه ورزی را به همراه دارد، اندیشه‌ای که سعی می‌کند به امکاناتِ انکشافِ آغازینِ تر حقیقت فکر کند و این به خودی خود بستر ظهور نیروی نجات‌بخش است، از آن جهت که بتوانیم گشتل را نیز طریق انکشافی بدانیم که خصلت تقدیری دارد و راهی را در مقابل ما می‌گشاید که ماورای تعرض، دارای روح ساختن و فراآوردن است که به آن پوئیس می‌گویند. به این جهت است که می‌گوید گشتل راه تحقق امکان انکشاف آغازینِ تر حقیقت را مسدود نمی‌کند. آغازینِ تر یعنی همان روح اصیلی که در انکشاف نهفته است و ما را به آن انگیزه‌ای که اراده برای تحقق تکنولوژی شروع شده است برمی‌گرداند. امثال علامه طباطبایی و حضرت امام متوجه یک نوع آغازینی در دنیای مدرن هستند و به همین جهت به دنیای مدرن فکر می‌کنند و به راحتی مثل بعضی‌ها حکم نفی کلی آن را صادر نمی‌نمایند، زیرا متوجه تاریخی هستند که مدرنیته در آن جای دارد. به نظر بنده تعامل دائمی بین علامه طباطبایی و هانری کربن برای درک بیشتر تاریخی است که موجب ظهور بشر مدرن شده و خود را بیگانه از آن نمی‌دانند تا نتیجه بگیرند ربطی به آن‌ها ندارد و البته شیفته‌ی آن هم نمی‌باشند، به دلیل نقدهای اساسی که به عقل مدرن دارند. مثل آن که ما سعی داریم با

هایدگر چیزهایی را از خودمان کنیم و در نگاه به امکانِ انکشافِ آغازین-
 تر حقیقت ببینیم کجا را باید مد نظر قرار دهیم. می گوید در این رویکرد
 امکانی فراهم می شود که حدس هم نمی توان زد که آن، امکانِ پیدایش
 نیروی نجات بخش است، زیرا بالاخره «وجود» بناست خود را در دل تاریخ
 بنمایاند. این جا است که دوباره بحث رخداد اربعینیِ سال های اخیر را
 می توان مد نظر قرار دهیم که چگونه در تاریخِ سیطره مدرنیته چنین شعور
 و شوری به ظهور آمد که مخصوص همین دوران است و با اربعین
 سال های پیش متفاوت می باشد و امکانی را فراهم آورده که ما آن را
 حدس هم نمی زدیم و آن همان امکانِ پیدایش و ظهور نیروی نجات
 بخش است از آن جهت که حتی گشتل، طریقه انکشافی است که خصلت
 تقدیر دارد و انسان با درک جایگاه آن می فهمد آزادی او از بین نمی رود،
 چون ریشه در پوئیسس دارد مثل بیرون آوردن یک مجسمه در دل یک
 تخته سنگ که به گفته آن ها صورت لوگوس است، مثل به ظهور آمدن
 آنچه از دل دفاع مقدسِ هشت ساله ی ما ظاهر شد. معلوم است روح
 خاصی از ابتدا بر آن مجسمه ساز حاکم است که او را به آن نحو جلو
 می برد تا از دل این سنگ بتواند آنچه را که می شناخته به ظهور آورد،
 گویا دارد آنچه را که می بیند به ظهور می آورد.

آقای توکلی: روح شیطانی هم چنین توانی را دارد.

استاد طاهرزاده: البته آن ها آن مجسمه ها را نمی پرستیدند، سعی داشتند
 با پناه بردن به هنر از فشار زندگی که به زعم خودشان تراژیک و سراسر
 فشار بود، بکاهند و لذا آن را نوعی زندگی می دانستند. هر چه هست

توانایی عجیبی در این مرحله از تاریخ در بین انسان‌ها نهفته بوده که منجر به آن هنرها شده است که هگل می‌گوید آن هنر بزرگ در دوران‌های بعدی تاریخ، مُرد. خواستم عرض کنم منظور از پوئیسس که هایدگر مدّ نظرها می‌آورد و معتقد است در تقدیر تاریخی به ظهور می‌آید، چیست. فراآوردنی بس بزرگ است و باید تحت عنوان عطا از آن نام برد که در شماره بعدی متذکر آن می‌شود.

۱۳- از آن‌جایی که مراد از ماهیت یک شیء، راه هستی و حضور یافتن آن است در قالب استمرار داشتن که در این حالت همان «عطا» است و فقط آن‌چه که عطا شده است استمرار می‌یابد و گشتل نیز همان عطا کردن است و در همین تقدیر است که نیروی نجات‌بخش رشد و افزایش می‌یابد. پس ماهیت تکنولوژی جهت تعرض، افاضه و عطا نیست، ولی از آن جهت که خطایی در آن نهفته است و آدمی را مخاطب قرار می‌دهد تا بتواند بشنود، به چه اعتبار از درون ماهیت تکنولوژی به حضور آمده؛ می‌تواند عطا و افاضه باشد و به آدمی اجازه دهد تا به عالی‌ترین مقام خویش راه یابد که مقام نظر بر حقیقت است و وظیفه‌ی آدمی است که امکان نیروی منجی را به یاد داشته باشد و در پیدایش آن تعمق کند و این که توجه خود را به آن‌چه در تکنولوژی به حضور و ظهور می‌رسد، معطوف کند که با نگاه هنر می‌توان به آن آغازین تر نظر کرد زیرا هنر، حقیقت را به حضور می‌آورد.

اگر پرسشگری، تقوای فکر است به این دلیل می باشد که پرسشگری، تفکر آدمی را در راه رسیدن به حقیقت و برقرار کردن نسبتی حقیقی با آن، کنترل و مراقبت و هدایت می کند.

تذکر می دهد که هستی یک شیء همان ماهیت یک شیء است که به صورت عطا استمراری می یابد. گشتل هم از آن جهت که در دل آن نیرویی نجات بخش رشد می کند، نوعی عطا است، نه از جهت تعرض اش بلکه از جهت آن که گشتل آدمی را مورد خطاب قرار می دهد که چگونه از درون ماهیت تکنولوژی به حضور آمده و از این طریق راه نظر بر حقیقت گشوده می شود، مثل آنچه ما در دفاع مقدس به آن دست یافتیم که البته هر اندازه نگاه ما هنرمندانه تر باشد، بهتر می توان به بُعد آغازین تر آنچه در پیش روی داریم، پی ببریم و راه رسیدن به حقیقت و برقرار کردن نسبتی حقیقی با آن را، پیش بیاوریم.

می گوید در نگاه تکنولوژی متوجه خطابی باش که در هر صورت تو را خطاب می کند و مواظب باش که در سیطره گشتل از آن خطاب غفلت نکنی تا بتوانی بشنوی به چه اعتبار از درون ماهیت تکنولوژی آن عطا به حضور آمده است تا بتوانیم به عالی ترین مقام که نظر بر حقیقت است، راه یابیم.

کافی است انسان امکان ظهور نیرویی منجی را در این عرصه ها از یاد نبرد که بناست در دل همین تکنولوژی و با همین خطراتی که دارد، ظهور کند. مثل توجهی که نگاه هنرمندانه ی هولدرلین وقتی به فاجعه نظر می کرد، از دل آن، نور و شعوری را می دید که بناست به بشریت برگردد.

کافی است که فکر خود را در مسیری درست پاس بداریم و حریم حضور آن را حفظ کنیم تا گرفتار انواع توهمات نشویم. برای این کار باید روحیه پرسشگری که نظر به حقیقت است در افق تاریخ، محفوظ بماند و به این معنا گفته می‌شود «پرسشگری، تقوای تفکر است» زیرا آن نوع پرسشگری، تفکر را از انحرافات محفوظ می‌دارد و انسان متوجه می‌شود چگونه باید تفکر را جلو ببرد. این نوع پرسشگری، تفکر را در راه رسیدن به حقیقت کنترل می‌نماید.

متأسفانه ما واژه‌ی «پرسشگری» را با آنچه در جدال و محاجه و آنچه در علم کلام داریم، خلط می‌کنیم. به همین جهت یا باید به کار نبریم و یا اگر به کار بردیم باید یادمان باشد که این واژه چه رویکردی دارد. تفکر، وقتی ما را به نتیجه می‌رساند که بتوانیم آن را مدیریت کنیم. تفکر، چیزی غیر از کسب معلومات است، نوعی نظر به چشم اندازی است که در مقابل ما، مناسب تقدیری که در آن هستیم قرار می‌گیرد. به همین جهت خداوند در قرآن به پیامبر خود ﷺ می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ» ای پیامبر! این قرآن را که ذکر است، بر تو نازل کردیم. «لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» تا برای مردم روشن کنی، آنچه را بر آنها نازل شده است. «وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل/44) به این امید که فکر کنند. رابطه‌ی «ذکر» و «تفکر» در این آیه خیلی عجیب است که اگر مردم متوجه شوند چه مطالبی بر قلب آنها اشراق شده، متفکر می‌شوند. می‌گویند اولاً: اصل ذکر نزد پیامبر خداست ولی به صورت اجمال نزد انسان‌ها نیز می‌باشد و می‌توانیم به آنچه در نزد خود داریم با تذکرات پیامبر، تفکر کنیم و آن اجمال را به تفصیل آوریم

و با نظر به این قاعده، دامن پیامبر خدا و اولیای الهی را بگیریم تا برای ما متذکر آن چیزی شوند که در این تاریخ ما را فرا گرفته و در نتیجه به تفکر در آییم پس شما آن چیزی را که حقیقت این دوران است می شناسید و نزد شماست ولی به صورت اجمال و پرسشگری که تقوای تفکر است، به معنای رجوع است به آنچه در چشم انداز خود داریم.

آقای اصفا: بحثی که خوب است صورت بگیرد راجع به همین است که هنر، حقیقت را به حضور می آورد. اگر این هنر را تشکیکی بدانیم شاید اشکال آقای متقی هم جواب داده شود که چطور شما هنر غربی را در کنار هنری که در اربعین رخ می دهد می آورید. وقتی هنری را که انسان غربی از دل سنگ به عنوان مجسمه به ظهور می آورد کف هنر بدانیم جایگاه هنری که در اربعین به ظهور می آید روشن می شود.

استاد طاهرزاده: فکر می کنم همین طور باشد. نمی دانم این موضوع چقدر جای بحث دارد، از آن جهت که ما به یک معنا در اول این بحث هستیم که هنر را چگونه ببینیم و آنچه از طریق خودمان ظهور می کند را هنری نگاه کنیم. بنده آن نوع تشییع پیکر شهید حاج قاسم سلیمانی را نوعی از خرد و فرهنگ و روح ایرانی می دیدم از نوع هنری که در نهایت منجر به تمدنی بزرگ خواهد شد.

آقای موسویان: اولاً: بنده احساس می کنم هایدگر در این جا بحثی را مطرح می کند به نام تقدیر. به این صورت که حقیقت به صحنه آمده است و بشر به جای این که هنرمندانه با این حقیقت روبه رو شود، با نگاه خاص خودش این حقیقت را به انحراف می برد و در نتیجه گشتل سیطره پیدا

کرد و بشر جدید با این هویت که به صحنه آمد با این همه هیچ راهی وجود ندارد مگر با آن نگاه هنرمندانه دوباره به این حقیقت نگاه کنیم، تا راه جدید در تاریخ باز شود. و امید مقام معظم رهبری هم به دهه‌ی هفتادی‌ها و دهه هشتادی‌ها به آن جهت است که گویا روحیه‌ی شاعرانه‌ی آن‌ها در صحنه است و می‌توان گفت دوران عاشقی آن‌ها است ولی وقتی سن ما قدری زیاد می‌شود محافظه‌کار می‌شویم و عقلانیتی می‌آید در صحنه که دیگر نمی‌گذارد با آنچه در پیش رو داریم عاشقانه رابطه برقرار کنیم و آن منجی هم که احساس می‌کنیم نیرویی نجات‌بخش را پرورش می‌دهد، انگار همین است که مقام معظم رهبری مدام دارند بر آن تأکید می‌کنند که چه تقدیری در میان است و این که می‌گویند قطعاً پیروز می‌شوید و بعد هم می‌گویند من امیدم به همین جوان‌ها و نوجوان‌هاست که موتور انقلاب هستند. گویا راه برون‌رفت از مشکلات، از جنس عاشقه با طبیعت است و این که این جوانان نمی‌توانند با طبیعت تقابل کنند ولی روحیه تحقیق خوبی دارند.

استاد طاهرزاده: این نکته‌ای که فرمودید مطلب را تا حدی محسوس می‌کند و نکته خوبی است. آخرین نکته را خوب است در این رابطه مطرح کنیم موضوع گشتل انقلاب اسلامی است و این که آیا در دل همان گشتل می‌توان منتظر ظهور و رشد منجی بود؟ فکر می‌کنم نگاه‌های انتزاعی به حقیقت انقلاب و نیز نگاه‌های صرفاً سیاسی، گشتل انقلاب اسلامی است از آن جهت که این نگاه‌ها انقلاب اسلامی را در قالب یک فهم محدود، محدود می‌کند و نمی‌گذارد حقیقت آن ظهور کند.

آقای موسویان: گفت «محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد» ما جنسی پیدا کرده ایم که گویا نمی توانیم با نسل جوان ارتباط برقرار کنیم و دائما به آن ها نصیحت می کنیم بدون آن که به آن ها هم اجازه بدهیم سخن بگویند و ما را نصیحت کنند.

استاد طاهرزاده: برای این است که در فضای سیطره گشتل داریم با آن ها سخن می گوئیم. آن ها را به حقیقت انقلاب اسلامی رجوع نمی دهیم، آن وقت سیاسیون ادعای آزادی خواهی به میان می آورند در حالی که با حقیقت انقلاب اسلامی و با آن سعهی خاص انسانی اش آشنا نیستند. شاید فکرشان بیشتر اجرایی شده که حقیقت انقلاب اسلامی را مدّ نظر ندارند و از حقیقت این دوران عقب افتاده اند که گرفتار انواع رانت ها و سودجویی ها شده اند.

وقتی حقیقت انقلاب اسلامی به قالب ذهنی ما برود، دیگر آن قالب ذهنی نمی گذارد حقیقت ظهور کند. باید به آن آغاز آغازهای انقلاب برگردیم. به آغاز برگردیم به این معنا نیست که مشکلات را نینیم بلکه متوجه تقدیری شویم که ماورای این مشکلات در صحنه است که در دل برگشت آغازِ آغازها، رجعت خرازی ها و باکری ها را خواهیم داشت. این آغازی است که بالاخره مربوط به ماست و در همین راستا مهدی این امت علیه السلام ظهور می کند، به همان معنایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند حتی اگر یک روز از دنیا مانده باشد آن روز آن قدر طولانی می شود تا مهدی امت ظهور و طلوع کند. و اسلام و انقلاب در ذات خود از گشتل اش آزاد

شود، یعنی نیروی نجاتبخش، خود را در دل همین مشکلات نشان می‌دهد، در این رابطه است که می‌توانیم با همدیگر گفت‌وگو داشته باشیم.

آقای موسویان: احساس بنده آن است که یا گشتل انقلاب اسلامی را نمی‌شناسیم و یا انتظار داریم مردم و جوانان ما به کلی از آن بیرون باشند و متوجه زبانی که باید به حقیقت انقلاب اشاره کند نیستیم. بنده روحیه‌ای داشتم که وقتی به من می‌گفتند فلانی فلان کار را کرده، می‌گفتم من هم اگر جایش بودم همان کار را می‌کردم. یعنی بفهمیم آن فرد در چه فضا و شرایطی قرار گرفته است. گویا حسّ درک این تاریخ را هنوز پیدا نکرده‌ایم و راهی که ما را و جوانان را از این گشتل بیرون بکشد نمی‌شناسیم. در حالی که مثلاً خود جناب حافظ خیلی راحت افراد را از غفلتی که نسبت به حقیقت دارند بیرون می‌کشد، به همان معنایی که می‌خوانیم «إِلَهِي لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَنْتَقِلْ بِهِ عَنُ مَعْصِيَتِكَ إِلَّا فِي وَقْتٍ أُقْضَتُنِي لِمَحَبَّتِكَ». ای خدا من قدرتی که از معصیت باز گردم ندارم مگر آن که تو به عشق و محبت خود مرا بیدار گردانی. یعنی بالاخره پای محبتی باید در میان آید که همان نگاه شاعرانه است. باید فضایی ایجاد کرد که از معصیت عبور نماییم، نه آن که به اسم افراد انقلابی گرفتار انواع رانت‌ها باشیم.

پرسی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند؟

احساس می‌کنم نیروی نجات بخشی که دارد تقدیر تاریخی ما را به ظهور می‌آورد، رهبر معظم انقلاب است. گویا با ایشان این اتفاق دارد می‌افتد، یعنی ایشان ماورای تمام این حادثه‌ها که دارد اتفاق می‌افتد، به

یک نیروی نجات بخشی که در تقدیر تاریخ ماست نظر دارند و به چیزی توجه دارند که در دل آن مرتباً کتاب های مربوط به شهداء را معرفی می کنند. احساس می کنم می خواهند این روح رُمان خوانی را که بیشتر شاعرانه است به این نسل متذکر شوند تا این نسل را از این تاریخ گذر بدهند.

استاد طاهرزاده: در این جلسات تلاش شد تا نگاه عالمانه آقای مارتین هایدگر نسبت به تکنولوژی مورد مذاقه قرار گیرد. تصور بنده آن است که اگر رفقا مطالب را با دقت دنبال کرده باشند علاوه بر توجه به جایگاه پدیده ای به نام تکنولوژی، متوجهی نگاه پدیدارشناسانه ای می شوند که آقای هایدگر در نظر به پدیده های تاریخی دارد و این منجر به بازگشت تفکر به جامعه خواهد شد. ان شاء الله.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

پانزده نکته در نظر به عقل تکنیکی و جایگاه
انقلاب اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- «عقل تکنیکی» یک روح تاریخی است تا بشر با به ظهور آوردن راه‌های اُنس با حقیقت را نه تنها در عالم ملکوت، بلکه در طبیعت هم دنبال کند.

«عقل تکنیکی» یکی از ابعاد وجودی انسان است که در تاریخ جدید به صورتی خاص به ظهور آمده و از یک جهت می‌توان گفت الهامی است به بشریت تا توجه‌اش به طبیعت، توجهی الهی گردد ولی نه از آن جهت که طبیعت آیتی از آیات الهی است، بلکه از آن جهت که می‌توانیم با کند و کاو در طبیعت به نوعی خاص، با استعدادهای طبیعت روبه‌رو شویم و از آن طریق به انکشافی نایل آییم تا حقیقت در این موطن یعنی در طبیعت در مقابل انسان به ظهور آید و انتظار ادامه‌ی بیشتر را در انسان حتی در عالم ماده به حرکت آورد تا انسان با عطای خاصی روبه‌رو شود، آن‌هم نه در سماوات بلکه در «ارض».^۱

۲- خطر در آن‌جا ظهور کرد که تکنولوژی بر علم مقدم شد و تکنولوژی بر روح حقیقت‌جویی انسان سیطره پیدا کرد.

۱ - خداوند در آیه ۳۶ سوره‌ی جاثیه می‌فرماید: «قُلِّلَ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» یعنی می‌توان زیبایی‌های حضرت ربِّ العالمین را نه تنها در سماوات، بلکه در «ارض» هم مدّ نظر قرار داد و به ظهور آورد.

آنچه وظیفه‌ی انسان متفکر است نفی عقل تکنیکی نیست، بلکه فهم معنای تقدم تکنولوژی است بر علم و قرار گرفتن علم در خدمت تکنولوژی. به این معنا که انسان غرب زده همواره با در نظر گرفتن تکنولوژی چیزی را تصور می کند و سپس علم را و به خصوص علم فیزیک را به کار می بندد تا آنچه را که تصور کرده است از طریق طبیعت به ظهور آورد.

تکنولوژی تصوراتی را بر انسان ها تحمیل می کند تا انسان ها علم خود را به کار بندند، برای تحقق آن تصورات، بدون آن که انگیزه‌ی حقیقت جویی در به کار بردن آن علم در میان باشد.

۳- آن حالتی که انسان را از روحیه‌ی حقیقت جویی در طبیعت منحرف می کند و به روحیه‌ی صرفاً سودجویی مادی سوق می دهد، «گِشتل» می نامند. گشتل نوعی قالب بندی استعداد های طبیعت است به عنوان منبع انرژی، به جای آن که در طبیعت و با طبیعت به عنوان محل ظهور عطایای الهی روبه رو می شویم.

گِشتل و یا در خدمت گرفتن طبیعت، روحیه‌ی خاصی است که به ظاهر به صورت روحیه‌ی علمی خود را نشان می دهد، ولی باید توجه کرد که در این روحیه، انسان با طبیعت روبه رو نمی شود تا طبیعت آینه‌ی عطای الهی باشد، آن طور که اقتضای طبیعت است؛ بلکه روحیه‌ای است که انسان بر اساس میل خود آنچه مایل است را از طبیعت بیرون می کشد و امکان به ظهور آمدن استعداد های طبیعت را از طبیعت می گیرد.

۴- علم فیزیک، علمی نیست برای یافتن واقعیت، بلکه علمی است جهت یافتن آنچه بشر جدید به دنبال آن است، در این نگاه به طبیعت، ابعاد بسیاری از طبیعت از منظر فیزیکِ جدید پنهان می‌ماند. فیزیکِ جدید، آنچه را بشر جدید از طبیعت می‌خواهد که همان منبع انرژی بودن طبیعت است، در اختیار انسان می‌گذارد و در همین رابطه عملاً انسان با طبیعت روبه‌رو نمی‌شود بلکه در دل طبیعت با خواسته‌ها و میل‌های خود روبه‌رو می‌گردد. مانند مجرمی که او را شکنجه می‌دهند تا آنچه را قاضی مایل است اقرار کند و عقل تکنیکی با آگاهی و خودآگاهی نسبت به این امر با طبیعت مواجه می‌شود تا در طبیعت هم با حقیقت روبه‌رو شود و معنای انکشاف حقیقی این است و نه انکشافی که از طریق فیزیک جدید انجام می‌شود.

۵- تکنیک؛ ابزار نیست، روحی است جهت مواجهه‌ی پدیدارشناسانه با طبیعت تا انسان به صورت پدیدارشناسانه با طبیعت برخورد کند و این نوعی هویت تاریخیِ انسان در این تاریخ است که البته در روحیه‌ی غرب‌زدگی از این موضوع غفلت می‌شود.

درک تفاوت بین «تکنیک» به عنوان یک روح و روحیه‌ی تاریخی که تقدیر اصیلی برای بشر جدید است با آن نوع تکنولوژی که علم را در اختیار گرفته تا امیالی را که بشر غرب‌زده تصور می‌کند به وجود آورد، نیاز به تفکر دارد و این نکته از نکاتی است که با خودآگاهی تاریخی فهم می‌شود و گرنه با نحوه‌ای افراط و تفریط در قبول و یا ردّ تکنیک روبه‌رو می‌شویم.

۶- زمانی از سیطره‌ی روح غربی رها خواهیم شد که غرب را بشناسیم و گمان نکنیم بدون شناخت غرب می‌توانیم آزاد از غرب زندگی کنیم و شناخت غرب یعنی شناخت توسعه‌یافتگی، و تنها بعد از این شناخت، در صورتی که انقلابی در تفکر ما پدید آید، آن رهایی شروع می‌شود. انقلابی در فهم حضور تاریخی «گشتل» در افکار و توجه به این که راه عبور از گشتل چاره‌ی کار است و این کار آسانی نیست.^۲

۷- وقتی آدمی عملاً به لبه‌ی پرتگاه می‌رسد که به ماهیت انکشاف توجه نکند و گمان کند ماهیت انکشاف جز نظم‌بخشیدن به طبیعت، به عنوان منبع انرژی چیز دیگری نیست. زیرا از یک طرف خود انسان نیز در این گردونه به عنوان منبع انرژی تلقی می‌شود و در سیطره‌ی «گشتل» است و از طرف دیگر خود را متکبرانه در مقام خداوند زمین می‌ستاند که هر کاری می‌تواند انجام دهد. این نوع تصور که انسان از خود یافته است نه تنها او را از مواجهه‌ی صحیح نسبت به طبیعت و عطایی که طبیعت به ظهور می‌آورد، محروم می‌کند، بلکه او را به لبه‌ی پرتگاه غفلت از خود و غفلت از حوالت تاریخی‌اش می‌کشاند.

۸- از یک طرف باید متوجه بود، آن‌جا که «گشتل» حاکم است، خطر، به مفهوم دقیق خود وجود دارد و از طرف دیگر به گفته‌ی هولدرلین «هرجا خطر هست نیروی منجی هم می‌بالد» و نیروی منجی همان توجه بشر است به اصل و ماهیت تکنیک و نظر به حقیقت در دل

۲- امید است مباحث «در راستای بنیان‌های حکمت حضور در جهانی بین دو جهان» افقی جهت عبور از سیطره‌ی گشتل در افکار بگشاید.

طبیعت. چیزی که می‌توان گفت انقلاب اسلامی باید به عهده بگیرد و متذکر شود. زیرا لازمه‌ی توجه به منجی، نوعی خودآگاهی و آمادگی است تا به جای نفی تکنولوژی، وجه گشتلی بودن تکنولوژی نفی شود تا از آنچه به کمک عقل تکنیکی از طریق طبیعت عطا می‌شود، محروم نگردیم و نوعی رابطه‌ی وجودی با طبیعت در انسان شکل بگیرد که همان استقرار وجودی انسان است در عالم.

۹- نیروی منجی، که همان توجه بشر به ماهیت تکنیک و نظر به حقیقت در دل طبیعت است، به آدمی امکان می‌دهد تا والاترین شأن ماهیت خود را بنگرد و به آن نظر کند. در این حالت انسان متوجه‌ی نحوه‌های فراوانی از حضور یافتن خود در عالم می‌شود، بدون آن که عالم و طبیعت را برای خود «ابژه» کند بلکه برعکس، خود را در آغوش نحوه‌های فراوان حضور یافتن در عالم احساس می‌کند و در آن حالت، حتی حجاب‌های آن حضور را خواهد شناخت.

۱۰- شاعرانه در زمین سکنی گزیدن، با نظر به عطایی پیش می‌آید که در دل تکنیک نهفته است و با فراآوری نسبت به طبیعت پیش می‌آید به جای تعرض به طبیعت. فراآوری استعدادهای طبیعت همانند به ظهور آوردن مجسمه‌ای است که هنرمند از دل سنگ بیرون می‌آورد، با نسبتی که به کمک روح هنری خود با آن سنگ برقرار می‌کند، بدون آن که به تعرض نسبت به آن سنگ بیندیشد که در آن صورت فضای شاعرانه‌زیستن خود را به حاشیه ببرد.

شاعرانه در زمین سُکنی گزیدن، همان حالتی است که انسان به نحوه‌های فراوان حضور یافتن خود در عالم آگاه می‌شود و نسبت خود را با عالم و آدم در این رابطه می‌یابد.

۱۱- مواجهه‌ی انقلاب اسلامی با عقل تکنیکی:

انقلاب اسلامی بنا دارد با درک جایگاه حقیقی عقل تکنیکی به همان نوعی که باید عقل تکنیکی را در مواجهه با طبیعت به کار برد، کار را جلو ببرد و آن عقل را که متأسفانه اسیر تکنیک شده است، به مسیر اصلی‌اش برگرداند.

انقلاب اسلامی با رویکرد قدسی خود به عالم و آدم، به جای نفی تکنیک یا اسارت در دست تکنیک، با به ظهور آوردن عقل تکنیکی که هر انسانی بهره‌ای از آن دارد، شخصیت انسان را وسعت می‌دهد.

انسانِ آخرالزمانی، انسانی است که خود را در جهان احساس می‌کند و جهان او نسبت به گذشته، جهان گسترده‌تری شده و در همین رابطه خود را تا حضور در لایه‌های باطنی طبیعت جلو می‌برد، زیرا در جستجوی «خود» است ولی در جهان و نه ذهن، و عقل تکنیکی قصه‌ی چنین حضوری است برای انسانی که البته در غرب‌زدگی غرب به حجاب رفت و با انقلاب اسلامی و تذکری که به عقل تکنیکی پیدا می‌کند، از آن حجاب آزاد می‌شود.

۱۲- عصری دیدن «وجود» از نکات مهمی است که در گفتگوی نهم کتاب «حواله تاریخی عقل تکنیکی و جایگاه انقلاب اسلامی» آقای «دُن آیدی» مطرح می‌کند تا بحث عدم استتار یا انکشاف را در دل فضایی باز

مدّ نظر قرار دهیم، فضایی که در عین انکشاف، دارای نسبت استتار است و از این جهت متوجه می‌شویم موجودات به صورت خاصی ظهور و حضور می‌یابند که مربوط به میدان انکشافی است که در آن قرار دارند و معنای عصری دیدنِ «وجود» را باید در این رابطه مدّ نظر قرار داد و بر این اساس به انقلاب اسلامی به عنوان یکی از مظاهر «وجود» در این تاریخ نظر کرد و در آن مأوا گزید تا در خانه‌ی «وجود» مأوا گزیده باشیم.

۱۳- در غرب‌زدگی، امر صحیح اشتباهاً، حقیقت پنداشته می‌شود و از گشایشی که در تکنولوژی پیش می‌آید، به استتاری که به همراه دارد توجه نمی‌شود. امر صحیح آن تکنولوژی است که به کمک علوم دقیقه‌ای مانند علم فیزیک، با سیطره‌ی گشتل از طبیعت برگرفته می‌شود و حقیقت استعدادی وجودی است که در دل طبیعت هست و این که طبیعت آینه‌ی ظهور «وجود» است در آن موطن البته با نگاه هنرمندانه. آری! تنها با نگاه هنرمندانه، با چنین ظهوری از «وجود» روبه‌رو خواهیم بود، و این است انکشاف حقیقی، زیرا انکشاف، مادامی ارزش دارد که از پسِ انکشاف، به حقیقت نظر شود.

۱۴- باید به این نکته فکر کرد که با درک تقدیرات، به‌خصوص تقدیرات تاریخی، نوعی امکان در مقابل ما گشوده می‌شود، تا بفهمیم چگونه می‌توان خود را در تاریخ و در کمالات خود جلو برد و این توجه به راهی است که می‌توانیم در آن گام برداریم و این از جهتی تذکر به آزادی است. زیرا آزادی به آن معنا نیست که ما بتوانیم هرکاری که مایل هستیم انجام دهیم، که این نوعی توهم‌زدگی است. بلکه آزادی، درک

امکاناتی است که در هر تاریخی در مقابل انسان گشوده می شود تا انسان تقدیرات خود را برای خود بالفعل کند و در نتیجه بشود آنچه باید بشود و انجام دهد آنچه می تواند انجام دهد. انسان ها تنها در تقدیرات خود و تاریخ خود می توانند بایستند و قد بکشند.

۱۵- این که خداوند پس از قرارداد انسان در «احسن تقویم»، او را در «اسفل سافلین» حاضر کرد؛ به جهت آن بود که متوجه شویم مراده ای که با طبیعت صورت می گیرد، بُعدی از ابعاد انسان است و در جای خود یک نوع حضور در تاریخی است که امکاناتی در مقابل انسان قرار می گیرد که جز در این موطن و در آن تاریخ ممکن نبود. ولی انسان در این رویارویی با طبیعت به نحوی گرفتار گشتل می شود هر چند به جهت آن روح اصیل که در انسان و در تاریخ نهفته است، نیروی منجی از دل گشتل پرورش می یابد و در این رابطه می توان به دنیای مدرن که تکنیک در آن گرفتار سیطره ی گشتل شده است، فکر کرد و نه به نفی کلی تکنیک. این است معنای فهم «عقل تکنیکی» در جوانب مختلف و آن هوشیاری تاریخی که ما می توانیم در آن قرار گیریم.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

منابع

قرآن

بحار الأنوار، علامه مجلسی «رحمة الله عليه»

فلسفه تکنولوژی، مارتین هایدگر، شاپور اعتماد

سر آغاز اثر هنری، هیدگر، پرویز ضیاء شهابی

چه باشد آن که گویندش تفکر، هیدگر، سیاوش جمادی

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمة الله عليه»

فصوص الحکم، محی الدین بن عربی

مصباح الهدایة الى الخلافة و الولاية، امام خمینی «رضوان الله عليه»

تفسیر المیزان، علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»

هستی و زمان، مارتین هایدگر، سیاوش جمادی

خرد سیاسی در زمان توسعه نیافتگی، دکتر رضا داوری اردکانی.

هیدگر و گشایش راه تفکر آینده، دکتر رضا داوری اردکانی

سیری در تاریخ روشنفکری در ایران و جهان، دکتر رضا داوری اردکانی.

فلسفه، ایدئولوژی و دروغ، دکتر رضا داوری اردکانی.

درباره علم، دکتر رضا داوری اردکانی

بحران دنیای متجدد، رنه گنون، ترجمه‌ی ضیاء الدین دهشیری

سیطره‌ی کمیت، رنه گنون، ترجمه‌ی علی محمد کاردان

کی یرکگور متفکر عارف پیشه، مهتاب مستعان

درآمدی بر سیر تفکر معاصر، محمد مددپور

علم جهان، علم جان، ویلیام چیتیک

آراء و عقاید فردید، مفردات فردیدی، سید موسی دیباج

ایران روح یک جهان بی روح، نشرنی، میشل فوکو

علم و دین، ایان باربور، ترجمه بهاء الدین خرماشاهی

تمهیدات، ایمانوئل کانت

هگل، علی اصغر مصلح

اسرار الآیات، ملاصدرا

پرسش از حقیقت انسان، دکتر اصغر مصلح

انحطاط غرب، اسوالد اشپنگلر

زبان خانه وجود، هیدگر

هایدگر واپسین، جولیان یانگ

قصه‌ی غربت غریبه، شیخ شهید شهاب الدین سهروردی

سایت جامع فرهنگی مذهبی شهید آوینی

ایقاظ النائمین، ملاصدرا

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت نفس
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱ و ۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندانم این چنین باید بود
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عالم
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلة القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی ترین زندگی
- بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله؛ عامل قدسی شدن روح
- عوامل ورود به عالم بقیت الهی
- اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق
- امام خمینی و خودآگاهی تاریخی

- امام و امامت در تکوین و تشریع
- امام و مقام تعلیم به ملائکه
- خویشتن پنهان
- جایگاه اشرافی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل بیت علیهم السلام
- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- هدف حیات زمینی آدم
- زن، آن گونه که باید باشد
- خطر مادی شدن دین
- چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی
- هنر مردن
- راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه
- تمدن زایی شیعه
- حقیقت نوری اهل البیت
- بصیرت و انتظار فرج
- آخرالزمان؛ شرایط ظهور باطنی ترین بُعد هستی
- سلوک ذیل شخصیت امام خمینی
- رمضان دریچه رؤیت
- شرح فصوص الحکم
- انقلاب اسلامی و جهان گمشده
- در انتظار زبانی در وصف انقلاب اسلامی